ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن است اسرار وی که هیچ کس هرگز حقیقت
حال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظاره کمال و جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شیء علیم و وی
صلی الله علیه و آله وسلم داناست بر همه چیز از شیونات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و
بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق و فوق کل ذی علم علیم شده علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اتمها و اکملها **اما بعد** میگوید بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری
وفقه الله لما یحب و یرضاه و جعل اخراه خیرا من اولاه باعث بر جمع و تالیف این کتاب که مسمی است
بمدارج النبوة و درجات الفتوة آن بود که سالها شوق جان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که
کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و
جاکری کرده است سازد و تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس فرزند عزیز نور دیده دانش و بینش نور الحق حفظه الله تعالی
عز و جل بفضله المطلق موید و موکد آن میشد و لکن چون امر منوط بتوفیق نمی یافت جلوه جمال شاهد مقصود در
توقف بود و چون از فساد زمان انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافته
و از تیرگی آئینه استعداد و تنگی حوصله ادراک پایه ارفع و مقام اقدس محمدی را که هیچ کس را بدرک
و دریافت آن راه نیست نشناخته و تقصیری در ادای حق اعتقاد نموده و از جاده دین قویم و صراط مستقیم
برافتاده بودند لازم حق نصیحت در مسلمانی آن بود که احوال و صفات قدسیه آن سرور انبیا و امام اولیا و مفخر
رسل و استاد کل معارف علوم اولین و آخرین و منبع فیض انبیا و مرسلین و واسطه هر فضل و کمال و مظهر هر
حسن و جمال هم شاهد و هم مشهود و هم وسیله و هم مقصود چه نگارش نماید و این بیخبران را از حقیقت حال
آگاه گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و طالبان را بر راه آرد و عاشقان را در ذوق و شوق
در آرد پس کتابی آمد شامل احوال مبداء و مآل و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ناشی از
نشاء ذوق و محبت بود در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون می نمود بوجود آمد و کاتب حروف تحقیق خبر
ندارد که کی آغاز یافت و کی بانجام رسید و الله ولی الرشاد و الیه المبداء و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمد
قسم اول در فضایل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق
عظیم و صفات کریمه و فضل و شرف وی صلی الله علیه وسلم که بآیات قرآنی و احادیث صحیحه ثابت گشته و
ذکر شریف وی در کتب سابقه و ذکر امت مرحومه وی در آن کتب و ذکر فضایل مشترک میان وی

و انبیاء دیگر و کمالات مختصه نبوی از معراج و جز آن و ذکر معجزات قاهره و آیات باهره وی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اسامی شریفه وی و فضایل و کرامات و درجات که در نشاء آخرت مخصوص ذات بابرکات وی
خواهد بود از عموم شفاعت و خصوص وسیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است
بر خلق رعایت آن از ایمان و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه و عادات کریمه
که محبوبات الهی اند سبحانه و تعالی و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر فردوس این مسایل
رسم کرده شده است ترتیب یافت قسم دوم در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کفالت عبد المطلب و موت وی و امداد و اعانت ابوطالب مر او را و سفر
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه ابوطالب بجانب شام و شناختن بحیرا راهب مر او را و ایمان
آوردن به نبوت وی و تزوج خدیجه و ذکر بنای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و اذیت
کفار و هجرت صحابه بجانب حبشه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب طایف و بیعت جن
و ذکر بیعت انصار و انبعاث باعث هجرت و رسیدن بمدینه مطیبه و ترتیب این قسم بر چهار باب
اتفاق افتاده قسم سیوم در ذکر وقایع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض و وفات
وقوع یافت و چون وقایع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم نیز در معنی مرتب بر ده باب
خواهد بود اگرچه بعنوان ابواب مذکور نگشته قسم چهارم در ذکر حدوث مرض و امتداد آن و وقایعی که در ایام
مرض و روز وفات وقوع یافت و ذکر غسل و تکفین و نماز و دفن و اثبات حیات انبیا و این قسم مرتب
بر سه باب آمد قسم پنجم در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره و سراری مکرمه وی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اعمام و عمات و جدات و اخوه رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس و کتاب و امراء و رسل و عمال
و خطبا و شعرا و موذنین و آلات حروب و دواب و امثال آن و ترتیب این قسم بر یازده باب اتفاق
افتاد تکمله در بیان بعضی از صفات کامله وی صلی الله علیه وسلم بر طریق اہل
معرفت و طریق توجه و استمداد بجناب اقدس وی صلی الله علیه وسلم قسم اول در فضایل
و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و درین قسم یازده باب است باب اول در بیان
حسن خلقت و جمال صورت وی صلی الله علیه وسلم اما وجه شریف وی
صلی الله علیه وسلم مرات جمال الهی است و مظهر انوار نامتناهی وی بود در صحیحین از براء بن عازب

عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم خوب روی و خوشخوی ترین مردم صلی الله علیه وسلم
و در حدیث ابوهریره آمده ما رایت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندیدم من هیچ چیزی را
بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رایت شیئا و نگفت ان ارجلا مبالغه بیشتر است که خوبی و حسن وی
فایق بر همه اشیا بود و گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در روی وی صلی الله علیه وسلم
و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو او را گویا میدیدی آفتاب طلوع می کند بیت تا شب نیست
روز هستی زاد + آفتابی چو تو ندارد یاد + مقصود بیان سطوع و اشراق و لمعان وجه مبارک و روی
روشن اوست و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی روشن آنحضرت
مانند شمشیر یعنی در لمعان و صقالت و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف معنی تدویر
فوت میشد عدول کرد به سوی قمر از جهت استجماع وی هر دو صفت را تدویر و لمعان در روایت مسلم آمده
که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگرچه شروق و لمعان در آفتاب بیشتر است اما در ماه ملاحت
است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیده خوش آید و در دل جای کند و مدرک آن ذوق
است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته است بیت شاهد آن نیست که موی و میانی دارد +
بنده طلعت آن باش که آنی دارد + و باین فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف علیه السلام
بود و ملاحت که نعت محمد است صلی الله علیه وسلم که فرمود انا املح و اخی یوسف اصبح و باید دانست که تدویر
وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بران وجه است که گرد مثل دایره باشد چه آن از دایره حسن و جمال بیرون
است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود قلیل و بر دراز نمود و آن در حسن و جمال و عظمت و بهجت
ادخل است و آمده است که نبود روی مبارک وی مکلثم و نه مطهم و مکلثم مدور الوجه را گویند که سخت مدور
باشد و در شفا گفته که مکلثم قصیر الذقن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه بطول ذقن میباشد
و مطهم بر وزن معظم اماسیده روی پر گوشت در قاموس معنی تدویر و اجتماع نیز در وی اخذ کرده و او معنی
سمین و نحیف هر دو آمده و هر دو منتفی است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم هموار و در بعضی روایات
اسیل الخدین آمده از سیلان در مواهب لدنیه از ابن الاثیر نقل کرده که اساله در خدین بمعنی استطاله است
و آنکه بلند و بر آمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث مر کسی را که پرسید آیا بود وجه شریف وی
مثل سیف فافهم و در بعضی احادیث تشبیه وجه شریف بقطعه قمر و شقه قمر که بمعنی قطعه و نصف است

واقع شده ودر اشعار نیز شاهدان را ماه پاره خوانده اند چنانکه گفته است **مصرع** بر دیده جای طلعت آن ماه پاره نیست ✤ وگویا که این ملاحظه علو قمر وزیادتی جرم ونور ویرا وست نسبت بروی آدمیان در اغلب واین تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شعرای صحابه وفصحای ایشان است واقع شده پس لابد آنرا توجیهی باید کرد پس بعضی گفته اند که این تشبیه محمول است بر صفت وی صلی الله علیه وسلم نزد التفات وبرگشته نگریستن که درینوقت بعضی روی نمایان می گردد وتایید میکند این را حدیث جبیر بن مطعم که نزد طبرانی است گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بروی که مانند شقه قمر است واحسن آنست که این تشبیه جبهه مبارک او چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعة قمر بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون شکن می افتاد در جبهه مبارک وی روشن میشد ومیدرخشید گویا که پاره از قمر است **بیت** کسیکه تشنه لب است بازمیداند ✤ که عین موج حیات است چین پیشانی ✤ ودر الصراح سرر بفتحتین شکن پیشانی جمعه اسرار وجمع الجمع اسارير ودر الحدیث کان تبرق اسارير وجهه ✤ وبعضی گفته اند که تشبیه بقطع قمر از جهت احتراز است از سوادی که در قمر است واین سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بجزیی است که در قمر است از ضیا واستنارت یا قطع نظر از آن سواد وتیر سواد در قطع قمر نیز واقع است واز ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانند دایره قمر ودایره قمر هاله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قمر است وتشبیه بهاله قمر اشتمال است باحاطه انوار واضوا بجوانب واطراف وجه مبارک که حکم هاله دارد ودر بیان کمال ضیا ونورانیت وجه شریف وعظمت ومهابت وجلالت اوست دریاب که چه چیز می در آید در نظر شهود از نظر کردن درین تشبیه از جمال وجلال وی صلی الله علیه وسلم که پر میکند دیده را ودل را بنور محبت وعظمت ودر حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه بدایرة القمر آمده است واظهر واشهر تشبیه بقمر است لیلة البدر بیهقی از ابی اسحاق آورده است که زنی از همدان بمن گفت که حج کرده ام با رسول خدا گفتم وصف کن روی او را که چه رو بود گفت کالقمر لیلة البدر لم ار قبله ولا بعده مثله صلی الله علیه وسلم ودر طالب مشتاق که همیشه بمراقبه جمال جهان آرای وی مشرف است باید که در لیالی بدر ازین مشاهده غافل وفارغ نباشد که دیدار نقد است ودر حدیث انا که آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلالا وجهه تلالو القمر لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم

کل کسبی نوبر تری

گفت بنده مسکین ... نور الله علی طریق الصدق والیقین که در تعبیر بقطعه قمر رعایت نکته شعریه کرده است ودرین ایهام حقیقت است یعنی در تعبیر بقمر تشبیه است وبس چه مرکوز خاطرها است که قمر بجای خود است در بجا نمی تواند رسید لیکن بجا لیا می تواند گذشت که پاره از ماه جدا شده در بجا رسیده باشد ...

عظیم بزرگ و معظم و مهیب در نظر نظارگیان گویا میدرخشید روی مبارک وی بحو درخشیدن ماه در شب
چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشارتی بآن کرده شد گفته اند که ماه
بر میکند دیده را بنور خود وانس میگیرد و لذت می یابد دل بمشاهده وی و ممکن است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب
که خیره می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد دل را نعم تشبیه ذات عظیم الصفات وی صلی الله علیه وسلم با آفتاب در سطوت و جلال
و نوربخشی و ظهور نور وی در ذرات عالم و در عدم درک کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره گشتن نظر عقول
از دور و نزدیک در مطالعه فضل و کمال وی کما قال **شعر** اعلی الوری فهم معناه فلیس یری * للقرب والبعد
فیه غیر منفحم * کالشمس تظهر العینین من بعد * صغیرة وتکل الطرف من امم * بجای خود است ولیکن در شاهد
حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب و اد خلست در مواهب لدنیه از بعضی نقل کرده است که چون مسرور شدی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نموده میشد روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص و در و دیوار در روی وی صلی الله علیه وسلم و
از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب مهتاب و بود بر وی حله حمراء پس نظر
میکردم من بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و
قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ اوست بحسن و جمال وی صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند
بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ اوست بحسن و جمال وی صلی
الله علیه وسلم و الا وی احسن است در واقع و نزد همه **تنبیه** حله جفت جامه را گویند برد او ازار و مراد بحمراء جامه که
خطهای سرخ دارد اینست تحقیق محدثین در خطا کرد هر که حله را بر جامه ابریشمین حمل کرد و حمرا را بسرخ صرف
و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعر است بر حسب عرف
و عادت و الا هیچ یکی از مکونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه وی صلی الله علیه وسلم باشد
فسبحان من خلقه و حسنه و اجمله و اتمه و اکمله سبحان الله سبحان الله اما البصر شریف وی صلی الله علیه وسلم کلام
در وی از دو وجه است اول در وصف حدقه و شکل و هیات آن روایت است از علی مرتضی رضی الله
عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود آنحضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد بزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و مغاکی آنهاست نه بسیار بزرگ بیرون
برآمده و کلیه در صفات اعضاء شریف وی توسط و اعتدال است که مدار حسن و جمال و مبنای فضل و کمال آنست
و در حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکلة العین شبیه سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است

و آن رگهای باریک سرخ است که در چشم می باشد و شهله سرخی در سواد چشم و این در صفت چشم شریف
کمتر مذکور شده و لیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین و گفته الشهلة حمرة فی سواد و شهلة سرخی در سیاهی
این نیز نوعی از حسن است در چشم که دلرباست و لیکن مشهور اشکل العینین است و در اشعار در صفت جوانان
نرگس شهلا آمده و فی القاموس اشکل چیزیکه در وی سرخی و سفیدی مخلوط باشد یا چیزی که سفیدیش
بسرخی زند و شکله را سحره نیز گویند اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو و جادوگر نیز گویند که دل می رباید
بعضی اشکل العینین را الطویل شق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کردند در قاموس نیز این چنین
گفته و قاضی عیاض مالکی هم انجلین آورده در شمایل ترمذی نیز انجلین آمده ظاهر آنست که قول امیر المومنین
علی کرم الله وجهه عظیم العینین باراده این معنی است والله اعلم و ادعج العینین نیز آمده و ادعج نیک سیاه چشم
و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده و بود آن حضرت اکحل العینین بیت بسان سرمه سیاه کرده خانه مردم
دو چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده * یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه
ناکشیده بودی ترجمه ثانی در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت
که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز رواه البخاری و بیهقی از عائشه نیز انجلین روایت
کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید و نزد سهیلی دوازده آمده بود
نظر او بسوی زمین دراز تر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و حیا و آنکه در احادیث وارد شده است
که نظر بجانب آسمان داشتی بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی و آنکه بجانب زمین بود در حالت روز مره
است و اکثر نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشه چشم که در جانب صدغ است
و آنکه در جانب بینی است آنرا موق و ماق میگویند و این از غایت حیا و وقار بود چون التفات میکرد
وی بنگریستی بجمیع ذات برگشتی و بعد از دیدن نظر و گردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که از عادت
سبکساران و متکبران است و نظر او در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیحه آمده
است که بحقیقت یاران می گفت سبقت مکنید از من در رکوع و سجود که من می بینم شمارا از پیش و پس پنهان
و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود و حقیقت تمامه
احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم انجلین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه
حکم تاویل متشابهات دارد و آنچه بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این

این رویت بصری است یا رویت قلبی و بهر تقدیر مخصوص است بحال صلوات که محل انکشاف تمام و موجب
ازدیاد نور است یا عام است تمام احوال اوقات را و اگر رویت بصری است همین چشم است که در سر است
یا پروردگار تعالی قادر است که قوهٔ بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله
شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد بان و حجب
آنرا جامها یا صور این جماعه منطبع میشد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده می کرد افعال ایشان را و این هم
سخن غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید آمنا و صدقنا و الا محل توقف است و گفته اند که باسناد صحیح
ثابت نشده است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علم است بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند
که صواب آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک علم معقولات
دادند حواس لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیدند والله
اعلم و اینجا اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم
آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه
در سایر مغیبات است و دلالت می کنند بران حدیثی که واقع شده است که یکباری ناقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و در نمی یابد که ناقه او کجاست چون این سخن منافقان بان
حضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و در نمییابم مگر آنچه بدانا ند و دریابا ند مرا پروردگار من و متصل همین
گفت که بتحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در موضع است چنین و چنین بند شده است مهار
وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی یابد مگر آنچه دریاباند
وی را پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سمع شریف وی صلی الله علیه وسلم
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من بینم چیزی که نمی بینید شما و میشنوم چیزی که
نمی شنوید شما می شنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان و آواز شکم تهی و آواز شتر کره و مانند آنرا گویند
و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیط کند نیست جای یک شبر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر
آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و در روایت دیگر ساجد است یا قائم و بیان هیئت اذن
شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت

بیان جبین مبارک

تمام الاذنین اما جبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده اند از علی رضی الله عنه واضح الجبین و در روایتی
صلت الجبین و در صراح صلت پیشانی گشاده و در حدیث دیگر واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر حدیث
کعب بن مالک گذشت که چون جبین در پیشانی می افگند چنان می نمود که گویا قطعه قمر است و گفته اند که از اثر سجده
و طالع و نورانیت در جبین ظاهر میشد و سرنوشت که در شکم مادر می نویسند در موضع جبین است و گاهی مشاهده این
معنی در در کعبه معظمه که عادت بر تطلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل می شود که جبین آثار نیک بختی و سعادت

بیان حواجب شریف

لایح و نمایح است ازان اما حواجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین واقع شده
و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که از وصافان حلیه شریف بود من غیر قرن
آمده و در میان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است و ظاهر اقتران
بسیار نبود که مویها سخت بهم پیچیده باشد و بسیار فرجه بهم نبود اتصال بود بموی چند خفیف که بدان اطلاق
اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح افتد و در نظر شهود و خیال نیز بحسن می درآید والله اعلم و گفته اند که در میان
ابروان رگی بود که می جنبانید آنرا غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده است که ازج الحواجب و تفسیر کرده اند
که ازج را المقوس طویل وافر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی تمام موی و در قاموس و صحاح زجج بمعنی
باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی کمان ابرو و بیهقی از بعضی صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین و دقت با وفور شعر منافات ندارد و مراد بدقت آنکه هر موی نزدیک هم

بیان انف شریف

نبود و بوفور شعر آنکه کم موی و پراگنده نبود اما انف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین
بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون اعلی انف که در تحت مجتمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اقنی را السایل الحاجبین
مرتفع الوسط و سایل از سیلان است یعنی هموار یا نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و دقت تیزی نزدیک
بمعنی سیلان است و مراد نفی غلظ است و عرنین انف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد کسیکه نیک
تامل نمیکرد که بلند است و بلند نبود و آن بلندی نور بود که بالا میدوید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادتمندی

بیان فم شریف

میدارند اما فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ضلیع الفم یعنی فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم
و حدیثی دارد طویل در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمایل ترمذی و سعت فم ممدوح است نزد عرب و
مذموم میدارند صغر فم را در مردان نه در زنان و تنگ دهنی که شعرا در خوبان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان

ایشان است در حکم فم و بعضی میگویند کنایه از کم سخنی و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت
زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن میکند یفتتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی آغاز می کرد آنحضرت سخن را
و ختم میکرد به شدقهای خود شدق بکسر شین و سکون دال کنج دهان و شدق آنجا که فراخی شدق خطیب شدق که عام کشاده
و تشدق فصاحت نماید یعنی سخن از دهان شریف تمام و کامل و پیوسته می آمد و شکسته و ناقص نمی بر آمد پس
حاصل این بیان فصاحت و اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صورتی است
که بطریق تکلف و تصنع و مباهات باشد و بعضی از ضلیع فم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده
دندانهای پیش فی الصراح فلج بفتحتین کشاده گی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا اشنب رونق دندان
و آب و شیرینی وی و فی القاموس الشنب محرکة ماء و رقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه
مبلج الثنایا بلج بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آورده که گفت بود آنحضرت
کشاده لبها چون تکلم می کرد دیده میشد که گویا می برآید نور از میان کشادگی دندانهای پیش وی و رحم الله بوصیری
حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده
که بود لبها و مهر دهان آنحضرت احسن و الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و مراد
تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه و سلم شفای بود مر خستگان و دلدادگان
را و حدیث تفل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و شفا یافتن آنها در ساعت
مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلوی از آب پس آب خورد از آن دلو و ریخت
آب دهن در وی و انداخت آنرا در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن در خانه انس رضی الله عنه چاهی
بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و یکبار رضیع طفلان
شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیر
شدند و شیر نخوردند در آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت
زبان شریف خود را در دهان وی نهاد و بمکید آنرا تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال
آن بسیار است اما ضحک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح البخاری از عایشه رضی الله عنها آورده که
گفت ندیدم آنحضرت را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة و به فتح لام
نوشت پاره که در اعلای حنجره است از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبسط الوجه دایم

الشیروآمده در بعضی احادیث آمده است که خنده کرد آنحضرت تاآنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای
پسین که نهایة دندانها اند وآنرا اخراس عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل برویند مراد ازان مبالغه است
در بیان ضحک نه حقیقت آن وآن مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد
بنواجذ اینجا انیاب یا اخراس است مطلقا نه آن اخراس مخصوص و اکثر خنده وی صلی الله علیه وسلم
بتبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سرور و اگر
با آواز باشد و شنیده شود از دور آنرا قهقه گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن متبسم است
و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر می شود
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم
و تواند که گاهی زیاده بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقه فکلا مکروه است از ضحک اکثار و افراط
دران است که می برد وقار را و می میراند دل را و بزار و بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک می کرد آنحضرت
روشن میشد دیوارها و می افتاد نور دندانهای او بران چنانکه از آفتاب افتد و بکار آنحضرت نیز از جنس
ضحک بود بلند نمیشد آواز ولیکن میریخت اشکها از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ
مسی میجوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت
بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بودی و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از
خمیازه که از کسل و گرانی است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آوردند که ما تثاوب النبی
قط و در بعضی روایات ما تثاوب نبی قط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
تثاوب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن بدست چپ بازپوشید یا لب زیرین بدندان گرفت و آنکه
هاها یا آه آه گویند بغایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسیکه میکند آنرا
اما صوت شریف وی صلی الله علیه وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا
و احلاهم و نبود هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لهجة که در وصف
کلام شریف واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها
در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بران هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت
آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز

بیان صوت شریف

آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم خوشروی تر و خوش آواز تر از همه و از اینجا گفته است بیت دردل هر امتی کز حق مزه است ٭ روی و آواز پیمبر معجزه است ٭ و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجایی که نرسد آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه می شنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله وجهه پیش آنحضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد بآن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از آنست نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرایب حکم وی صلی الله علیه وسلم زیاده بر آنست که محاسب فکر و اندیشه گرد حصر و احصاء آن تواند گشت و ممکن نیست وصف آن به بیان و بیان آن بلسان و نیافریده پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله علیه وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله بیرون نیامدی تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی اینهمه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود پس آورد بر من آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق بزبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسیکه حق این حرف تمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن و ایسر است و گفته اند من الایسر ایسر و بعضی از صحابه عظام از هر دو جانب اخراج می کردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شمرد کلمات آنرا جدا جدا و آمده است که اعاده می کرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر آنست که این در مقام اهتمام و احتیاط در محل ابهام و اشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن اینچنین میکرد والله اعلم و از خصایص کلام نبویه محمدیه است صلی الله علیه وسلم که فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام و مراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار

متضمن معانی کثیره اند و علماء بعضی ازان کلمات را بحسب سعی و تتبع خود فراهم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان
موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بملوک و امراء و عظماء وقت اصدار
فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده شرح و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لفظ
فارسی هست و مقتصر است بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب و مناشیر روی نداد اما بعضی ازان
کلمات شریفه آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بتصور مراقب برآمدن آن از دهان و زبان شریف ذکر کرده شد

بیت حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود * یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست * یکی

حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفید ترین احادیث و بعضی آنرا
ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم
اند اعمال قلب و اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق بدان نصف علم
باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالبیه و مدار تمام طاعات و عبادات است
و باین اعتبار اگر براه مبالغه روند و تمام علم گویند نیز درست من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم
من سلم المسلمون من یده ولسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق
المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة
والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم
المرء مع من احب لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من ابطأ به عمله لم یسرع به نسبه زر غبا تزدد حبا
الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من
دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید
من غلب نفسه الشتاء ربیع المؤمن القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی
الناس نصف العقل وحسن السؤال نصف العلم لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق
الرضاع یغیر الطباع الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة ن
لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل ما جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او
عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة
نعوذ الرحمان المصاب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله ویبتلیک و برخی ازین کلمات

کلمات کنجی است مشتمل بر عجایب و غرایب آداب دین و دنیا و قاعده آیست متضمن سعادات اولی و اخروی
و امثال این بسیار و بی اندازه است انچه بالفعل در نظر دقت در آمد اینست و هر یکی را شرحی و بیانی
است اگر ذکر کنند بدفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة مشتملست بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع
آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی از آن میسر نیاید و اگر گفته باشند باندازه علم و حوصله و
دانش خود گفته باشند یا نموذجی از آن در رساله فارسی اشارت کرده شده است اما راس شریف و حدیث

ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم عظیم الهامة بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ سر
و بزرگی سر دلیل است بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که حامل جوهر العقل است
و مراد نفی صغر و حقارت راس است و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان
واقع شده و این قاعده کلیه است همه جا باید نگاهداشت اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از
شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بود موی شریف وی رجل رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده
میان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فروهشته و قطط بفتح قاف و کسر طا و فتح آن
سخت دوتا و پیچیده مثل موی سیاهان که آنرا چینگه(?) گویند و در بعضی احادیث آمده که موی آنحضرت جعد بود و اما
نه جعد قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موئی که در وی دوتائی و پیچش باشد و نرم و رها نباشد ضد سبط و قطط سخت
جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بجعد شدید الجعودة داشته فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت
مرغول و سبط موی فروهشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود آنرا
هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی
تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان روایات آنست که این
باعتبار و اختلاف احوال اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند درازی می بود و در غیر این حال
کوتاه تا بر ستن موی بعد از ستردن که بتدریج زیاده شده می آمد تا انمراتب و در مواهب لدنیه گفت و در مجمع
البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع می شد از تقصیر موی دراز می گشت و چون قصر میکرد کوتاه میشد
و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی تقصیر می کرد اما حلق خود گفته اند که در غیر
حج و عمره بود و در روایات حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت ام هانی آمده
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه قدوم آورده بود مراو را چهار گیسوی بافته و گذاشتن موی

سر سنت است وهمچنین است عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کند موهها به تیل مالیدن و شانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هرکرا ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید
یکی از شما گویا شیطانی است و هرکرا دیدی که بسیار تکلف می کند در دراز کردن موی و آراستن آن از آن نیز
مکروه داشتی و توسط همه حال محمود است و هرکرا نتواند تفقد کرد تراشیدن موی او را بهتر است
و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که در بیخ هر موی جنابت است و الان ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از
خاص و عام خصوصا مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد است
فایده ولیکن سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی
را و مشرکان فرق می کردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بسدل فروهشتن موی است
بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا مفرق
مے گویند یعنی تارک سر و آنحضرت دوست می داشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد
در وی بچیزی بعد از ان فرق مے کرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از
سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی پس سدل منسوخ باشد واحتمال دارد که اتخاذ فرق
باجتهاد باشد که رویداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به
قصد استیلاف قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را
بالجمله سدل و فرق هر دو جایز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا و مختار آنست که میگذشت
موهها را بحالی خود اگر خود متفرق میشدند فرق می کرد و اگر نه می گذاشت والله اعلم و اختلاف کردند
علما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب کرده یا نه اکثر برانند که نکرده و مذهب امام محدثین همین است
زیرا که نرسیده بود پیری وی بآن حد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی
بود و به نسبت نرسیده بود و چون او بهان میکرد پوشیده میشد پیری و نمایان نمیشد و گفت انس بود
در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت
خضاب نکرد آنحضرت و آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه موهها ای شریف را که نزد
وی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و حنا ان مے نمود

فصل در آنکه حلق موی الراس سنت است

فصل در بیان آنکه زیر هر موی جنابت است

فصل اختلاف است در خضاب وی صلی الله علیه وسلم

می نمود که گویا مخضوب است یا خضاب کرده بود و از انس بحکم گردد و دیز رسیده و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه کذا قیل و در مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد زعفران است و من از حضرت شیخ امام اجل عبدالوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف ساده بود و سیاه رنگ نمی گرد تنقیه و تنظیف بود که عزان می شست و پاک میساخت یا رب مگر آن چند موی شریف که سفید بودند آن رنگ می گرفته باشد اگر این خضاب در وقتی بودی فتدبر و از نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که رنگ کرده وقتی و ترک کرده از اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بانچه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و ممکن نیست ترک وی و نیست او را تاویل و بدانکه بعضے علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل و متحمل آن بود وجهی گفته اند که زنان مکروه میدارند پیر را غالبا و هر که مکروه پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چیزی را کافر شود و در روایات متعدده از انس آمده که شیب را انجا عیب داشته و گفته ما شانه الله بالشیب و گفته اند عجب است از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار است و نور است و شیب ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب و تغیر مشاهده کرده چنانکه ابو قحافه والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه را دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است مکروه پنداشت آنرا فرمود تغیر قشیب را از شیخ پس چون انس از نیحدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث منسوخست باین حدیث حکم کرد بانچه کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعداء دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان اغلب بود فرمود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آنحضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگرداشتند و در ترغیب آنحضرت صحابه را و ترخیص در خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و حدوث اشیب و ظهور آن چند شعر است تحت خوف و خشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سوره هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت و آنقدر نبود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بود ن شیب و قار و نور منافات ندارد چنانکه بر خلیل الرحمان صلوات الله وسلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحاق علیه السلام شیب بر گماشتند و گفتند ما هذا یا رب قال هذا وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم و بالله التوفیق ✿ واما لحیه شریفت وی

صلی الله علیه وسلم در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیار موی
و مژدم و کث در لغت بمعنی کثیف است ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة و کثیف اللحیة و لحیة کثة و در شفای
قاضی عیاض گفته کث اللحیة تملأ صدره و در لحیه شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در عطائف النبی
گفته که لحیه آنحضرت چهار انگشت بود طبعا یعنی همین مقدار بود از روی خلقت دراز و کم نمی شد و سندی برین یافت
نمی شود و ارسال در لحیه موجب حسن و جمال میماند خصوصا که کث اللحیة باشد والله اعلم و نیز این سخن مخالف چیزیست
که از شفاء مذکور شد و منافی است بانچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت می گرفت از لحیه خود از طول و عرض
و می برید شارب را یعنی سبلت را و میفرمود کسیکه نبرد سبلت را وی از ما نیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید
در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها و پست کنید و مبالغه کنید در گرفتن سبلتها
و مذهب ایمه در گرفتن سبلت مختلف است و اولی آنست که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است
و نزد بعضی سنت است و نزد حنفیه احفاء است که از بیخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت
خود را بر مسواک و این بظاهر با احفاء منافات دارد کذا قیل و این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات احفاء خواهد بود
و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو بگذارند و این در غیر غاز نیست اما در غازی مستحب طویل شارب است تا در چشم
دشمنان هیبت نماید اما چنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الذخیرة و باکی نیست ترک
سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که و
دهن را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف است
و افضل ترک آنست الا حلق طرفین عنفقه لا باس به است در حد توفیر لحیه نیز اختلاف است مشهور در مذهب
حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع
زیاده برآن و گفته اند که اگر علماء مشایخ زیاده برآن بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما
میگرفت لحیه خود را بقبضه پس آنچه زیاده می آید از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور است
و لیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث
می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و
بگذارید ریشها را بحال خود تعرض مکنید بدان کذا فسره الشارحون باز اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مأمور به است
پس چون قصر میکرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث اوست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج و عمره

بیان لحیهٔ شریف

احفا بکار رفته ... ریش در اصطلاح ... بسیار گرفتن

و عمره بود و منی قصر او ست چنانکه فعل اعاجم است و عادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که لحیه امیر المومنین
علی پر میکرد سینه او را و همچنین از عمر رضا و عثمان رضا نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیه و عریضها اما عانه
مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد و در بعضی آمده که نوره می کرد و حدیث هر دو جانب ضعیف است و حدیث حلق ضعیف
تر است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حمام نه در آمده و ندیده آنرا و ظهور حمام بعد از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم
شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن و نهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم قص می کرد شوارب را و اظفار را روز جمعه و در بعضی روایات روز پنجشنبه و در کیفیت قلم اظفار
چیزی ثابت نشده ولیکن اینقدر در آمده که ابتدا می کرد بسبابه یمنی و ختم می کرد بابهام آن و نظمی که منسوب است به
امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده **شعر** قلم الاظفار بالسنة والادب * یمنها خوابس یسارها اوخسب *
و مفارقت نمی کرد از آنحضرت مسواک و شانه و چون ادهان می کرد و شانه می کرد لحیه شریف را نظر میکرد در
آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او نور مطلع نور الهی و مظهر اسرار نامتناهی است
بیت دمی ز آئینه حسن ترا جدائی نیست * غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست صلی الله علیه و آله قدر
حسنه و جماله و اما جید یعنی گردن شریف و عنق نیز بمعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة
فی صفاء الفضة دمیه بضم دال و سکون میم بتی که تراشیده می شود از عاج کذا فی النهایة در قاموس گفت
از رخام بمعنی سنگ سفید و اگرچه در تشبیه گردن بگردن صنم تحاشی روی مینماید ولیکن چون آراستگی مینماید در صنعت آن
و مبالغه می کنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النهایة و در حاشیه شمایل نوشته الدمیة الغزال فرد در حاشیه
دیگر دمیه صورة اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم و لعل او فی الصفاء الفضة ظاهر عبارت الحدیث
آنست که این صفت عنق است و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریره کان جید رسول الله صلی الله
علیه و سلم ابیض کانما صنع من فضة معلوم می گردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم و
اما منکبین شریف و منکب بفتح میم و کسر کاف مجمع سر شانه و بازو و فی الصراح منکب بین بازو و شانه و در صفات آنحضرت
واقع شده بعید ما بین المنکبین و در مشارق گه میان دو منکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر
بعریض الصدر کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین
و این هر دو صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و رحب الصدر نیز آمده این
کشادگی سینه محسوس است که داخل حلیه و صورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت

آنست مقامی عالیست که تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل اولیا از راه
اتباع و اقتدا بوی صلی الله علیه وسلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید ان شاء الله تعالی و در مواهب ذکر
شریف نیز کرده فتدبر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین والکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف و کسر تاء فوقانیه
و فتح آن مجتمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرها و استخوانها نیز آمده سواء البطن والصدر برابر شکم
و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلندتر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره مفاض البطن واقع شده و تفسیر
کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده بمستوی البطن مع الصدر و وصف کرده است
ام هانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست که بر هم نهاده شده و ته کرده شده است
بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم راء در حدیث ابن ابی هاله دقیق
المسربة و تفسیر کرده اند مسربه را بمویهای که از فوق سینه تا ناف بوده باریک بوده و لهذا تعبیر از آن بخیط کرده بمعنی
رشته است و بقضیب که بمعنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسربه بضم را مویهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهرا
اشتقاق از سربست بمعنی راه در صدر و بطن شریف غیر ازین موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثدیین
والبطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان جز این موی و شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعین والساعدین
والمنکبین واعالی الصدر والساقین موی دار هر دو ذراع و هر دو ساعد و دوشها و بالای سینه و ساقها و ذراع
از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی است در مقابل اشعر
است که تمام بدن موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که بغل از تمامه مردم متغیر اللون می باشد و سیاهی میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است قرطبی
زیاده کرده است که موی نیز نداشت بغل ولیکن این سخن کردند بعضی مردم درینجا که این ثابت نشده است و از بیاض الابطین
لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث نتف الابطیه نیز آمده یعنی می کند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موی بغل را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة الابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی
و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که سرخی باز زند و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی
الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف
واقع شده است که گویا از نقره گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وسلم بین
کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود بدانکه چیزی بود بر آمده

اجزای بدن شریف مشابه جسد در لمعان صفا و نورانیت که آنرا خاتم النبوت می گفتند بکسر تا اسم فاعل ختم بمعنی اتمام و
رسیدن تا آخر و بالفتح یا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست بر آنکه نیست بعد از وی پیغمبر و تسمیه آن باین اسم از آنست که آنحضرت
نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین اسم وی علامتی است که شناخته می شود باین که وی صلی الله علیه وسلم همان
پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد بطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر کرده می شود بران تا راه
نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست و
مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و لنعم ما قال الشاعر **بیت** نبوت را توی آن نامه ختم
در مشت مکاز تعظیم دارد مهر بر پشت + و شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود درو الله وحده لا شریک
له توجه حیث کنت فانک منصور در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت
غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم و بهمین شناخته شد فوت آنحضرت گویا که آن بجهت تعریف بود آن حضرت
بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف دران یا بجهت آنکه وی دلیل نبوت بود و الا احتیاج نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که
خدا دانا تر است بآن بجهت آنکه نبوت باقی نماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات
بین الکتفین گفته و در بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و توربشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد اگر در جانب یسری باشد میان
الکتفین است و محتمل است در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده و الله اعلم راویان ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیاء که می شناسند
مردم آنرا بیشتر کرده اند تا ترا به بیضه کبوتر و در حدیث دیگر آمده که بود غده حمراء و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی
که در جلد پیدا شود و متصاعد می گردد و بوی با تمام گرهی سخت در بدن و فی الصراح غده گره گوشت و الجمع غدد و مراد آنست
که شبیه بغده بود و حمرا بمعنی مایل بحمرة است پس منافی نبود بانچه گفته شد که بود خاتم النبوة بلون جسد و در بعضی روایات
آمده که گفته است که رنگ وی سیاه و یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی الشمایل و در حدیث دیگر آمده است مثل
زر الحجلة و زر بتقدیم زا مکسوره بر را مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح حا و جیم واحد حجال خانه
عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طایریست مشهور و زر بیضه او را
موافق حدیث کبیضة الحمامة است و لیکن گفته اند که در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر آنکه تشبیه داده باشد بزر حجله کذا فی بعضی
شروح شمایل و بعضی گفته اند که روایت بتقدیم را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی

بیان دستهای مبارک

آمده که ثعرات مجتمعات موها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی موها بود و لیس رجوع بهمان موها گمان کرده اند در
حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند
ثالیل و ثآلیل بمد همزه بر وزن مصابیح جمع ثالول بر وزن زنبور آن دانها که در پوست می بر آید مثل نخود ابهمه صورت ظاهر
و شکل او است در رأی العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص با نحضرت صلی الله علیه وسلم که نبود بهیچ یکی از پیغمبران
والله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه وسلم در شمائل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزندین دراز زند به فتح زای
و سکون نون بند دست و فی القاموس الزند موصل الذراع والکف و هما زندان و صورت درازی در بند دست
چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر
آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر
انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی
سبط الکفین تقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن بمعنی تام الکفین موافق روایت رحب الراحة
و فی الصراح بسط بالکسر دست گشاده و فی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین
بر باء بمعنی لین الکفین یعنی نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم
فرو هشته مقابل جعد و گویا سبط الکفین از انجاست و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده
و در قاموس رجل سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی فراخ دست می باشد ششن الکفین تفسیر کرده اند
شثن بفتح شین معجمه و سکون مثلثه از غلیظ خشن یعنی ستبر درست و در اخذ خشونت در معنی ششن نحن کرده اند که
احادیث کف دست شریف را وصف باین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش
که گفت آمدم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس مسح کردم دست شریف او را و بود نرم تر از ابریشم و سرد تر
از برف و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و نه دیبا را نرمتر از کف دست رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و دیبا نیز نوعی از حریر است نرمتر از همه پس با درشتی چون جمع شود نعم نرمی با ستبری جمع می شود
چنانکه سایر بدن شریف و ناعم و ضخم و ستبر قوی بود و همچنین کفهای دست نرم پر گوشت و بعضی گفته اند که وصف
لین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون عمل میکرد در
جهاد و استعمال اسلحه و جز آن عمل می کرد و در خدمت خانه و کار و بار آن درشت می گشت کف دست باین عارضه
و چون ترک می کرد آن را بحال خود می آمد بر اصل جبلت که نرم می بود کذا قیل و آورده اند که چون ام سلیم

این لغت است تفسیر کرد ششن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی صلی الله علیه وسلم که
لین الکف بود پس چون تفسیر کرد وی بخشونت پس عهد کرد تفسیر نکنند حدیث را مگر بعد از غایت احتیاط و این ا
بغایت متصف بود با انصاف در رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه وسلم یکباری او را از حدیث انه لیغان
علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم
و غیر آدمی پرسیدندی می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم نتوانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله
علیه بلاد ـ و انصافه قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است ششن را بغلظ و قصر یعنی به ستبری و کوتاهی
و گفته که این محمود است در رجال نه در نسا و رد کرده شد این قول بآنکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان
کننده کرانها اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل
الاطراف بشین معجمه این نیز نزدیک بمعنی سائل است از شول بمعنی کشیدن سنگ و بار از زمین و برداشتن ناقه دم
خود و در روایتی شائن به تبدیل لام بنون چنانکه جبرئیل و جبرین قاله الابن الانباری و این صفت منافی قصر است
صواب آنست که معنی ششن غلیظ است بی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم می شود
فتدبر و بدانکه صفات و آثار و برکات و معجزات ید شریف زیاده از آنست که توان نوشت روایت کرده است
مسلم که مسح کرد آنحضرت رخسار جابر بن سمره را گفت جابر پس یافتم مر دست شریف او را سردی و بوئی گویا که
بیرون آورده است از طبله عطار آنرا و نزد طبرانی و بیهقی آمده است که گفت وایل بن حجر مصافحه میکنم من آن
حضرت را تا می ساید دست من بدن آنحضرت بعد از آن بوی میکنم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی
مشک و یزید بن الاسود گفت داد مرا آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابم دست وی را سردتر از
برف و خوشبوتر از مشک و گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعیادت من پس نهاد
دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابم
سردی دست شریف وی صلی الله علیه وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت
شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما
برودت دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن
سردی است که بواسطه سردی مزاج و برودت طبیعت خنک و عرق آلوده می باشد و لمس آن طبیعت ناخوش دارد
بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت است که لمس آن راحتی و ذوقی دهد چنانکه از حدیث سعد بن

ابی وقاص واحادیث دیگر معلوم می گردد فافهم وبالله التوفیق واما قدم مبارک وی صلی الله علیه وسلم در وصف وی نیز
واقع شده شثن القدمین چنانکه الخشن الغلیظین آمده ولیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین و در
مشارق بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسبد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح
باریکی کف پای و خمصان بضم خای بروی که اخمص دارد و اضافه با خمصین برای مبالغه است شدید الاخمص
آنکه باشی او بسیار بلندی بلند از زمین کذا نقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی املسا که چرک و باریکی و
شکافت در آنها نبود ینبو عنهما الماء سیلان میکند و تیزی گذرد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله خمصین
آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پی سپر میکرد زمین را میرفت بتمامه قدم و نبود اخمص مر او را رواه البیهقی
و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مر او را اخمص پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم رواه ابن عساکر و ایشان
مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت
والله اعلم و ینبو عنهما الماء نزد ایشان وصف علیحده است نه تتمه مسیح القدمین و در این حدیث منافات ظاهر
است و غایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود و برابر نبود اسفل قدم و بسیار بلند هم نبود
ولیکن چون پی سپر میکرد زمین را تمام قدم می گذاشت بر زمین قدم وی گویا اخمص نبود کذا نقل عن ابن
الاعرابی ولیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کرده اند خوب نیست فتدبر و از عبدالله بن بریده
آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کم گوشت پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب النهایه ابن الاثیر گفته روایت
کرده شده است بمهمله و معجمه و در مشارق نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته اند معجمه آمده پاشنه باریک دارد و فی الصراح
منهوس کم گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه پاشنهای پای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در صفا و
نظافت بحدی لطیف بود که رخساره مسیح خوش شکل آنچنان نمیباشد بود وی قدس سره [illegible] از حلیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم رحمت الله علیه در مواهب لدنیه گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه از قدمین آنحضرت از سایر اصابع رواه احمد
والطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پای وی متظاهر و گفته که مشهور
شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درازتر از وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که
این غلط است از کسی که گفته است آنرا و این نیست مگر در اصابع رجلین و در مقاصد حسنه گفته است

که این خطائی است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت که مطالعه کرده و تمیز نکرده است دیدم اصابع
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم این چنین ولیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه گذشت و همچنین است
نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبدالحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد بتقدیم بعثت آنحضرت
بر قیامت با بعد تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت و مبالغه
و الا اتحاد بضم اصبعین نبود و جوابش آنست که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه
و وسطی آنحضرت برابر بودند و جمعی میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و مبالغه و الله اعلم
و کان فی ساقیه حموشة بود در هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخیم و پر گوشت نبودند و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث کان
الی ساقیه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه میانه درخت خرما را آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف و ابیض میباشد
ضخم الکرادیس ستبر بندهای استخوان کرادیس بضم دو استخوان که پیوسته باشند در مفصل و گفته اند که مراد از آن ستبری
و قوت همه اعضاء است و فی الصراح کردوس استخوانهای مفاصل که دو کانه باشد چون دو کتف و زانو و مانند آن و اما قامت
زیبای وی صلی الله علیه وسلم نهالی بود از باغ قدس و سروی از بوستان انس صلی الله علیه وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود
آن مائل بدرازی بود و لهذا در حدیث آمده که کان ربعة من القوم ربعه بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامة و در
حدیث دیگر اطول من المربوع و اقصر من المشذب درازتر از مربوع اینجا میل بجانب طول و کوتاهتر از مشذب بضم میم و
فتح شین و ذال معجمتین و تشدید ثانی یعنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل
الممغط بضم میم اولی و فتح میم ثانی مشدد و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بعضی مشدده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول
از باب تفعیل نیز خوانده اند دراز بنهایت دراز و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی اجزای
وی در بعضی این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما نه بمبالغه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن
یعنی مفرط در طول که از بس جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا
جاء مع القوم غمرهم یعنی نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم می پوشید
ایشان را و بلند مینمود و کوتاه می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عایشه آمده که چون تنها بودی در ربعه بودی و چون با کسی بودی
قوم بودی از همه بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد دراز در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی
و چون مفارقت میکردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلندتر از همه بودی صلی الله علیه
وسلم و نبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است

بیان لون شریف

از این بزرگان که ذکر کردند چراغ را دو نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی‌باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان
بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن صلی الله علیه وسلم و وصف کردند او را بابیض و بعضی گفتند
کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف به بیاض و ملاحت و صفت زایده برای بیان
حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه وسلم باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی
نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالط نیست او را حمرة و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و روشنائی
مثل بیاض روی مریض و بمچو رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و سخت سفید روی سخت سیاه موی و در شعر
ابوطالب آمده که در مدح آنحضرت گفته فرد وابیض یستسقی الغمام بوجهه + ثمال الیتامی عصمة للارامل + و در حدیث
علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب و اشراب خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک لون نوشانیده شده است لون
دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرة است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی
ازهر اللون را که حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست که مراد باین نیّر و مشرق است و در حدیث
نسائی از ابوهریره آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده
از روی سادگی و محبت و تعجب گفت ایکم ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور
شده است در عالم بجمال و کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او گوش
خلایق را گفتند صحابه هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش ناز تکیه کرده نشسته است
اللهم صل علی محمد وآله قدر حسنه و جماله و فی القاموس امغر بغین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی
ابیض مشرب و مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض
امهق و معنی امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة ولیس بنیر اللون و در وصف
لون شریف اسمر نیز واقع شده و سمرة بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی الصراح
و در صراح گفته سمرة گندم گونی و گفته اند که این بابیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کنند اسمر را بران و در
حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مایل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه اسمر است و لیکن ادمة
منفی است که سیاهی در وی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق ولا بالآدم
و از قاموس و صراح معلوم می شود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی اسمر است و برین تقدیر قول وی ولا بالآدم
آدم شدید الادمة مراد باشد و آنچه گفته شد متعین گشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض بود و مراد به بیاض که اثبات
کرده اند بیاض مخالط با حمرة است و بیاضی که نفی کردند بیاض خالص که آنرا امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد الخ

ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث است که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالآدم واقع شده و
ادم اسمر است و در وجه جمع میان ابیض و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر وی بهی آفتاب و باد میرسد چنانکه روی
و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب پوشیده بودی ابیض و این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و باد را تأثیر
نبود در بدن شریف وی و تغیر لون آن چنانکه انور المتجرد را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت بآن
داشتند یعنی آنچه برهنه و بیرون می بود از ثیاب نیز روشن و تابان و سفید بود نه چنانکه از سایر مردم میباشد با آنکه
انس خادم درگاه گاه و بیگاه است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و سلم پس تاویل
و مراد همانست که گفته شد و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة میزد فتدبر اما
مشی و رفتار در پای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا مشی تکفا تکفأ کانما ینحط من صبب و تکفو را تفسیر کرده اند میل کردن بجانب مشی چنانکه شاخ
گل میل میکند و پای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسالت و نزد بزار از حدیث ابوهریره آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی میکرد مجتمعاً یعنی بقوت
بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع میکرد یعنی بر میداشت پای از زمین تمام و گشاده
میزد گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می آمد از زمین منحدر بجانب
نشیب و صبب بفتحتین و صبوب زمین منحدر و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و ماناکه این تمثیل است برای
قوت و برداشتن پای تمام نه برای سبکی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابوهریره آمده گفت ندیدم من هیچ کسی را
شتاب تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نوردیده میشد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می انداختیم نفسهای
خود را و میدویدیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد و صاحب
این مشی اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی است و ارواح هست مر اعضا را و گاهی
بنعل میرفتی و گاهی بی نعل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد خصوصاً در غزوات **بیت** سوار و پیاده خوش بود
اندر چمن ناز سرو آن فرس پیاده خوش است و سوار خوش + و چون با اصحاب میرفت پیش پیش می برد ایشان را
و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه
بود آنحضرت که میراند اصحاب را پیش خود سوق براندن دابه را از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از
مجموع صحابه رفتی و ضعفا را تقویت دادی و مانده گان را سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه
و سلم **فایده** انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده کانه رفتار کند چون چوب خشک رود و انزعاج

از بطیش و خفت و سبک سیری و قلق و اضطراب نه نزد این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر خمول و مرده دلی
و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع مشی آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم به سکون و وقار بی
کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت برداشتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه
پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو است سبک دویدن و سبک رفتن و از سعی سریعتر است و هفتم خوزی بفتح خاء مهمله
و سکون جا و دو زای و در آخر الف مقصوره و آن نوعی است با تامل هشتم قهقری که پس پای رفتن است نهم جمزی
بفتح جیم و آن بر جستن است در راه و ناقه را جمازه گویند بدین معنی است دهم تبختر بمعنی خرامیدن و گردن افراختن که روش
متکبران است و از این جمله اکمل و افضل هون است که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در قرآن مجید این مشی را
مدح کرده فرموده و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب ریحه و عرقه و فضلاته صلی الله علیه وسلم یکی از نفایس

بیان طیب ریح و عرق و فضلات وی

عجیب آنحضرت طیب ریح است که ذاتی وی صلی الله علیه وسلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بدان نمیرسید
انس رضی الله عنه روایت می کند که نبوئیدم من هیچ بوی خوش را و نه مشک و نه عنبر را خوشبوتر از بوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و از ام عاصم امرأة عتبة بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما کوشش بسیار میکرد در
طیب که خوشبوتر باشد از دیگری نزد وی و استعمال میکردیم طیبها را و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال
نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که ماس میکرد بدست دهن را و مسح میکرد بدان لحیه خود را و بود خوشبوتر از طیب عتبه
میگوید این زن که گفتیم روزی عتبه را که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی و تو خوشبوتری از ما سبب این چیست
گفت گرفته بود مرا شری در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شری آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و شکایت کردم از این بیماری تا علاج کند گفت جامه از تن بر کن پس برهنه شدم و نشستم
پیش وی صلی الله علیه وسلم پس بدمید آنحضرت بر دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پیدا شد
برای من این طیب از آن روز رواه الطبرانی فی معجمه الصغیر و آمده است مردی می خواست که دختر خود را بخانه شوهر فرستد
طیب نداشت پیش آنحضرت آمد تا چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت در وی
پس پاک کرد از جسد شریف خود چیزی از عرق در شیشه انداخت و گفت بفرما او را که تطیب
کند بآن پس بود آن زن چون تطیب می کرد بدان می بوئیدند اهل مدینه آن را و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین
و از انس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی در خانه ما و قیلوله کرد پس عرق کرد و بود آنحضرت
که عرق بسیار میکرد در خواب پس آمد مادر من که ام سلیم است قاروره بگرفت و عرق از بدن شریف میگرفت و در وی
می انداخت پس بیدار شد آنحضرت و فرمود چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شماست یا رسول الله که می گردانیم

در طیب خود و بوی اطیب الطیب رواه مسلم و هم از انس آمده که چون یکی از اصحاب بقصد ملازمت آنحضرت می‌آمد در خانه نمی‌یافت
نشان بوی خوش در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود می‌رفت و هر که در کوچه از کوچهای مدینه مطیبه میگذشت بوی خوش
می‌یافت و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و بدانکه هنوز از در و دیوار مدینه طیبه ارواح فایحست که محبان با محبت
تمام می‌دریابند و شاید که استشمام شمه ازین بشارت بذوق بعضی از غربای مشتاق نیز رسیده باشد ابو عبد الله عطار در
مدح مدینه مطیبه گفته است شعر لطیب رسول الله طاب نسیمها + فما المسک والکافور والمندل الرطب + اشبیلی
که یکی از علمای صاحب وجد و حالت است می‌گوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب
عجایب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت دران زمین که نسیمی وزد ز طره دوست + چه جای دم زدن نافهای
تاتاریست + و عایشه گفته است رضی الله عنها بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لولو و اطیب از مشک
اذفر رواه ابو نعیم و در وصف ید شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک
خود پس یافتم دست او را سردی و ریحی گویا بیرون آورده است آنرا از جلیله عطار و هر که مصافحه میکرد آن حضرت را می‌یافت
تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را بر
سر وی می‌نهاد ممتاز و معروف میشد میان صبیان ببوی خوش **فایده** بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل
سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در جای دیگر آمده است گل سفید از عرق من پیدا
شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز آمده است که فرمود بعد
از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و برویید از آن گل سرخ هر که خواهد که ببوید بوی مرا باید که ببوید گل سرخ
را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و برویید گل سرخ و اما محدثان پس در صحت این
احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه درین احادیث
آمده قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است پروردگار حبیب خود را و
رفیع گردانیده است بدان مرتبت و منزلت او را و سخنان محدثان بر حکم صناعتی است که در تحقیق و تصحیح اسناد
دارند نه بجهت استبعاد و استحالت آن حاشا و در این احادیث که مذکور شدند اضطرابی و اختلافی هم هست والله
اعلم و چون آنحضرت میخواست تغوط کند یعنی قضای حاجت نماید شکافته میشد زمین و فرو میبرد بول
و غایط او را و فایح میشد از آن بوی خوش مطلع نمیشد بر آنچه بیرون می‌آمد ازوی هیچ بشری و از عایشه آمده
است که گفت مر آنحضرت را که تو می‌آیی متوضا را و نمی‌بینم از تو چیزی از پلیدی فرمود آیا ندانسته تو ای عایشه زمین
فرو می‌برد آنچه بیرون می‌آید از انبیا پس دیده نمی‌شود از آن چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت صحبت

داشتم من آنحضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را درآمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس
درآمدم من بمکان را که برآمد آنحضرت ازان پس ندیدم مر او را اثر غایط و نه بول و دیدم درانجا سه کلوخ پس گرفتم
آنها را و یافتم مر آنها را از رایحه طیبه و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت
حدثین از آنحضرت و اینست قول بعضی اصحاب شافعی و اما بول را مشاهده کرده اند بسیاری و نوشیده است او را
ام ایمن که خدمت می کرد آنحضرت را آورده اند که شبها در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که دران بول میکرد
شبی دران قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه دران سفال است پس نیافتند دران چیزی
گفت ام ایمن والله تشنه شدم و خوردم آن را پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل فم و نهی نکرد از عود و گفت
درد نکند شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس بخورد بول
را و فرمود آنحضرت صحت با ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نشد آن زن هرگز مگر همان بیماری
که دران روز از عالم رفت و در بعضی روایات آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی
خوشش میدمید از وی و از اولاد وی تا چند پشت و در مواهب و شفا این دو روایت مذکور نیست و روایت
است که مردم تبرک می کردند ببول و دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما بول مذکور شد احادیث آن و اما شرب
دم نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون را
و فرو برد او را در شکم خود پرسید آنحضرت چکار کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آن را نخواستم
که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان کردم آنرا در شکم خود فرمود بتحقیق حذر کردی و نگاه داشتی نفس خود را
یعنی از امراض و بلا و آمده است که چون مجروح شد آنحضرت روز احد بمکید جراحت او را مالک بن سنان
پدر ابو سعید خدری رضی الله عنهما تا پاک و سفید ساخت آنرا گفتند بینداز خون را از دهن گفت لا والله هرگز
نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که خواهد که بنگرد
بمردی از اهل بهشت گو بنگرد بسوی این مرد و از عبد الله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم روزی پس داد مرا خون را و گفت غایب کن این را در جاییکه کس نه بیند و
در نیابد پس نوشیدم آنرا که پوشیده تر از ان مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت وای ترا از مردم و وای
مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را ازان حاصل شد و باعث حرب و قتال
با مردم شد و وی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد بمکه شریف و مجتمع شدند بروی اهل حجاز و یمن
و عراق و خراسان و جزان و کشت او را حجاج بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و بر دار کشید

ف
اما بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ف
اما شرب دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در قصه طویله و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر عبد الله بن الزبیر را وقتی که فرو برد خون را لا تمسک
النار الا قسم الیمین مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل وعلا خورده وان منکم الا واردها
الآیة و درین احادیث دلالت است بطهارت بول و دم آنحضرت و برین قیاس سایر فضلات و عینی شارح صحیح
بخاری که حنفی مذهب است گفته که بهمین قائلیست امام ابوحنیفه و شیخ ابن حجر گفته دلایل متکاثره متظاهر
الا بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شمار کرده اند ائمه از خصایص وی صلی الله علیه وسلم و اما مباشرت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم با نساء اگرچه ذکر این وصف بظاهر بعد از ذکر ظهر و صدر و بطن مناسب بود چنانکه در
کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بجهت انسیاق و انجرار کلام و اتساق و انتظام آن بجهت ذکر بعضی
مقدمات که در آن کتاب است بدین مقام مذکور نیست در اخر افتاد ولا باس بلکه این را مناسب تر یافتیم چنانکه بر اهل فهم و ارباب
طبع روشن خواهد بود و آنکه فواید نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ
صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری است
و تفاخر و مباهات بقوة باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تعییب و تقصیر بضد آن امری مقرر و معروف و عادت
مستمره است میان مردان و محبت نساء و نکاح معدود از کمال است و یکی از ان مواضع که عقل کوته اندیشان
از حقیقت کمالیت آن محجوب است مباشرت و جماع با نساء است که آنرا در صورت نقصان تصور میکنند و از باب
لهو و لعب میشمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و رهبانیت است و نظر بحقیقت جامعیت فعل و انفعال
و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کار است در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه
وسلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده
است که آنحضرت می گشت بر تمام نساء خود در یکشب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتیم با انس ایا طاقت داشت
آنرا گفت انس بودیم ما که می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد در روایة البخاری و در بعضی
روایات قوت از تعیین مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مردی از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم ازان و داده شدم من قوت چهل
مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عایشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی
الله علیه وسلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عایشه دیده و نه عایشه از وی و آنحضرت وصیت کرد
بعلی رضی الله عنه که نشوید مرا غیر تو و باید که نظر نیفتد از کسی بر فرج من که نه بیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا
گردد هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آنچنان بود که آسمان

را از حرکت باز میداشت بلکه برخلاف حرکتش میبرد چنانکه از رد شمس بعد از غروب در احادیث آمده است ظاهر
می گردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم آنحضرت در ماکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و بنان
جو قناعت فرموده قوت و توانائی بدن در مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بر ارباب فهم و ذکا
عیانست آنست که بود حسن و جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی وی در مرتبه که مذکور شد و مطعم و ملبس که
بحسب عادت حسن و صفا به تنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم دیگر بیرون دایره عادت
و اسباب صلی الله علیه وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود مرویست از ابن عباس که گفت تحتلم نشد هیچ پیغمبران
هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان
و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل می کرد و روزه میداشت و ظاهر ازین عبارت و تقیید
بغیر احتلام مفهوم می گردد که احتلام بروی صلی الله علیه وسلم جایز باشد و الا استثنا کردن آنرا فایده نبود و جوابش
آنست که بنای استثنا بر عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود
نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست و اگرنه همین باشد لازم آید که در جنابت باحتلام غسل نمیکرد و این قاسد
است و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطانست و آنحضرت از آن معصوم بود
و مراد باحتلام در حدیث صیام رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این نوع شیطانی است و آنچه شیطانی
است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته که آن از جنبت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء بود تکمله در حدیث طویل از طریق
ایمه اهل بیت نبوت که منتهی است با امامین کرامین امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم و مشتملست بر بیان حلیه شریف
در بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه آن
حضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از آن چیزی را که متعلق شوم من بدان
و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود بحلیه شریف تا
آنکه اگر شخصی در خواب برویت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف می شدی پرسیدند که بچه صورت دیده
است اگر بصورت امام حسن می دیدی می گفتند راست دیده و بحقیقت دیده است پس گفت هند بن ابی هاله که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلالا وجهه تلالؤ القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن گفتم
من هند بن ابی هاله را وصف کن مرا منطق آنحضرت را و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه وسلم گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم همیشه اندوهناک دایم الفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمی کرد بی حاجت و دراز بود
خاموشی وی و افتتاح می کرد سخن را و ختم می کرد آنرا باشداق خود شدق بکسر شین کنج دهن یعنی سخن را تمام

ذکر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم از احتلام محفوظ بود

و کامل و درست از دهان می برآورد نه شکسته و ناقص و تکلم می کرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت
چنانکه در حدیث آمده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام و تکلم میکرد به بیان فاصل و مفصول که بود در وی نقص و نه
فضول و بود آنحضرت نرم طبیعت خوش خلق و نه درشت سخن تند خوی و تعظیم می کرد نعمت را اگر چه کم بودی نکوهش نمیکرد
چیزی را جز آنکه طعام را چنانکه ذم نمی کرد ستایش نیز نمی کرد چنانچه اهل ترفه و تنعم کنند و نمی ایستاد و تاب نمی آورد خشم
او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن و خشم نمی کرد و انتقام نمی کشید برای حق نفس خود که متعلق
به دنیا بودی و اگر اشارت می کرد بچیزی بتمام کف دست می کرد یعنی نه بانگشت تنها و چون تعجب میکرد برمیگردانید کف دست
را از وضعی که مخلوق است کف دست برآن یا از وضعی که کف دست می شود بران در وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد
انگشت نر دست راست را بر کف دست چپ و عادات آنحضرت همه محبوب الهی است همچنین افتاده بود عادات شریف
وی لاجرم در اینجا سری و نکته خواهد بود که بعقل از دریافت کنه آن قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد می گردانید روی
پهلو شریف را و چون خوشحال میشد و لذت می یافت از چیزی که می پوشید چشم و بودی اکثر ضحک وی تبسم صلی الله علیه وسلم
دیدا می شد در تبسم دندان شریف مانند ژاله که در صفا و لطافت و آب و تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم این حدیث
را از هند بن ابی هاله پوشیدم از امام حسین زمانی و تحدیث نکردم با وی بالفعل چون تحدیث کردم با وی یافتم او را که
سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث و پرسیده بود پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده برین از مدخل و مخرج
و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از آن چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را از مدخل رسول
خدا صلی الله علیه وسلم یعنی چون در منزل می درآمد چه کار میکرد گفت چون می آمد در منزل و جای می کرد در آن سه بخش
میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت می کرد در آن و اگر چه وی صلی الله علیه وسلم در هر وقت و هر حال در عبادت
بود اما مراد اینجا خالصا لله است که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و حق نفس است و بخشی دیگر برای اهل و عیال و ادای
حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادای
حق وی از استراحت و نوم و امثال آن پس از آن بخش می کرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک
میگردانید ایشان را در آن پس باز می داد آنرا خواص اصحاب بحاجات عامه میرسانیدند فواید فواید مجلس شریف
را بسوی ایشان یعنی اول بواسطه فواید بخواص میرسید و ثانیا بوساطت ایشان بعامه میرسید ذخیره نمیکرد
آنحضرت و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فواید و نصایح یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و
بود از سیرت شریف و عادت کریم وی صلی الله علیه وسلم ایثار و اختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن
یعنی اذن می کرد ایشان را بدرون درآمدن و بحضور مجالس شریف مخصوص میگردانید و قسمت کردن بر قدر

فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که درین مخصوص‌تر و ممتازتر می‌بود و نصیبه‌ی از عنایت و رعایت وافرتر و بیشتر می‌یافت و تشاغل می‌نمود بقضاء حاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال ایشان دران بودی و امر میکرد ایشان را به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بخیری که باید و سزد و می‌فرمود باید که برساند آنچه می‌شنود آنکه حاضر است از شما بآنکس که غایب است و میفرمود برسانید بمن حاجت کسی را که نمی‌تواند رسانید وی حاجت خود را **فایده** هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی‌تواند خود را رسانید ثابت دارد خدا تعالی قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نمیشد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است آن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه لایعنی است و فایده نیست دران و می‌درآمدند طالبان علم و خیر و برکت و می‌یافتند نصیب خود را ازان و بیرون می‌آمدند از مجلس شریف راه نماینده بر خیر بجهت علمی و ادبی که حاصل میشد ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می‌آمد و با صحابه می‌نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در خیری و در سخنی که فایده میداشت و سود می‌کرد و در لفظ یخزن که از خزنست بمعنی گنجینه نهادن مال را اشارتست که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که بحقایق و معارف مالامال بود در آنچه سود میکرد امت را آنرا می‌گشاد و اگرنه دربسته میداشت و تالیف می‌کرد آنحضرت قلوب ایشان را و نگاه میداشت از رمیدن و این در حقیقت بفعل الهی تعالی جل شانه چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیة و احسان و عطا بسیار می‌نمود ضعیف ایمانان را که ایشان را مؤلفة القلوب خوانند و بزرگ و گرامی می‌داشت بزرگان هر قوم را و والی می‌گردانید بر ایشان و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میرزید نفس شریف خود را از اعدا تا زیان نرسانند و این پیش از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر ازان در رعایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد امت است و در حقیقت این کنایه است از نگاهداشت رعب و عدم انبساط بخلق تا بترسند و بیباک نشوند و با وجود حذر و احتراس نمی‌پیچید از هیچ یکی طلاقت وجه کشاده‌رویی و خوش‌خویی را و تفقد می‌نمود و باز پرس می‌کرد اصحاب را و می‌پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند و تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تقبیح نماید و نهی کند ازان و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تقبیح می‌کرد قبیح را و خوار می‌نمود آنرا از هر که واقع شود و مبالات نمی‌کرد بتفاصیل آن و باک نمیداشت از وی اگرچه عظیم القدر بودی بظاهر و این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از غیر تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسند بقصد اشاعت

طلاقت بالفتح کشاده رو و کشاده زبان شدن ۱۲

تفقد دراصل بمعنی گم شده جستن است و چون باز پرس احوال گاه گاهی می‌شود و بمعنی تفقد که گم شده جستن است در وی پیداست

اشاعت و تقبیح داین احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می‌رسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر
در همه چیز یعنی همه افعال و اوضاع شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن و بریک قرار بود در کارهای اولیت و بالا نبود
و اختلاف و افراط و تفریط راه نمی‌یافت و غافل نمی‌بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت و همیشه در سیاست
و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کارها ترک نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت
ترس آنکه فرض گردانیده نشود بر امت و مر هر حال و هر کار را نزد وی صلی الله علیه وسلم ساختگی و آمادگی بود و مانند
سلاحهای جنگ و آلات حرب و هر چه واقع می‌شود از امور مصالح آن طیار میداشت و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز
نمیکرد از آن و همیشه مستعد اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند فاضلتر و مقرب‌تر نزد وی
از مردم کسی بود که ناصح‌تر و خیرخواه‌تر بخلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی
الله عنه از مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی‌نشست و بر نمیخاست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بر ذکر خدا یعنی در نشست و خاست همیشه در ذکر خدا می‌بود و چون در مجلسی در آمد
می‌نشست همانجا که میرسید و قصد بالانشینی نمی‌کرد و جای معین برای نشستن خود نمی‌گرفت و امر میکرد امت را
باین و نهی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات
و گمان نمی‌برد همنشین وی که هیچ یکی گرامی‌تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه وسلم و با هر کس باندازه حال و قدر
قابلیت وی عنایت می‌کرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی می‌کرد با آنحضرت یا حاجت
می‌آورد نزد وی صبر میکرد بر آن تا آنکس خود بر نمیگشت و بر نمی‌خاست آنحضرت تا مدتی که او بر نمیگشت و بر نمی‌خاست
و هر که سوال می‌کرد از آنحضرت و در میخواست حاجتی رد نمیکرد او را مگر بحاجت وی و اگر فرضا چیزی حاضر نمی‌بود
بسخن خوشگوئی و دلجوئی باز می‌گردانید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف و در جود و سخای آنحضرت خواهد آمد
و پیر کرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس از نجابت پدر گشته بود گشته بودند همه نزد وی در حق برابر
در حق هیچ کس فرو گذاشت نمی‌کرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی‌شد در وی
آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته و تشبیب واقع می‌شد می‌پوشیدند و منتشر نمی‌گردانیدند و
همه اهل مجلس معتدل و متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود هر که متقی‌تر فاضل‌تر و متواضع
بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را و رحم می‌کردند صغیر را و ایثار می‌کردند محتاج را و رعایت می‌کردند غریبان را

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه

صلی الله علیه وسلم و رضی الله تعالی عنهم

و صفات کریمهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه خلق بضم خا سیرت

باطن را گویند خلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بضمتین و بالسکون السجیة والطبع وفی الصحاح
خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن اختلاط با خلق آید ولیکن معنی آن عامتر است
ازان و خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقصور بران نبود بلکه رحیم و رقیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود
بر کفار و معنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بآن افعال بسهولت و آسانی و این را بیانیست که در کتب معقولات
ذکر کرده شده است و اختلاف است در ملکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا مکتسبی است
که بنده آنرا بکسب و ریاضت حاصل تواند کرد و بعضی برانند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کرده است خدای تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق
شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی
برآمد از خوی خود قبول نکنید و این مبالغه است از استبعاد تغیر خلق والا هر دو در امکان و قدرت الهی یکی است
و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند دران در بعضی مردم بعضی اخلاق جبلی غالب و شدید نشسته است که متغیر
بلکه متعذر است زوال آن و الا مأمور است بمجاهدت و ریاضت دران تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است
و بریاضت قوی می گردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را
صلوات الله وسلامه علیهم برای ترتیب و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغیر و تبدیل اخلاق
ممکن نبودی امر بران و فرستادن پیغمبران برای چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن
خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف سیئها
الا انت و اینهمه برای تعلیم و تلقین ماست و در حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک لخصلتین یحبهما الله
الحلم والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فیّ او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق
که دوست میدارد آنها را پس تردید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسبی و انجا وجه
تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق که بسبب صحبت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغیر و تبدیل آن آسان
است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعسر است و با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم
و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضایل و محاسن
حاصل است مر تمامه انبیا و رسل را و ایشان ارجح و فایق اند از تمامه افراد بشری و مرتبه ایشان اشرف
رتب و درجه ایشان ارفع درجات است و چه عالی و رفیع باشد مقام کسانی که اجتبا کرد و برگزید حق
سبحانه ایشان را بفضل خود و مدح کرد ایشان را در کتاب خود صلوات الله وسلامه علیهم و در عقاید

ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک میفرماید که بتحقیق
لغزیده است اقدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی ولیکن حق جل و علی تفضیل داده است بعضی انبیا و
رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا
صلوات الله وسلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب و معمول و حاصلست در اول خلقت و اصل فطرت بی مداخلت
اکتساب و ریاضت و همه باجتبای وجود الهی و فیض فضل نامتناهی اوست عم جلاله شعر تبارک الله ما وحی بمکتسب
ولا نبی علی غیب بمتهم + مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مدار وحی و القا بر حکمت است و الا اکتساب
بنفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صباست چنانکه در شان یحیی
فرمود علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان وی را گفتند چرا
بازی نمیکنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام من و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی
بعیسی علیه السلام در حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح اوست و گفت عیسی علیه السلام در
مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فتاوی خود نیز صبی بود در میان صبیان
و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایتاء ملک دوازده ساله بود و در تفسیر و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل
گفته اند ای هدیناه الصغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابداء خلق فرشته را بر وی فرستادند که
گفت امر میکند ترا خدای تعالی که شناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود وی علیه السلام
در وقت القاء در آتش شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم ازین باب است و وحی فرستاد
حقتعالی بیوسف در وقتیکه افکندند او را برادران در چاه و برداشتن پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک
خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاه داشت
مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن و مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت اوثان و شعر بعد از آن
متمکن گردانیده شد اسرار انبیا و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی
در دلهای ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی ممارست و ریاضت و انبیت
مراد بقول وی سبحانه و لما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما و بعضی اولیا را نیز بعضی ازین صفات ناشی
میگردانید تعهد کلی و عصمت خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و علی او اشرف و اتم و اکمل و احسن
و اجمل و ابهر و اقوی و اجمع مر تمامه اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون
از حیطه ضبط و حصر ذات بابرکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کاینات صلی

الله علیه وسلم که هرچه در خزانهٔ قدرت و مرتبهٔ امکان از کمالات متصور است همه را حاصل است و تمامه انبیا و رسل
انوار آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال وی اند و لهذا البوصیری فیما قال شعر وکل آیٍ اتی الرسل الکرام بها + فانما اتصلت
من نوره بهم + فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم + وکلهم من رسول الله ملتمس غرفا +
من الیم او رشفا من الدیم + صلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه وجماله وکماله و از جهت اجتماع مکارم اخلاق ومحاسن
صفات وکثرت وقوت وعظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرد بر وی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک
لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک عظیما و فرمود وی صلی الله علیه وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در
روایتی واکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق ومحاسن در ذات شریف وی جمع بود چون
که معلم وی رب عالم و مودب او قرآن عظیم است و اصل در حدیث آمده است که پرسیده شد عایشه را رضی الله عنها
از خلق رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق
و حمایدِ صفات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان و در شفاء قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که یرضی
برضاه ویسخط بسخطه خشنود می شد آنحضرت بخشنودی قرآن و خشم می گرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضاء او
بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنهی وی و ارتکاب آن بود و این ناظر بهمین معنی است که گفته و در عوارف المعارف
گفته که مراد عایشه آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه وسلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی
طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذاشته شد
نفس زکیه وی بر حد نفوس بشری و باقی داشته شد صفات و اخلاق بشری در آن تا ظهور آن باعث تنزیل آیات
قرآنی برای قمع آن صفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق امت گردد که امهات
آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است گردد چنانکه فرمود لنثبت به فؤادک
و تثبت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفاتش و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانکه
جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی مبارک وی فرمود
کیف یصلح قوم خضبوا وجه نبیهم وهو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدای تعالی لیس لک من الامر شیء الایة پس پو
شید قلب نبوی لباس اصطبار تا آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این
صفات در ادوار و اوقات و مصادفه بهم گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی قول عایشه کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق این نیز گفته باشند در مقام بر اندازه علم
و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کنه حال وی

بیان
اخلاق نبی صلی الله علیه وسلم
و صفات او

علم صلی الله علیه وسلم چنانکه هست نرسد و بکنه او ما چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون وی بحقیقت
نشناخت و هرکه در که حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و مایعلم تاویله الا الله بیت جز خدا
نشناخت کس قدر تو زانکه + کس خدا را همچو تو نشناخت ها چون مقام وی از همه بالاتر است در بیت آن فوق فهما
باشد بیت ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند + بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک + در تحقیق معنی عظیم گفته اند که
عظیم آنست که از حیطهٔ ادراک بیرون بود اگر محسوس است از حیطهٔ ادراک باصره بیرون بود چنانکه جبل بزرگ
که احساس باصره آنرا احاطه نتواند کرد و اگر معقول است ادراک عقل بران محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات
الهی تعالی و تقدس پس چون حق تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطهٔ عقل
از ادراک کنه آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر اخلاق حمیده
وصفات حسنه مجبول و مفطور اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را نسبتی نیست و مر خلقی نه خصوصا
سید انبیا که بجمیع اخلاق عظیمه وصفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است بیت تعلیم و ادب را بچه حاجت
که او خود ز آغاز آمد مودب + و تغیر و تبدیل را گرد سراپردهٔ عزت وی راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلت
بشریه را ظهوری بود مگر احیانا و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را ابیر و بر ان نتوان ساخت
و رب العزت داند جل جلاله که دران موضع نیز در کدام مشهد و تجلی بود مصرع او برتر از انست که آید بخیال
و در همین قصهٔ غزوهٔ احد آمده است که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و دوان شد خون
بر روی کریم سخت و دشوار آمد بر اصحاب و گفته اند ای کاش دعای کردی بر ایشان تا سزای کار خود می یافتند
فرمود فرستاده نشده ام من لعان و لیکن فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را
و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود کمال صبر و حلم است در اینجا جزع و اضطراب کدام است
پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و وی صبر کرد پیش از نزول
این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ
متحاشی است اگرچه بقاعدهٔ علم و اساس قیاس راست و درست نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمة الله
علیه و در سیت که قول عائشه کان خلقه القرآن دران رمزی غامض و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد
ولیکن احتشام کرد یعنی می خواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آن حضرت اخلاق الهی بود ولیکن
احتشام کرد عائشه حضرت الهیه را که گوید تخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از ان معنی بقول خود کان خلقه القرآن
از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال این از وفور عقل و کمال ادب اوست رضی الله عنها

ما نمی ادخل است به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی
است همچنین آثار و انوار اوصاف جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند در هر حال از احوال متجدد می شود از مکارم
اخلاق و محاسن شیم و آنچه افاضه می کند الله تعالی بروی از معارف و علوم که نمی داند آنرا جز وی تعالی
پس تعرض بحصر جزئیات اوصاف حمیده وی تعرض است مر چیزی را که نه مقدور انسان و نه از ممکنات عادیه است
و ممکن است که گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات
که ممکن نیست درک و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت والله اعلم و بعضی
از عارفان را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و معنا در این شأن بحضرت وی
چیست پس گفت ای عارف ان سالت عن غین قلب رسول الله و غینه فلست با عرفه گفت ای سائل اگر از قلب
دیگر و غین وی غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه می دانستم اما اینجا که غین عین است از غین دم
نتوانم زد و شرح این حدیث در رساله مرج البحرین کرده شده و بیان کرده شده است آنجا باید نگریست نعم بر آنحضرت
تلاطم امواج بحار قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی می گردانید و ناتخته منکوحیت احکام
نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی کمال بود و نقصان تنزل بحالی عظیم وی راه نداشت و لیکن بعضی
احوال فاضلتر و عالیتر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضهم علی بعض و اعمال و طاعات
و عبادات آنحضرت نه همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود بلکه در نفس شریف وی صلی الله علیه وسلم از آن انوار
آثار پیدا گردد نعم نبوت و مقامات آنهمه موهبت محض و اصطفا و اجتبا بود و کسب و ریاضت را در آن دخلی نه و لیکن
بیرون شد اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار متواتر و متوالیست و کیفیت حصول همه کمالات و
متضمن بروز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب رحمن ما دام و فای الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت
طبع که ناظر با ثبات اختلاط و نقصان است خوب نیست اگر مراد تهذیب نفی عیوبی از کاهش و خبردار ساختن
است بجهت عروض بجهت استغراق در مقام عالی از آنچه چنانچه در استغفار آنحضرت در طریان نسیانی بر وی
گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که منبی از سابقه آلایش
نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه نقّاه و اخلصه و اصلحه و فی الصراح تهذیب
پاکیزه کردن رجل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال
اقرب بادب و اجلال است والله الموفق **وصل** و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعظم الاخلاق
بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر ناس بلکه عالم گردانید

وصل
و چون بود خلق آنحضرت صلعم

جن و انس را بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس چنانکه الله تعالی پروردگار اوست و محمد صلی الله
علیه و سلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه این عالم است خلق محمدی نیز شامل است انتهی و نقل کرده است
صاحب مواهب لدنیه از بعضی علماء عظام و گفت که این مصیر است از بعض بآنکه حضرت صلی الله علیه و سلم مرسلست بسوی ملائکه
نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان آنکه بقول حقتعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلاء
و از سنت حدیث مسلم است از ابو هریره که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست
ببعض ملائکه و گویا مراد از این بعض ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول وی تعالی
وما ارسلناک الا کافة للناس دلالت بتخصیص ندارد چنانکه مذهب مختار در مفهوم اللقب آیه است و الا لازم که
بسوی جن نیز نباشد و این خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت
ببعض ناس چنانچه زعم یهود است تخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
و الله اعلم می گوید بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم مبعوث بتمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات و لیکن ارسال باهل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنا بر افاضه و ایصال بکمالی که لایق حال ایشان باشد و صیغه جمع عقلا
در قول حقتعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول
ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه و سلم ابیات ای فیض تو خمیر جان
گلهای بهار باغ که اگر خار و گر گل همه پرورده تست + ای غنچه عروس باغ در پرده تست + اجزای باد صبا همه
آورده تست + و دیگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجا ست
در مواهب گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات
دارد از جهت نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجه تخصیص جن ذکر در قرآن
جهت عتو و تمرد ایشان باشد و الله اعلم و در ملائکه نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود
لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و الغرض عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز
جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب اوقات النبی صلی الله علیه و سلم آمده که جبرئیل آمد و با وی فرشته بود
اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از آن بر صد هزار و در باب فضایل قرآن فضل فاتحة الکتاب
و خواتیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمده که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز سبحان الله
و در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات

وصل دربیان عقل و علم

نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند وصل در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتحقیق دانسته شد
از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم واتم واکمل اخلاق است واصل و منبع و منشاء آن عقل است
که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت رای و جودت فطنه و اصابت فکر و نظر در عواقب
و مصالح نفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتناء فضایل و تجنب رذایل و اختلافات کرده اند
مردم در حقیقت عقل و کلام دران بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و
این علم از ثمرات و نتایج عقل است و عقل قوتیست که مبداء و منشاء این علم است و گفته که گفته می شود عقل
مر هیئت محموده انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن
نور روحانیست که بوی دریافت می شود علوم ضروریه و نظریه و ابتداء وجودی نزد اجتنان ولد است
تا رفته رفته زیاده می شود و نمو می پذیرد تا کامل می شود نزد بلوغ و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه
که نرسیده آنرا هیچ بشری جزوی و حیران اند عقول و افکار در بعض و آنچه افاضه کرده بروی پروردگار و هرکه
تتبع کرد مجاری احوال و حمایه صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمایل و بدایع سیر
و سیاست انام و تقریر شرایع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی بکتب سماویه و صحف
منزله و سیر امم خالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحوش
شارد و صاحب طباع متنافره و متباعد در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شنعا بودند و چه مقدار تحمل کرد و در جفا
صبر کرد بر ایذاء ایشان و بچه غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مدارج مال
و چگونه اختیار کردند او را بر نفسهاء خود و گذاشتند در طلب رضاء او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه
مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه وسلم و اینهمه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت
کتاب و بمطالعه کتب متقدمین و جلوس با علماء اهل کتاب بود بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد + و هرکه مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها و ببیند که چه تعلیم کرده
است او را پروردگار و افاضه کرده است بروی از علوم و اسرار ما کان و ما یکون به ضرورت حاصل
شود و او را علم به نبوت اوی بی شوب و شکوک و ظنون قوله تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله حسب وصله و کماله وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری
علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بود گفت هفتاد و یک کتاب از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن
کتب که حق سبحانه نداد تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وسلم

که بافته اند از کیستان ‹ یا محمد راجح ترین مردم است در عقل و فاضل ترین ایشان در رای رواه ابو نعیم فی الحلیه
و ابن عساکر فی تاریخه ‹ در روایت نقل کرده از بعضی علما که عقل همه صد جزو است نود و نه از ان در محمد است و یک جزو
از ان در تمام مومنان گفت بنده مسکین رزقه الله الثبات والیقین اگر سی گفتند که عقل هزار جزو است
نهصد و نود و نه از ان در محمد و یکی از ان در تمامه مردم گنجایش داشت چه بر گاه نی نهایتی کمال او ثابت شد
هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر و ان
شانئک هو الابتر بیت شاه رسل شفیع امم خواجه دو کون + نور هدی حبیب خدا سید انام + مقصود
ذات اوست دگر ها بطفیل + منظور نور اوست دگر جمله ظلام + هر رتبه که بود در امکان بر او ختم + هر
که داشت خدا شد بر او تمام بر داشت از طبیعت امکان قدم که آن + اسری بعبده است من المسجد الحرام + تا
وجوب که اقصای عالم است + کانجا نه جاست فی جهت و نی نشان تمام + سر بیست بس شگرف
دیگر نیست پیچ هان + از آشنای عالم جان پرس این مقام + علیه افضل الصلوة و اتم التحیة و ازکی سلام اکنون
بعضی از اخلاق شریف وی از انچه در نظر آید درین کتاب بنویسم و اکثر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه و
روضة الاحباب و معارج النبوة است والتوفیق من الله المنعام **فصل** در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار نبوت جز بقوت این صفات نتوان برداشت قوله تعالی
و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و
قوله فاعف عنهم واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمامه خیرات و مبرات است که هر خیر تا صبر
از ضد آن نکنند بوجود نیاید پس بنوعی صبر تمام ایمان باشد و انجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از
معاصی داشته اند که اجتناب از ان نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر
بر ایذای خلق و برداشت بار جفای ایشان و صبر سید انبیا صلوات الله و سلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر
و سخت تر بود چنانچه فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت او کما قال زیرا که حرص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اسلام
امت بیشتر بود پس تاذی او از کفر ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف و
بجدی بود که اندکی از ان هم بسیاری نمود بیت نازک بدنی کش ز گل آزار بود + از سایه سنبل رخش
افگار بود + بنگر چه رسید بر دلش از غم که رسیدش + از دست ستمگران بیداد خار بود + روایت کرده شده است
که چون کریمه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل
آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد و گفت یا محمد +

خدای تعالی امر میکند که پیوند کنی با هر که ببرد از تو و بدهی کسی را که محروم گرداند ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث
آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وسلم از هیچکس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و مثال
و مانند آن مگر آنکه حلال چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و اما صبر داشتن آن
صبر آن حضرت است در غزوه احد که کافران محاربه و مقابله میکردند با وی و آنچنان آزارها رسانیدند صبر کرد و عفو کرد
از ایشان و اکتفا نکرد بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در آن جهل
و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی
دعا می کردی یا رسول الله بر ایشان که هلاک میشدند فرمود من مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام
داعی بحق و رحمة للعالمین و در اینجا کمال صبر و حلم و عفو است فایده و عجب است از کسیکه گفت نفس نبوی فایده
در اینجا حرکت کرد و بی صبری نمود گفت و کیف یفلح قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر
شیء الآیة و نیست در قول آنحضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزی که
دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آنحضرت بر آنچه در وی بود از
صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه بنفس شریف وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز
باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا
و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب مستضعفین میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول
حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیة در اینجا نازل شده است و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این
از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و در این امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها
النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه
شتر بر پشت شریف وی یکی از احبار یهود که اسلام آورد زید بن سعنه بود بفتح سین سکون عین مهملتین و نون
از وی می آرند که گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم آنرا در وجه محمد صلی الله علیه
وسلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته اند در تورات که
پیشی می کند حلم او جهل او را و زیاده نمیکند او را شدت جهل بر وی مگر حلم را پس بودم من که تلطف میکردم
مر او را تا مخالطت کنم او را پس بشناسم حلم و علم او را پس خریدم از وی تمر را تا اجل معلوم پس
دادم او را ثمن پیش از تسلیم تمر پس آمدم پیش از حلول اجل به دو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردا
او را و نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ و گفتم ایا ادا نمیکنی ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای

ای پسران عبد المطلب حیله کردید تا خیر ادای حق پس گفت عمر آیا میگویی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی که
می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نبی بود ترس بی فرمانی او میزدم به شمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند سوی
عمر با آرام و آهستگی و تبسم می کند و فرمود من و این مرد محتاج تریم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحسن ادای حق مرا
و امر کنی بحسن تقاضای او را ای عمر برو ادا کن حق او را و زیاده ده بر حق به سبب صاع بجای آنچه ترسانیدی او را
و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت پس گفت ابن یهودی ای عمر همه علامات نبوت شناختیم آنرا در روی
محمد مگر این دو خصلت را که الآن امتحان کردم آنرا پس گواه می گیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و از ابی هریره آمده که حدیث کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی پس برخاست آن حضرت و ما نیز برخاستیم
پس دیدیم اعرابی را که رسید بآنحضرت و بکشید ردای او را و خراشید مر گردن مبارک آنحضرت را و بود ردای درشت
پس نگریدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت باردار این دو شتر مرا که عیالدارم و تو باردار نمیکنی
از مال خود و مال پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا بار تا رها نمیکنی مرا از این کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی
بخدا سوگند رها نمی کنم ترا تا باردار نمیکنی این هر دو شتر را پس خواند آنحضرت مردی را و فرمود بردار بر یک شتر وی خرما و بر شتر
دیگر شعیر رواه ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم من همراه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای وی
کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سختی
کشیدن وی پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد پس امر
کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذا در نفس و مال و در گذشتن از جفا کسیکه میخواست تالیف
دل او بر اسلام و در صفت آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در میگذشت و در حدیث
دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد در گذشتن در بدی و بیرون آمدن از مقدار شرع می آید
فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود فحش
خلقتی وی و نه مکتسب با تفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند و تکلف کند در آن فاحش عام تر از آن و اگر گویند به تحقیق به صحت
رسیده است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از آنها که ایذا کرده بودند پس ما هم
لنفسه چون صحیح باشد جواب آنست که اینجماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذا است
دون غیر سببی که بحد کفر نکشد چنانکه در جذب ردا و مانند آن حمل کرده است در آن و عدم انتقام را بر چیزی که
مختص بمال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گذشتن است از لبید بن الاعصم

یهودی سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر داده بود او را در شاة آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار
شدند دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است وی گوید که منع میکند و نگاه میدارد ترا از من فرمود که
الله پس افتاد تیغ از دست وی در گرفت آنحضرت او را و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید از زیر آن
شخص پس گذاشت آنحضرت او را عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم
در آوردند یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله این شخص میخواهد که بکشد ترا آنحضرت فرمود مترس و اگر میخواهد
تو مسلط نمی شوی بر من و از جملهٔ اتباع خلق و حلم اوست صلی الله علیه و سلم آنچه معامله می کرد
او را چون غایب می بود و تملق می کردند چون حاضر میشدند و این از انجمله است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه
ربانیه و هر چند اذن کرده شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین
میگشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا می کرد مر ایشان را تا آیة نازل شد
پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار را
تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده می کنم بر سبعین و این نهایت عفو
است از جرم و تقریب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مفهوم این عبارت تکثیر و مبالغه است نه تحدید و تعیین
آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد وی صلی الله علیه و سلم پسر عبد الله بن ابی را که رئیس
منافقان بود به نیکی کردن با وی و چون مرد آن منافق بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد
بر وی پس کشید عمر بن الخطاب آنحضرت را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز ... بر ... نیم ... وی پس
بود پس کشید جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا
علی قبره پس باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر
ممنوع شد از درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص عبد الله منافق را بجهت آن بود که وی عبا
رسول الله صلی الله علیه و سلم را چون که در روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه بمجلس
نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را و بالجمله در اینجا بیان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منا
از ایشان بد رسید و آزار میکشید معامله آن نیکی می کرد با مومنان چه حال خواهد بود و از اینجا فرمود حق جل و علا و انک
و فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و ابد جملهٔ رحمت او صلی الله علیه و سلم بر امت شفقت او است برین کار بر زلات و
ذنوب و خذلات ایشان و فر ... ما ... ت را مامور نگوشته از او امر کرده است

مجرد و دانا و ترحم کنند بر ایشان و نهی کرده از سب ایشان فرموده لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر بطون
قلوب است اگرچه خطا بر خطای بود و تتبع وقوع شود اللهم طهر بواطننا و اصلح ظواهرنا بحرمة سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث
بخاری از عایشه آمده است که گفت آمد مردی که استیذان نمود تا در آید بر آنحضرت پس اذن کرد که در آید و چون دید آنحضرت او را
گفت بد مردی است در قبیله خود چون بنشست گشاده روئی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود چون برفت
عایشه گفت یا رسول الله وقتیکه دیدی او را گفتی چنین و چنان و چون بنشست تازه روئی ورزیدی و انبساط
کردی با وی پس چه بود فرمود ای عایشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت
کسی است که ترک دهند او را مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن تا نه در آیند
مردم بد و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت بحال آن مرد فرموده بیان کرد که وی بد مرد است که مردم از شر وی
بترسند و بدی او را بر روی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی با وی مدارات نمایند و گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم با آن مرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و گفتن آنحضرت
مراو را از باب غیبت نیست بلکه شارع را میرسد که قبایح و معایب کردار امت به بیند و باید اظهار کند و مردم را بر آن اطلاع
بخشد و این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از معلنین
مجاهر بفسق و فحش جایز است و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله
علیه و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه است مر امت را باتقاء شر کسی
را که بخلاف وی و مدارات با وی تا سلامت مانند از شر و غایله وی مادام که مداهنت نکشد و فرق میان
مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و در مداهنت آنکه جلب نفع
دنیوی بود و راجح آنچه است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیا ست برای اصلاح دنیا یا دین یا هر دو و این مباح است
و بسا مستحسن و مطلوب گردد و مداهنت حسن عشرت را در فق کردن در مکالمه وی و با وجود آن مدح وی نکرد بقول و
تا مناقض گردد فعل قول وی در حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی و قاضی عیاض گفت معلوم نیست
که وی در وقت مسلمان شده یا نبود و اگر نبوده پس گفتن وی غیبت نباشد و اگر بوده اسلام وی خالص و ناصح نبود پس
خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی کسیکه نشناسد او را و بحال وی واقع شده است
از وی بعد در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وی اموری که دلالت می کند بر ضعف ایمان وی پس این قول
از آنحضرت خبر بغیب است و از علامات نبوت باشد اما ترک کردن و انبساط نمودن آنحضرت با وی بر

سبیل ائتلاف بود انتهی در کرمانی قباحت مذکور شد قصه تمام او عیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن بکسر حاء و سکون
صاد بن حذیفه بن بدر بن فزاری بود او را احمق المطاع می گفتند احمق بجهت حماقت در کرروی و مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود
و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصین
و بود حر بن قیس از آنجماعه که نزدیک بخود می گردانید ایشان را امیر المومنین عمر رضی الله عنه و بودند اصحاب مجالس
عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علما پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای
برادرزاده من ترا آبروی و جای است نزد این امیر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن کن مرا نزد وی
و درخواست کن که در آیم بروی گفت بکنم گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر التماس عیینه را پس اذن داد عمر او را
عمر و چون در آمد عیینه بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب ما را چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان ما
بعدل پس در خشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را از بدی و تقریر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المومنین
خدا تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن
عباس و الله تجاوز نکرد این آیت را عمر وقتی که خواند حر آنرا بر عمر و بود عمر ایستاده گی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در
فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پس تر رجوع کرد از ارتداد مسلمان
شد و حاضر شد بعضی فتحها را در عهد عمر رضی الله عنه و سر انجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار
و احوالی که دلالت دارد بر شدت جفا و درشتی وی انشاء الله تعالی **وصل** در بیان تواضع و ادب و حسن
و معاشرت او صلی الله علیه وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردنی
کردن و فی القاموس تواضع تذلل و اتضاع پست کردن شتر تا پای بر گردن وی نهند و اشتقاق وی از
وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع
نیست و ضد وی کبر است که خود را بالا تر از مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند
و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در نفوس او میان کبر جای دارد گاهی ضعت را در مقام تواضع میگیرند
سید الطایفه جنید بغدادی رحمة الله علیه را پرسیدند که تواضع چیست گفت خفض الجناح و لین الجانب و گفت مالک
تخضع للحق وتنقاد له وتقبل الحق من قائله وتسمع منه و گفت من رای لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان
گفته اند که نمی رسد بنده بحقیقت تواضع را مگر نزد لمعان نور مشاهده در دل وی که نفس را آن میگدازد و نرم
می گرداند و در گدازش نفس صفا اوست از غش کبر و عجب پس نرم می گردد نفس و منطبع و منقش میگردد
در روی حق و محو می گردد آثار روی و می نشیند شورش و غبار وی و حظ او فرو مرتبه اعلی از این مر

وصل در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت او

حضرت سید انبیا راست صلی الله علیه وسلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن متواضع‌تر بود و از تواضع اوست
صلی الله علیه وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع
لله رفعه الله بر همه برگزید حق سبحانه او را و او را بس رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آنحضرت مبالغه
نکنید و از حد در نگذرانید در ثنای من چنانکه کردند نصاری ابن مریم را که گفتند خداست یا پسر خدا و من بنده خدایم پس بگویید
عبد الله و رسوله و از ابی امامه آمده که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم ما برای وی فرمود نه
ایستید چنانکه می ایستند اعاجم و تعظیم میکنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه می خورد بنده
و می نشینم چنانکه می نشیند بنده و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه وسلم که زجر و قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین
کردی و چرا چنین نکردی و نبود هیچ یکی مهربان تر از وی با اهل و عیال و گفت عایشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم کسی را هرگز بدست خود نزد مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ یکی مگر از جهت دین خدا و پرسیدند
از عایشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون خلوت می کرد در خانه گفت بود نرم ترین مردم و بود
بشّام و ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود نمی خواند او را هیچ یکی از اصحاب وی و اهل وی مگر
آنکه میگفت لبیک و از حسن عشرت وی صلی الله علیه وسلم که تالیف می کرد ایشان را و تنفیر نمی کرد و اکرام می کرد کریم هر قوم
را و والی می گردانید او را بر ایشان و تفقد می کرد اصحاب خود را و می داد همه همنشینان خود را نصیب ایشان را از التفات
و عنایت و گمان نمیبرد همنشین وی که هیچ یکی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی می کرد با وی یا می آمد نزد وی
مصابرت می کرد با وی و بر نمی گشت از وی تا وی بر نمیگشت و اگر گوش کسی می گرفت یا وی نمی گردانید سر مبارک خود را از
وی مگر آنکه خود وی می گردانید و هر که می گرفت دست آنحضرت را نمی گذاشت دست خود را از وی و نمی کشید تا آنکه وی
نمی کشید دست را و حذر میکرد و احتراس می نمود از مردم بی آنکه بپیچد از هیچ یکی تازه رویی و خوش خویی خود را و برکرده بود
مردم را بسط وی و خلق وی و شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی و خوش
خلق نرم جانب و نبود درشت خوی و سخت گو و بلند آواز و فحاش و عیب گوی گفت عایشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی
خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال نگفت اف بمن هرگز و نه گفت
چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت جریر بن عبد الله ندیدم مر آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کرد و دیده
نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای خود را پیش همنشین و اکرام می کرد هر که در می آمد نزد وی و بساط فراخ می گردانید
جامه خود را برای وی و ایثار میکرد برای وی بالین را که زیر خود می داشت و قطع نمی کرد بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد در
نمیگذرانید پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف می کرد نماز را و می پرسید او را از حاجت

وی چون فارغ میشد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه وسلم و عیادت می کرد مساکین را و مجالست میکرد فقرا
را و اجابت می کرد دعوت عبید را و دعوت کرده میشد بنان جو و پیه گداخته بدبوی اجابت می کرد آنرا و می نشست
میان مجلس خود مختلط با ایشان می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار میشد گاهی حمار را و ردیف می ساخت و سوار
می کرد خلف خود کسی را و سوار بود در روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن لیف بود و بر پالان او از پوست خرما و حج کرده بر
شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درهم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بروی ولایات
و بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر روزیکه فتح کرده شد مکه در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با لشکرها مسلمانان پست
کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعاً لله بر خلاف ملوک جبابره که در وقت فتح کردن گردنکشی و سرفراز باشند
روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمنزل
ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد برای وی حماری پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد ای قیس
همراه رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت برنج ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود اما سوار شوی
یا برگردی و در روایتی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب دابه اوست مقدم وی و همچنین در وقت دیگر
صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وسلم و او را پیش خود
سوار کرد و غریب تر ازین آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت ما صلی الله علیه وسلم بر حمار
بی پالان سوار گشته بسوی قبا میرفت و ابوهریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابوهریره سوار کنم ترا گفت هرچه رضای حضرت
باشد فرمود سوار شو پس بجهید ابوهریره نتوانست سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز
سوار شد آنحضرت و فرمود سوار کنم ترا ای ابوهریره گفت هرچه حضرت خواهد فرمود سوار شو پس قدرت نیافت
ابوهریره پس جهید بحضرت باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم
بیندازم ترا بار سیوم و هم طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را باصلاح
گوسفندی پس برخاست مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن و دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست
گفت بر منست طبخ پس گفت آنحضرت بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود
میدانم که شما کفایت می کنید اما مکروه میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز بنشینم میان شما و خدایتعالی ناخوش میدارد
که ببیند بنده را ممتاز میان یاران خود و یکبار بند نعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت
بده یا رسول الله این را بمن که اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و بکسی خدمت فرمایم و یکباری ایلچیان نجاشی
حبشه آمده بودند آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشان را صحابه گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا ما خدمت ایشان ک

رحل: پالان

[illegible] فرمود ایشان خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست می دارم که مکافات کنم ایشان را
می کرد خدمت اهل خانه خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسفند خود را و شپش می جست جامه خود را
و همچنین واقع شده است در حدیث که یفلی ثوبه و ظاهر تفلیه شپش جستن در جامه است و لکن گفته اند در بدن شریف وی شپش نبود و مگس
بروی نمی نشست و گویا مراد بتفلی در حدیث صورت تفلی است که نگاه کردنست در جامه تا گردی و غباری و خسی و خاری
دور کند باشد والله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میگیرد با وی و یاری می داد در خدمات
خود در خواهی گفته که مشغول است بحمل این امور در اوقات معینی می کرد نه همواره گاه گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته است آنحضرت را
خادمان بودند و داه و غلام داشت پس گاهی بعمل نفیس خود می کرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی مشارکت می نمود و بر میداشت
متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد ابو هریره می گوید که در آمدم بازار با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بخرید
سراویل بچهار درهم و گفت مر وزان را که وزن می کرد اثمان را که بکش و رجحان کن پس بر جهید آن مرد وزان گفت من هرگز
از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این حرف بگوید پس ابو هریره گفت وای بر تو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست
بینداخت و خواست تا بوسه زند دست مبارک آنحضرت را پس آنحضرت دست بکشید و فرمود این کار اعاجم است که با ملوک
خود می کنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس برداشت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آن را فرمود صاحب متاع سزاوار
تراست بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند بر داشت پس یاری دهد او را برادر مسلمانش تنبیه مراد سراویل تنبان
است که پوشش اعاجم است و از حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شده آن را و در پوشیدن آنحضرت
سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت
هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی میپوشیدند اما این سخن ابن
قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در مسند بعضی طرق باسناد ضعیف آمده که ابو هریره پرسید از آنحضرت که یا رسول الله
تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر از این
جامه جزری و ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز این حدیث آورده اند و لیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد
واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند
سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادة درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد
بر آنحضرت مردی پس بلرزیدن گرفت از هیبت وی صلی الله علیه و سلم فرمود آسان کن بر خود کار را و ملرز من پادشاه
نیم من پسر زنی ام از قریش که می خورد قدید را یعنی گوشت قاق را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آنحضرت
را زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه

ای بنشینم من بود [illegible] م حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد نزد آن از حاجتی که داشت و در
روایت بخاری آمده است که اما مدینه می آمد و دست آنحضرت را می گرفت پس روان میشد آنحضرت صلی [illegible]
و در بخاری انواع مبالغه است در تواضع که زن آن مرد دامت نه [illegible] و برد هر جا که باشد و هر جا که میخواست
اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که برفت با بیوه مسکین و
قضای کرد حاجت ایشان را و عبدالله بن ابی الحمسا گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت چیزی
باقیماند مرا و را چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که همین جا می آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد
می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من همین جا ام در مدت سه روز انتظار می برم
ترا رواه ابوداود و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده
که فرمود حقتعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت نبوی نیز موجود آمده چنانکه آمده است که غوث
الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه سال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آن مرد خضر علیه السلام
[illegible] عادات بود که [illegible] اهل مدینه آبها می آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را در آنها
و می انداخت برای شفا بیماران و گاهی در ایام سرما آب سرد می آوردند و برای خاطر ایشان دست می انداخت و در حسن عشرت با
ازواج مطهره بسیار رعایت می کرد و همراه ایشان بخفت و می گذاشت دختران انصار را که بازی می کنند با عائشه
میخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را در موضع دهن عائشه و میگرفت استخوان را از دست عائشه میخورد از همانجا
که عائشه می خورد و حالانکه عائشه می بود و میداد بوی سواک را تا شسته بدهد پس عائشه می نهاد مسواک را در دهن خود
میکرد آنحضرت می گرفت آنرا از وی و می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است لیکن در دلها
است به تبرک با آثار [illegible] و تکیه می کرد در کنار عائشه و بوسه می کرد لب او حالانکه صایم بود و می مکید لب او را
عائشه [illegible] روی صلی الله علیه وسلم و وی رضی الله عنها در ایام صغیره بود و یکبار آنحضرت با وی
که دوید ملاعبت کردند و با یکدیگر دویدند پس درگذشت عائشه از آنحضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت
آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تنزل شده بود و گفت آنحضرت این شیئی من از تو در برابر
آن شیئی که بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستاد عائشه دستی
بکاسه طعام زد کاسه شکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پارهای کاسه را جمع و طعام برداشت و در آن
قصعه [illegible] گفت غیرت کرد مادر شما و بیانی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و [illegible]
می تیز انداخت از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه او را کاسه

طعام و در این حدیث دلیل است بر عدم مؤاخذه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که اثارش
کرده است از غیرت و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وادی را از اعلاش یکبار سوده رضی الله عنها
شوربائی بحضرت فرستاد گفت عایشه سوده بخور از این طعام وی نخورد و گفت بخور و گرنه می آلایم روی ترا بدان و
نخورد پس بیالود عایشه روی سوده را بطعام آنحضرت خنده کرد و سوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود سوده
روی عایشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه نمی کرد
ایشان را بر غیرت و مزاح و معذور میداشت و چون قالت می کرد بر ایشان میزان عدل و دستور شریعت بر حق و رسمی بود
میکرد و کسیکه تامل کند سیر آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار بداند که رسیده
آنحضرت در رقت قلب و لین جانب بغایتی را که متصور نیست آن هیچ مخلوقی را با وجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق
دین بحدیکه ممکن نیست رسیدن بدان و اخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات و علامات بود بر نبوت وی و کسی که
مثل آن از هیچکس وجود نیاید صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مباسطت و ملاطفت می کرد
و مخالطت و محادثت می نمود با اصحاب و مزاح می کرد با ایشان و مقصود از آن دلجوئی و خوشنودی بود و اگر مزاح هم می کرد
مضمون کلام حق بودی و ملاعبت می کرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت می کرد دعوت حر و عبد
امه و مسکین را و عیادت می کرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده
محمول بر کثرت و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است
و اگر مقصود از آن تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود مستحب خواهد بود بحقیقت اگر نمی بود
تواضع و مؤانست آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان کرا قدرت آن می بود که مجالست و تکلم کردی
با وی و بایستادی در حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وسلم
و گفته اند حکمت در آنکه آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث می کرد با عایشه اگر بیدار می بود و الا اضطجاع می کرد
بر زمین پس بر جبین میرفت بعد از آن بسوی نماز آن بود که اگر سر در آن آمدی بر آن حالت که از ابتدای قیام شب
و تهجد و تلاوت قرآن و ذکر رحمن تا این وقت حاصل می شد حضرت او را از انوار و اسرار در قرب [illegible] سماع
کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف و احوال که کلیلست زبان عمال از وصف حال شمه از آن استطاعت نمیداشت
و طاقت نمی آورد هیچ بشری که ملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث می کرد آنحضرت با عایشه رضی الله عنها
و اضطجاع می کرد بر زمین تا حاصل شود او را مؤانست با عایشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی
است و فرود آید از علو آن مقام که در وی بود بعد از آن سر در آن بسوی آمدی بسوی ایشان و بود این گریه جهت

رفق و مهربانی با ایشان و کان بالمؤمنین رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج که در مدخل گفت
بنده مسکین ثبته الله علی الطریق الحق والیقین که اینحال تخصیص باینمقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحیثیت
در اعلی علیین مقام قرب و تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلایق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی و تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام
مامور بحکم رحمت و شفقت که بر خلق خدا داشت از اوج مقام احدیت بحضیض بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت
فرموده و بمصداق الم نشرح لک صدرک فسحتی و گنجایشی در سینه مبارک وی ابداع فرموده بودند که حضور حق را با وجود
خلق و بر وجه کاین باین جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی اینمقام بر وجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام است و غیر او را از اولیاء کرام بر قدر تبعیت آنحضرت
نصیبی از آن حاصل است و بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصا تا نوبت بحدیث
اختیار که رسید یکباری زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود بر آنحضرت در آمد و آنحضرت در غسل خانه بود یک مشت
آب را در روی زینب بطریق مزاح و پاشید از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود از روی
شباب و رونق آن تا آنکه عجوزه کبیره بود و محمود بن الربیع که از اصاغر صحابه است در وقتی که پنجساله بود آنحضرت با خانه ایشان
آمد و در خانه ایشان چاهی بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن را بر روی محمود زد پس
از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن قصه را یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمردند و حدیث او نقل کرده است
در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله علیه وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی
هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره های بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت نیز در وقت وداع او را از اشیای
شهر از جامه و مانند آن چیزی می داد و دوست می داشت او را و می فرمود زاهر روستائی ماست و ما شهری اویم پس
رفت آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی
آمده و دست مبارک بر چشمانش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینه مبارک خود را به پشت
او و او نمی دید آنحضرت را گفت بگذار کیست این و چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت
خود را بسینه آنحضرت و نمی خواهد که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله
و اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود و لیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت
است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد اگر خواهش می آمد میخورد والا میگذاشت و نمی گفت که این طعام بد است
فایده شور است ترش است کم نمک است غلیظ است و رقیق است در بحار العلوم می شود که عیب کردن طعام
خطاست خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مالی

صایع کردانست رواست اما درین نیز غفلت خاطر صایع است اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت
آن بود که دنیا که شایعست اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها آنحضرت منع نمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن
را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر **فایده** و همچنین نهی می کرد از سب دهر در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دربان نبود چنانکه ملوک و دنیاداران را می باشد نعم در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موقوف اذن بود تا کسی در خلوت بر اهل و عیال وی در نیاید و مانع از شغل نباید و از تواضع آنحضرت بود
که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و لا تخیرونی علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن برای
بیان واقع و تحدیث نعمت و امتثال امر پروردگار است عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل
اوست بر سایر انبیا و رسل و نزول وحی بدان و تحقیق این مبحث در محلش باید ان شاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت
آن بود که مبادرت بسلام می کرد برای هر که می در آمد بر وی و رد سلام می گفت بر وی و در زیارت تربت مزار
قبر شریف او اگرچه آنحضرت را حیات حقیقی درین نشأه متصف است نخستین زایر که بر وی در آمد بروی به سلام [مشرف]
میسازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام از آن جانب نیز مشرف می گردد و بعضی از مقربان درگاه را
که بسماع سلام بجانب سمع بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است بر امت در حیات
و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله علیه وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس
الجود السخاء و السخی الجواد و در صراح جود و سخا هر دو را بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است در
مقابله شحت و شح از لوازم نفس است که ارضی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیرا که جبلی است
و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جایز نبود چه سخا غریزه بود مقابل جود و بخل آید و جود و بخل راه می یابد بان اکتساب
بطریق عادت پس بر حق جواد است و بر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بی غرض و عوض باشد و آن صفت
حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و عوض تمامه نعم ظاهره و باطن و کمالات حسی و عقلی را بر خلایق افاضه نموده است
و بعد از وی تعالی اجود الاجودین رسول اوست صلی الله علیه وسلم و بعد از وی علما امت وی که نشر علم دین
کنند چنانکه در حدیث آمده است که الله اجود الاجودین و انا اجود بنی آدم و اجودهم من بعدی رجل علم علما فنشره الحدیث
و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سماحت را نیز یاد کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت
معانی آنها متقارب اند و فرق کرده اند و گردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است
قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند او را حریت و نیز بمعنی آزادمردی و این ضد نذالت است بنون و ذال
معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل و نذیل لغت فیه و فی القاموس النذل و النذیل الخسیس من الناس

آنحضرت فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزیکه مستحق است آنرا غیر او مرد بطیعت و شکس بن بعد شکاس
است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوار خوی رجل شکس بکسر شین و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بضم
و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و گفته سماحت سهولت اتفاق و تجنب از تکالب حریص
که مجهود نیست در مواجود و نه در تنقیه بمعنی ضیق در نفقه فی الصراح تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض
رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم همسری و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف
کرده است او را کسی که شناخته است او را صلی الله علیه و سلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده گفت بود پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم احسن الناس و اشجع الناس و اجود الناس و سبب درین آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج
او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و ... او احسن اخلاق و بود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع جمیع کمالات جسمی و روحی و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود
انسان و گفته اند که چرا چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات باقیات صالحات و مجرد است از ما سوی الله
و ملتفت است بوی تعالی صلی الله علیه و سلم و در احادیث صحیحه آمده که سوال کرده نشد و درخواسته نشد از رسول خدا
چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال الفرزدق فی
نعته صلی الله علیه و سلم شعر قال لا قط الا فی تشهده + لولا التشهد کانت لاءه نعم + ترجمه این بیت آنست
... که آنرا در مدح ظالمی گفته که نه مستحق این وصف است عفا الله عنه ف زفت لا از زبان
... هرگز مگر با تشهد ان لا اله الا الله و اگر فرضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف دلجوی
سائل کردی ... اما الصریح نگفتی ... و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت منع از عطا
نبودی و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در اعتذار از جماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند تا با وی
بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم ... مگر
که سوال حمل ... لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرد و فرمود والله لا احملکم بخصوصیت
... انقضای آن کرده باشد که نبود و سائلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ... الحاح نمودند و گستاخی
کردند پس لا آمد که برای قطع طمع ایشان پس این صورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث که قال فی المواهب
اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا
بر زبان شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت حال وی صلی الله علیه و سلم چنانکه بخلا و ضعفا
کنند و این عبارت کنایت است از منع نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نه انچه آمده که هر کسی

بر چیزی طلبیدی ندادی مراد از اثبات جود است که حقیقت معنی آن اعطاء ما ینبغی لمن ینبغی است و سابق دیدی که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در وقت با مصلحت مسئولان در ندادن دیدی چنانکه عمل و حکومت بطلب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال
آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حظ طمع و سوال و ورطه حرص نیفتد و باین بلا گرفتار نگردد چنانکه
حکیم بن حزام که مقبول درگاه و همشیره زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید ندادند و فرمود من خود میدهم اما کدورتی و کراهتی
بآن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجائی رسید که اگر تازیانه از
دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی که بردار و بده بمن همچنین ابو ذر رضی الله عنه طلب عملی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی
متولی مشو عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و نه تازیانه خود را اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابه و کبار ایشان بود
و مذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
چیزی برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس کرد و گفت
هو مؤمن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کسی که من دوست می دارم او را میدهم
حال وی دیدن می بینم دو بار خود را برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مؤمن فرمود او مسلم سیوم بار چون الحاح از حد در
گذشت این را فرمودند و اینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست می دارد و از حطام دنیاش نمیدهد و
دیگری را میدهد و دوست نمیدارد نعم احتمال دارد که درین موارد لفظ لا بر زبان آنحضرتش نرفته باشد و وجه دیگری گذرانیده
باشد اما نظر بمعنی باید گماشت اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم سائل را رد نکردی و اگر
چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون بیاید ما را چیزی ادا خواهیم کرد یکبار سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو
قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدای تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست
پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش را پس
تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی مبارک وی تازگی و خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده ام من ترمذی
روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد
هیچ سائلی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید
آنرا در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد و نگاه نکرد بجانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و ندید هیچ کس را
مگر آنکه داد وی را از آن مال و آمد عباس بن المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله از این مال که من فدیه داده ام
نفس خود را و عقیل را پس ریخت در جامه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد آنرا
برای من فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشتن بردار و این برای قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او

شریف

بود پس برداشت عباس بقدری که توان داشت و روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست
آنحضرت و باقی نماند یکدرهم و در روایت ابن ابی شیبه آمده که آن مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علای بن حضرمی از خراج
بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود بهر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار هزار گوسفند داد و بیشتر عطای او درین روز برای
مولفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بجود دنیا دین ایشانرا ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل
بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مغازی واقدی نقل کرده اند که بصفوان در آن
روز وادی پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس دوا
کرد باین عطا درد کفر را که در وی بود و ابو سفیان بن حرب و پسران وی نیز از جمله مولفة القلوب بودند آمد ابو سفیان
گفت یا رسول الله امروز مالدارترین قریش توئی ازین مال بما هم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا
چهل اوقیه نقره و صد شتر پیش بر او ابو سفیان گفت نصیب پسر من یزید هم بده و یزید نام پسر ابی سفیان است
برادر معاویه و یزید بن معاویه را بان نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر دادند گفت نصیب پسر دیگر که معاویه است
هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا سوگند که تو کریمی هم در زمان
جنگ و هم در زمان آشتی خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید
اگرچه مکرر نماید مکرر نیست هو المسک ما کررته یتضوع و در دیگر داد آنحضرت بر هوازن بندیان ایشانرا که شش هزار
کس بودند و مجموع غنایم این غزوه از آدمیان شش هزار کس بودند و از شتر ماند بیست و چهار هزار و از غنم ماند
چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درهم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد آنچه داد
آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود آنحضرت
بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست درین آنچه موجود بود و این بود اگر صد هزار در صد هزار ماند این بودی نیز همین
حکم داشت **شعر** فان من جودک الدنیا و ضرتها * و من علومک علم اللوح والقلم * و در تحقیق صفت سخاو کرم
وجود و عطا بالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست آمدی
بدادی و چنان بخشیدی که از فقر و نیستی نترسیدی و نه اندیشیدی **بیت** هرچه آمدی بدست بدادی تو بیش ازین *
این جود آنکس است کش از فقر عار نیست * و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج
بر وی ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی و از حق و دینی که بر کسی داشتی
ابرا و ذمه کردی و گاهی صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را لوا کردی باز کالا را

هوازن قبیله ایست از عرب ۱۲

حنین نام وادی ایست میان مکه و طایف ۱۲

بسبب کالا بخشیدی و گاهی بقرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالائی بخریدی و زیاده از ثمن بدادی
و گاه هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و نی طبقی از رطب کر بروی خیارها نیز بود پیشکش آورد آن حضرت
صلی الله علیه وسلم دوست میداشت آنرا آورد و پس حلیی و طلائی از بحرین آمده بود دست پر کرد و بآن زن داد
و بهر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و نفس خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه
و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف بیفروختندی و بسا که بر بطن مبارک سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت
نه بجهت تنگی و اضطرار و نیستی بود بلکه بسبب جود و سخاوت بود و گاهی برای زنان نفقه یکساله مهیا ساختی
اما برای خود چیزی فردا نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل
ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار دین و هدایت عباد صلی
الله علیه وسلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته وصل در شجاعت و قوت و شدت زور بازوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قد حسنت فی بعض اشجاعته سیر و صعد بریا نمودی و مخافه فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب و انقیادا و
عقل بود فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضم الشدید القلب عند الباس و کمال این صفت در آنحضرت بجو کمال صفت
سخاوت بود در وی بیاکه در مواقف صعبه و مواضع شدیده دلاوران و دلیران بهم میگریختند و آنحضرت ثابت
و قایم می بود و از جا نمیرفت بلکه پیش میرفت و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه را بجهت تیرباران کفار یکنوع جولانی
و فراری و تزلزلی و تنفری راه یافته بود جز آنحضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابو سفیان بن الحارث بن
عبد المطلب لجام استر او را گرفته بستاده بود و آنحضرت می خواست که استر را تاز دلیس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا
و مشتی از خاک برگرفت و بطرف دشمنان بینداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب و دیده نشد در آن روز هیچکس شدید تر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند
مسلمانان و کافران در یکدیگر و مسلمانان پشت دادند آنحضرت بتاخت و ابو سفیان بن الحارث گرفته بود
رکاب مبارک او را پس ندا در دادند در انصار و گرد آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محلش مذکور گردد
ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیر تر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و سرخ می شد دیدها کنایه است
از سختی جنگ و شدت آن ما پناه می جستیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت
و می بود آنحضرت سخت ترین مردم در جنگ گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بود
از جهت قرب عدو بوی و گفت عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه

وصل [illegible]

حکایت

شتاب

بود وی صلی الله علیه وسلم اول کسی که زد بران لشکر **حکایت** شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغایی شد و ترسی راه یافت
مگر دزدی یا دشمنی درآمده بود شتاب آنحضرت بیشتر از همه برخاست شمشیری در گردن حمایل کرد و اسپ
ابو طلحه را که بطی السیر و تنگ گام بود سوار شد و بسمت آوازی که آمده بود در رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت
که برآمده اند و میروند و فرمود برگردید هیچ قصه نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت کمگام بود در زیر آنحضرت چنان
تیزگام شد که هیچ اسپی بوی نمیرسید و برابری با وی نمی توانست کرد و این از معجزات آن حضرت صلی الله علیه وسلم
و در حقیقت هر کرا وی صلی الله علیه وسلم قوت بخشد و مدد فرماید هر چند سست و ضعیف نامرد و ناتوان بود آنچنان
قوی و توانا و کامگار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابری تواند کرد **بیت** تو مرا دل ده و دلیرم بین + روبه خویش خوان
و شیر بین + **شعر** ومن تکن برسول الله نصرته + ان تلقه الاسد فی آجامها تجم + و آنحضرت در قوت
و زور بازو و سختی جان بود که کشتی گیران عالم با وی بس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه
نام شدید القوه که در صنعت کشتی گیری بیهمتا و یگانه بود و مردم از بلاد برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افکند تا گاه
روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وی گفت ای رکانه از خدا نمی ترسی چرا دعوت
مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی گیرم و ترا بیندازم ایمان می آری
گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و آنحضرت در جامهای خود بود ردای و ازاری
در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوی و بگرفت و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه
درخواست از آنحضرت که رها کند او را و باز کشتی گیرد بار دوم و سوم نیز بینداخت پس متعجب شد رکانه و گفت
که شان تو عجیب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد یا نه والله اعلم
و کشتی گرفته است آنحضرت جماعه دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسد جحمی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه بر پوست گاوی استاده و ده کس از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از زیر پای وی
پس پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آن حضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر
انداختی مرا بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین و ایمان نیاورد و در این قصه طولی است که
در جای خود مذکور است **وصل** در حیای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیا بمعنی شرم و شرم داشتن و ماده او حیات
است و از اینجاست که حیا بمعنی مطر آید که سبب حیات است و لیکن وی مقصور است و شرم نیز از حیات قلب است
و بر اندازه اوست هر کرا دل زنده تر خلق و حیا در وی قوی تر و بیشتر و حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض
می شود آدمی را از خوف وقوع چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد

وصل در حیای

ردستی ... ین قدر از لوازم ... ی است ... می گردد بر اجتناب از قبیح و باز

از تقصیر در حق ذی الحق و حیا را از ایمان داشته اند که الحیاء من الایمان اگرچه غریزی است زیراکه استعمال او بر قانون شرع
بہت بقصد و علم و اکتساب بعضی گفته اند که مراد آن حیا مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف
غریزی بود که تکلیف دران نبود و لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بر مکتسب و رفته رفته
غریزی می گردد و پوشیده نماند که مثل این کلام در جمیع غرایز میرود مثل سخا و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد
آن شده است و وعده و وعید دران ورود یافته و همه از شعب ایمان اند و وجه تخصیص بیان حیا ظاهر نیست فافهم و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم هر دو قسم حیا بر وجه کمال بود زیراکه حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شرع
از همه اقوی و اتم و اکمل و افضل بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها بود آنحضرت سخت تر اندر حیا از زن دوشیزه در خدر
خا و سکون دال مهمله پرده فی الصراح مخدره زن پرده نشین و ذکر فی خدرها بحسب عرف و عادت است که زن
در پرده میباشد و قید اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت تر میباشد حیا
او در خلوت و در پرده بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفته اند نظر آن است
قید دیگر نیز کرده شود که چون کسی بروی در آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست مگر بسبب توهم دخول کسی انتهی فی
اند شراح و ذکر این تکلیفات درین مقام خالی از تباعتی نیست و ذکر این تشبیه نیز از ابی سعید خدری رضی الله عنه
ادب و تعظیم خویش نمی آید و لیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است و مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است در دل با وحشت آنچه پیشتر رفته
از تو بسوی پروردگار فرمود المحب ینطق والحیاء یسکت والخوف یقلق محبت گویا می گرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا
ساکت می سازد بشهود تقصیر در ادای حقوق بلا آرام میدارد یحیی بن معاذ رازی گوید هر که شرم دارد از خدا
شرم دارد خدا از وی در معصیت و حیا گاهی از کرم خیزد مانند حیا آن حضرت از ان قوم که در ولیمه زینب رضی الله
عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی مجلس را و آنحضرت شرم داشت که برخیزاند ایشان را و حق تعالی فرمود
فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یوذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که
لایق کمال و عظمت معبود نمی آید و قسم دیگر حیا مرد است از خود و آن حیا نفوس شریفه است در راضی
بنقص و راضی شدن بمرتبه دون پس می باید نفس خود را مستحیی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است
حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل اقسام حیاست زیراکه مرد چون استحیا ... خود استحیا از غیر خود بطریق

نمی خواهد گردد کذا ذکر فی المواهب فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحیاء لا یأتی الا بخیر و در روایتی الحیاء خیر کله و در
حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت می کرد بعدم استحیا گویا برادر وی استیفای می کرد حقوق خود را
از مردم بجهت استحیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن مرد بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا تغافل
و چشم خوابانیدن است از عیوب مردم و آنچه مکروه میدارد انسان طبیعت خود و آنحضرت اشد ناس و اکثر ایشان
بود درین صفت روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی که بر وی اثر
صفرت بود گویا که رنگ زعفرانی بود و بوی رسیده از زنی و چون آن کس نگفت آنحضرت مراد او چیزی
بود و آنحضرت که بروی کسی نمیگفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابدی بایستی گفت و مضطر می شد بگفتن بطریق کنایه
می گفت پس بیرون رفت آن مرد فرمود اگر گویید بآن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده بگذارد این جامه را و بیندازد از زرد شوید
نماند که این در غیر واجب و حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند بصر وی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه مکروه آید او را نمی گفت
چیست حال کسی که می گوید چنین یا میکند چنین بلکه میگفت چیست حال اقوامی که می کنند چنین یا میگویند چنین و نهی
میکرد از آن و نام نمی برد فاعل و قایل آن را و درین عبارت کلیة الحکم و قاعده نیز مفهوم می شد و در صحیح از عائشه رضی الله
عنها آمده است که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها و جزا نمیداد
بدی را به بدی و لیکن عفو می کرد و در میگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از توریت عبد الله بن سلام
و عبد الرحمن بن عمرو بن العاص

وصل در بیان شفقت و رأفت و رحمت وی صلی الله علیه وسلم

گفت پروردگار تعالی
و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
الرحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق اشفاق ترسیدن و در شفقت نیز همین معنی است که مشفق می ترسد
که ضرری بآن کس نرسد و لهذا اتصاف کرده اند او را بحرص ناصح بر صلاح منصوح و رأفت اشد رحمت دارد و آن
در الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رأفت سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر امت تخفیف و تسهیل اوست برایشان در شرایع و احکام و ترک او بعضی افعال را از
جهت ترس آنکه مبادا فرض کرده شود بر امت چنانکه ترک امر مسواک برای هر نماز و ترک تأخیر عشا و نهی از صوم
وصال و مانند آن و درخواستن از حق تعالی که گرداند سب و لعن او را رحمت و قربت و طهارت و گاهی میشنید
آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک می گزارد نماز را تا در فتنه نیفتد
مادر او و مشهور بود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از کسی چیزی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم که بیرون

وصل
در بیان شفقت و رأفت و رحمت

که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش از صدود گذرانیدند ندا ازوی
آمد جبرئیل گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان
اوست که هرچه محمد فرماید آن کند پس گفت ملک جبال بفرما مرا یا محمد هرچه می خواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر
ایشان و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمی خواهم که هلاک شوند امید
میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه
قصه دراز است که مذکور است در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را صلی
الله علیه و سلم که خدا تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هرچه فرمایی آن
کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست می دارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب را شاید که تو
بخشد حق تعالی ایشان را و رجوع برحمت کند بر ایشان و گفت عایشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول
خدا صلی الله علیه و سلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات است
بسیار و اظهر و اقرب آنست که مراد آسان تر برای امت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد می کرد
و تیمار میداشت ما را برای تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه می کرد نه دایم از جهت خوف ملالت و ستوه آمدن از آن

وصل در خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد مروت از انس کرد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و سلم هدیه می فرمود این را ببرید نزد فلان زن که دوست
دوست خدیجه بود رضی الله عنها و مروی است از عایشه که می گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه
از جهت بسیار یاد کردن آنحضرت مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد میفرستادی سوی زنانی که دوستان خدیجه
بودند و در آمد بر آنحضرت زنی پس شادمانی و سبک روحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرده از وی
چون رفت آن زن فرمود این زنیست که می آمد ما را در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و
صله می کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه
فاضل تر باشد از ایشان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آل ابو فلان نیستند مراد دوستان و در بعضی
طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از مومنان جز آنکه مر ایشان را رحم است که تر میکنم
آنرا بتری آن یعنی بقدری حق آن می کنم با ایشان چنانکه آبی می پاشد بر روی کسی و گفته اند مراد به آل ابو فلان
بنی ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و می گرفت آنحضرت امامه بنت زینب را بر بالای پشت برد و بر دوش
مبارک خود در نماز چون سجده می کرد می نهاد بر زمین و چون باز می ایستاد بر میداشت از جهت وفور شفقت و مهربانی

بر او افتاد و این گوشت پاره را بنهادن می بر زمین افضل آنحضرت بود بلکه خود می آمد و می بوسید و چون بسجده میرفت
می افتاد بر زمین هیچ نامگویند که این فضل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نماز نفل بود والله اعلم و در روایت است از قتاده
که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بسنده ایم بجا گذار
تا خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام می کردند اصحاب مرا و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را
و این حکایت در باب تواضع نیز گذشته است و وقتی دیگر آنحضرت از رضاعه که نام وی سیار بود و تربیت
و خدمت می کرد آنحضرت را با مادرش حلیمه اسلام آورد ذکر کرده است او را ابن اثیر در صحابیات آمد نزد آنحضرت
در بند ایمان هوازن و ثنا ستائید خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر
دوست داری اقامت کن نزد من مکرم و محبوب تا برخوردار و بهره مند گردانم ترا بمال یا باز گرد بسوی
قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم و من کودک بودم ناگاه پیش آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مر آن
زن را ردای خود را و نشست آن زن بر آن پس گفتم مر کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را
و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه بود و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر
داده اند تا این کدام یکی از ایشان بود والله اعلم و از عمرو بن السایب آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود
روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع بفکند برای وی جامه خود را پس نشست آن مرد بر آن و پیش آمد مادر وی
پس نهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر و نشست آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد برادر وی از رضاع
پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نشاند او را پیش خود و میفرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی ثویبه مولاة ابولهب که مرضعه وی بود صله از طعام و کسوه و چون ثویبه بمرد پرسید که هیچکس از قرابتیان وی
باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را ابشر فوالله لا یخزیک
الله ابدا انک لتصل الرحم وتحمل الکل وتکسب المعدوم وتقری الضیف وتعین علی نوائب الحق صلی الله علیه وسلم

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت بود و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
امین ترین مردم و اعدل و اعف و اصدق ناس که اعتراف می کردند بدان دشمنان و بیگانگان و پیش
از نبوت او را بلقب الامین نام می کردند ابن اسحق گفته امین بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شد در وی
اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه مطاع ثم امین اکثر مفسرین برآنند که مراد محمد است صلی
الله علیه وسلم کذا قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند قریش که چهار قبیله بودند نزد بنای کعبه

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

در نهادن حجر بجای او که کدام قبیله بعد اتفاق کردند که هر که نخست در آید هر چه وی حکم کند همه بدان راضی باشیم
ناگاه آنحضرت درآمد صلی الله علیه وسلم گفتند این محمد است امین است هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای
طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار کس داد خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای
آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند
قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله انی لامین فی السماء امین فی الارض در روایت است
از علی رضی الله عنه که گفت ابوجهل لعنة الله علیه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما تکذیب نمیکنیم ترا دروغ گو نمی دانیم ترا
و نیستی تو در ما مکذب لیکن ما تکذیب میکنیم چیزی را که آورده که آنرا از دین این سخن یاوه و نامعقول است و تناقض
است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را در هر چه گوید تصدیق کنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس
فرستاد حق تعالی این آیه را فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که
پروردگار تعالی میفرماید گرامی محمد کافران ترا تکذیب نمی کنند ولیکن این ظالمان آیات خدا را انکار میکنند یعنی
تو فارغ باش و غم مخور کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند
و آزار میکنند پس خواجه با غلام می گوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا نمی کنند هر چه میکنند بمن میکنند من دانم و ایشان
و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر و گفت یا ابا الحکم نیست اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را
خبر ده مرا از محمد اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد
صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن حدیث که سوال کرده است از احوال
و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم آیا بودید شما که تهمت میداشتید بکذب این
مرد را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن را دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان لا والله هرگز دروغ
نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی نگوید بر خدا دروغ بندد و این حدیث هرقل مشهور
ترین چیزیست در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح مشکات ترجمه و بیان
آن کرده است و در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و در این کتاب نیز در باب ارسال رسل بملوک گردد انشاء الله تعالی
و گفت نضر بن الحارث مر قریش را که چون بود محمد در میان شما جوان خورد سال مرضی ترین شما در افعال و صادق
ترین شما در اقوال و عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بنا گوش او پیری را و آورد
شما را آنچه آورد یعنی این دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این نضر بن الحارث
کافر بود و پرده بر دل داشته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگران را پرده غلیظ بر دل بود که سبحان

نیز افتاد و با غلیظ تر می نشست ولید بن المغیره که از روسای کفار قریش است بارها قرآن شنیدے و گریستی
وگفتی یقین دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دلنشینی است که هیچ کلام دیگر را
نیست این که حلاوة و طلاوة فی الصراح طلاوة بفتح والضم خوبی و نیز رائی دل و حارث بن عامر از مشرکان
بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود میگفت والله
محمد از اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت
والله تحقیق من میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون
میدیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم می گفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود
و نصاری نیز عالم بودند به رسالت وی و یقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت به پشت
منتظر پیغمبر آخرالزمان نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه می نوشتند به پسران که چون دریابید پیغمبر آخرالزمان را
سلام ما رسانید و گویید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام ما بپذیر و ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تبع بضم تا
و فتح شده موحده که از ملوک یمن بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی بیتیم
بود یا نه بمدینه آمد جماعه که همراه وی بودند دریافتن نشان پیغمبر آخرزمان درین بلده مکرمه اقامت کردند و از تبع
درخواستند تا ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقولی انصار از اولاد ایشانند و چون این نور ظهور یافت
همه قبولش یا با کفر ماندند اعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف
عما لا یحل ولا یجمل وجوده و کمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد در جائی که عصمت آمده همه آمده دور حد
آمده است که مس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارتی
است که در بیان عفت و پارسائی اهل عزت و عادت می گویند والا تحقیق عفت آنحضرت و تمامه اخلاق و
بالاتر است از آنکه بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصدق لهجه مکرر گذشته است و اما عدل
خواه بمعنی عدالت و داد گستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات
شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالی قسمت می کرد
ذوالخویصره که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت آنچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابوالعباس مبرد که از ائمه
شان نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باد و صالح است برای خواب رفتن و روز ابر برای
شکار کردن و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق برآمدن گفته اند نحو کسری

دانا بسیاست دنیای ایشان و دین خود کجا بود ایشان را ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم تجزیه کرد روز خود را
جزو جزوی برای عبادت خدای و جزوی برای اهل عیال و جزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان
خود و میان مردم و حوایج ایشان و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی
رضی الله عنه گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار در هر بار حایل شد
خدا تعالی میان من و میان آنچه خواستم من بعد از آن قصد نکردم بدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت خود یکبار
آن بود که گفتم در شبی بغلامی که گوسفند میچرانید با من که گوسفندان را نگاه میدار این غنم را تا من در آیم مکه را و سمر بگویم
و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخست سرای را از مکه و شنیدم که نشاط و بازی
میکنند و دف و مزامیر میزنند بجهت عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آنرا پس خوابانید مرا خدا تعالی
و بیدار نگردانید مرا مگر گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از آن بعد از آن عارض شد بار دیگر مانند آن حال بعد از آن قصد
نکردم بدی هرگز صلی الله علیه وسلم **وصل** در بیان وقار و تؤدت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صمت و مروت و هدی
و حسن سمت ای اما وقار بفتح واو رزانت و آهستگی و تؤدت بضم تا و فتح همزه و دال مهمله نیز همین معنی است و صمت بفتح
صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردمی و انسانیت و هدی بفتح و سکون بمعنی سیرت و راه و روش و حلم
و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات آنچه در ذات شریف وی بود صلی الله علیه وسلم
در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وقارترین مردم در مجلس و نبود که بیرون
آرد چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن مثلا و اکثر نشستن آنحضرت بر
وضع احتبا بود و احتبا بحای مهمله بر سرین نشستن و زانوها برداشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن و این گاه
بجامه بود مثل فوطه و ردا و گاهی بدست و گاهی مربع نیز نشسته و بعد از نماز بامداد باین وضع نشسته در روی منحنی اند
و گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد مهمله ممدود و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند
آنرا بآنکه بنشیند بر سرین یعنی ما فوق رانها و بچسپاند رانها را بشکم و احتبا کند بهر دو دست و نهد آنرا بر ساقها
یا زانوها و بعضی گفته اند که احتبا کند بر رکبتین و انصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفهای دست را در بغلها و این
نوع خاص از احتبا است و گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون
تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون خا آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم نشسته بود بر وضع
قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف یعنی خوفی و هیبتی از دیدن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بمن راه یافت که بر خود لرزیدم و تاب نیاوردم و خشوع فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و خضوع

نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در بدن است و خضوع در صوت و بصر و در بعضی احادیث
خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی
الله علیه و سلم کثیر السکوت و تکلم نمی کرد بی حاجت و روی می گردانید از کسی که تکلم می کرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصل
که در وی نه فضول بود و نه تقصیر و فصیل رشته مروارید را گویند که میان هر دو لؤلؤ کشیده باشد و گفت عایشه رضی الله عنها
که حدیث می کرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که
بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصراح ترتیل هموار و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی و رتل القرآن ترتیلا
در تاج الترتیل سخن هموار و ترسیل نیز نزدیک باین معنی است و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث
ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه و سلم تبسم بود
و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف وی
مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمی شد در وی آوازها و گرده نمی شد در وی قبیح و چون تکلم می کرد سر فرو می
افکندند اهل مجلس گویا که بر سرهای ایشان پرندگان نشسته که اگر سر بردارند پریده می شوند و صاحب شفا
این حال صحابه را مخصوص و مقید بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف
این بود و در حدیث دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگ ریزه در دهن گرفته می نشست تا دم
نتواند زد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت دوخته رابطه محبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در بیان حلیه شریف معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملالت بود و از مروت آنحضرت
بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه پیش آکل است و امر بمسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم
که معنی مفاصل اصابع است که میان اساجع و رواجب اند و رواجب مفاصل اصابع که متصل انامل است
بعد از ان براجم بعد از ان اساجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرتها بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله
و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست می داشت طیب را و بوی خوش را و استعمال می کرد آنرا و ترغیب
می کرد دیگران را بران و می گفت حبب الی من دنیاکم النساء و الطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة دوست
گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حق تعالی محبوب ساخته است نه من باختیار خود
آنرا دوست می دارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز و
گفته اند که شادی و مسرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یافتی و خنکی
و شهودی که در نور وقت یافتی در تسبیح عبادت و تسبیح وقت یافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور

ودریافت مقصود و فوز بغیه است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد
وبهیلاو آرام گیرد و بهرجانب نگردد ودر حالت سرور و خوشحالی ساکن بر جای خود بود و بنظر غیر محبوب بپریشانی
وبهر جانب نگران ودر حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست
یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی و سردی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش
در دیدن اغیار ولهذا ولد را قرة العین خوانند و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرام
وی بمشاهده حق است که بحکم کانک تراه در نماز اورا حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده
آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل نعمت حق نیز مقامی
عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهده مفضل و منعم و فرح و سرور
باوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعلی و ارفعست و باینجهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلیفرح تا خطاب
بآنحضرت باشد تنبیه بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی
فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه
گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و در مستدرک
نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت
لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین وجه روایت کرده و ابن قیم گفته که روایت کرد اورا احمد در کتاب زهد بزیادت
لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و گفت سخاوی اما آنچه مشهور شده است در حدیث
از زیادت لفظ ثلث وقوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیاء و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این
زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود مزید تفقیر و تفتیش و تصریح کرده باین معنی از کسی که گفت
وارد شده است در حدیث لفظ ثلث و زیادت این مخلست مر معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند
آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که مشتهر شده بر زبانها بزیاده لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در شیء
از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور
دنیا نیست انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث کالاتفاق همه بران است باین لفظ است حبب
الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده
و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی ازین دو باشد نیز اشکال ندارد و اما اگر هر دو باشد چنانکه بر
زبانها جاری گردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی می گویند که مراد بودن الزدنیا بودن در دنیا و وجود آن جنانکه از علمای

پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمده و آن از جملهٔ امور طبیعیهٔ دنیاویه است و سیوم امر اختیاری
دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیاویه است بسبب ثالث وسامت ذکر نکرد و عدول کرد از آن بامر دینی
بطریقه تکمیل و رفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نساء منهمک و مشغول از حق و مناجات وی
ندارد و توانند والله اعلم کرام ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که
لم یکن احب الیه صلی الله علیه وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث
عایشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت
از آن دو چیز را و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد والله اعلم **وصل** در بیان زهد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات
آنسرور بسیار است و سلسلت در تقلل وی از دنیا و اعراض از زهرت آن با آنکه روی آورده بود بتمامها و
و پیاپی میرسید فتوح آن که تا وقت وفات زره وی بگرو بود نزد یهودی در نفقه عیال وی صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه دعا می کرد وی صلی الله علیه وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا و با وجود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح
جنگ کرد و تا وقت وفات بحال انفکاک آن نشد و اینهمه بسبب زهد و سخاوت و ایثار بود از عایشه آمده است
که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی از نان گندم تا گذشت ازین عالم و در روایت دیگر آمده
از نان جو دو روز پیاپی و اگر می خواست می داد وی را خدا تعالی چیزی که در خیال نیاید و در وهم نگنجد و در حدیث دیگر
آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نان گندم تا آنکه ملاقات کرد خدا را و گفت عایشه نگذاشت
رسول خدا درهمی و نه دیناری و نه شاتی و نه بعیری و در حدیث عمرو بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح و بغله
و زمینی که گردانیده بود آنرا صدقه گفت عایشه رضی الله عنها وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نبود
در خانه من چیزی که بخورد او را جگرداری مگر نصف کیل از جو در طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مرا بدرستی عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطحاء مکه طلا پس گفتم من لا یا رب مگردان این چنین
گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزیکه گرسنه می باشم تضرع می کنم بسوی تو و دعا
می کنم ترا و روزی که سیر می شوم حمد می گویم و ثنا می گویم بر تو و در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرود آمد
بروی صلی الله علیه وسلم و گفت مر او را که پروردگار تعالی می خواند سلام ترا و می گوید آیا دوست می داری
که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هرجا که باشی تو پس سر فرود افکند آنحضرت ساعتی پس گفت یا
جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع می کند آنرا کسی که

وصل در بیان زهد

گزنیست مراد از نقل پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا ای محمد خدای تعالی بقول ثابت و از عایشه آمده که گفت
بتحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب و از عبد الرحمن بن
عوف آمده که صحفه کبری از طعام نزدوی آوردند پس بگریه درآمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که شب میکرد
او و اهل او شبهای پیاپی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند سمیط را هرگز و گفت عایشه رضی الله عنها سیر نخورد
آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزدوی دوست داشته شده تر از غنی و بود که روز می کرد
گرسنه و می پیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نمی کرد او را از روزه آن روز و اگر می خواست
دی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ می کرد زندگانی او را و بتحقیق می گریستم من از جهت
شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه می دیدم حالت او را و میمالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بوی بود از جوع و می گفتم
روحی فدای تو یا رسول الله کاشکی بسنده می کردی تو از دنیا بچیزی که قوت می شد ترا و قوت می بخشید پس می گفت آنحضرت
ای عایشه چکار است مرا با دنیا چه میکنم من دنیا را برادران من که اولو العزم از رسل اند صبر کردند بر آنچه سخت تر از این
است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت خدا بازگشت ایشان را و بسیار
کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که شرم میدارم که من آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته شوم من
فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عایشه رضی الله
عنها پس اقامت نکرد دنیا بعد از این حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و از عایشه آمده که بود زیر افکندنی آنحضرت که خواب می کرد بران چیزی که آگنده شده بود پوست درخت خرما
بود و مرویست از حفصه که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه وی پلاسی که دو ته می کردیم پس خواب
می کرد بر آن پس کردیم آنرا شبی چهار ته تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید
شما برای من امشب گفتم همان فراش هر شب بود که دو ته کرده بودیم او را چهار ته فرمود بگذارید او را بحال نخست زیرا که نرمی
وی باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت احیانا بر سریر یافته شده بر رسنی از برگ خرما تا آنکه
تاثیر می کرد و نقش می بست پهلوی شریف وی صلی الله علیه و سلم **وصل** در بیان خوف و خشیت و سختی
طاعت و شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بقدر علم
و معرفت او بود به پروردگار تعالی و تقدس بحقیقت هر که داناتر و شناساتر بخدا عز و جل است خایف

ترد وتعید تر از بجهت فرمود حق سبحانه وتعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده که گفت ابوهریره
میگفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم میخندید وبسیار کم می گریید و در روایت ترمذی این
زیادت آمده که فرمود می بینم من آنچه نمی بینید شما و می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطت السماء وحق لها ان تئط فرمود آواز
میکند آسمان سزاوار است مر او را که آواز کند واطیط آواز پالان و نالیدن شتر است و آواز کردن آسمان بجهت کثرت آنچه
در وی است از ملائکه وگرانی آنها واین کنایه است و مبالغه در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط و فرمود نیست جای
چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کننده مر خدا را و در روایت دیگر آمده است که فرمود
بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که میدانم من کم خندید وبسیار گریید ولذت نگیرید بزنان بر فراشها و برآئید بسوی زمینها و
بلندیها و راهها و فریاد کنید و بنالید بسوی خدا تعالی و بلند کنید آوازها را بدعا یعنی من لقوت صبر وتحمل بر میدارم
یاران را اگر شما دانید بر شما تابید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است هر آینه دوست میدارم که من
درختی بودم که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفته اند صحابه چه می بینی تو یا رسول الله فرمود می بینم بهشت و
دوزخ را پس جمع کرد حق تعالی او را میان علم الیقین وعین الیقین با خشیه قلبیه واستحضار عظمت الهیه بر وجهی که نبود هیچکس را
و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه همه
تکلیف ومحنت برای چه میکشی یا رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو و آنچه
پس آمده فرمود آیا پس نباشم بنده شاکر و شکر آن نکنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همیشه و پیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه وسلم و عوف بن مالک
گفت رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو ساخت
وبایستاد بنماز پس بایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسوره بقره پس نمیگذشت بآیه رحمت مگر آنکه
توقف می کرد و سوال می کرد و درخواست از خدا رحمت را و نمی گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف می کرد
و پناه می جست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد بقدر قیام و می گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت
والعظمة والکبریاء پس برداشت سر از رکوع وبایستاد مثل آن و گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت مثل
این و نشست میان سجدتین مانند آن گفت مانند آن و خواند بقره وآل عمران ونساء ومائده را و گاهی قیام
میکرد تمام شب بیک آیه و در روایت آمده است که آن آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم مقصود عرض حال امت و درخواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز می کرد و شکم
آنحضرت را آوازی می بود همچو آواز جوشیدن دیگ مسین و در بعضی روایات همچو آواز آسیا و در حدیث

ابن ابی از آمده که بود آنحضرت که پیاپی می آمد بروی غمها و پیوسته میرسید بروی اندوهها و نبود مراو را آسایش و گفت
که من استغفار میکنم خدا را در روزی هفتاد بار و در روایتی صد بار و اینهمه غم و محنت و اندوه و استغفار بجهت
امت بود و وجوه دیگر نیز گفته اند که در رساله مرج البحرین ذکر کرده شده است و از علی رضی الله عنه مرویست که گفت
پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از طریقه و حال وی فرمود المعرفة رأس مالی والعقل اصل دینی
والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والثقة کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر ردائی والرضا
غنیمتی والفقر فخری والزهد حرفتی والیقین قوتی والصدق شفیعی والطاعة حسبی والجهاد خلقی وقرة عینی فی الصلوٰة
وثمرة فؤادی فی الذکر وغمی لاجل امتی وشوقی الی ربی **وصل** در صحیح البخاری از عطاء حدیثی آورده جامع مر
اکثر اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گفت وصف کرده شده است آنحضرت ببعضی صفات او که در قرآن
مذکور است که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستی که ما فرستادیم
ترا گواه بران کتابی که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق و تکذیب ایشان و نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده
مر مطیعان را و ترساننده عاصیان را و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند آنحضرت از قوم ایشان بود
فی الصراح حرز جای نیک استوار انت عبدی ورسولی تو بنده خاص منی که بحقیقت اینمقام و کمال این مرتبه جز ترا نسزد و
فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کرده ترا متوکل که تمام کار و بار خود را بمن سپرده و مطلق از
حول و قوت خود برآمده و در همه کارها من متولی امر تو شدم لیس بفظ ولا غلیظ انچنین بنده که نیست درشت خو
و سخت گو ولا سخاب فی الاسواق نه آواز بلند کننده در بازارها لیس تنها نفی است که نیز در انجا آوازها بلندی شود
و در معنی مراد اجتناب از در آمدن بازار است که جایگاه دنیا و کار بار آنست و بضرورت رفتن در وی
لایق حال اهل آخرت نیست ولا یدفع السیئة بالسیئة و دور نمیکند بدی را ببدی یعنی جزا بدی ببدی نمیدهد اگرچه
درست است در شرع اگر از اندازه بیرون نرود ولکن یعفو ویغفر ولیکن در میگذرد و در می پوشد و می آمرزد بلکه احسان
میکند چنانکه بجای دیگر امر کرده است بقول خود ادفع بالتی هی احسن السیئة و لا یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء
و نمی میراند او را خدا تعالی تا آنکه راست می کند بسببوی امت کج را بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله را
شدن بگفتن این کلمه است ویفتح بها اعینا عمیا و می گشاید و بینا می گرداند بوی چشمهای کور را واذانا صما وقلوبا
غلفا و گوشهای کر را و دلهای پوشیده در پرده جهل را در بعضی طرق الحدیث زیاده آمده که گفت حق تعالی
اسدده لکل جمیل درست می گردانم آن پیغمبر را بهر خوبی فی الصراح سداد راست گفتاری و راست
کرداری واهب له کل خلق کریم و می بخشم او را بهر خوی نیک واجعل السکینة لباسه والبر شعاره

ومیگردانم آرام قرار وآهستگی را پوشش وی ومحیط بوی ومی گردانم نیکی را علامت وی ومانند جامه درونی که بوی چسپید
والتقوی ضمیره ومی گردانم پرهیزگاری را نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل می باشد ولهذا فرمودند التقوی
ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر واضمار در دل پنهان داشتن سخنی والحکمة معقوله ومی گردانم حکمت را
معقول آن وحکمت دانستن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر هست وبمعنی راست کرداری وراست گفتاری نیز
آمده والصدق والوفا طبیعته ومی گردانم راستی را وبسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه ومیگردانم
عفو ونکوئی را خوی وی والعدل سیرته والحق شریعته والهدی امامه والاسلام ملته ومی گردانم عدل را سیرت
وی وحق را شریعت وی وهدایت را پیشوای وی واسلام را دین وی واحمد اسمه واحمد نام اوست که آنحضرت را دو نام
سابقه محمد واحمد هر دو نام دارد واهدی به بعد الضلالة وراه راست می نمایم بعد از گمراهی واعلم به بعد الجهالة
ودانا می گردانم بوی بعد از نادانی وارفع به بعد الخمالة وبلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان
واسمی به بعد النکرة وبالا می برم وشناسای گردانم بوی جماعه را بعد از جهل وناشناسائی واکثر به بعد القلة
وبسیار می گردانم ایشان را بعد از کمی واغنی به بعد العیلة وغنی وبی نیاز می گردانم بوی مردم را بعد فقر واحتیاج
والف به بین قلوب مختلفة واهواء متشتتة وامم متفرقة وتالیف می کنم بوی میان دلهای مختلف ورایهای
پراگنده وامتهای متفرقة واجعل امته خیر امة اخرجت للناس ومی گردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده
شده است برای مردم صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

باب ۳ سیوم در بیان فضل وشرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

که بآیات قرانی ثابت شده وباخبار صحیحه به ثبوت پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر واعلاء شان وتنویه قدر ومدح وثنای آن نبی کریم بتصریح واشارت واقع شده
اول دلیل وشاهد اصدق است بر رفعت محل وعلو مرتبت وعظیم شان وحفظ ادب نبی صلی الله علیه وسلم وحکمت
دارد در آنکه هیچ مجدی برابر مجد وی وهیچ قدری مساوی قدر وی نیست وچه عظیم بود قدر کسیکه پروردگار عالم
ورب عرش عظیم مدح او کند وثنای او گوید وبحقیقت تفاصیل صفات ومراتب درجات وی
صلی الله علیه وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر واحصا بیرون است واول آیات که خبر میدهد وبشارت
می بخشد بوجود رسالت وشفقت ورحمت وی بر امت این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمومنین رءوف رحیم تحقیق آمد شما را پیغمبری از ذات های شما واز جنس شما که می شناسید مکان و
محل صدق وامانت او را که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما ومی شناسید پدران ومادران او را که همه شریف
وافضل وارفع عرب وطاهر ومطهر بوده اند که در ایشان سفاح واخباث جاهلیت نبود چنانکه فرموده اخرجت

باب سوم در بیان فضل وشرف آنحضرت

من الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بیند شرف ذات و محامد صفات و عظایم اخلاق و محاسن
افعال او را بعد از ان بعضی صفات کریمهٔ او را بیان می کند و می گوید سخت دشوار است بر وی آنچه در مشقت افتید
شما و زیان کنید در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت همت دارد بر رشد و هدایت شما و کمال رافت و رحمت
و شفقت و مهربانی دارد بر مومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم و فرمود
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الایات و فرستادن رسول از
جنس ایشان ادخل و اقرب است در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع و امتنان گفت امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانست خدا تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود و خواست که تعریف و
تعلیم کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت را و
ساخت او را مخبر صادق و رسول بحق ناطق و گردانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود فرمود
من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمایل
و صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه
و واصل گشت و فایز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم می گردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم رحمت بر مومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بعلت انکار و عناد و استکبار گرفتار
بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان ندارد
چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنائی عالم پیدا کرده اند و اگر کسی پرده ظلمت بر روی کشد و بدان نور مستنیر
نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبود و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول وی سبحانه و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه است بسوی عبادت و صالح و مستعد است
مر آنرا که بجهت ترکیب عقول که مانعست از غلبه شهوت و غضب و ایجاد اسباب و آلات و اجسام منقاده و سایر اسباب
عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل و سایر ناس را بالقوه و بعضی
عام دارند و بالفعل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت و منافق را رحمت است بامان از
قتل و کافر را رحمت است بتاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل و نهب آنحضرت ایشان را و اهلاک مفسدان
نیز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتیب مصالح است چنانکه بریدن شاخهای مفسد که سبب صلاح شاخهای
بار دار است ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنان را و کافران را نیز زیرا که سلامت یافتند از آنچه
رسید غیر ایشان را از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود جبرئیل را :

علیه السلام را رسید ازین رحمت چیزی بتو گفت نعم بودم من که می ترسیدم عاقبت را پس ایمن شدم از جهت ثنای
حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این خوف جبرئیل از خوف درگاه
لاابالی است که هرگز از مقربان درگاه نمیرود و بعضی عرفا گفته اند که از آن روز که ابلیس که معلم ملکوت بود و در عبادت سر آمد آن قوم
شده بود رانده شد امن از اهل عالم ملکوت رخت بسته اگرچه موجب عدم صادق واثق در امن اند چنانکه از حال شیران از صحابه معلوم
می شود که یکی می گفت کاشکی درختی بودمی که می بریدند و دیگری می گفت کاشکی گوسفند بودمی که می خوردندی و قول بعضی انبیا
صلوات الله علیهم لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء الله و ما کان لنا ان نعود فیها الا ان یشاء ربی ازین قبیل است این
التحقیق است که از کلام بعضی محققین در رساله تسلیة المصاب نقل کرده شده است و چه ضعیف است تمسک صاحب کشاف فایده
باین آیه در تفضیل جبرئیل بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و ندانست که این صفات او را بطفیل رحمت آنحضرت حاصل شده و
دریافت که آنحضرت را چندان صفت کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متواریست و زیاده بر آنست که احصا کرده شود
و نیز افراد احد الشخصین با وصاف دلالت نمیکند بر انتفاء آن از دیگری غایت آنکه باقتضاء مقام که بیان فضل قرآن مجید
است بیکی نسبت داده شد و چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة للعالمین است و ملایکه از جملهٔ عالمین اند ثابت و
واجب شد که افضل باشد ازیشان و خود جماعه از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد از رسول
کریم او را داشته اند صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید العالمین است صلی الله علیه وسلم
در اجزاء عالم گفته که خاک را رحمت بآن رسید که مطهر شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا از طریق شیاطین سلامت ماند و از
اهلاک کفار بصرصر سلامت ماند و آتش از احراق صدقات باز ماند و آسمان از رسیدن شیاطین بوی و استراق
سمع محفوظ گشت شخصی ازین مسکین پرسید که ابلیس را چه چیز ازین رحمت رسید گفتم صدمه صولت و سورت و هدایت حضرت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه تعالی فیدمغه فاذا هو زاهق جای
آن بود که وجود آن ملعون ناپیدا و نابود گردد و حکم انظاری که برای وی واقع است متغیر و منسوخ گردد پس از اثر رحمت بود
که باقی ماند چنانکه در تاخیر عذاب از کافران گفته اند **وصل** و حق سبحانه او را نور نام و سراج منیر در غایت اشارت خواند که وصل
روشن شد و پیدا گشت بوی طریق قرب و وصول و روشن شد بکمال و کمال ولی الابصار و بصایر چنانکه فرمود
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا
منیرا و گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت آنست که وجود عنصری وی صلی الله
علیه وسلم ارضی است و نیز سراج را خلفا می باشد چنانکه از یک صد هزار سراج می توان افروخت بخلاف شمس و قمر که خلیفه
ندارند **بیت** یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن * هر کجا می نگری انجمنی ساخته اند * بلکه اگر گویند

که مراد تشبیه شمس است دور نباشد زیرا که حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده است وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وفرمود
وجعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور میکند و مستفید نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی
آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند بر سایر نفوس بشریه و او استفاده نمیکند از کسی جز از ذات مقدس الهی جل وعلا
واین اعتبار اگر تشبیه بقمر دهند نیز راست آید و در تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور تلمیح هست بقول وی جل وعلا
الله نور السموات والارض پس نیست در آسمان و زمین مگر نور الهی که ساریست در اکوان و اوست سر وجود وحیات
وجمال وکمال و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مظهر اتم آن نور و واسطه ظهور اوست در تفسیر مثل نوره الایة گفته اند
مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه وسلم مانند مشکات است که در وی مصباح است مشکوة مثال صدر شریف
اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم نشرح لک
صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست
صلی الله علیه وسلم برای جمع میان مناجات حق و دعوة خلق با براز انوار معارف وعلوم و توحید ومعرفت
وایداع اسرار وازاله ضیق جهل ونکرت واعراض از حق وتعلق دل بغیر او وتیسیر تلقی وحی وتحمل اعباء رسالت
وابلاغ چنانکه فرمود ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک واعظم اسباب انشراح صدر نوریست
که در دل بنده می تابانند چنانکه فرمود اذا دخل النور القلب انفسح وانشرح وعمده آن پاک بودن دل است از صفات
ذمیمه واکمل واتم واعلی درین صفت حضرت سید السادات است صلی الله علیه وسلم و متابعان وی را بقدر متابعت و
محبت نیز از ان نصیبی هست واین سخن را بیانی شگرف است در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسایل فارسیه آنرا شرح
وبیان کرده شده است قال الله تعالی ورفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم نام و آوازه ترا در دنیا وآخرت به نبوت
وشفاعت و مقرون گردانیدیم نام ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و در خطبه و تشهد هیچ مصلی
نباشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آمد جبرئیل و گفت می گوید پروردگار تعالی میدانی که بچه چیز بلند کردم ذکر ترا
گفتم خدا داناتر است گفت باینکه اذا ذکرت ذکرت معی گردانیدم تمام ایمان بذکر تو با ذکر من لا اله الا الله محمد
رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هر که طاعت
کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی
یحببکم الله از جمله اعزاز و تکریم الهی جل وعلا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم آنست که در هر جا که ندا ذکر می کنند
او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول وانبیاء دیگر را ذکر میکنند

نام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از آثار محبت و ملاطفه و مهربانی
نیز نیست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و سلم و ابو نعیم در حلیه از ابو هریره آورده که گفت
چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت الله اکبر
دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمد رسول الله دو بار الحدیث و نوشته شده است اسم شریف
وی بر عرش و بر آسمان و بر بهشتها و بر گردن با حور و نیست در بهشت هیچ درختی مگر آنکه نوشته شده است بر
برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزاز از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که گفت چون
برده شدم بسوی آسمان نگذاشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و اشتقاق کرد
حق تعالی اسم گرامی او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته است شعر فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرد
حق تعالی او را از اسماء حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب اسماء شریف بیاید ان شاء الله تعالی و جلیل و از مناقب
جلیله وی صلی الله علیه و سلم سوگند خوردن پروردگار تعالی است بعظم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون
الحمد ... این قسم است از پروردگار عالم عز و جل بمدت حیات محمد و البقاء او صلی الله علیه و سلم و این
نهایت تعظیم و نهایت بر و تشریف چنانکه محب بمحبوب سوگند می‌خورد وی گوید بسر تو و حیات تو و گفت ابن عباس
رضی الله عنهما نیافریده پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد بحیات وی
و گفت ابو الجوزا که از اجله تابعین است سوگند خدای تعالی بحیات هیچ کس غیر محمد صلی الله علیه و سلم واقع
نشده است زیرا که وی گرامی تر و بزرگترین خلق است نزد وی جل قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی
بحیات وی صلی الله علیه و سلم بیان صریح است مر آنکه جایز است که حلف می‌خورم بحیات وی صلی الله علیه و سلم
و از ینجا امام احمد رحمة الله علیه گفته کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم منعقد می‌شود و بوی بعض وج
می‌شود کفارت بحنث از جهت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته اند بعضی از علما که یمین بآنحضرت
صلی الله علیه و سلم آمده است الی یومنا هذا و اهل مدینه همیشه است سوگند ایشان بآنحضرت صلی الله علیه و سلم
بحق آنکه برگزیده است او را این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی بعبارت صلی الله علیه و سلم و اما قسم
حق جل و علا بصفت ربوبیت مضاف بحبیب خود که گفت فوربک نیز در ذایقه محبت لذیذ است و در حکم
قسم باو است صلی الله علیه و سلم و در یس و القرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر بر آنند که یس نام
... است ... از امام جعفر صادق سلام الله علیه و سلم و علی آبائه و اولاده الکرام نقل است که مراد
بیس یا سید است و خطاب است بآنحضرت و بعضی گفته اند معنی او یا رجل بلغه طی یا انسان است

است و بر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وسلم و قسم است بوی باندازه است مراد او این
متضمن تعظیم است و تنویه است بشان او قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وسلم و شهادت
است بر هدایت وی و بودن وی بر صراط مستقیم که نیست اعوجاج و عدول از حق در وی و گفته اند که سوگند نخورده
است وی سبحانه برسالت هیچ یکی از انبیا در کتاب خود مگر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در سوره لا اقسم
بهذا البلد و انت حل بهذا البلد زیادت تشریف و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که مقید گردانیده است
قسم را ببلد که بلد حرام و بلده امین نام اوست و معزز و مکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در او و
از اینجا گرفته است شرف المکان بالمکین تعریض است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که می خواستند اخراج
ذات شریف او را از آن و در قول او و والد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است و ما ولد ذریت است آنحضرت داخل است
در عموم ذریت اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه وسلم پس درین
سوره دو قسم است از پروردگار عز و جل بحیات وی صلی الله علیه وسلم در مواهب لدنیه می گوید که روایت کرده شده است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بابی انت و امی یا رسول الله تحقیق رسیده است
فضیلت تو نزد خدا بمرتبه که سوگند خورد خدای تعالی بحیات تو نه بحیات سایر انبیا علیهم السلام و رسیده است
فضیلت تو نزد خدای تعالی بحدی که سوگند خورد بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد که بجای
است از زمین که می سپر میکنید آنرا سوگند بخاک پای خوردنست و این لفظ در ظاهر بنظر سخت می در آید نسبت بجناب
عزت چون گویند که سوگند می خورد بخاک پای حضرت رسالت و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که
غباری نیست بران و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت رب العزة جل جلاله بچیزی غیر ذات و صفات
خود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد مردم و نسبت با ایشان تا بدانند که آن امری عظیم و
شریف است نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم
خورده است بامری چند را امری چند گاهی قسم یاد کرده است بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات
که از جمله آیات و دلایل عظمت ذات و کمال صفات اوست چنانکه سما و ارض و لیل و نهار که از آیات عظیمه و دلایل
قدرت باهره اوست عز اسمه و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر اسرار و سبب نضارت عالم
و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتدا در طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها که در آن اسرار قدرت الهی و
آثار رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضایل و کرامات ظاهر است چنانکه
طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است موجب

تنبیه و تحیر میگردد که پروردگار عالم جل جلاله که بدان قسم یاد کرده شکل تیرح زیتون و احتمال آن که میداند وی جل شانه
چه حکمتها در ان ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و اینهمه برای اظهار فضیلت و تمیز این اشیاست
نسبت با شیاء دیگر نه که نسبت اعظام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم آدمیان که بذات
و صفات حق می خورند فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در تفسیر
عصر بر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار عصران شب و روز و دهر نیز بلین حقی
است و دهر مشتملست بر اعاجیب حوادث و بدائع که زبان بیان از حصر و احصار آن قاصر است و مشرف بتشریف
لا تسبوا الدهر فانا الدهر واقع می شود در وی سراء و ضراء صحت و سقم و آفات و مخافات و حاصل می گردد برکات
و کمالات در ان و تضییع عمر و تکاسل در کسب کمال و اصلاح حال بتصدیق و ایمان بر رسول رب متعال موجب
خسران و خذلان است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد
وی تعالی درینجا بزمان رسول چنانکه قسم بمکان وی صلی الله علیه وسلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قول
لعمرک و در الم نیز بقولی مراد که بایت اشارت بالله است و لام بجبرئیل و میم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقران
بقولی که مراد بوی قوة قلب محمد است صلی الله علیه وسلم از جهت تحمل وحی و مشاهده و مکالمه را و در والنجم اذا هوی
گفته اند مراد بالنجم قلب محمد است و اذا هوی المنشرح بالانوار المنقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است
و در سوره والنجم گفته اند که نجم محمد است صلی الله علیه وسلم که بیرون آمده است از وی نور و در قول حق سبحانه
و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در همه جا بی قسم است بوی
صلی الله علیه وسلم و در سوره ن والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه بر نفی جنون از انحضرت
صلی الله علیه وسلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مر او را و اثبات و استقرار وی صلی الله علیه وسلم
بر خلق عظیم و نون از اسماء حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسماء سورند یا اسماء الله چنانکه در تاویل
مقطعات گفته اند و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوتست یا آن حوت که زمین بر بالای اوست
که آنرا بهموت نام اوست و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دواتست پس قسم خورد بدوات
و قلم و آنچه تسطیر مینماید که منفعت آن عظیم است و تفاهم گاهی بکتابت است و گاهی بنطق و بعضی گفته اند
که نون لوحی است از نور که می نویسند بدان قلم در وی ملائکه آنچه امر میکند ایشان را پروردگار تعالی و تقدس
و در حدیث آمده است که قسم خورد خدای تعالی بکتاب و آلات آن و قلم یکی از آیات الهی است و اول مخلوقات
حق تعالی که نوشته بوی تقدیر روی **فائده** این قلم که در عالم است نمونه از ان قلم اعلی است نیز

آیتی است از آیات الهی و منفعت وی بسی عظیم است که نوشته می شود بوی شرع الهی و وحی الهی بوی در قید آورده
می شود بوی دین و ملت و ضبط کرده می شود بوی علوم و اقامت کرده می شود مصالح عباد و تدوین کرده می شود
بوی علوم و تقیید کرده می شود بوی حکم و ضبط کرده می شود بوی اخبار اولین و مقالات ایشان و نوشته می شود
بوی کتب منزله و صحف سماویه و اگر نمی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین در معاش و معاد
و صاحب کشاف در تفسیر سوره اقرأ در بیان علم بالقلم می گوید اگر نمی بود بر دقیق حکمت الله و لطف تدبیر وی
دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود و خاصه قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی بنویسند و تفسیر کتاب الله و شرح
احادیث رسول الله کنند و مقالات اولیا و مواعظ و نصایح این نگارند که موجب مزید یقین و باعث تقویت
و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و عبارات نفس و خیالات و اوهام که نه موجب هدایت
انام و مقوی احکام اسلام باشد اجتناب نماید اگر چه بزعم خود حقایق و معارف نام می کنند فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون
هو من عند الله و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعاذنا الله من ذلک و بالجمله قسم خورد
و تعالی بر تنزیه نبی از جنون که ری می کردند او را کفار از غایت جهل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه نسبت
کرده شود بجنون ذاتی که عاجز آمدند عقلا همه از معارضه وی و فهمیدن از خطاب حق چیزی را که راه نمی یابد عقول تمام
عالم با وی و کتابی آورده که از معارضه وی فصحا و بلغا عاجز آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال
حالت وی خود در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون ای اجرا عظیما غیر منقطع الی ابد الآباد و بعد از آن
ثنا کرد مروی را بعطائی که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت
و رسالت است و عایشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن به حیثیت
و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام در آن در اول باب
ثانی گذشت فتذکر **فصل** و از عظایم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی و عده نعما و الاء و وعده
باعطاء نعم غیر متناهی او است تعالی سوره والضحی است که قسم خورد وی سبحانه به لیل و نهار که محل مظاهر
آیات و الاء حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت و فرمود
ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است
ترا و تفسیر کرده اند ضحی را بروی عالم آرای وی و لیل را بموی مشک سای وی صلی الله علیه و سلم چنانکه
نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت

وجهت سببی از اسباب یا برای مصلحتی از مصالح که خدا داناتر است بان سبب تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک
محمد را پروردگار وی و دشمن داشت او را وللآخرة خیر لک من الاولی و هر آینه مرتبها و درجها و نعمتهای که نهاده است
ترا خدای تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی
جای وی گنجایش آن ندارد و نهایت ثمرات نعیما و ملکا کبیرا یا همیشه نهایات امر تو بهتر است از بدایات از جهت
بودن تو هر ساعت در ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود دلایل و جامع وجوه کرامت و فتوح
سعادت در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود ولسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل و علا بحبیب خود
بدادن عطا که ترا که راضی شوی تو و بیان این از حد و عد و حصر و احصا بیرون است و در شفا گفته که روایت
کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند نیست در قرآن آیتی امید دارنده تر
ترا زین آیه زیرا که آنحضرت راضی نمی شود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او آتش را گفت بنده مسکین مؤلف
فی مقام الصدق والیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب رجا و موجب
امیدواریست فایده ولیکن مقصور است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امید واری رفع درجات و حصول
مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که هیچ یکی از فقرای امت وی با انحطاط و پستی مقام
شکسته خاطر گردد در بشری لنا معشر الاسلام ٭ ان لنا من العنایة رکنا غیر منهدم ٭ و عجب از صاحب
موهب لدنیه که گفته اما آنچه افترا می کنند جهال که آنحضرت هرگز راضی نشود که در آید هیچ یکی از امت وی
آتش را از فریب دادن شیطان است ایشان را و لعب کردن وی با ایشان زیرا که وی صلوة الله و سلامه
علیه راضی است بآنچه راضی است خدای عز و جل و وی سبحانه می دارد عاصیان را در آتش و رسول خدا اعرف است
بخدا و بحق وی ابر است از آنکه گوید بخدا من راضی نیستم که کسی را از امت من در آتش در آری یا میگذاری
در آن بلکه پروردگار تعالی اذن میکند او را بشفاعت پس شفاعت می کند هر کسی را که می خواهد و اذن می کند
راضی می شود و شفاعت نمیکند جز آنکسی را که اذن دهد و راضی گردد انتهی کلام وی پوشیده نماند که در حدیث
شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت می کند طوایف عصات را بترتیب چنانکه زانیان و سارقان
و شاربان را مثلا پس از آن باقی می مانند آن کسانیکه نیست در ذات ایشان جز ذره ایمان پس یا حبیب الله
میگوید پروردگار تعالی اینها از آن من اند خاصگان من اند من خود شفاعت می کنم ایشان را بخود پس
آمرزیده می شوند و برآورده می شوند از آتش در ضمن شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فایده معلوم
است که شفاعت بی اذن حق تعالی وی نتواند ... باشد ولیکن حق تعالی باذن می کند و رضا میدهد

فایده

سیم بشفاعت بمقتضای وعده که کرده است یا رضای وی و مراد آن قابلیت درآمدن آتش بطریق تأبید است
بمقرر است که عاصیان امت در دوزخ نمی باشند و در این آیت دو عبارت آمده یکی آنکه آنحضرت راضی نمی شود
در آمدن یکی از امت او در آتش دیگر آنکه راضی نمی شود که بماند هیچ یکی از امت او در آتش و از عبارت اولی نیز
همین مراد است فافهم و بالله التوفیق بعد از آن بیان کرد در بقیه سوره نعمتهای که در مبادی حال انعام کرده تا
معلوم گردد که در عاقبت نیز همچنین متتابع و متتبع خواهد بود کما قیل لقد احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی ان
تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از یتیمی بکسی جای دادن و بعضی گفته که مراد به یتیم یگانه است یعنی یافت
ذات نفیس ترا بی نظیر و از مضیق جهل و ورطه ضلالت که اهل جاهلیت بران بودند برآورده در فضای علم و مقام هدایت
درآوردن و با عطای اموال و غنایم و گنج قناعت و غنای قلب غنی ساختن و چون در حالت صغر و علت و
یتیم مهمل و مهجور و محروم نگذاشت بعد از اختصاص و اصطفا به نبوت و رسالت چون خواهد گذاشت و اما بنعمت ربک
فحدث زیرا که اظهار نعمت و تحدیث آن موجب شکرگزاری و قبول منت است و ابلاغ شرایع و احکام و
تعلیم و هدایت انام نیز از جمله تحدیث نعمت است و اما سوره والنجم پس بتحقیق متضمن است آیات او از فضل و
شرف مصطفی صلی الله علیه وسلم چیزی که ممکن نیست عدد و احصای آن متعذر است و وصول بکنه حقیقت آن و قسم
خورده بنجم که مراد بدان جنس نجوم است یا ثریا که این اسم غالب آمده است یا نباتات یا قرآن که نجما نجما نازل شده
یا محمد صلی الله علیه وسلم که فرود آمده از آسمان در شب معراج یا قلب محمد که مشروحست بانوار و منقطع از اغیار و
فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس و اثبات آنحضرت و طریقه هدایت و تنزیه وی از غوایت و هوا
و صدق وحی در آنچه منقول است بدی و اراده قلب که محل صدق و هدایت است بغایت مناسب است صلی الله
علیه وسلم لا یخفی و مراد بقوله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی قرآنست و اگر همه کلام و حدیث آنحضرت
را مراد دارند که وحی خفی است جز در سه موضع که آنرا مستثنی دارند که قصه اساری بدر و قصه ماریه و عسل و تابیر
نخل از آنجمله است و بر این تقدیر واقع شده است نیز درست است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
میگوید نیست نطق او صادر از هوای او نیست نطق او مگر وحی که فرستاده می شود بروی در مواهب لدنیه میگوید که این بهتر
است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن و نسبت هر دو حیثیت قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب
والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت و اوزاعی از حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بسنت چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم می کرد او را و از اینجا معلوم شد که نطق محصور
بقرآن نیست بلکه اجتهاد آنحضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد از آن خبر داد از [illegible]

وانتهی بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجاست و تصدیق بصر شریف وعدم زیغ و طغیان در آنچه
دید و آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه وسلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد از عجایب ملکوت که بحیطه
نمی تواند شد بیان عبارت و طاقت ندارد بتحمل سماع ادنی آن فهوم وعقول ولهذا اشارت کرد به فرمودها و کنایت
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و میگویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سه نوع است یکی به
عبارات لغت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست
سیوم بمجرد ابهام که کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در روایتی که درین سوره اشارت
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق بفؤاد یا ببصر و تحقیق قول اخیر است
کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را دو بار و دید او را
محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه این است ولیکن عائشه درین مسئله مخالف افتاد والله اعلم **فایده** در تفسیر
درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه وسلم که جز وی هیچکس را حاصل نشده و در سوره اذا الشمس
کورت انه لقول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی
الله علیه وسلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد لقول رسول کریم ذات
شریف اوست صلی الله علیه وسلم **وصل** گفت وی سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و مفتتح این سوره قرین یس
والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین است و طه را نیز از اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانند و بعضی آن
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را بر یا سید حمل کنند طه را معنی یا طاهر یا هادی دارند و گفته اند طا در حساب جمل
نه است و ها پنج و مجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است **بیت** رخت را خوانده طه را مه در نگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه * ولیکن مفسران که امثال این را از بدع تفاسیر میخوانند و طه را اسم الهی نیز میگیرند
و بر دو سوره مفید مدح و ثنای حبیب خداوند صلی الله علیه و آله وسلم از ینجا گفته است **بیت** ترا عز لولاک تمکین
بس است * ثنای تو طه و یسین بس است * در یس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام اوست بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعات
و عبادات تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی آماسیدی
و بیک پای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه وسلم
بر وجه قسم اگر از اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حمل کنند نیز جایز است و در التفاتی
که در اینجا از غیبت بخطاب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که در ذایقه محبت لذیذ است میفرماید

وصل
گفت وی سبحانه
بیان سوره طه و یس

نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی ان هو الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای پند دادن
کسی را که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می کرد
علت بسینه خود را بر سنی تا خواب نیاید و بیداری بود تمام شب و صلح مواهب لدنیه این را استبعاد نموده
والله اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت میندار نفس خود را و عذاب مکن او را باندوه و خشم بر کفر
که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر که ایمان می آرد صلاح می ورزد برای خود و هر که کفر
میورزد و فساد می کند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر و بس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شفقت و مهربانی
لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا شاید که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان گر ایمان نیارند بسبب
این سخن که قرآنست و فرموده و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون و الله بتحقیق میدانم ما که تنگ می گردد سینه تو
آنچه میگویند و دروغ می گویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شرک می کنند بخدا و طعن می کنند در قرآن اینجا غایت
اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و
نفرستاده ایم قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت مانی و اندوهگین باشی چنانکه سایر پیغمبران را شد و درینجا شاید که خلجان
کند که ضیق صدر با شرح صدر که الم نشرح لک صدرک عطا شد چون راه می یابد شاید انجال اشر از آن بوده باشد
آن تلطف محبت و تفقد حال از جانب حق باقیست در اقتضای انجال و صدور این کلام فافهم و بعضی از ارباب
ذوق و وجدان گفته اند که مشقتی که آنحضرت صلعم در عبادات و تکالیف شرعیه می یافت با وجود غایت محبت و عنایت
از آن قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و زور کند ناچار این محب ضعیف ناتوان
مشقتی و تعبی می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق
ع گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت وصل و یکی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل
و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و تنویه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود میفرستند
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای آنکسان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گوئید و اطاعت کنید پروردگار
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر درود شما و فرشتگان همین است که دعا
کنید و درخواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و قوت است که بروی درود
فرستادن توانید و شما کجا می شناسید قدر و مرتبه او را تا باندازه آن بروی درود فرستید چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علیه کما ینبغی ان یصلی

وانتهی بسدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجاست و تصدیق بصر شریعت و عدم زیغ و طغیان در آنچه
دید و آنچه کشف کرده شد بر وی صلی الله علیه وسلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد از عجایب ملکوت که محیط
نمی تواند شد بآن عبارت و طاقت ندارد تحمل سماع ادنی آن فهوم و عقول و لهذا اشارت کرد بر فرموده او کنایه
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و میگویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سه نوع است یکی به
عبارات لغت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را نیست
سیوم مجرد ابهام که کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در روایتی که درین سوره اشارت
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیلست یا رویت حق بفواد یا ببصر و تحقیق قول آخر است
کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را دو بار و دید او را
محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه اینست و لیکن عایشه درین مسئله مخالفت افتاد والله اعلم **فایده** و تعدد
درینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه وسلم که جز وی هیچکس را حاصل نشده و در سوره اذا الشمس
کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی
الله علیه وسلم است که جامع این صفات و تمامه فضایل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد لقول رسول کریم ذات
شریف اوست صلی الله علیه وسلم **وصل** گفت وی سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و مقطع این سوره قرین یس
والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین است و طه را نیز از اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانند و یا ای انسان
یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را برای سید حمل کنند طه را یعنی یا طاهر یا هادی دانند و گفته اند طا نه حساب ابجد
نه است و ها پنج و مجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است **بیت** رخت را خوانده طه را مر دیگاه
چو ماه چارده بل چارده ماه * و لیکن مفسران که مثال این را از بدیع تفاسیر میخوانند و طه را اسم الهی نیز میدانند
و بر دو سوره مفید مدح و ثنای حبیب خدا اند صلی الله علیه وآله وسلم از ینجا گفته است **بیت** ترا عز لولاک تمکین
بس است * ثنای تو طه و یسین بس است * در یس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام اوست بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت
و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی آماس کردی گاهی
بیکپای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه وسلم
بر وجه قسم اگر از اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حمل کنند نیز جایز است و در التفات
که در اینجا از غیبت بخطاب حاصل می شود شفقتی و تکریمی مفهوم می شود که در خطاب محبت لذیذ است بیغمبر ملید

وصل گفت وی سبحانه

بیان سوره طه و یس

نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی ان هو الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای پند دادن
کسی را که می‌ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل می‌کرد
علت سینه خود را بر سنی جا خواب نباید و بیداری بود تمام شب و صلح مواهب لدنیه این را استبعاد نموده
والله اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت مینداز نفس خود را و عذاب مکن او را باوه و خشم بر کفر اینها
که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر که ایمان می‌آرد و صلاح می‌ورزد برای خود و هر که کفر
میورزد و فساد می‌کند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر و بس چنانکه جای دیگر نیز بطریق شفقت و مهربانی فرمود
لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا شاید که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان اگر ایمان نیارند بسبب
باین سخن که قرآنست و فرموده و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون و الله بتحقیق میدانیم ما که تنگ می‌گردد سینه تو
آنچه میگویند و دروغ می‌گویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر و مجنون میگویند و شرک می‌کنند بخدا و طعن می‌کنند در قرآن اینجا غایت
اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معامله کافران با انبیا همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و
نفرستاده ایم قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت مانی و اندوهگین باشی چنانکه سایر پیغمبران را شد و در اینجا شاید که خلجان
کند که ضیق صدر یا شرح صدر که الم نشرح لک صدرک عطا شد چون راه می‌یابد شاید این خیال پیش از آن بوده باشد با وجود
آن تلطف محبت و تفقد حال از جانب حق باقیست در اقتضای این خیال و صدور این کلام فافهم و بعضی از ارباب
ذوق و وجدان گفته اند که مشقتی که آنحضرت صلعم در عبادات و تکالیف شرعیه می‌یافت با وجود غایت محبت و عنایت
از آن قبیل است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و زور کند ناچار این محب ضعیف ناتوان
مشقتی و تعبی می‌یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من عرف ذاق
ع گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو این حکایت **وصل** و یکی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل
و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و تنویه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما براستی و درستی که خدا و تمامه فرشتگان او درود میفرستند
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای آنکسان که ایمان آورده اند درود فرستید و سلام گوئید و اطاعت کنید پروردگار
خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان همین است که دعا
کنید و درخواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و قوتست که بروی درود
فرستادن توانید و شما کجا می‌شناسید قدر و مرتبه او را تا باندازه آن بروی درود فرستید چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس می‌شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه و صل علیه کما ینبغی ان یصلی

علیه اللهم صلی علی محمد صلوة انت لها اهل و هو لها اهل و بارک و سلم پس جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی برای برکات

و دعای وی صلی الله علیه و سلم و اعلان کرد ذکر وی در اولین و آخرین و نشر کرد مناقب ورا در آفاق شرقاً و غرباً و

براً و بحراً و در آسمانها و عرش و کرسی و نزد مستوی و صریف اقلام و انداخت محبت او را در دلهای

مومنین چنانکه راحت می یابند بذکر وی ارواح ایشان و طرب می کنند بسماع ذکر وی اشباح ایشان و مست می شوند

بیاد وی دلها و خوش می گردد بذکر وی زبانها گویا گفت پروردگار تعالی پر کنم وجود را همه باتباع تو که همه ثنا

می کنند ترا و درود می فرستند بر تو و پیروی می کنند طریقه ترا و نگاه میدارند سنت ترا هیچ فرض نیست در فرائض

نماز مگر آنکه با وی سنتی است پس ایشان متمسک اند در فریضه با مر من و در سنت با مر تو در حقیقت هر دو با مر من است

و گردانیدم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فرایاد می دارند الفاظ منشور ترا و مفسران تفسیر

میکنند معانی فرقان ترا و واعظان میرسانند وعظ ترا و ملوک و سلاطین و فقرا و غربا ایستاده می شوند بر در تو

و سلام میفرستند از بیرون در بر تو و مسح می کنند روی خود را بتراب روضه تو و امید میدارند شفاعت ترا

و شرف تو باقیست تا ابد الابدین و الحمد لله رب العالمین و بعضی از علما تاویل کردند قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

و جعلت قرة عینی فی الصلوة برین یعنی بر صلوة فرستادن خدا و فرشتگان بر وی و امر کردن حق تعالی مر مومنان را

و تحقیق آنست که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان حسن عبادت آن حضرت گذشت صلی الله علیه و سلم

وصل در اتمام نعم و اکمل کمال از جاه و جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت دارد و فائض است بر آنحضرت

یکی از آنها سورة فتح است که متضمن است که پروردگار تعالی و تقدس درین خطبه مدح و ثنای رسول خود خوانده است

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک

الله نصرا عزیزا بدانکه فتوح و فیوض صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا

بر آنحضرت فائض است غیر متناهی است و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول غنایم و تقویت دین و تکثیر امت

و شیوع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبایل عرب و طوایف انام فوج

فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره وعده است بحصول

آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد و فتح مبین یعنی پیدا و هویدا که ظاهر و باهر است عزت

و شوکت او در دین و حصول مزید یقین و معنی پیدا کننده نیز آمده است یعنی ظاهر کننده عزت

و شوکت و غلبه دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و اقوال درین محل بسیار است

بعضی گفته اند مراد ذنبیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول مردود است

زیرا که نبود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم جاهلیت و وی صلی الله علیه وسلم معصوم است پیش از نبوت و بعد از وی
و مجاهد گفته ما تقدم در قضیه ماریه و ما تاخر ارادات امارت زید گفت سبکی این قول باطل است زیرا که نبود قضیه
ماریه و امارت زید ذنب اسلا و هر که اعتقاد کرد آنرا خطا کرد و زمخشری در کشاف گفته و بیضاوی نیز در بیجا
تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از فرطات که تواند که محل عتاب گردد و امام سبکی رحمة الله علیه گفته
که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و تحقیق اجماع کرده اند امت
در عصمت ایشان در آنچه متعلق است به تبلیغ و در آن از غیر صغایر و کبایر رذیله که حط کند مرتبه ایشان را و از مراد وی
بر صغایر این چهار قسم مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در صغایری که حط نکند مرتبه ایشان را معتزله و بسیاری
از غیر معتزله بجواز آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که مامور یم با قتدا با ایشان در هر چه صادر شود از ایشان
از قول و فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناسزا باشد و امر کرده شویم ما با قتدا
در ان و حشویه را تجرد تجاسر است بر حضرات انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر نسبت این قول با ایشان
صحیح است محجوج اند بانچه ذکر کردیم از اجماع و انها ای که تجویز صغایر کردند نصی و دلیلی ندارند بران بلکه از
همین آیت و امثال آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد جواب ازان و آن جماعت که تجویز کرده اند صغایر غیر
رذیله را ابن عطیه گفته که اختلاف کرده اند ایا واقع شده از انحضرت چیزی ازان یا واقع نشده و صحیح آنست
که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبه ندارم من در ان که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود
خلاف این در قول و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت اوست و اما فعل اجماع صحابه است
که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بوی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر یا کبیر و
نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند بر علم بانچه میکرد انحضرت در سر و خلوت
و بر اتباع آن داند یا ندانند و کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با انحضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه
میشناختند و مشاهده می کردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز و جل که تکلم
کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی بود که گفته شده
است این قول و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمی کردم انرا و تعرض نمی کردم بدان و ما بیزاریم
و داد خواهیم بسوی خداوند زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را ما شایسته
الله بس نیست مگر در نکبه و جزا حیا تا مادرا بر حقیر پس مناسب نیست ذکر آن در ایه که مشیر است تعظیم و اعتنا
و گردانیدن آن غایت فتح مبین و مقرون به تعظیم و حمل بر ین مخلص است بلاغت انکلام امام سبکی است و هو

در رد مقاله زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسالهٔ خود و ذکر کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است
بیازده و زیاده برآن و گفته است سبکی در تفسیر خود که بتحقیق تامل کردم درین کلام یعنی آیهٔ لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تاخر وما قبل وما بعد وی پس یافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم بی آنکه در ینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد از آنکه واقف شدم من بر معنی یافتم
ابن عطیه را نیز که افتاده است برین و گفته است که معنی آیه تشریف است بآنحکم و نیست در ینجا گناهی
و بتحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را در آنچه گفت انتهی و این کلام محل است بیانش آنست که خواجگان بی تقصیر
میدهند بعضی خواص از بندگان خود را و می نوازند ایشان را و می گویند که بخشیدیم ترا و درگذشتیم از هر گناهی که
پیش و پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناه از او
صادر نشده نه پیش و نه پس ولیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و
بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک وفیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و بتحقیق عد کرده اند بلغا
از اسالیب بلاغت در قرآن که کنایت کرده شده است از تخفیفات بلفظ مغفرت عفو و توبه چنانکه در نسخ
قیام لیل فرمود علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز نزد نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی
رسول فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و نزد نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن
و نیز گفته اند هر جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده در ذکر زلتی و خطائی که از ایشان صادر شده
نیز نموده چنانکه در قصهٔ آدم گفته وعصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصهٔ یونس
گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصهٔ موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم فتح را مقدم داشت بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور
داشت و شیخ عزالدین عبد السلام در کتاب وی که مسمی است بنهایة السؤل فیما استح من تفضیل الرسل
گفته که تفضیل داده است خدای عزوجل پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم بر سایر انبیا علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر
کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی از آن وجوه اینست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه وسلم
ما تقدم من ذنبه وما تاخر و نقل کرده نشده است که وی تعالی خبر داده هیچ یکی از انبیا را علیهم السلام بمثل آن
بلکه ظاهر آنست که خبر نداده ولهذا وقتی که طلب کرده می شود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطایای خود را و از
هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب میکنند خلایق از آن حضرت صلی الله

علیه

علیه وسلم درین مقام میفرماید این کار نیست و بیانش آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای او نخست فتح مبین و بعد از آن
ذکر کرده مغفرت ذنوب را و ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را پس یقین
شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم وبالله التوفیق ذکره هکذا السیوطی ویتم نعمته علیک
و تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضایل و کمالات و کرامات و برکات داخل
است درین کلمه و هر چه ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن از آنچه محاسب اندیشه زیاده
از عد و احصاء آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در حیطه آن اجمالی مندرج است
و تفصیل از حیطه امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له * حد فیعرب عنه ناطق بفم * قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد بدین کلمات نزد اهل تحقیق فضایل و کمالات و حقایق و اسرار الهی است
که حضرت ذو الجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیا و اصفیا خصوصا بر سید انبیا و سند اصفیا افاضه نموده
و الا آنچه صفت حق و شیون ذات مطلق است امر منزه و مقدس از تمثیل و تنظیر نماینده و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن به نعمتهای
دنیوی و اخروی تخصیص کرده بذکر دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و مثمر فوز و فلاح
هدایت انام که غایت بعث و ارسال است دوم نصرت که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز تبع صلاح عالم
و انتظام کار زمانه و جهانست و فرمود یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطا رحمه الله علیه جمع کرده است
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد عظیم از فتح مبین که از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای محبت است
و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت تبرئه و تنزیه اوست
از جمیع نقایص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجه کامله و هدایت دعوت است بمشاهده و اشتباه کرده شان او را بچیزی
که فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرمود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرمود من
یطع الرسول فقد اطاع الله اگر چه این باصطلاح اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که آنچه رمز
است والله اعلم بعد از آن منت نهاد بانزال سکینه و طمانیت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که
تصدیق کردند او را و مدح کرده در آخر سوره بمدح و ثنای اصحاب کامل الصفات وی بفضیلت صحبت وی صلی
الله علیه وسلم که قسم محبت است و وصف کرده بشدت و خلاف بر کفار و رحمت و ائتلاف با یکدیگر که انتظام
کار خانه دین و ملت بر آنست و گفته باین صفت موصوف یحبهم و یحبونه چنانکه فرمود در سوره مائده اذلة علی المومنین اعزة
علی الکافرین الآیه و وعده کرده ایشان را بمغفرت و اجر عظیم در دنیا و آخرت و اینهمه موجب امتنان و فضل و شرف

وصل — تمامه فضایل و کرامات

آنحضرت صلی الله علیه وسلم **وصل** تمامه فضایل و کرامات و برکات که فایض شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از درگاه عزت در این کلمه که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا
و آخرت و این کلمه با این اختصار و ایجاز متضمن اظهار و ابراز این راز است و اگر تمامه علما و عرفای عالم شرح
این کلام کنند استیفای آن نتوانند کرد والله اعلم باری بالفعل آنچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر
یعنی دادیم ترا مناقب متکاثره که یکی از آن اعظم است از تمامه ملک دنیا و چون داد ترا این نعمتها مشغول
شو بطاعت ما و باک مدار از قول بدگویان و عبادت بدنی میباشد و مالی اشارت کرد باول بقول خود فصل
لربک و ثانی بقول و انحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید سنعطیک دلالت دارد بر آنکه این عطا حاصل
شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم چنانکه گفت کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد گویا گفت یا محمد مهیا
ساختیم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دایره وجود پس چگونه مهمل میگذاریم ترا بعد از وجود تو و
اشتغال تو بعبادت و ندادیم ترا این فضل عمیم از جهت طاعت و عبادت تو بلکه بمجرد تفضل و احسان از غیر موجب و بی
سبب که حاصل معنی اجتبا است اگر گویند که همه انبیا را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند
و نصیب کرده اند پس فضل بآن شود که ایشان را بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر جوابش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت
و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و ارواح انبیا از آن استفاضه نموده چنانچه فرمود کنت
نبیا الحدیث و نبوت انبیای دیگر در علم الهی بود نه در خارج و آمده است که مراد بکوثر نهری است در جنت چنانکه وصف آن
بکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت واردان است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم در اثنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهری را دیدم که بر هر طرف وی گنبدها است از در مجوف و
طینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی
رواه البخاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر بآن واقع شده و بعضی
گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه اوست زیرا که این سوره نازل شده است در کسیکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را طعن کرده بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی میباشند تا روز قیامت **فایده** و بعضی
گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است و کوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت و بالجمله آنکه آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم طعنه زده و ابتر خواندند در عین المعانی میگوید کوثر فوعل است از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جوهر از جهر و [illegible]
او خبر آمده ان شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند و بی نسل میگوید آخر ابتر هموست و ابتر آنکه نبود او را نسلی [illegible]
و در کشاف می گوید که کوثر فوعل است از کثرت و مبالغه است در آن یعنی بسیار بسیار اعرابی را پرسیدند [illegible]

فایده

باز آمده بود گفتند بچه حال باز آمد پس تو گفت جا را بالکوثر یعنی باز آمد بخیر کثیر و از ابن عباس آمده است که وی کوثر را تفسیر
بخیر کثیر کرد پس گفت او را سعید بن جبیر مردم چنین گویند که کوثر جوییست در بهشت ابن عباس گفت دهی از جمله خیر کثیر
است معنی آنست که دادیم ما ترا ای محمد از نیکی هر دو سرای آنچه او را از بسیاری نهایتی نبوده و داده نشده است
هیچ یکی غیر تو و دهنده آن منم که پروردگار جهانیانم پس مر تراست شریفترین و وافرترین عطاها کریم ترین
دهندگان و عظیم ترین انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا باعطای
خود و نواخت ترا و نگاه داشت ترا از منت خلق برزعم قوم تو که غیر خدا را عبادت کنند وانحر و چون ذبح کنی برای
وی و بنام وی کن برخلاف این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی و راستی هر که ترا دشمن دارد و
خلاف ورزد با تو از قوم خود هو الابتر همین اوست ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان
برآید همه اولاد معنوی و اعقاب تو باشند و ذکر تو بلند است بر منابر و بر زبان عالم ذاکر تا آخر و ابتدا که بنام خدا
کنند مثنی بنام تو سازند و ترا در آخرت چیزی دهند که از حیطه وصف و بیان بیرون است پس چگونه تو را ابتر توان
خواند ابتر عیب کننده تست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد ابوبکر بن عباس
گفت مراد بکوثر کثرت امتست و حسن بصری گفت قران و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین بن الفضل
تیسیر قران و تخفیف شرایع مراد داشته و بعضی شفاعت در اکثر امت داشته بعضی معجزات نبوت اراده نموده و بعضی
نبوت و قران و ذکر عظیم و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علما امت فالعلما ورثة الانبیا رواه احمد ابو داود ترمذی
و بعضی گفته اند مراد بکوثر علم است بقرینه ذکر فصل لربک در عقب آن و آنچه مقدم است بر عبادت و عبادت
نتیجه علم است و هیچ چیزی در کثرت و بسطت بصفت علم نرسد و بعضی گفته کوثر اخلاق حسن و صواب آنست که
کوثر مخصوص نه چیزی ندارند بلکه شامل تمامه صفات و کمالات است و خیر کثیر شامل همه معانی است
و فصل الخطاب بعد از ذکر این معانی مذکور از این قوم نیز اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته دادیم ترا معرفت
بربوبیت خود و انفراد بوحدانیت خود بقدرت و مشیت خود و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی
دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیلی و شهود وحدت در عین کثرت تجلی آنکه یکی است و
این تجلی بمنزله جوییست در بهشت هر که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود فصل لربک یعنی چون شاهده
و اخذ کردی در عین کثرت پس بگذار باستقامت نماز تمام را بشهود روح و حضور قلب و انقیاد نفس
و طاعت بدن بتعلب در سایر عبادات زیرا که همین است نماز کامل و وافی بحقوق جمع و تفصیل وانحر یعنی ذبح
کن شتر دگاو و انانیت را تا ظاهر نشود این انانیت در شهود و تو تلوین و سلب نکند از تو مقام تمکین را و باش با حق بقضای

صرف باقی بقای او تا بر تابانی تر نشوی در وصول خود و حال خود و اتصال امت تو با تو که ذریت تواند برسی و
دارنده تو که بر خلاف ابطر نقیه است منقطع است از حق ابتر اوست نه تو در حدایق الحقایق مولانا تاج الملة والدین المص
... که انا اعطیناک الکوثر آئینه ما دادیم ترا نیکی بسیار و انواع فضایل بیشمار بیرون از حد و بالجملة اقاویل عتاد
امید رحمت الله علیهم در کوثر بسیار است هر کسی بنور باطن چیزی دیده اما علم خلق بکنه کوثر نرسد و جمیع تاویل فی تفاصیل
منتخب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست از نهری انتهی کلام فصل الخطاب امام علم **وصل** و از انچه دلالت می کند
بر ثبات فضل و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بودن وی نبی الانبیا و بودن سر انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتان
وی این آیه کریمه است واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون سیفر یاد کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس
عهد و پیمان پیغمبران که هر آئینه چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پس تر باید شما را رسولی که تصدیق کننده است
مر چیزی را که با شما است و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه
ایمان می آرید شما بان رسول و نصرت می دهید او را خبر داده است حق تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده
او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه وسلم جمهور مفسران برانند که مراد باین رسول محمد است صلی الله علیه وسلم و نفرستاده
خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر در یابد
او را ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از اتباعان ایشان که تابعان ایشان اند نیز گرفته باشد چون
انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیه بذکر ایشان و گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده
خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه بر وی میثاق که اگر باشد و در یابد محمد را صلی الله علیه وسلم ایمان آرد بوی
و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاقی را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون
محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما باشند همچنین تا رسید باهل کتاب
که معاصر آنحضرت بودند چون آنحضرت بمدینه قدوم آورده تکذیب کردند او را یاد داد آنحضرت این میثاق را
با ایشان نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بانکه آنکسانیکه اخذ کرده خدای تعالی میثاق را از ایشان اند
که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد مبعث و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت
مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق ماخوذ از امم باشد و مویدست این قول را که حق تعالی فرموده فمن تولی بعد
ذلک فاولئک هم الفاسقون و این صفت لایق نیست بانبیا بلکه لایق است بامت و جواب داده شده است که مراد آنچه

بطریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم نه آنکه اخبار است
بوقوع آن در وجود و بسا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل
و من یقل منهم انی اله الآیات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بنا
کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد
و میثاق گرفت بر تقدیر حیات واجب است بر ایشان ایمان بر اتباع ایشان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و من تولی
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت باتم است پس اخذ میثاق بر انبیا در تاکید و تقریر و تشدید بر اتباع ایشان اقوی و ادخل
باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت اشارت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تقدیر مجیئ
انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت وی عام شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا
روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و قول وی صلی الله علیه وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول
حق تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است
آن کسان را نیز که پیش از وی بودند و اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله
علیه وسلم مقدم و معظم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم
مر این نبی کریم را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه وسلم
و ازینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوای او باشند چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی
و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند بوی
و نصرت می دادند او را و لهذا فرمود و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی و لهذا عیسی علیه السلام
در آخر زمان بشریعت وی باید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیزی و همچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود و آن
حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن درین معنی
تا گمان نبری که درینجا نفی نبوت و رسالت است از انبیا همچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق و تفصیل کرده
است این را زیاده از آنچه کرده شده و گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الایمان و الیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه
اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المؤمنین علی و ابن عباس
و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت هم که مراد بآن رسم موافقت و توثیق
عهد و یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بسا کس که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم ایمان آورده

مثل حبیب نجار وغیره بلکه تمامه خلق سالفه که بسماع خبر نبوت و فضایل و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در زمان نبی
مشرف شده بودند وانقدر کافیست در بودن انبیا وامم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه وسلم وبودن وی
رسول نسبت بایشان وانبیا علیهم السلام وخود در شب اسری در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد وهمه اقتدا نمودند
بوی پس در انوقت ایمان آوردند خود باتفاق امت است بر حیات انبیا وبقای ایشان بحیات حقیقی ودنیاوی که در
در میثاق گرفتن انبیا برامم خود بایمان ونصرت وی صلی الله علیه وسلم نیز فضیلت وشرف آنحضرت است که دیگر انرا
نبود ولیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا بران اعز واعظم است فافهم وبالله التوفیق وصل قال الله تعالی
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض وقال ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض واین دو آیه نص اند در انکه مراتب انبیا
ورسل متفاوت است بعضی افضل اند از بعضی ودر یجا رد است بر معتزله که قایلند بانکه فضل نیست بعضی انبیا را بر بعضی
وهمه متساوی اند پس قومی گویند که آدم افضلست از جهت حق ابوت واین قول فاسد است زیرا که سخن در فضل حیثیت نبوت
است نه ابوت وبسا که پسر فاضلتر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد وقومی گویند سکوت در ینمقام اولیست
وبعد از نص قران که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است وگفت وتعالی منهم من کلم الله گفته اند
مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه بوی بیواسطه واین آیه نص است در تخصیص وی
علیه السلام بکلام وحالانکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در شب معراج بیواسطه
مگر انکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که وجه تخصیص وی باین نعت وعلیه السلام کلیم بروی شاید چنانکه وی
کلام نفسی شنیده از هر جهت شنیده وبرگاه آنحضرت فوق العرش رفت وبجای رسید که منتهای علوم
خلایق است ودر محلی انجا رسید انچه اورا حاصل شده باشد از کلام وجز آن از درجات وکمالات اعلی واتم واکمل
خواهد بود از انچه دیگر انرا حاصل شده وایما کرده باین معنی قول وی جل وعلا ورفع بعضهم درجات که باتفاق
مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه وسلم وگفته اند که درین ابهام از تعظیم فضل واعلاء قدر اوست و
مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام وشهادت هست بانکه وی متمیز ومتعین است چنانکه اشتباه نیست در ان
وعلما گفته اند که تفضیلی که مراد است اینجا انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وجه است یکی انکه آیات ومعجزات
وی اظهر واشهر واقوی وابهر باشد یا امت او ازکی واعلم واکثر بود یا در ذات خود افضل واکمل واظهر بود
وفضل ذات راجع است بانچه مخصوص گردانیده اورا بان از کرامات واختصاص بمراتب علیه از کلام یا خلت
یا رویت وجز آن از الطاف وتحف اختصاص وشک نیست که آیات ومعجزات پیغمبر ما علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات
اتمها اظهر وابهر واکثر واقوی وابقی است ومنصب او اعلی ودولت او اعظم واوفر وامت او ازکی واعلم واکثر بحکم آیه

وصل ۱ تلک الرسل فضلنا

... حراسة موصوف ... معصوم ...

فضیلت و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و ابهر از درجات جمیع مرسلین و انبیای دیگر

الله علیه و آله و سلم و صحابه و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست که در محشر تمام خلایق بطلب شفیع بیند

و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه بعجز و ناتوانی

ذات خود درین مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین بیایند و گویند که اینکار من است

پس در بارگاه عزت رود الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدم و من گرامی ترین

اولاد آدم نزد پروردگار خود را نزد و لیکن این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند

که ولد آدم ذی آدم مراد بان در عرف نوع انسان است که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در روایتی

انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و بعضی

استدلال کرده اند بکریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشان است در

دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان باشد که تابع او بیند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بانکه حق تعالی وصف کرده

انبیا را باوصاف حمیده پس از ان گفته مر محمد را صلی الله علیه و سلم اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس

امر کرد آنحضرت را باقتدا بتمامه ایشان و لابد امتثال امر و بجای آوردن آن واجب باشد چون بجای آورد آنحضرت

صلی الله علیه و سلم بجمیع آنچه داده شده اند انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شد در وی هر چه متفرق بود در ایشان پس

افضل شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگر چه در بادی النظر در وهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شد باقتدا و

اتباع انبیا پس مفضول باشد و لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بودند اطلاق

کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و نیز دعوت آنحضرت رسید

باکثر بلاد عالم بیشتر از آنچه از سایر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه

و سلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سایر امم بدعوت سایر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سایر انبیا

و خیر الناس من ینفع الناس و روایت کرده شده در فضایل صحابه که سید احمد علی ابن ابیطالب از دور

پس گفت آنحضرت هذا سید العرب گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و

علی سید العرب **فایده** و حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم

بوضع آن کرده و الله اعلم اما آنکه در قران مجید واقع شده لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده

از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیا و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء

[illegible]

وندر حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نمی‌سزد مر بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد
شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس بتحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل
لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی انبیا ایمان آرند و بعضی نیارند چنانکه فرمود ان الذین یکفرون بالله
و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الآیة و بحقیقت تکذیب یک رسول
تکذیب تمامه رسل است از جهت اتحاد کلمه اسلام و برین حمل کرده اند بعضی علما قول حق تعالی را وان یکذبوک
فقد کذبت رسل من قبلک و تسویه در میان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از
احادیث بوجوه متعدده بعضی گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش ازان بود که وحی آمد بانحضرت که وی سید انبیا و افضل
ایشان و سید ولد آدم است ولیکن واجب است برین قایل که اثبات کند تقدم را و تاخیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است
و اسلم و بعضی گفته اند که تفضیل نکند بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب نیز زاید بعضی گفته اند
که تفضیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت بر حد واحدند و تفاضیل نیست میان ایشان
و تفضیل بامور زاید است بر آن چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نبی و اولوالعزم و این سخن خالی از خطائی نیست
از سیاقش آنست که بعضی گفته اند تفضیل می کنم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله [illegible]
قدر و تعرض نمی کنم در تفضیل بر بعضی در سیاست امت و انذار ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر هدایت
که هر یکی بذل کرده جهد و وسع خود را تکلیف نکرده است خدای تعالی یا کسی را ازان فافهم و بعضی گفته اند که ما اعتقاد
کنیم که خدای تعالی تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفصیل تفضیل از خود و این سخن صحیح
است زیرا که تفصیل تفضیل را از خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث رسول الله میکنیم چنانکه مذکور شد از دلایل قاضی ابو
بکر بن العربی بفتح جیم و سکون میم که از اعاظم علمای مالکیه است و در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت
و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب ری گفته است یعنی امام فخر رازی میفرماید که تفضیلت نیست بر
یونس از جهت آنکه مرا بر آسمان بردند و یونس را در قعر دریا فرود آوردند و باین جهت من قریب بخدا باشم و وی دورتر پس
اثبات فضیلت من بروی لازم می آید حق سبحانه را جهت و مکان اثبات می کند پس اگرچه مرا بر سبع طباق بردند
و حجب فرق کردند و یونس را در قعر بحر انزال نمودند نسبت قرب من و وی بخدا برابر است و مرا فضایل و کمالات
دیگر ثابت است فضل بر انبیا و بر یونس که فضل مید به جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الهجرة سیدنا
امام مالک نیز روایت و از امام الحرمین نیز محکی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفضیل بجهت
اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم که جهات نسبت بوجود وی برابر اند بلکه بجهت فضل ملا اعلی بر [illegible]

وشرف آن عالم نسبت باین عالم میکنیم پس تفضیل آنحضرت بر یونس بمکانت میکنیم نه بمکان پس نهی از تفضیل مقید
بمکانیست که مفهوم می گردد از دنی قرب مکانی فلیتأمل **وصل** در بیان افضلیت بشر بر ملک که جمهور اهل سنت و جماعت برآنند مشهور آنست
باین تفصیل که خواص بشر که انبیا اند صلوات الله وسلامه علیهم افضل اند از خواص ملائکه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش
و مقربان و کروبیان و روحانیین اند همچنین تفسیر کرده است در مواهب لدنیه و عبارت عقاید اینست ورسل البشر افضل
من رسل الملائکة و ظاهر اینجا عموم است که مذکور شد رسل ملائکه اند که هر کدام با طوایف ملائکه تبلیغ احکام الهی میکنند و تعلیم
می نمایند و عوام بشر که مراد بدان اولیا و صلحا و اتقیا اند فسقه و فجار هم و عصات تخصیص کرده است برین در شعب
الایمان و عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است که سخن کرده اند قدیما و حدیثا در ملائکه و بشر پس رفته اند رونده گان
بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه و اولیاء بشر افضل اند از اولیاء ملائکه انتهی و جمهور اهل سنت
و جماعه برای آن گفته اند که بعضے از اشاعره بتفضیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمده اهل
این مذهب و شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است همین است و عبد الله حلیمی نیز باین جانب است و از کلام امام غزالی
در بعضے مواضع نیز مفهوم می گردد و بعضے بر آنند که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب انبیا
افضل مراد اهل سنت از افضلیت کثرت ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم گفته اند و از شیخ
تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیه است و پایه بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی تا هم در مدت عمر مسئله افضلیت
نخوانده گردد و نفیا و لا اثباتا امید میدارم که مسئول نگردد در روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئله فضیلت ملک و بشر کرده و
دلایل طرفین در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضے از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او را روح الامین خوانند
و معلم علم و حامل وحی است پس فرشته دیگر افضل اند از سایر ملائکه و در سایر ملائکه نیز فاضل و مفضول خواهد بود و رسل
افضل اند از سایر انبیاء و در رسل نیز افضل اند بعضے از بعضے و محمد صلی الله علیه وسلم افضل است از جمیع انبیاء و رسل
فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلایق اجمعین صلی الله علیه وسلم افضل ما صلی علی احد من الانبیاء و المرسلین و
علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین و در عدد انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث
ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیرش که گفت گفتم یا رسول الله چند اند انبیاء فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله
چند اند رسل فرمود سه صد و سیزده و از انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط
و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و
ذکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذوالکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضے انبیا را بر تو قصه
خوانده ایم و بعضے را نخوانده ایم از اینجا معلوم می شود که قصه همه انبیا بر آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین

نخوانده اند و در دل این مسکین چنین می افتد که این معنی در وقت است که این آیه نازل شد و در اوقات دیگر قصه انها را
که نخوانده نیز خوانده باشند و بس دور است که احوال محبان خود را بحبیب خود نگوید و احوال ایشان را از وی پوشیده دارد
کما لا یخفی والله اعلم

وصل

وصل اعظم و اعلی انچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامات و مکانات رسول خود صلی الله علیه وسلم
در کتاب مجید قصه اسرا است و دنی فتدلی در سوره سبحان الذی و النجم که منطوی است و مشتمل است بر اعظم قدر
و منزلت و علو درجت و قرب و مشاهده آیات و عجایب قدرت وی جل و علا و از انجمله حفظ و عصمت اوست از اعدا
خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانکه فرمود والله یعصمک من الناس و بود آنحضرت صلوة الله علیه السلام که حراست
می نمودند اصحاب وی رضی الله عنهم اورا و احتراز و اجتناب می نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت
بالغه او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شد از کید اعدا و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک
الآیة و این در مبادی ایام هجرت و خروج برای آن بود چنانکه قصه آن مشهور است و قول وی تعالی الا تنصروه فقد نصره الله
دفع کرد حق سبحانه از وی صلی الله علیه وسلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان در هلاک وی و اتفاق
در امر وی صلی الله علیه وسلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب وی در غار با وجود تعقب
بوجود آنحضرت در ان و صرف همت ایشان از ان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود معیت حق سبحانه و این از اعظم
معجزات و آیات بینات است که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الهی تعالی شانه مر حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا و مثل این از موسی علیه السلام نیز ظاهر شده در وقتیکه با بنی اسرائیل بر آمد و فرعون دنبال وی میکرد و ترسیدند بنی اسرائیل که
یافت ایشانرا فرعون گفت موسی علیه السلام مترسید ان معی ربی و لیکن گفته اند که فرقست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بوجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا و موسی را اول نظر
بر نفس خود افتاد بعد از ان بوجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اول اتم و اقرب است و مصداق ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله قبله و ثانی ما رأیت شیئا الا و رأیت الله بعده اول طریق جذبست و ثانی طریق سلوک و قال الله تعالی
و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت سوره دراز که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره
بقره است و آخر انفال یا توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان به بسمله **فایده** و مراد به قرآن

فایده

عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه ام القرآن بمثانی بجهت
تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرر نزول وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است او را خدای تعالی برای محمد صلی
الله علیه وسلم و ذخیره کرده آنرا از برای وی و نداد هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه
مثنی مکرر ساخته شده است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بر وی به بلاغت

واعجاز و دو تشبیه سوره سبع المثانی نیز همین اعتبار خواهد بود قال الله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا
وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا واین از خصایص اوست صلی الله علیه وسلم وقال الله تعالی وما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه لیبین لهم پس بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود
والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی است وباحمر عجم که سرخ و سفید می باشند وقال الله تعالی النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمؤمنان از ذاتهای ایشان یعنی امر او نافذتر
وامضی است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده وبعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از اتباع رای نفس و این معنی در
باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد وازواج آنحضرت مادران مؤمنان اند در حرمت نکاح بعد از و
از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج اویند در آخرت و در قرائت شاذه آمده است که و هو اب لهم
وقال الله تعالی وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که ادراک کسی
بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال و طاقت رویت که موسی تاب طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که
متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است و در حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثنای الهی بیان اوصاف و کمالات اوست صلی الله
علیه وسلم ویکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآنحضرت طعن و تنقیص کرده اند
حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل برد و دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی نسبت طعن بحبیب او می کند
خود متصدی جواب و متولی رد وی می گردد و نصرت می کند و در حقیقت رد وی ابلغ رد و نصرت سوی تعویض رفع خواهد بود
چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود وتعالی وتقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر
ممنون وانک لعلی خلق عظیم وکسیکه با این صفات باشد مجنون نمی باشد وچون دید عاص بن وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم که بر آمد از مسجد و وی می در آمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و اشقیا و قریش نشسته بودند
در مسجد چون عاص بمسجد در آمد گفتند با که سخن می کردی گفت بهمین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود در حرم
بود جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستی که دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بی خیر
را گویند چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدای تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر
مجنون گفت وی تعالی بل جاء بالحق وصدق المرسلین و فرمود وما علمناه الشعر وما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل
هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون
گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق فرمود وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و
یمشون فی الاسواق و چون استبعاد کردند کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون

مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس موجب توانس است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه باشد و با اهل ارض بشر و سایر انبیا هم از فوه میکردند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة و قول هود لیس بی سفاهة و امثال این در قران مجید کثیر است والله اعلم **وصل** در ازاله شبهات از بعضی آیات شبهات موهمات قرانی که در بادی النظر زیغ و نادانی مشعر بنقص و الخطا در جه آن حبیب ربانی اند صلی الله علیه وسلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند و علما آنرا معانی لایقه و تاویلات رائقه کرده ترجیح و آیل بحق ساخته اند و از انجمله قول حق سبحانه و تعالی ووجدک ضالا فهدی که نسبت کرد سابقه ضلالت بوی صلی الله علیه وسلم در رفع آن هرآئینه تحقیق و اتفاق علماست که انحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف و موسوم بضلالت نشده و نشاء او بر توحید و ایمان و عصمت است همچنین تمامه انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بران نا شستی اند و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از انها به نبوت و رسالت و اصطفا و اجتبا ریافته اند موصوف و معروف بوده پیش از ان بکفر و اشراک و فسق و ضلالت و مستند این باب نقلست نعم اختلاف در انست که ایا جایز است عقلا یا نه معتزله برانند که جایز نیست عقلا زیرا که آن موجب تبعید و تنفیر است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند جایز است که کسی را از چاه ضلالت برآورده هدایت رسانیده بمرتبه نبوت رساند ولیکن نقل و دلیل سمعی برآنست که این جایز بوقوع نیامده و انبیا همه معصوم اند پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک در ان و همه معصوم اند از کفر و معاصی و از انچه موجب نقص و نفرت گردد از ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبایر مطلقا و از صغایر عمدا و از استدامت سهو و نسیان و استمرار خطا و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل در انچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ امت دارد خصوصا سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و هر که بجناب وی چیزی نه بندد و پسندد و بخلاف ادب دم زند ساقط است در هوة درک اسفل ضلالت از انجا که خبر ندارد و وی از دل پاک است و آراسته و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص ابدا بدامن عزت و جلال او و مجال وصول نیست **بیت** به تعلیم و ادب و را چه حاجت که او خود ز آغاز آمد مودب ✤ ولیکن تربیت و تعلیم و تائید قران بتدریج از قوه بفعل می آید تا آنکه مواعید کنوز جناب عزت او را شد و در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال الیقین و انکشاف می شد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الهی عزو جل میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال همین است او ده انچه در ظرف استعداد این ابراع با تعلیم است بترتیب ظهور و از قوه بفعل مرسد حاصل آنست که آنجا استعداد است برحسب تفاوت قرب و بعد که کسب یا ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظهور آن موقوف بوقت است و در پرده مستور و بتقریب نزول قران بی سبب کسب و ریاضت ظهوری می یابد یعنی تادیب و تهذیب قران مر او را صلی الله علیه وسلم نیست که از نقص

بکمال و بلا از عدم بوجود می آید و بعضی ازین قوم بقاء صفات بشریت و احکام جبلت و جزئیات احکام نفس در حق وی
می اثبات کنند و آنرا اسباب ارشاد و منشاء صدور بعضی افعال از نبی صبری و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت
شرف اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهذیب و ازاله آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود سخنی
میگویند و دعوی ادراک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وسلم می کنند بر ذایقه اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق نمی بخشد
و قیاس حال وی بحال دیگران راست نمی آید مصرع او دیگر است و برتر از آنست که آید بخیال + تنبیه ازین کلام در باب اخلاق
شریف گذشته هست حاجت بتکرار ندارد و مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و ضلال را در تشکیک و شبهه انداز و
زبان وقت این مسکین از ذکر آن گرچه بطریق دفع و ازاله آن شبه باشد متحاشی است لیکن چون علما متعرض آن شده
اند و مصلحت در آن دیده اند ما نیز تبعیت ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و تعرض صلاح دین و ایمان گردد
اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن و رعایت آن
موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی
خطابی و عتابی و سطوتی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود مثل انک لا تهدی و لیحبطن عملک
و لیس لک من الامر شیء و تريد زينة الحيوة الدنيا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و انکساری
و افتقاری و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب العبد و لا اعلم ما وراء هذا الجدار
و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و مانند آن بوجود آید ما را نشاید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوییم و انبساط نماییم بلکه در حد ادب
و سکوت و تحاشی توقف نماییم خواجه را میرسد که با بنده خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استیلا نماید و بنده را نیز
با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال و یارای آنکه درین مقام درآید و دخل کند و از حد ادب بیرون نهد و
پای بنهد بسیاری از ضعفا و جهلا و تصرفات ایشان است و من الله العصمة و العون و اکنون بدانکه اختلاف کرده اند
در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت ضال یعنی نادان از معالم نبوت
و احکام شریعت و این روایتیست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و موید اینست قول وی سبحانه ما کنت
تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی بخوانی قرآن را و میگویند عورت نمی خلق را بایمان
و بعضی گفته اند که مراد با ایمان فرایض و احکام است و الا آنحضرت مومن بود و پیش از وحی بتوحید حق پس از آن
نازل شد فرایض که در وی نیافت آنرا پس مراد بایمان تفصیلیست بشرایع یا مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول وی
ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است
که آنحضرت توحید میکرد خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکرد در زمان جاهلیت و در روایتی آمده است که آنحضرت

گفت تشنه نگردم هرگز خمر را پیشش نکردم او تا نا دهشت می داشتم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب نه
و نه تفصیل ایمان را چاره است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانیاً
آنکه روایت کرده شده است مرفوعاً که فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر تا نزدیک
بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار ذکره الامام فخر الدین کما فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت
را از جای خود بمکه آورد تا بسپارد بجدّ خود در راه گم شد و ظاهر است مراد المهم نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا ابل پی سپار
از ضل الماء فی اللبن است وقتی که مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار مکه پس قوت
داد ترا خدا تعالی تا ظاهر و غالب کردی دین را رابع آنکه عرب بعضی را که تنها در بیابان باشد ضاله میخوانند گویا
میگوید وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و بی همتا بودی در این بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید باشد در بیابان پس بردار
میوه ایمان و توحید را هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند از تو خامس آنکه گاهی محب
ساخته می شود سید قوم و سرگروه ایشان مراد ازان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشان را
بتو و بشریعت تو سادس آنکه مراد بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من قسمه محب بضلال بسیار آمده
است که گم میگردد از خود و از اختیار و قرار خود بر نهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنریها فی ضلال مبین و انک لفی
ضلالک القدیم و این وجه مرویست از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد در اولین را
بر حالت لیلة المعراج حمل میکند که از دهشت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگونه و چه خواهد و بچه کیفیت ثنا و حمد
سبحانه بسر آید پس هدایت کرد او را تعالی کیفیت ثنا که گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و شاید که در بعضی
اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطاء اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جایز است طریان بر آن حضرت طاری
میشده باشد و پروردگار تعالی و تقدس آگاه نموده باشد او را بران و تقریر کرده در صواب این کریمه بهمان
نعمت نازل شده والله اعلم ثامن آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از آن و
هدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ما این توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد از
اهل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود و اگر نه بحفظ و عصمت الهی محروس نه
چنانکه اشارت می کند بان قول وی سبحانه و ان کادوا لیفتنونک الایة و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و ایشان آن
منقسم ساخت وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان هدایت و عصمت پس مراد اختلاط است نه ضلال قوم وی کافرانه تاسع
یافت ترا متحیر در بیان چیزی که فرستاده شده بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا در بیان آن چنانکه فرمود ثم ان علینا بیانه و فرمود
انزلنا الیک الذکر و این توجیه مرویست از جنید رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المؤمنین علی که گفت فرمود محمد

نکردم اهتمام من در هیچ وقت بکار بچیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بان غیر دو بار و هر بار برگردانید و باز داشت
پروردگار من بفضل خود مرا از آن و حایل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم
بهیچ چیز از جنس آن تا آنکه مکرم گردانید مرا خدا تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش که گوسفندان
میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من مکه را و افسانه در خوانیم و
بشنوم چنانچه جوانان در مکه میکنند پس چون آمدم نزد مکه در آمدم بمکه و آمدم خانه را از خانهای آن شنیدم که سرود
می گفتند دران وقت و مزامیر میزنند و لهو و لعب می کنند پس نشستم و نظر کردم بدان پس غالب کرد خدا تعالی بر من خواب را و بیدار
نکرد مرا مگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یکشب دیگر نیز همچنین گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد مرا
پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قوله تعالی ووجدک ضالا فهدی این است والله اعلم و قیل و از آنجا قول حضرت
است و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که بسبب آن شکست پشت مبارک او
صلی الله علیه وسلم تا آنکه احتجاج کردند جماعهٔ فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغایر را بر انبیا صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین با این و ظواهر کثیره از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبایر نیز و خرق اجماع و قول بچیزی
که قایل نشود بان هیچ سلفی و صواب آنست که هر چه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسرین در معنی آن
و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن و آمده است دران اقاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کردند
اینجماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان باشد و آنچه احتجاج کردند مثبتان بان محتمل و ماول بود دلیل بر خلاف
قول ایشان قایم باشد باتفاق سلف ظواهر آن متروک بود لازم بود ترک قول بظواهر و رجوع باقوال سلف و تحقیق
اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل است مر ثقل اقذار را که می گذشت بران
حضرت صلی الله علیه وسلم و تخفیف آن باعطای صبر و رضا بدان و بعضی و مشهور است که مراد تخفیف اعبای نبوت است که می شکست
پشت طاقت او را از قیام بار آن و حفظ موجبات آن و بمحافظت مراد از حقوق آن پس سهل و آسان گردانید
حضرت حق تعالی آنرا بروی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر و جمع کردن حضور حق با دعوت خلق و از شرح
صدر مقامیست جامع که تمام و کمال جز در ذات بابرکات حضرت سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات وجود و ظهور
نیافته و کمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ارادت که شرف متابعت وی نصیبه از آن حاصل است و اینجا گفته اند الصوفی
کائن بائن یعنی از فرق در جمع و بیشان خلقی چنانکه محجوبان را می باشد و نه جمع را بی فرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضی گفته
مراد بوزر حیرت که کرده می شد داشت آنحضرت و گران بود بر ذات شریف وی تغیر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام
دعا فرمود تیز نهایتشان از آن تا قوی گردانید او را حق جل و علا بعثت و رسالت و بامر و توفیق امتثال آن فرمود

اتبع ملة حنيفا الدا قالوا مقصود مشيت واجرا شريعت واوامر واحكام الهى است تو
عز وجل وتخصيص بذكر سنت خليل بجهت بيان واقعست وبعضى گفته اند مراد حفظ وعصمت و
ايشان ونقض ظاهر است بر تقدير وجود آن پس عصمت را ضع فدر تمام نهاد مجاز وظاهرا وضع وجود آنرا
از عدم آنست چنانكه در معنى مغفرت ذنوب در آيه ديگر واقع است گفته اند چنانكه در حديث آمده است كه انحضرت پيش از نبوت
در وليمه حاضر بود كه در وى تغنى مى كردند ودف ومزامير ميزدند پس حق تعالى خواب را بروى گماشت وا ر
بداشت چنانكه آن حكايت گذشت وبعضے گفته اند كه مراد ثقل تفكر انحضرت وحيرت است در طلب شريعت
تا انزل تشريع نمود وبيان كرد لعت حق جل وعلا شريعت را ونهاد اين بار از پشت جلال وى وبعضى گفته
وتسهيل حفظ بار شريعت كه طلب كرده شد از انحضرت وحفظ بارى ومشقتى است كه صعب
است كه بشكند پشت طاقت را وگفته اند كه انحضرت غم مى خورد واز امور كه از كفا
گردانيده شد بسوى بعد از نبوت پس عهد كرد آنرا از امور از قلب در گذشتن از نهار وضع آن وظاهر
تجويز كرده اند صغاير را اين باشد اما بعد از نبوت وكلا وجماعه بران رفته اند و خوش رفته مر
كه ازان بارى بود بر دل شريعت رسول رؤف رحيم صلى الله عليه وسلم پس ايمن گردانيد
دنيا بقول خود وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وبوعد قبول شفاعت دران جهان بقول خود
والله اعلم واما قول حق سبحانه ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر واين آيه عمده وشهر
در باب تاويلات است كه ذكر كرده اند آن را علما وابن عباس رضى الله عنهما گفته كه مراد غفران ذنوب
وفرض آن بامكان عقلى نه وجود فعلى وبعضى گفته اند مراد وقوع آن نه شهود غفلت است واين تاويل
را حكايت كرده وقشيرى اختيار كرده وبعضے گفته اند مراد از ما تقدم خطه آدم عليه السلام وما تأخر
ر وگفته اند كه مراد بذنب ترك اولى است وترك اولى در حقيقت ذنب نيست زيرا كه اولى و
نه در اباحت وصواب آنست كه اين كلمه تشريف وتكريم است بى آنكه دريجا ذنبى باشد تمامى كلام در آيه قد
آيات قرآنى گذشته است فتذكر واما قول وى حق سبحانه يا ايها النبى اتق الله ولا تطع الكافرين
موهم است بامكان عدم تقوى ووجود اطاعت بمقتضاى صيغه امر ونهى ظاهر
عدم اطاعت است چنانكه جالس را گويد بنشين تا بيايم من تر او ساكت را
ده مى شود ترا يعنى نشسته باش وخاموش باش مقصود تقرير
ديلم ... بر ... دى تا آنكه مى شود حال او در ما مضے نسبت ... ست

پس می‌بود او را در ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر با نبی است و مراد خطاب
امت است و لهذا گفت ان الله کان بما تعملون خبیرا و نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و
در حقیقت مقصود تقویت قلب آنحضرت و تشدید او با قوم است و قرار و ثبات بر مخالفت ایشان و منع اظهار و عجب از نادانان
که این آیه را بر ظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعالی جناب وی می نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک مما
انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا تکونن من الذین
کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه و سلم است
یا غیر وی آنها که میگویند که مخاطب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بحضرت است لیکن
مراد تعریض بغیر اوست چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را أأنت قلت
للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و این روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشت و میخواهد سلطان
که رعیت را بحکمی پس خطاب با آن قوم نمیکند بلکه با امیر میکند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم
و چنان کنم در ظاهر خطاب با امیر میکند و لیکن مراد قوم را می دارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکند ثانی قرار گفته است که
میدانند که رسول را هیچ شک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نور است وحی و تنزیل و لیکن این چنانست که مرد پسر خود را
میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و مولا بغلام خود میفرماید اگر تو بنده منی فرمانبرداری کن مرا کذا قیل یعنی بیقین میداند که وی پسر
اوست و بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حق تعالی میداند که آنحضرت در
شک نیست و لیکن اظهار شک می کند در ان برای اقتضای تعریض و این غیر وجه اولست که مخاطب آنحضرت و مراد غیر از وست
فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دل است و مراد آنست که اگر تنگ می آئی تو از آنچه می رسد ترا از کافران
از ایذا و دشمنی صبر کن و بپرس آنان را که می خوانند کتاب را احوال انبیا را که چگونه صبر کردند بر ایذای قوم خود و چگونه شد
عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان و این بر سبیل فرض و تقدیر است گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک
و در خیال اندازد ترا شیطان آن را فرضا و تقدیرا در آنچه فرستاده ایم بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که می خوانند
کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم
بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قران مصدق است
هر چیز را که در آن کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک و لهذا
در وقتی که نزول کرد این آیه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا اشک و لا اسال گفت ابن عباس
بخدا سوگند که شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین ختمه الله بخیر

والیقین وعفو عن الشک والتجهیر که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق و یقین است بلکه اینجا الت
یعنی بیش از معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد می باشد ولهذا در حدیث سؤال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحی الموتی
است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رفع درجه خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان طلب
پس ازین کتاب باحوال و اخبار نبوت تو علم الیقین دارند که حکم عیان و مشاهده دارد و تعاضد ادله را خاصیتی است در حصول یقین
ولهذا آنحضرت دوست می داشت سوره سبح اسم ربک الاعلی الذی را بجهت که درآن هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
وموسی و قصه تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود و طلبیدن آنحضرت صحابه را
و اعلام نمودن باین قصه با ایشان بدید اینمعنی است و گفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب
است فافهم وبالله التوفیق وهو اعلم و اما آنانکه میگویند که خطاب درین آیت مر غیر آنحضرت راست از سامعان
که اینجا نیز گویند که خطاب در ان کنت فی شک نیز همچنین است و تقریرش آنست که مردم در زمان شریف وی سه فرقه بودند
مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر
بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک از آنچه فرستادیم بر پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه وسلم سوی
تو پس اهل کتاب ترا دلالت کنند ترا بر صحت نبوت وی و نسبت انزال ثابت است مر آنحضرت را چنانکه فرمود انزلنا الیکم
نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزی را که ازاله میکند از ایشان شک را از ایشان فتح بخذیر کرد ایشانرا از آنکه از جمله
بقسم ثانی شوند که مکذبان اند و گفت ولا تکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکونوا من الخاسرین و قول وی سبحانه
والذین اتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین یعنی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد
قل یا محمد لمرتاب ولا تکونن من الممترین پس آنحضرت خطاب می کند غیر خود را و موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی
که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الآیه فتدبر و اما قوله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا
تکونن من الجاهلین یعنی اگر میخواست خدا تعالی جمع می کرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلان گفت قاضی عیاض مراد
نیست که مباش جاهل بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است بصفتی از صفتهای
خدا عز وجل و جهل بصفات خدا جایز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه وسلم بآنکه تشبیه نکند در امور خود
بسمات جاهلان و نیز در آیه دلیل نیست بر بودن او بر صفتی که نهی کرده است او را از بودن بران صفت بلکه امر کرده
است بالتزام صبر بر اعراض قوم و مخالفت ایشان و آن که بیرون نباید از صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او بحال
الجاهلان از شدت تحسر و جزع حکاه ابوبکر بن فورک و بعضی گفته اند که این در معنی خطاب امت است یعنی نباشید شما از
جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و مثل این بسیار است در قرآن مجید و همچنین در قول وی تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک

متوقفان

عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گفته است و ان تطیعوا الذین کفروا الآیة و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن
عملک و امثال آن مراد همه جا غیر اوست صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نهی می کند او را بهر چه می خواهد و حالانکه از وی
وقوع ندارد چنانکه گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة و حالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نراند از پیش خود نبود
از ظالمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حقیقت بلکه مراد غفلت از قصه یوسف
علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او و نرسیده بگوش وی صلی الله علیه وسلم و ندانست مگر بوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک
عنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این موهم است که نزغ و وسوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لیکن
مراد قصد شیطانست برای وسوسه و صرف الهی تعالی از وی آنرا و معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلا اگر باعث
گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال بر ایشان پناه جو بخدا تا محفوظ دارد ترا از این نزغ لدنی حرکت است چنانکه
گفته است زجاج پس امر کرد خدای تعالی حبیب خود را که چون فرود آید بروی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغوای وی از آنجهت
خواطر و وساوس استعاذه کند بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگرداند او را بر وی
صلی الله علیه وسلم و قدرت نداد بروی که مدلول ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم
طایف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین مستخواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت خواهد بود و قول وی تعالی و ما انسانیه الا
الشیطان نسیان غیر نزغ است ÷ و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان بآنحضرت در صورت ملک و تلبیس کند بروی نه در
اول رسالت و نه بعد از آن سنت الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است تقاضای این میکند بلکه معلوم می گردد سبب را
علیه السلام آنکه می آید او ملک است و رسول خداست بالعلم ضروری که پیدا می کند او را حق تعالی در وی یا ببراهینی که ظاهر
می گرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بدء وحی باید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته فصل و اما قول
وی سبحانه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است درو
و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد بتمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر و اذکار
امور دنیا مر تالی را تا در آرد بر وی وهم نسیان را در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف و تاویل فاسد چیزی را که ازاله
میکند و منسوخ می گرداند آنرا الله تعالی و کشف می گرداند التباس اشتباه را محکم و ثابت می سازد آیات خود را کذا فی المواهب اللدنیه
و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شفا چیزی آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه نوم کرد در وادی لیلة التعریس
این وادیست که در وی شیطان است پس معلوم میگردد از آن تسلط شیطان و وسوسه وی بر آنحضرت و اگر باشد بر بلال با
رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را و خوابانید
او را چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلة التعریس مذکور است و لیکن نیز هیچ تعذری نیست بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنبیه باشد بر سبب نوم

از صلوة واما اگر تنبیه باشد بسبب آنکه من حیل ازواجی وبیان علت ترک صلوة در وی پس نیست اعتراض واشکال الحاجب بدفع
آن والله اعلم بحقیقة الحال واما قول وی تعالی عبس وتولی ان جاءه الاعمی الایة می گویند که ظاهرش موهم است باثبات ذنب مر
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که ترش روئی نمود واعراض کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود وبطلب حق آمده محل تذکر وخشیت بود
وبکفار که مستغنی از حق بودند پیش آمد وتوجه نمود والتفات کرد پس حقتعالی شکایت کرد وعتاب نمود بر آن وحی که در
شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نعم صورت عتاب بترک اولی وتوبیخ
ظاهر میشود با آنکه اگر حقیقت حال این مرد معلوم ومکشوف آنحضرت می شد اختیار میکرد اقبال مر اعمی را ولیکن آنچه
آنحضرت کرد از تصدی وتلقی کم بکفار بعلت طاعت وتبلیغ احکام شریعت واستیلاف قلب واظهار حرص بر ایمان وی بود که
مبعوث ومرغب برای آنست نه معصیت ومخالفت امر دین وآنچه قصه خوانند که وخبر داده حق سبحانه وعتاب که نه کرده بر حسب خود مقصود
از آن تذکره ونصیحت است واشارت است بآنکه اشتغال بدعوت وحرص بر اسلام این مقدار وباین مرتبه هم نرسد که بینجر آن باعث
اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ واعلام بس است وما علی الرسول الا البلاغ وبحقیقت ابن ام مکتوم مستحق تادیب وزجر بود زیرا که
وی اگرچه نمیدید ولیکن مخاطبه آنحضرت بکفار می شنید وشدت اهتمام حضرت نبوت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وسعی
بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم وازدحام در مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود واین معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن
ام مکتوم ذنب ومعصیت بود آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه وسلم طاعت واداء واجب جای آن بود که در زجر وتادیب ابن ام مکتوم نازل
میشد قرآن چنانکه در جهر بقول نزد رسول وبلند آواز وراء حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی وصدق نیت وی معذور
داشتند ورفق نمودند والله اعلم اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بظاهر موهم است بوقوع ذنب از رسول
علیه الصلوة والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است ونیز در لم اذنت لهم استفهام برای انکار است پس این اذن
منافقین منکر وغیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار رعایت تسلیه وتسکین بعفو تقدیم نمود بر انکار اذن وتقدیم عفو پیش از عتاب
بسی عزیز ونادر ومشعر بغایت محبت واکرام است ومیگویند الجماعه که دو کار کرد رسول خدا که امر کرده نشد باینها اخذ فدا از اسیران
واذن وی مر منافقان را پس عتاب کرد او را خدای تعالی بر آن وجوابش آنست که عفا الله اینجا نه آنست که بعد از
وقوع ذنب باشد این عبارتیست دال بر مبالغه در توقیر وتعظیم چنانکه مردی بیار خود میگوید وقتیکه عظیم باشد نزد وی
عفو کند ترا خدای تعالی چکار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب میگوئی از کلام من عافیت دهد ترا خدای تعالی
بشناس حق مرا ونیست غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل وتوقیر نه اثبات ذنب وتقصیر وعفا اینجا بمعنی غفر نیست و
تقدیم آن بر اظهار عتاب مشعر باین معنی ودال برین مراد است بلکه چنان است که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة الخیل والرقیق
عفو کرد حق تعالی بر شما از زکوة اسپ وبرده وحال آنکه زکوة هرگز ازینها واجب نشده پس مراد آنست که لازم

لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته [illegible] نمیباشد [illegible] از ذنب نمی شناسد [illegible]
معنی عفا الله عنک ای لم یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که استفهام برای انکار است
آن گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضلیت و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را در اذان
بر تخواهد فرموده است فاذا استاذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم پس تفویض کرده است امر او صلی الله علیه
و سلم مخیر گردانیده است او را بطریق عموم در مواهب از قطویه نقل میکند که گفته است رفته اند جماعه که آنحضرت معاتب است باین جهت
شاد کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمی کرد مر ایشان را قعود می نمودند
از جهت نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی و اما قول وی سبحانه و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا
[illegible] اذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات الآیة نیز موهم است بوقوع میل که نزدیک بود رسول صلی الله علیه و سلم بجانب کفار و وقوع
عذاب برو می شد عذاب و لکن چون حق تعالی نگاه میدارد او را از آن و این مجوز وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله
علیه و سلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر تثبیت الهی و عصمت وی نبی نبودی نزدیک بودی که میل کردی
بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت ما و منع کرد که نزدیک آئی بر کون خصوصا که بوقوع آید از تو فکیف
صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و خود گذشت
که سخن در وقوع معصیت است شرعا از حضرات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی
حفظ اوست و عصمت باطل نمیگرداند اختیار او را و ممتنع نمیسازد ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی پس ثابت شد
مدعا که ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند و رکون نکرد و در آیت مبالغه است در کمال تطهیر و تعظیم و تقدیس
آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مر او را نه تهدید و تشدید بر وی و عتاب و تحذیر وی و ظاهر او اما قول وی تعالی در اساری ما کان لنبی ان
یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخره الی قوله عظیم این آیت نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اسیران بدر فدا اختیار کرده بمشاورت ابوبکر رضی الله عنه نه قتل چنانکه
عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این باجتهاد بود بسبب آنکه امری از جانب حق سبحانه در آن نباشد
و خطا در اجتهاد شریعت جایز میدانند و لیکن تقریر وی بران جایز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار میکنند
چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب رض آورده که گفت
چون هزیمت داد خدا تعالی مشرکان را روز بدر و کشته شدند از ایشان هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد
کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان بنی
اعمام و برادران و خویش و قبیله تو اند رای من آنست که بگیری ازیشان فدیه تا باشد ما را آنچه بگیریم از ایشان از اموال

لند ایشان را خدا تعالی و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت
ماده قوت و ... ت ... لواصید
ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمن که توچه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند را ... نه آنچه رای
ابوبکر است رای من آنست که بکشی مرینها را بفرما مرا تا بکشم فلان را اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرما علی
را تا گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را که بکشد فلان را تا بداند خدا تعالی که نیست در دلها رما دوستی مر مشرکان را
دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا بخدمت
رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نزد او ست و هر دو نشسته گریه می کنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده
ترا و یار ترا تا من هم اگر بیابم در خود گریه را بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را در گریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی
گریه میکنم بجهت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب ایشان نزدیکتر از این درخت
درختی که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض و اثخان اکثار
کردن و مراد اثخان در قتل و جراحت یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست وی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه
کند در کشتن تا کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة میخواهید شما
را که غنیمت و اموال است و میخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و ثوابی که در آخرت بیان مترتب خواهد شد و
من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود حکم الهی که در آن رفته است که مجتهد را بر خطا نمی گیرد هر آینه میرسید شما را در
آنچه گرفتید و اختیار نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آن حضرت که اگر نازل می شد بر ما عذاب نجات نمی
یافت از ما مگر عمر پس میگویند آن جماعه که درینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن نمی باشد مگر در ذنب صاحبه
میگویند که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص گردانیده
بر سایر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انتهی و می خواهد که بگوید این حکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیه و علیهم الصلوة والسلام و اما آنحضرت را درست
و فدا اگیرد و فدا از جمله غنایم است و میگویند اما قول وی تعالی تریدون عرض الدنیا بعضی گفته اند که مراد با خطاب
دنیا را میخواهد و محض است غرض او برای غرض دنیا تنها و استکثار میکند از آن و نیست مراد باین آیه آنحضرت و
اصحاب وی بلکه روایت کرده شده است از ضحاک که این آیه نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشر
کان مشغول شدند مردم بسلب و جمع غنایم و باز آمدند از قتال تا آنکه ترسید عمر رضی الله عنه که برگردند ایشان چنانکه در روز احد واقع
شد نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة و اما قول ... من الله سبق اختلاف کرده
اند در این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نمی کرد از من که عذاب ... نمی کنم ... بعد النهی

دانازل

شما را و این دلالت می کند که امر اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق
است که مستوجب شده اید شما بوی عفو و صفح را عتاب کرده می شد بر غنایم یا مراد آنست که اگر نمیگذاشت در لوح
محفوظ که غنایم حلال است و اینهم نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزی که حلال است معصیت نمی باشد و لهذا
گفت وی سبحانه در آیه اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی الله
عنهم مخیر گردانیده شدند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل در رسول
خدا صلی الله علیه وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب خود را در اسارى اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند بر این شرط که کشته
شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس چنانکه گفته اند از صحابه اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و بتحقیق واقع شد
قتل هفتاد کس از صحابه بروز احد و این دلیل است بر آنکه ایشان نکردند مگر آنچه اذن کرده شد ایشان را پس معصیت نباشد
و بعضی گفته اند که اگر چه مخیر گردانیده شده اند در فدا و قتل و لیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب کرده شد بر آن و بیان
کرده شد ضعف اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان و لیکن عاصی و مذنب نیست هیچ یکی و الله اعلم و اما قول وی تعالی و لو تقول
علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی اگر افترای کرد محمد بر ما چیزی در اقوال از پیش خود هر آینه میگرفتیم
جانب یمین او را می بریدیم رگ گردن او را و هلاک می گردانیدیم او را کنایه است از عذاب چنانکه می کنند ملوک بر کسیکه غضب
آرند و این مبالغه است در صدق وی و نگاه داشتن حق تعالی او را از کذب و افترا و لیکن درین عبارت اظهار سطوت
و غلبه ربوبیت است و با وجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این ناشی است از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در
حقیقت تعریض است بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل قاعده همان است که سابقا گفته شد که ما را با آن نگاه باید
در آنچه در عالم محبی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد و اما قول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم
تفاصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و
بتحقیق بشهرت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از نبوت توحید می کرد خدا را و دشمن میداشت اوثان و عبادت
آنها را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده بود و با وجود آن نمیدانست شرایع را که تشریع نموده است حق تعالی بر بندگان خود و آیت مربوط
بقول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و اراده ایمان بمعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است
و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد از اعمام
و اقارب و این معنی بعید است از سیاق و سباق حدیث و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب چهارم

در ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و آثار علما
اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عنده م

فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه بسیار
است وخاصه انبیا ورسل علیهم الصلوة ومجالس ایشان مصروف بود بذکر حضرت خاتم الانبیا وچون حق سبحانه ذکر ایشان
بحضرت وی کرده لاجرم ذکر شریف او را بایشان بطریق اولی کرده باشد من احب شیئا اکثر ذکره واین آیه کریمه دلیل
دلیل است برصدق آنحضرت که خبر میدهد بکتابت احوال وصفات وی صلی الله علیه وسلم در کتاب یهود ونصاری والزام
ایشان بدانکه اگر مطابق واقع نمی بود موجب نفرت وتکذیب ایشان میشد مر آنحضرت را وبحقیقت داناتر وشناساتر
باحوال آنحضرت وصدق نبوت وی از یهود ونصاری کسی نبود که در توریت وانجیل وصف او را خوانده بودند ودر مدینه بهوای
سعادت ملازمت وی ودیدن نشان علامات ظهور وی صلی الله علیه وسلم درین بلده نشسته بودند وهمیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه وسلم می بودند وبر انصار که معادات ومخالفت داشتند بعثت وی صلی الله علیه وسلم استفتاح واستنصار میکردند و
می گفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان دمار از روزگار شما برآریم وپدران ایشان در وقت گذشتن از عالم
وصیت نامها می نوشتند وبه پسران می سپردند ومی گفتند که سلام ما بآنحضرت وی برسانید وبگوئید که ما در اشتیاق تو علی الدوام و
بایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم می شناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را اگر
بوجود آنها علم یقینی مشهودی دارند بخلاف پدران که علم بآنها بسماع واخبار است ولیکن چون آنحضرت ظهور کرد سابقه شقاوت ایشان
در کار شد وحسد وعناد تکذیب نمودند وکفر ورزیدند ودیده ودانسته براه کتمان حق رفته تحریف وتغییر کتابت دادند محبت دنیا وحب ریاست
بدرک اسفل خسارت وشقاوت وذلت فرو رفتند وباوجود تحریف دلایل نبوت پیغمبر ما واعلام شریعت وی صلی الله علیه وسلم در کتاب ایشان صریح
لایح است وگفته اند که نام حضرت بزبان سریانی مشفح ومشفح بمعنی محمد زیرا که شفح بزبان ایشان بمعنی حمد است وچون حمد میگویند مر خدای را میگویند شفحالاها
الحمد لله وچون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد واحوال وصفات وعلامات وآثار نبوت وی شرح وزمان بعثت وخروج ومتعین بود ودر بیان
که حضرت بمدینه منوره قدوم آورده عبد الله بن سلام که از احبار واشراف یهود واز اولاد یوسف علیه السلام بود آمد وایمان آورد واز نام
وخروج آنحضرت را بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقا وشریف وی بود وما تمنی بود که مشتاق بغایت بودم لاجرم بتعجیل
دیدم واز جا رفتم * وچون بلقاء شریف مشرف شد گفت آنحضرت تویی ابن سلام عالم اهل یثرب گفت نعم فرمود سوگند میدهم
ترا بخدای که فرستاده است توریت را می یابی توصفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی میدهم که تو رسول خدایی وخدا ظاهر کننده وغالب
کننده تست وغالب کننده دین تست بر همه ادیان بدرستی وراستی من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده گفته است
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا ای بدرستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق وتکذیب ونجات وهلاک ایشان ومژده
دهنده مطیعان را بثواب وترساننده عاصیان را بعقاب وحرزا للامیین ای پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند که اکثر خط وکتابت ندانند
تعلیم وتعلم نداشتند ووی صلی الله علیه وسلم پشت وپناه تمامه عالم است تخصیص عرب بجهت بعثت وی در ایشان وقرب ایشان

از روی باشد و یا بجهت علوم و انهماک آن قوم در جهل و قساوت و بعداً بمقام علم و هدایت و حرز موضع تحصین گویند که نگاه دارد
از آفات و در اینجا از حفظ و تحصین آن است از آفات نفس و غوایل شیطان چنانکه فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته
ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و توانند که مراد حفظ دلهاء ایشان باشد از عذاب هلاک و استیصال
مادام که در میان ایشان بود و قوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم تتمه کلام عبد الله بن سلام وانت عبدی ورسولی تو بنده
خاص منی که هیچکس درین صفت با تو برابر نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کرده ام ترا
متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست لیس بفظ ولا غلیظ
نیستی تو درشت خو و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و آنکه جای دیگر
فرموده واغلظ علیهم جوابش آنست که وی صلی الله علیه وسلم مجبول بر طبع کریم خود بود و امر بغلظت محمول است بر معالجه خلق و اوجه
آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است و امر نسبت بکافران و منافقانست و ورود صفت در ذات وی
موضع بهت الحب لله والبغض لله و فرموده انا الضحوک القتول و در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت ولا سخاب فی الاسواق
و شغب و فریاد بر آرنده نیست در بازارها که عادت نادانان و غافلان است یعنی نرم خواست و بلند نمیکند آواز را و کج خلقی نمی ورزد بر مردم
نه در خانه نه در بازارها ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را ببدی بلکه عفو میکند و در میگذرد و لن یقبضه
الله حتی یقیم به الملة العوجاء بان یقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خداوند تعالی تا زمانی که راست می گرداند بوی دین کج
را بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و ازالت شرک فیفتح بها اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا یعنی میگشاید بوی چشمهای
کور را که نمی بینند راه راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده در پرده را که نمی فهمند و در نمی یابند
حقیقت حال را و در روایتی این زیادة آمده که فریاد نمیکند در بازارها و تزیین نمیکند بفحش و گوید نیست دروغ را راست
و درست می گردانم او را برای هر صفت جمال جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و میگردانم سکینه و آهستگی و آرامش را لباس
وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و صدق و وفا طبیعت وی و عفو و معروف خلق وی و عدل را سیرت
وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم
بوسیله وی بعد از نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و متفرق
گردانم بعد از پریشانی والفت دهم بوی دردلهای مخالف و هواهای پراکنده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین
امتها از کعب احبار نیز اینچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه مییابی نعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم را در تورات گفت اینچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد المختار مولده بمکة و مهاجره بالمدینة و ملکه بالشام لا فظ و
لا غلیظ ولا صخاب بالاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو و یغفر و در این روایت مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه وسلم

نیز آمده است که فرموده است وی شکر کنند از آن باشند در غم و شادی و خوشی و ناخوشی و تکبیر گویند در هر بلندی و حمد گویند
در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را برای نماز و چون در رسد وقت نماز میکنند اگرچه در خاک روبه باشند ازار بندند بر نصف
ساقهای خود و وضو کنند باطراف اعضای خود و منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای
ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبوران مراد از زمزمه اوراد شب
است و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت
و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی را که ایشان آخرند و سابق یعنی
آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان و می پاره ایر بدعای ایشان انجیلهای ایشان در
سینهای ایشان است می خوانند آنرا از بر میخورند غنایم را می گردانند صدقات را در شکمهای خود و این از خواص این امت است
که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان غنایم و صدقات بر خلاف امم سابق و چون قصد میکنند نیکی را
بدی را و نمیکنند آنرا نوشته نمی شود بر وی و چون میکنند بدی را نوشته می شود یک بدی و چون میکنند نیکی را نوشته می شود ده نیکی
داده می شود مر ایشان را علم اول و آخر و میکشند ایشان مسیح دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت بعضی
صفت این امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا اگر دانی او را امت من فرمان آمد که یا موسی آن امت را امت تو
گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا از امت محمد پس داده شد موسی را از نزد من کلام این دو خصلت که یا موسی
انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس گفت موسی علیه السلام خداوندا راضی شدم
و ابونعیم از سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مردی نزد کعب احبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند
برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد مر هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود
با وی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه و سلم و بود مر هر موی او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت
کعب و وی در نیافت که آن مرد خبر از منام خود میدهد ترا که تحدیث و خبر کرده است ای مرد باین حدیث گفت سوگند بخدا که
نیست خدا جز وی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدایی که بقای کعب در دست قدرت اوست
این صفت محمد و امت او و صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده آنرا **وصل** اخبار در

وصل اخبار در سبق علم یهود

سبق علم یهود بصدق و نبوت حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور انکار مگر کسانی که
توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد بیشمار است همیشه ذکر آنحضرت را که در توریت است میگفتند و تکرار میکردند و اولاد خود را تعلیم
می نمودند و حلیه شریف او را بیان میکردند خروج او را و بعث او را تعیین میساختند و میگفتند که خروج او از مکه هجرت بمدینه
خواهد بود و چون مبعوث شد براه حسد و عناد رفته گفتند که این آن کس است که ما خبر میدادیم از وی و در صفات

شریف وی تحریف می نمودند و با وجود تحریف و تغییر دلایل و شواهد آن در توریت لایح و فایح بود و ابو عامر راهب که بعضی او را
از دو سی کس از اوس و خزرج و صفات تراز وی مر آنحضرت را نمود و مؤالفت و مصاحبت می نمود با یهود مدینه و میر ایشان را
در دین و خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم و می گفتند که این دار هجرت اوست پس
امان نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصارا را ایشان نیز خبر دادند به صفت
آنحضرت پس بیرون آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و میگفت من بر ملت حنیفیه دین ابراهیم و منتظر خروج پیغمبر آخر
زمانم و این ابو عامر مخذول از جملهٔ آنان نیز صفات و مشخصات آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت
حنیفه گفت نه بلکه خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا و نقی و صاف و پاک چه شد ای ابو عامر آن
اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف می کردند او را یهود فرمود آنحضرت دروغ می گویی
تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگویی فرمود آنحضرت بمیراناد خدا تعالی دروغگو را وحید طرید غریب پس از آن رجوع
کرد ابو عامر بمکه و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین و ترهب را که پیش ازین داشت بعد از آن ملحق شد بشام
و مرد طرید غریب وحید بدعای آنحضرت که کرده بود از اینجا معلوم می شود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق و هدایت نباشد و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و پسر ابن ابی عامر حنظله که او را غسیل الملائکه گویند بملازمت آنحضرت آمد و ایمان آورد و از سادات
صحابه شد و قصهٔ تسمیهٔ او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نو کدخدا بود بلکه
همان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازهٔ شدت حرب کفار در روز احد شنید بطاقت شد فرصت
غسل جنابت نیافته بیرون آمد و رفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند
و فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب وی را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود
که جنب بود بروید از زن وی بپرسید او را از حقیقت حال او عرض کرد و از اینجاست که امام ابو حنیفه شهید جنب را غسل
میفرمایند و امام شافعی و صاحبین با وی خلاف دارند و میگویند غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دایره
تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب موت بود بشهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نشد و امام در قصهٔ حنظله را دلیل
می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در بعضی روایات آمده که جنب بود او را دلیلست بر آن اکنون اخباری که از توریت
و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیرها در صفت آنحضرت آمده است نقل کنیم و صل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید
که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در این کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل دیگر نبود
ولیکن ایراد آن برای الزام و افحام ایشان که قرآن را معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان

مزید بر این ثابت و یقین میگردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغیر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در ادای این امانت
کردند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابان شد از ساعیر و آشکار شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا
و طور سینین گویند که تجلی کرد حقتعالی بر وی و کلام کرد با موسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و ساعیر نازل
شد بروی انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی نازل شد و آن سه کوه است یکی ابوقبیس است که مکه در زیر آن آبادان است
و در مقابل آن قعیقعان است تا بطن وادی و دیگر شرقی آن که متصل قعیقعان است شعب بنی هاشم و در وی مولد
آنحضرت است بقول مشهور و ابن قتیبه که از علما امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة
میگوید که در اینجا هیچ غموضی و خفائی نیست بر کسیکه تدبیر و تامل کند در ان زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی
خدا از سینا انزال توریت است بر موسی علیه السلام بطور سینا و اشراق حقتعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی
و وی علیه السلام سکونت می کرد در ساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و باین جهت تسمیه کرده شد
تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت شد که مراد با شراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد بر عیسی همچنین ثابت
است که استعلان او از جبال فاران بانزال قرآن باشد بر محمد صلی الله علیه و سلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین
و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و در دست آن از افک و افترا ایشان گوئیم آیا نیست
در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران گوئیم راه نمائید دیگر ما را بموضعی دیگر که آشکارا شد خدا تعالی
از وی و نام وی فاران است و پیغمبری که فرستاده باشد خدا تعالی کتابی را بعد از مسیح و بنمائید ما را دینی که ظاهر شد منکشف
شد و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا میدانید که اشکارا و فاش شد دینی در مشارق و مغارب
مثل اشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت به موسی
علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا می کند و بر پا میدارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران ایشان مانند تو
از برادران ایشان می گردانم کلام خود را در دهان وی پس میگوید مر ایشان را هر چیز که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
خبر را که تکلم میکند وی انتقام می کشم از وی و در این کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و سلم
زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنا اسحق اند و برادران ایشان ابنا اسمعیل و اگر این نبی موعود از
ابنا اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود نه از برادران ایشان و اگر گویند که بنو اسرائیل برادران بنی اسمعیل
اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که بر این تقدیر دروغ می گردانند شما توریت را زیرا که مذکور است
در توریت که قایم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر از توریت آمده که مثل موسی

قایم نمی شود در بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیراکه یوشع نبود کفو
موسی مثل وی بلکه خادم او بود در حیات او و موکد و موید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین نبی موعود محمد
است صلی الله علیه وسلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه و تشریع احکام و اجرای نسخ شرایع
سابقه و خود چندین دلایل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمانست محمد است صلی الله علیه وسلم که در ان شک و شبه را مجال
نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی واضحست که مقصود بآن محمد است صلی الله علیه وسلم زیراکه معنی
این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود و نطق میکند بوی چنانکه شنیده و فرود نمیفرستم بسوی او صحف و الواح زیراکه
امی است نمی خواند مکتوب را **فصل** اما در انجیل از آنچه ذکر کرده است ابن ظفر آنست که گفته است یحنا که یکی از حواریست در انجیل
خود از مسیح می آرد که گفت من طلب می کنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر را که ثابت ماند با شما تا ابد روح حق است و
تعلیم میکند شما را هر چیز و گفت پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می آید بعد از وی فارقلیط زنده میگرداند برای
شما اسرار را و تعبیر میکند هر چیزی را وی گواهی میدهد برای من چنانچه گواهی میدهم من برای او و من آورده ام برای شما امثال
را و وی می آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قران است که محتمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط اگر هلاک ندارند
اهل عالم که بکشتند اعدا اگر احتجاج می کنید و دوست می دارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من طلب میکنم پدر خود را که بدهد شما را فارقلیط دیگر
که ثابت ماند با شما تا نهایت دهر و این تصریحست بآنکه خدا تعالی میفرستد بسوی ایشان کسی را که قایم می شود در تبلیغ رسالت پروردگار
وی و سیاست خلق مقام وی و میباشد شریعت وی باقی و مخلد ابد الدهر اباً است و چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
واختلاف کرده اند انصاری در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشان را
در معنی مخلص پس مخلص رسولیست که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیراکه هر نبی خلاص کننده امت است از کفر
و شاهد این معنی را قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص
عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بدهد ایشان را فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند برین که اول
یک فارقلیطی گذشته تا فارقلیط دیگری می آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است باحمد
ازین گفت ابن ظفر در انجیل از آنچه ترجمه کرده اند آنرا چیزیست که دلالت میکند بر آنکه فارقلیط رسول است زیراکه گفته است
که این کلامی که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر منست که فرستاده است مرا باین کلام برای شما اما فارقلیط
که روح القدس که میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و وی ذکر میکند و پند میدهد شما را چنانکه
گفته ام من آنرا برای شما پس این است بیانی واضح تر از انکه فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است
و وی تعلیم میکند خلق را هر چیز و تذکر میکند ایشان را و اما اطلاق پدر برین لفظیست محرف و مبدل و نا آشنا نزد استعمال آن

ترجمهٔ کتاب بین واشارت است به پروردگار سبحانه وتعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکند بوی تعلیم معلم را که استمداد میکند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را بابا ر روحانیه وهمیشه بودند بنی اسرائیل که بخدا میگفتند نحن ابناء الله از جهة بلند رفهم ایشان از خدا و اما قول وی بیفرستد او را بنام من اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه وسلم مراد او را بصدق ورسالت وبانچه متضمن است قرآن از مدح وی وتنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است در امر وی ودر ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نروم من وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ وتشدید میکند عالم را بر خطیه ونمیگوید وی از پیش نفس خود چیز لکن شنیده می شود از وی وکلام میکند ایشان را بدان وسیاست می کند ایشان را بحق وخبر میدهد ایشان را بحوادث ودر روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهر چه می شنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وسلم وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وگفته است که او تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد تشان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم کرده زیرا که او تصدیق کرده است او را برسالت و پاک گردانیده او را ومادر او را از آنچه نسبت کرده اند با ایشان امت او واینهمه صفات محمد است صلی الله علیه وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام وکیست که توبیخ کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق وتحریف کلام از مواضع وبیع دین بثمن قلیل وکیست که خبر داده بحوادث وبغیوب غیر محمد صلی الله علیه وسلم ودر انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی که تصدیق کن بمحمد وایمان آر بوی وبفرما امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آرد بوی ای پسر بکر بتول اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را ودوزخ را نیافریدمی وچون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نظیر بود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد واسلام آورد گفت سوگند بخدایی که فرستاده است ترا بحق بتحقیق یافتم وصف ترا در انجیل وبتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول وبیهقی در دلایل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من ومردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام وذکر کرد تمام حدیث را وگفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد صندوق عظیم را زر اندود ودر وی خانهای صغیر بود ودر هر خانه را بابی صغیر وپس بکشاد آن صندوق را ودر آورد حریر پارهٔ سیاه را وبگسترد ودر وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سرین دراز گردن مرد را گیسو ست بافته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نا نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از آن کشاد دری دیگر را وبیرون آورد حریر پارهٔ سیاه ودر وی پیکر سفید سرخ چشم سطبر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام پس کشاد دری دیگر وبیرون آورد حریر پاره در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم

نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و بنشست و گفت آیا این است گفتیم نعم اوست
این را که تو دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در این صورت پس گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم
تا دریابم که نزد شما است از علم و درین صندوق صورتهای پیغمبر آنست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد
پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذوالقرنین از مغرب
شمس پس داد به دانیال والله اعلم در زبور در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب پیغمبر آخر الزمان کرده میفرماید فاضت
النعمة من شفتیک فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت
داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب گشتن رود و ریختن آب حدیث
مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمایل کن شمشیر خود را ای بزرگ
بند کار نیکو ساز بر شمردن کارها جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة ای عظیمة فان شرایعک و سنتک
مقرونة بهیبة یمینک پس به درستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست است تو و سهامک مسنونة
و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر روی می افتند زیر تو مراد باین قمر نور محمد است
صلی الله علیه وسلم و نعمتی که فایض از دولت پیغمبر شده کلامیست که میگوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است
بر وی و سنتی که نموده و ساخته است وی و در کلام قوله تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی است زیرا که
تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را در گردنهای خود و مراد در قوله فان شرایعک و سنتک نص صریح است
که وی صاحب شریعت و سنت است و او بر پای می شود بسیف خود و جبر میکند خلق را بسیف بر حق و بر میگردانند ایشان را از کفر
بسیف صلی الله علیه وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس که رب بفرست بر پا
کننده سنت را تا بداند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد
آنست که خداوند احمد را بفرست تا مردم را بداناند و بخواند بانکه مسیح بشر است نه اله دانست داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت
خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و
گفتار و برگزیده است مر او را و امت او را و داده است مر او را نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود
و تکبیر میگویند با آوازهای بلند در دست ایشان شمشیرهاست تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و بند میکنند ملوک آن امتها را بالقیدها و اشراف ایشان را بالغلها و در زبور دیگر آمده است که خدای تعالی ظاهر گردانید
است از صهیون که مراد بان مکه است تاج محمود مراد از تاج ریاست و امامت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وسلم و در [illegible]

نزد اهل کتاب بدین واشارت است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است که خطاب میکنند بوی متعلم معلم را که استمداد میکند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را باب از روحانیه و همیشه بودند بنی اسرائیل که میگفتند نحن ابناء الله از جهت سوء فهم ایشان از خدا اما قول وی نفرستد او را پدر بنام من اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه و سلم مر او را بالصدق و رسالت و بانچه متضمن است قران از مدح وی و تنزیه وی از انچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نروم من و قتیکه بیاید فارقلیط توبیخ و تهدید میکند عالم را بر خطیه و نمیگوید وی از پیش نفس خود چیزی لکن شنیده می شود از وی و کلام میکند ایشان را بدان و سیاست می کند ایشان را بحق و خبر میدهد ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده نمیگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهر چه می شنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه و سلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله علیه و سلم کرده زیرا که وی صفت کرده است او را برسالت و پاک گردانید او را و مادر او را از انچه نسبت کرده اند با ایشان امت او و اینهمه صفات محمد است صلی الله علیه و سلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علمای بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلم از مواضع و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث و بغیوب غیر محمد صلی الله علیه و سلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی که تصدیق کن محمد را و ایمان آر بوی و بفرمای امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آرد بوی ای پسر بکر بتول اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نصرانی بود بملازمت انحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و اسلام آورد گفت سوگند بخدائی که فرستاده است ترا بحق بتحقیق یافتم وصف ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلایل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد صندوقی عظیم را زر اندود و در وی خانها صغیر بود و بر خانه را بابی صغیر و پس بکشاد آن صندوق را و بر آورد حریر پاره سیاه را و بگسترد و در وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سرین دراز گردن مرد را اکثر گیسو ساخته بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نه نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از ان کشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکر سفید سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بکشاد دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید این را گفتیم

نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت آیا این وست گفتیم نعم او ست
این را که تو دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در ان صورت بستر گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی کردم
تا دریابم که نزد شما هست از علم و درین صندوق صورتهای پیغمبر آنست ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل
شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد
پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند اینها در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد آنرا ذو القرنین از مغرب
شمس و سپرد به دانیال و اما در زبور در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب پیغمبر آخر الزمان کرده میفرماید فاضت
النعم من شفتیک فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت
داد خدای تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب گشتن رود در ریختن آب حدیث
مستفیض ای منتشر و فیاض جوانمرد و بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمایل کن شمشیر خود را ای بزرگ
بزرگ کار نیکو ساز بر هنران کارها جبار درخت بلند که دست کسی بوی نرسد نخلة جبارة ای عظیمة فان شرایعک و سننک
مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها و حکمتهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهامک مسنونة
و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم یخرون تحتک و جمیع امتها تمام بر رو می افتند زیر تو مراد باین فقره محمد است
صلی الله علیه وسلم و نعمتی که فایض از دولت بتبشیر وی کلامیست که میگوید وی و کتابیست که فرو فرستاده شده است
بروی و سنتی که نموده و ساخته است وی و در کلام قوله ای تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی است زیرا که
تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را در گردنهای خود و در قوله ای فان شرایعک و سننک نص صریحست
که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پای میشود بسیف خود و جبر میکند خلق را بالسیف بر حق و بر میگرداند ایشان را از کفر
بسیف صلی الله علیه وسلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست پیدا
کننده سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد
آنست که خداوند محمد را بفرست تا مردم را بدانند و بخوانند با که مسیح بشر است نه اله دانست داود علیه السلام که مردم در حق مسیح دعوی الوهیت
خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی برگزیده است مر او را براستی و درستی در کردار و
گفتار و برگزیده است مر او را و امت او را و داده است مر او را نصرت و داده ایشان را که امت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود
و تکبیر میگویند با آوازهای بلند در دست ایشان شمشیرهاست تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را
و بند میکنند ملوک آن امتها را بالقیدها و اشراف ایشان را بالغلها و در زبور دیگر آمده است که خدای تعالی ظاهر گردانید
دست از صهیون که مراد باین مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست و امامت داشته و محمود محمد صلی الله علیه وسلم و در فرق

وصل
بیان آنکه در کتب ثلاثه توریت

دیگر آمده است که وی مالک می شود وجود می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزایر پیش او و بر زانوهای خود می لیسند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلبار و خواص خود سجده می کنند و سر بر زمین می نهند و فرو تنی می کنند او را امت بفرمان بردار و گردن نهادن خلاص می گردانند و مسکین ستمدیده را از کسی که قوی تر است از وی و می رهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی می کند بضعفا و مساکین و درود فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه می ماند ذکر وی تا ابد **وصل** همچنانکه در کتب ثلاثه توریت و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور و مزبور است در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و مذکور است حتی در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد بوی که منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زایران خانه کعبه و رسیدگان بان مهمان من اند و در کنف عنایت و حمایت سایه حفظ و رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند انجا کرده کرده ژولیده موی غبار آلوده آواز برآرنده بتکبیر و لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هر کس که بزیارت آنخانه بیاید و مقصود جز زیارت خانه کعبه و دیدن من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشته سزاوار و لایق بکرم من آنست که او را تکریم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسپارم از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند قواعد آنخانه باو بلند گردانم و بر دست وی عمارت کنم و چشمه زمزم را برای وی بیرون آرم و حل و حرمت آنرا میراث بدو دهم و مشاعر انرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آباد دارند و قصد آنخانه کنند تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و وی را از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با آن جماعت کالیده موی غبار آلوده و فاکننده بنذر روی آرنده به پروردگارم و در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم دعای تو در شان اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم برکت بر وی و نسل وی برکات فایض گردانیدم و از وی پسری بوجود می آرم معظم و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حیقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من التیمن والقدیس من جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه و ملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشف السماء من بهاء محمد و امتلأت الارض من حمده و آمده تضیء نوره الارض و یحمل خیله فی البحر و نیز در کلام حیقوق آمده که سنزع فی قسیک اغراقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتواء و این عبارت کنایتیست از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است بکمال و اتمام کار دین و ملت و در عهد نبوت وی چنانکه فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقولست از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند می خورم بعزت و جلال خود که فرود فرستم بر جبال عرب نوری که پر کند ما بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستارگان آسمان

آسمان و دیدن شما از زمین همه ایمان آرند بر ربوبیت من و رسالت وی برگزیند از طلبهای پدران خود و برگزیند از زنان گفت موسی
علیه السلام پاکی تو خدایا و پاکست اسمای تو تحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و شرافت داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام
میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب میگردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت
او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که بنام تو بی شما را از آتش آغاز کرده ام دنیا را
با براهیم و ختم کرده ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد بوی و در نیاید در شریعت وی خدا از وی بیزار است و

وصل

در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده من که شاد است
بوی نفس من بنده مختار من خوشنودی نفس من افاضه میکنم بروی روح خود را و فرود میفرستم بروی حکم خود را پس ظاهر می شود
بر شما عدل او و خنده نمیکند و شنیده نمیشود آواز او در بازارها می گشاید چشمهای کور را و میشنواند گوشهای
کر را و زنده میگرداند دلهای مرده را بدانچه میرسم او را بآنچه هیچکس را نداده ام احمد که حمد میگوید خدا را حمدی تازه و قوی
گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود و وی میل نمیکند بهوای نفس و خوار نمیدارد صالحان را که مانند کلک
ضعیفند قوی می گرداند صدیقان را و وی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هرگز فرو نشیند ثابت می شود
بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و توریت وی منقاد می شود جن و انس و مراد بتوریت اینجا کتابی است
که قایم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیا پیغمبر آمده گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم گردانیده ام
و قوی گردانیده ام ترا بحق و گردانیده ام ترا نور امتها تا بگشائی چشم کوران را و برهانی اسیران نفس و هوا را از ظلمات
بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز و نظر کن و خبر ده با آنچه می بینی پس بر خاستم
و دیدم دو سوار را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری بر جمل میگوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان وی که تراشیده شده اند
قتیبه که از علمای امت تتبع و تفحص و تصفح کتب سابقه سماویه است میگوید مراد از صاحب حمار مسیح بن مریم است باتفاق یاران
و نصاری پس چرا مراد از صاحب جمل محمد باشد صلی الله علیه و سلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بر دست او است صلی الله علیه و سلم
نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت می کردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت
برکوب جمل مشهورتر است از مسیح برکوب حمار و در کتاب شعیا آمده است که بر میکنند بادیها و شهرها را از قصور آل قیدار
و تسبیح میکنند و از بالای کوه ها ندا میکنند و ایشان کسی که میگردانند برای حق سبحانه کرامت و پراگنده می کنند تسبیح او را
در بحر و بر و صفیر میزنند از اقاصی ارض و شتابان می آیند و میگویند بپایهای خود چنانکه می گوید کلکار کل را بپایها مراد آمدن
بلدی بجهت و شتافتن است و ابن بابی آن و بانگ بر آوردن تلبیه و رمل کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنو قیدار عرب
اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل علیه السلام است باجماع مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر مکه و بیت و حجر اسود است

که استهلاء میکنند او را گفت شعیا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشید من پناه کننده ام بعبهون که نام ملا است
خود را و در زاویه و بیابان حجر است که آباد کرده می شود و نوبت داده می شود او را گفت پروردگار تعالی مکه را شاد شو ای عاقر
نطق کن به تسبیح که اهل تو بیشتر باشند از اهل من و مراد باهل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از بنی اسرائیل و حاج و عمار مکه
بیشتر باشند از ایشان و تشبیه کرده مکه را بزن نازائیده که نبود در وی نبی مگر اسماعیل علیه السلام و نازل نشده بر وی کتاب
بخلاف بیت المقدس که انبیا در آن بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب شعیا آمده که حق تعالی بمکه گفت سوگند
خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق کنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم
تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جبال همه از جای خود در روند و قلعها پست شوند و نعمت من از تو زائل
نگردد ای سکینه آگاه باش بنا می کنم بجص سنگهای ترا و بی آرایم بجواهر و مکلل میکنم بلآلی سقف ترا و بر جدرهای ترا
دور میباشی از ظلم و ترس از ضعف هر سلاحی که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو بر خیز و روشن شو که نزدیک رسیده است
نور تو و وقار خدا بر تو به بشارت هست بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وسلم همچنین ذکر کرده حرم را که گرگ و بز یکجا بچرند و
امرا و آبهای در ازیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و بالجمله صفات آنحضرت و احوال شریف وی صلی الله علیه وسلم
در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدای دین نام شریف او را تغییر و تحریف کردند
و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله
علی سید الاولین والآخرین و خاتم الانبیاء والمرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین **وصل** مجملاً معلوم شد که ذکر شریف
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در کتب سالفه سماویه مذکور و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی است اما بعضی
بجحد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استنکاف و استبعاد و ارتداد رفته تحریف و تغییر و تبدیل دادند و دیگر بیجا
بعضی حکایات و روایات که متضمن تعیین و تفصیل آنست آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد اهل صنعت
کتابت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم و یقین ارباب یقین و تعلق و نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وسلم
و علی آله و صحابه اجمعین از سر آن نتوانست گذشت + گرچه میوه سخن دوست خوشتر است + ابو سعید خدری از
پدر خود مالک بن سنان که از شهدای احد است می آرد که گفت آمدم در بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینیم با ایشان و خدمت
کنم و بودیم ما در آن ایام صلح کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد
است بیرون می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرت گاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکنم از آنچه
گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که میگوید نه تنها یوشع میگوید این سخن را تمام یهود یثرب می گویند این سخن پس بیرون آمدم
تا رسیدم بنی قریظه پس دیدم جماعتی از ایشان که ذکر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت زبیر بن باطا که بزرگ ما یهود بود ...

مجملاً معلوم شد

طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج پیغمبری و ظهور وی و گفت باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و
این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید که چون قدوم آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدینه را خبر دادم آنحضرت
را باین حکایت فرمود اگر اسلام می آورد زبیر و یاران او از رؤسای یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از
قتاده آمده که بودند یهود که استفتاح می کردند بر کفار عرب می گفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در
توریت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از مغیرة بن شعبه آمده که وی درآمد بر مقوقس و وی
گفت مرا او را که محمد علیه السلام نبی مرسل است و اگر میرسید قبط و روم را متابعت می کردند مرا او را گفت [illegible] پس از آن اقامت کردم
باسکندریه و نگذاشتم هیچ کلیسا را مگر آنکه درآمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می یافتند از صفت
محمد صلی الله علیه و سلم و بود در آنجا اسقفی که بزرگترین ایشان بود می آوردند نزد وی بیماران خود را پس دعا می کرد [illegible] را گفتم
مرا او را خبر ده مرا آیا باقی مانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون نیامده است گفت نعم وی آخر انبیاست نیست میان او و
میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که بتحقیق امر کرده است ما را عیسی بمتابعت وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد
نه دراز است و نه کوتاه در دو چشم او سرخی است نیست ابیض [illegible] آدم [illegible] موی [illegible] جامه های درشت
را کفایت می کند هر چه می یابد از طعام شمشیر او بر شانه اوست باک ندارد از هر که پیش آید او را مباشرت می کند قتال
بذات خود و با وی اصحاب وی اند که فدا می کنند خود را بوی دوست می دارند او را سخت تر از پدران و پسران خود و بیرون
می آید از زمینی که در وی درخت سلم است و از حرم بیرون می آید و بحرم دیگر هجرت می نماید و هجرت می کند بزمین شور
خرما زار و می پوشد ازار بر وسط ساق خود و می شوید اطراف اعضا مخصوص میباشد بصفاتی که نبود انبیا را [illegible]
شد بر قوم خود و مبعوث می گردد وی بتمامه عالم و گردانیده می شود او را تمامه زمین مسجد و طهور هر جا که وقت نماز در آید تیمم می کند
و نماز میگذارد و چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را بآنچه شنید روایت است
از سعید بن زید که بیامد پدر او زید بن عمرو در طلب دین پس آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت مر زید را از کجا می آئی
گفت از بیت ابراهیم علیه السلام گفت چه میطلبی گفت دین [illegible] گفت برگرد [illegible] ظاهر گردد آنچه تو می طلبی در زمین تو و ابن زید بن عمرو
بن نفیل را موحد جاهلیت گویند و از ذبایح مشرکان نمی خورد توریت را بر قوم می خواند و در صحیح بخاری ذکر او هست
و از ابن مسعود آمده که خدا تعالی برانگیخت پیغمبر خود را از برای در آوردن مردی در بهشت و قصه اش آنست که آنحضرت
درآمد روزی در کنیسه و دید یهودی را که می خواند توریت را بر قوم خود و چون رسیدند بر صفت نبی آخر الزمان
خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندند از خواندن

دید میان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و صورت و صفت ابوبکر را رضی
الله عنه و وی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفتند شناختی صفت او را گفتم نعم پس گفتم خبر دهم ایشان را تا بدانم که چه
میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم گواهی میدهم که او وست گفتند می شناسی آنکس را که زانوی مبارک
او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که این یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را قریش
گفتند والله نمی توانند کشت او را والله وی پیغمبر آخر زمانست غالب می گردانند او را خدای تعالی بر همه صلی الله علیه وسلم
و از صفیه بنت حیی بن اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نزول کرد بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آنحضرت بگاه در تاریکی شب و باز نیامدند
تا در آمد وقت شام شب چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که بثقل و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن متصور نباشد در آمده
در خانه افتادند و من محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار
غم و اندوه شکسته شده و محزون بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد
در اثنای این حال عم من از پدر من پرسید اهو هو آیا همان پیغمبر آخر زمانست که نعت وی در توریت خوانده ایم پس
پدر ما با عم می گوید نعم والله هو هو آری او وست گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت در نفس خود
بوی چه مییابی محبت یا عداوت گفت بعداوت والله تا زنده ام در عداوت او می کوشم پس هر دو شقی ازلی بعداوت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گرفتار وبال و نکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک و بعضی ازین اشقیا حیله و
نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و دستانه صیانت حیات فانی ساخته بدرکه اسفل فرو رفتند و بعضی
دیگر از علما و احبار یهود که سابقه رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام
مبادرت نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبدالله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر
عالم کثیر المال و نخیل بسیار داشت و بصفت آنحضرت را می شناخت غالب بود و همیشه بران بود و چون روز احد شد
گفت ای معشر یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است در یابید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است
گفت هیچ سبت نیست پس گرفت سلاح خود را و برآمد و ایمان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز
همه اموال من برای محمد است بکند هرچه خواهد و بدهد هر که را خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه و قبض کرد آنحضرت اموال
او را و بود عامه صدقات آنحضرت ازان اموال صلی الله علیه وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت لشنیدن
اخبار بعثت تا سیصد سال و در روایتی دیگر بیشتر ازان در دین و مقصود مشهور است و اخبار در این باب بسیار آمده و هذا القدر کاف
والله المستعان **باب پنجم** در ذکر فضایل وی صلی الله علیه وسلم که مشتمل اند میان وی و انبیاء صلوات الله و سلامه

و سلام علیهم و فضایل و کمالات دیگر تخصیص نموده او ر پروردگار تعالی و تقدس و تبارک و ما هم نیست در دنیا و آخرت باوی
صلی الله علیه و سلم هیچ یکی از ایشان بدانکه حق جل و علی جواهر نفوس انسانیه را مختلف آفرید بعضی در نهایت مرتبه صفا و غایت
جودت و طهارت و بعضی متوسط و بعضی در غایت کدورت و نهایت ردائت و در هر قسم مراتب و درجات است
متفاوت و نفوس انبیا همه صافی‌تر و جیدتر و ابدان ایشان نیز پاکتر از نقصان و سلیم‌تر از عیب نسبت به سایر
نفوس بشری و با وجود آنکه همه در دایره کمال داخل و از غیر خود فاضل و کامل در میان ایشان نیز تفاوت و تفاضل
و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از همه اصح و اعدل مزاجاً و اسلم و اتم بدناً و اصفی و ازکی روحاً و اکمل و اتم خلقاً و اوفر
و اشرف نوراً و هیچ خلاف نیست که وی افضل البشر و سید ولد آدم و افضل الناس منزلةً و اعلی درجةً است در جمیع انبیا
را از کمالات و کرامات حاصل بود آنحضرت را نیز مثل آن یا فاضل‌تر از آن حاصل با خصایص و مزایا که او را حاصلست نه
را اما آدم علیه السلام داده شد این فضیلت را که حق تعالی پیدا کرد او را بدست خود و نفخ کرد در وی روح را و داده شد پیغمبر ما را صلی
الله علیه و سلم این کمال را که متولی شد وی سبحانه شرح صدر او را و پیدا کرد و نهاد در وی ایمان و حکمت را پس متولی شد از آدم
علیه السلام خلق وجودی را و از سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم خلق نبوی را و اما سجود ملائکه آدم را که در حقیقت بجهت ابداع نور
محمدی بود در جبین روح وی و ابراز آن نور در جبهه وی تشریف وی صلی الله علیه و سلم بشرف ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
اتم و اجمع است از تشریف آدم بامر ملائکه بسجود زیرا که در اینجا حق تعالی با ملائکه خود خود جایز نیست بودی سبحانه
در اینجا اما صلوة و سلام بر محمد صلی الله علیه و سلم از وی سبحانه با ملائکه است و الا دین افضلست و اشرف و اتم و اکمل اعلی
و نیز در سجود از ملائکه تشریف و تعظیم بیش نیست که یکبار واقع شد اما در صلوة و سلام افاضه انوار رحمت و اسرار قدس
دایم و مستمر و متجدد است در جمیع ازمنه و مامورند مومنان باشتراک در آن و اما تعلیم اسما مر آدم را دیلمی در مسند الفردوس
حدیث ابو رافع آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم متمثل گردانیده شد برای من امت من در ماء و طین و تعلیم کرده
شد مرا اسما کلها چنانکه آدم تعلیم اسما شد آنحضرت را نیز شد با زیادتی علم بذوات مسمیات و شک نیست که به
مسمیات اعلاست از اسما زیرا که اسما برای تبیین مسمیات است و مسمیات مقصود بالذات و اسما مقصود بالغیر و
فضل علم بفضل معلوم اوست و اما ادریس علیه السلام فرمود حق تعالی در حق او و رفعناه مکاناً علیاً داده شد سیدنا محمد
صلی الله علیه و سلم معراج را و رفع کرد او را بمکانی که رفع کرده نشد هیچ یکی جز وی و اما نوح علیه السلام نجات داد او را حق سبحانه
کسی که ایمان آورد بوی از غرق و داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم این فضل را که هلاک کرده نشد امت
او بعذابی نازل از آسمان قال الله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم امام فخر رازی در تفسیر خود می‌آرد که اکرام
حق جل و علی نوح را با آنکه بر داشت سفینه او را بر آب کرد با محمد عظیم‌تر از آن چنانکه روایت کرده شده

است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی برکرانه آبی نشسته بود عکرمه بن ابی جهل پس گفت عکرمه اگر صادقی تو بخوان آن
سنگ را که در جانب دیگر از آبست تا شنا کند و غرق نشود و اینجانب بیاید پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و منقلع شد حجر از مکان خود و سیاحت کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بایستاد و شهادت داد برسالت وی
پس گفت آنحضرت آیا بسند کی میکند ترا ای عکرمه اینها گفت بگو تا رجوع کند بمکان خود پس اشارت کرد سنگ رفت بهمانجا که بود و
شنا کردن سنگ و غرق ناشدن او در آب عظیم تر و عجب تر است از شنا کردن کشتی در آب و غرق نشدن او که خاصیت چوبست
و اما ابراهیم خلیل الله علیه السلام گشت بروی نار نمرود برد و سلام و داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم مانند آن اطفاء
نار حرب و سرد گردانیدن آتش جنگ کافران از وی وجه آتشی است جنگ که میوه ی سیوف است و زبانه او حتوف و افروزنده او
حسد و مطلب او مرج و جدست قال الله تعالی کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله هرگاه فروزانیدند کفار
آتش را برای حرب سرد گردانید او را پروردگار جل و علا و بسیار خواستند که سرد کنند نور دین را با کفر پس ابا
آمد و جبار قهار مگر آنکه تمام گرداند نور خود را و فرو میراند آتش شرور ایشان را و ایستانید برای محمد سرد و ظهور او و یابی
الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون مذکور است که گذشت وی صلی الله علیه وسلم شب معراج بر دریای آتش که حکما آنرا
کره نار مینامند و بسلامت ماند از ان و روایت کرده است نسائی که محمد بن حاطب گفت طفل بودم مرا پس ریخت
دیگ جوشان بر من و سوخته شد تمام پوست من و برد مرا مادر من برسول خدا صلی الله علیه وسلم پس ریخت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چیزی از آب دهن مبارک خود بر پوست من که سوخته شده بود و گفت اذهب الباس رب الناس واشف
یافتم گویا هیچ آفتی بمن نرسیده بود و اما آنکه داده شد ابراهیم علیه السلام را مقام خلت داده شد محمد صلی الله علیه وسلم مقام
محبت را و مقام محبت عالیتر است از مقام خلت و حبیب مجتبی را گویند که بمقام محبوبیت رسیده باشد و اختصاص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بشفاعت عام و تکلم در ان مقام اثر محبوبیت اوست و بعضی گویند که آنحضرت جامعست مقام خلت
و محبت را و خلت او اکمل و افضل است از خلت ابراهیم و کلام در آخر باب هشتم در بیان تخصیص آنحضرت بفضائل
آخرت بیاید و آنچه داده شده است ابراهیم صلوة الله وسلامه علیه کسر اصنام را به تبر شکست سیدنا صلی الله
علیه وسلم اصنام را که مضبوط بودند در دیوارهای کعبه باشارت چوبی و این نیست مگر بقوت ربانیه و قدرت الهیه که گفت
جاء الحق وزهق الباطل و داده شد ابراهیم علیه السلام را بنای بیت الحرام و داده شد آنحضرت وضع حجر اسود را
در ان مقام چنانکه در قصه بنای قریش مذکور است و حجر الاسود نسبت بیت نسبت قلب دارد و نسبت ببدن بلکه سویدای
قلب است و آمده است الحجر الاسود یمین الله که استلام کرده می شود چنانکه استلام کرده می شود ایمان
نزد عهود روز قیامت او را چشم و زبان خواهد بود که ازان خود خواهد شناخت و شفاعت خواهد کرد پس

پس عمل آنحضرت در بنا بیت الله قوی تر و کامل تر از فعل ابراهیم باشد و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام از گردانیدن
عصا را مار غیر ناطق داده شده است سید ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مانند آن از فریاد کردن و نالیدن چوبی که در مسجد بود از
فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت
بیندازد و خسته گرداند پس دید بر دو بازوی آنحضرت دو اژدها دیگر بگریخت از ترس و داده شده است موسی علیه السلام ید بیضا
و روشنائی آن که می پوشید بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده خیره در جمال با کمال وی خیره می شد مثل ماه
و آفتاب تابان و روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی هیچکس را مجال نظر و ادراک حسن او ممکن نبودی و همیشه جوهر وی
نوری بود که انتقال کرد از اصلاب آبا و ارحام امهات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبدالله و رحم آمنه سلام الله
علیهم اجمعین **فایده** و قتاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آنحضرت گزارد و شب ابر و باران بود و تاریک
بود پس آنحضرت شاخ خرمائی بدست وی داد فرمود برای ترا روشن می گرداند از پیش و پس تو ده گز و چون در آئی در خانه
ی بینی در وی سیاهی را بزن آنرا و بیرون کن روایه ابونعیم و در صحیح بخاری و کتب دیگر مذکور است که عباد بن بشر و اسید
بن حضیر که در شب تاریک از ملازمت برآمدند و در دست هر یک عصای بود پس روشن گشت عصائی که در دست
یکی از آن دو کس بود در روشنائی آن راه رفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصائی که در دست دیگری بود روشن گشت و
خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین نور بود و نور از اسما شریف اوست و بخاری هم در تاریخ و بیهقی و ابونعیم از حمزه
اسلمی آورده اند که گفت بودیم ما با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان
من تا جمع شدند همه دران روشنائی و هلاک نشد هیچ یکی و انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم یکی از صحابه را بدعوت کردن قوم وی بسفر فرستاد وی نشانی درخواست کرد که حجت باشد او را پس
انگشت شریف میان دو چشم وی زد از انجا بیاض و نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی و گفت می ترسم که
مردم برص خیال نکنند چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده بیاض بیضاء من غیر سوء پس نقل کرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آنرا بتازیانه وی و این احادیث اول دلیل اند بر نورانیت آنحضرت و سرایت نورانیت وی بجمادات که دیگر
بمانند عصا و تازیانه ایشان چه جا ذوات و اعضاء ایشان نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و اما شکافته شدن
دریا برای موسی علیه السلام شکافتن آنحضرت قمر را اعظم تر از انست که آن تصرفیست در عالم ارض و این تصرف است
در عالم سما والفرق بینهما واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریائیست که آنرا مکفوف خوانند
و دریای زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد نسبت به بحر محیط و برین تقدیر آن دریا منفلق شد برای آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که گذشت از آن در شب معراج و این عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیه السلام

واما اجابت دعای موسی در هلاک فرعون اجابت دعوات آنحضرت لا تعد ولا تحصی است و انچه داده شده است موسی
علیه السلام از تفجیر انهار از حجر و برآمدن چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت انفجار آب از انگشتان وی این ابلغ و اکمل است
ازان چه حجر از جنس ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف برآمدن چشمها از گوشت و پوست واما انچه فرمود
حق تعالی و کلم الله موسی تکلیما داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسرا و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام
مناجات مر آنحضرت را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات
مر موسی را طور سیناست و مقام مناجات محمد سموات علا و اما انچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت
لسان چنانکه آمده است و اخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجائی که
منحصر زیاده بران بلکه مانند آن و نبود فصاحت هارون غایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما انچه داده شده است
یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سیدنا تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی که منقولست در حلیه
شریف وی صلی الله علیه و سلم دریابد که تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال وی بود در هیچ انسانی نبود
یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و لمعان وجه بود که دیگر انرا نبود اما این ملاحت و جمال که در صورت
شکل شریف وی بود در هیچ یکی نبود صلی الله علیه و سلم قلده حسنه و جماله و انچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رؤیا
و تاویل منام مجموع انچه منقول و معلوم است ازین سه چیز است یکی در رؤیت کواکب و شمس و قمر سجده کنند مر او را دوم
در رؤیای صاحبی السجن سیوم رؤیای ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم چندانست که از حد عد و حصر
بیرون است و کسیکه تصفح کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجایب و سرانجام است که مذکور شود بعضی
ازان در محلش و اما انچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح می کرد آهن نرم میشد و
چوب خشک سبز می شد در دست وی و برگ دار میشد و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که گرگین و لاغر و نزار
و خشک شده مانده بود و نرم گشت پستانهای وی و ریزان شد ازوی شیر زیاده از مجاری عادت درین دو
صورت نیز نرم ساختن چیزها سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد
سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون در آمد آنحضرت غار را مایل گردانید سر
مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد خدای تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ و
استراح کرد بسنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد بازوی شریف وی در ان گشت صخره بیت المقدس مثل
خمیر پس بربست بدان دابه خود را و تسبیح کرد جبال با داود و تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه و سلم و اما انچه

داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سیدنا و
سلطان ما صلی الله علیه وسلم مانند آن و زیادت بران اما کلام طیر که فرمود او تعالی منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و
تسبیح کرد بر دست وی حصی که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسموم و کلام کرد
آهو و شکایت کرد با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طایری آمده و گرد سر مبارک گردید
و سخنی گفت فرمود که درد ناک ساخته است کسی از شما این طایر را بجهت بچهای او باید باز گرداند بسوی وی بچهای
او را و قصه کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما ریح که واقع شده است غدوها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که می خواست از اقطار ارض داده آنحضرت را براق داده شد که سریعتر بود از ریح او بلکه تیزتر از برق خاطف و
برد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا برد او را بنواحی ارض و پیغمبر ما پیچیده شد و گرد
آورده شد برای وی زمین تا دید مشارق ارض و مغارب آنرا و فرق است میان کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند بسوی وی ارض
اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی
و خواست که بربندد او را بستونی از ستونهای مسجد تا بازی کنند بوی اطفال گرچه و نیز جن مسخر گردانیده شد برای
سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت اسلام کرد ایشان را و اما تسخیر کرد
جن و انس و طیر و از جنود سلیمان چنانکه فرمود و حشر سلیمان جنوده من الجن آنحضرت را ملائکه تا جبرئیل و میکائیل جنود شدند و عدد
طیور از جنود سلیمان عجیب تر آنست قصه کبوتر غار که در ساعت آمد و آشیانه ساخت و بیضه نهاد و نگاه داشت او را از عدو
دین و مقصود از چند حکایت و روایات است تحقیق حاصل شد باسان ترین طریق و اما اعطای سلیمان ملک را که فرمود
بعد وی کسی را سید ما مخیر گردانیده شد میان آنکه ملک شاه باشد و اختیار کرد بندگی را که ملکی عظیم است که زوال نیست
مر او را و میسر نشد کسی را بعد از حضرت وی اینچنین ملکی صلی الله علیه وسلم و اما آنچه داده شد عیسی علیه السلام از
ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی داده شده است سید ما صلی الله علیه وسلم را رد کرد چشم ابو قتاده را که بر رخسار
افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه پیشتر بود و روایت کرده شده است که امراة معاذ بن عفرا برص داشت پس شکایت
آورد نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران بچوبی که در دست داشت دور کرد حق تعالی برص را ازوی و نقل کرده اند
زینه از امام فخر رازی و بیهقی در دلایل النبوة قصه مردی آورده که گفت برسول خدا صلی الله علیه وسلم ایمان نمی آرم مگر زنده
گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد آنحضرت بر قبر او بایستاد و ندا کرد یا فلانه پس از قبر آواز برآمد لبیک
و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیای موتی از آنحضرت متعدد واقع شد چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز
تسبیح حجر و حصاه بر کف مبارک وی شریف و سلام کردن حجر و نالیدن جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی و اما دانستن عیسی

علیه السلام آنچه می خوردند قوم وی و ذخیره می کردند و بود از حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم زیاده از حد حصر
و احصا واقع شده و اما برداشتن عیسی بآسمان آنحضرت را در شب معراج بالاتر از آن بجائی بردند که هیچکس را نبردند مخصوص
ساختند بمزید درجات و بسماع مناجات در خلوت حظیره قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هر چه تمامه انبیا و رسل
علیهم اجمعین از فضایل و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و شکل و شمایل و حرکات و سکنات
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * صلی الله علیه وسلم و علی آله و صحابه بقدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و جوده و نواله و لیکن این
فضایل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اما فضایل و معجزات دیگر که مخصوص با نحضرت صلی الله
علیه وسلم که آنرا خصایص وی صلی الله علیه وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عد و حصر و لیکن آنچه ظاهر بود در قید و ضبط علما
مذکور میشود و خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع دیگر قسم صفات و احوال و معجزات و
بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بیفایده است و متعلق نیست بدان حکمی الآن و لیس لهم ثمره گذشت و
صواب آنست که فایده بران مترتب است اول علم بجمال شریف وی و تحقیق آن سعادتی است که نوعی از کمالات
و عظمت و مهم تر آنکه تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بران تا دانسته شود و عمل کرده شود بیان بازین قسم را چهار نوع کرده
اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه وسلم از واجبات و حکمت در این زیادت قرب و درجات زیرا که تقرب بفرض
افضل است از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی ست در برداشتن بار تکلیف و تعظیم اجر آن و ما از این قسم
مسائل چند آورده و استیفای آنرا بکتب قوم حواله کردیم ذکر فی المواهب چنانکه وجوب نماز ضحی بقولی و صواب خلاف آن است اگر چه در حدیث
آمده است امرت برکعة الضحی و لیکن تحقیق آنست که سنت موکده است و امر ایجابی نیست و مراد بآن نماز نیست که بعد از برآمدن
برآمدن آفتاب گذارند که آنرا مردم نماز اشراق گویند و صلوة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عایشه رض ما رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یسبح سبحة الضحی محمول برین نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعتی الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و در حدیث احمد و طبرانی
نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم سه چیز بر من فریضه است و بر شما تطوع وتر و رکعتین فجر و رکعتین ضحی و قول
با اختصاص وتر بر قول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر همه واجب است و چنانکه نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته
اند که بر امت نیز فرض بود پس برداشته شد از ایشان و بعضی از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه وسلم نیز برداشته
شد و چنانکه مسواک بقولی و در حدیث آمده است که آنحضرت ع مامور بود بوضوء نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک و بر
اشیاء دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی در خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حرمت یعنی
چیزی که بر وی صلی الله علیه وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول
صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه وسلم انا لا نأکل الصدقة رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از

از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید پس تواند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت
حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصایص است تحریما او تنزیها و چنانکه تحریم زکوة بر آل و موالی آنحضرت چنانکه در فقه
مقرر شده است **فایده** و از امام ابوحنیفه اباحت آن مرویست در زمان وی و چنانکه اکل چیزیکه رایحه کریهه دارد مثل
سیر و پیاز چنانکه در احادیث آمده است و چنانکه تحریم کتابت و شعر و قول تحریم بر تقدیریست صحیح است که میدانست
کتابت و شعر را و تحقیق آنست که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی آمد بحکم طبع و جبلت و تحقیق این در قضیه صلح حدیبیه
بیاید ان شاء الله تعالی و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج و
امهات المومنین اند و زوجات اویند در بهشت و وی صلی الله علیه وسلم اعز و اشرف است از آنکه بنهد نطفه پاک خود را در
رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلمه و اما تسری بامه جایز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص است بوی صلی
الله علیه وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است انبیاء را علیهم السلام و بما لا
که اختصاص نسبت بامت مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه جواز وتر بر راحله با وجود وجوب و چنانکه
صلوة جنازه بر غایب نزد حنیفه و نزد شافعی عام است مر همه امت را و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب
صیام بیاید ان شاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با اجنبیات و جواز خلوت با اجنبیه و درینجا کلام است که بباید در مجلس و
چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت بر نه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح
بلفظ هبه از جانب امراة که ببخشد زنی نفس خود را طلب نکند مهر را بی ولی و بی شهود و اما از جانب آنحضرت لا بد است
از لفظ نکاح و تزوج و آنحضرت را جایز بود که تزویج کند زنی را بمردی بی اذن او و اذن اولیای او و چنانکه نکاح بی رضای
زن و اگر رغبت می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نکاح زنی که شوهر ندارد لازم می شد بر وی اجابت وی و حرام می شد بر
دیگری خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب می شد بر شوهر طلاق وی و درینجا امتحان ایمان وی بود قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده والناس اجمعین و لهذا واجب بود در مرد که طعام و شراب
دارد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج وی و فدا کردن نفس خود را بر وی صلی الله علیه وسلم قال النبی
اولی بالمومنین من انفسهم و مصدوق اینست قصه زید و زینب حاصل این قصه اینست که حق تعالی تزویج کرد زینب را
پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میترسید از اظهار آن تا ضعفاء الایمان در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد تو از خدا بترس و خلاف امر او مکن از مردم چه میترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را و آورد در خانه و بعضی مفسران و ارباب سیر را درین مقام کلامی است که لایق نیست
بمنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام با امراة عزیز و در قصه

داود علیه السلام زن اوریا را و تمام انبیا علیهم السلام عایشت از آن گردانیدن تحقیق آنجا مهر حیا ساخته الرد
رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است بودی گفت اصح وجوب است و ذا است جنب و بر وی عایشت قسم
میان ایشان خبر و اکثر علما خلیفه نیز من اندر آنچه می کرد بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان زن و عمه و
خاله و دو خواهر و جمع میان ام و بنت و گفته اند که وجه جمع این احصائص نیست که در نکاح حق صلی الله علیه وسلم حاکم بسری از
زنان و مردان همه در حکم داده و غلامان و بودند و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه خواهد از جاریه
و مانند آن و مباح شده اقتال بمکه و دخول بمکه بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید ان شاء الله تعالی و از خصایص
آنحضرت بود که حاکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود و بود شتم و لعن قربت و رحمت مباح بود
او را قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک تمام اراضی و ممالک را الف غزالی رحمه الله
علیه و دین صلی الله علیه و سلم که قسمت میکند ارض جنت را او ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه و سلم **وصل** و اما
خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه از قبیل احکام نباید از قبیل صفات و احوال است لا تعد ولا تحصی است خصوصا صفات
و احوال باطن که علم بمکنه آن نرسد و ذکر آن بعضی صفات ظاهر است که علما عدد حصای آن نمود و ذکر کرده اند و معجزات
همه ازین قبیل است که اکثر معجزات از انبیا ظاهر شده لیکن آنرا ابواب جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت آنحضرت
و اکمل وجود وی صلی الله علیه وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح خلائق پیدا کرده و ارواح
ملکوت را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وسلم نبی بود و آدم هنوز میان
روح و جسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریره رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز تنفیض ارواح انبیا از روح اقدس وی شد و کل
آی اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم
و تا آنکه آفتاب روح او در پرده غیب بود کواکب حضرات انبیا که مشتق از نور او بودند ظهور نمودند چون
وی ظهور کرد محو و مختفی شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان در طلوع آفتاب چنانکه ابوهریره روایت
کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در بعثت و از جمله فضایل عظیمه
آنست که داده شده است مرا او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این خواص کلام
ختمی محمدیست چنانکه در باب حلیه شریف شمایل بیان گذشت و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و سلم اول کسی که گرفته
شد از وی میثاق ربست او را الست گفت بلی و از آن رو کما جاء فی الحدیث و از آنجمله آنست که آدم و عالم همه از برای او پیدا
کرده شده اند مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود وی است و نوشته شد اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و ما فیها و از آنجمله
که حق تعالی گرفت عهد از انبیا در روی که چون مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را و ذلک قوله تعالی

وصل
در خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم

واذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا گذشت و از انجمله آنست که واقع شده است اخبار در خبر تو وجود شریف در
کتب سابقه چنانکه گذشت و از انجمله آنست که واقع نشده است در نسبت شریف تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا
چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که برگزیده شد
از بهترین قرون بنی آدم قرنا فقرنا و بیرون آورده اند او را از بهترین بهتران قبایل چنانکه در حدیث آمده است که خدا
برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم
پس وی برگزیده ترین برگزیدگان و بهترین بهتران و بهترین بهتران باشد صلی الله علیه و سلم و در وقت ولادت
شریف بتان همه سرنگون افتادند و جن شعار خواندند و برآمد از شکم امه مختونا و لطیفا بسره و ناف بریده و در
وقت ولادت ساجد و رافع نظر بجانب آسمان و انگشت شهادت برداشته و دیدند او را که نوری از وی
که روشن شد بان کوشکهای شام و جنبانیدن مهد وی و جنبانیدن ملایکه و تکلم کرد در مهد و نوشته اند او را که سخن میکرد و
با قمر در مهد میل میکرد بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را در گرمی و این منحصر
نبود بلکه در اوقات متعدده واقع شده نخست در زمان صغر که همراه عم خود ابو طالب بسفر شام رفته بحیرا راهب او را
بشناخت و لهذا سایه داشتن ابر در خصایص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح
آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده سالگی سوم نزد بعثت چهارم در
معراج و از انجمله نشاندن جبرئیل است او را در ابتدا وحی و تصرف کردن در وجود شریف وی و این از خصایص
شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی در موضع خود بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است
هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و زبان او را در قول
خود فانما یسرناه بلسانک و زبان او را و ما ینطق عن الهوی و بصر او را ما زاغ البصر و ما طغی و وجه او را قد نری تقلب وجهک
فی السماء و عنق او را و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را الم نشرح لک صدرک و وضعنا
عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علا و از این است که
در وقت خواندن اللهم صلی علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد و بر یک یک عضو شریف جدا جدا ذکر
و درود فرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاد و از انجمله آنست که حق تعالی نام او را از اسم خود مشتق کرده محمود است
احمد و محمد تسمیه کرده پیشتر از وی باین اسم هیچ احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله
علیه و سلم گفته شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابو طالب
است کذا ذکره البخاری فی تاریخ الصغیر و از انجمله آنست که پروردگار تعالی میخورانید و مینوشانید او را از طعام و شراب بهشت

چنانکه در ذکر صوم وصال بیان شد ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و سلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب و
تاریکی آن چنانکه میدید در روز و روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه و سلم گذشت و از انجمله آنست که چون پای
سنگ فرو میرفت بر دریای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر قدمین آنحضرت در سنگ مکه مشهور
است و اثر نعل شریف در مسجد بنی معاویه در مدینه واقع است و بود آب دهن آنحضرت که شیرین میگردانید
آب شور را و کفایت می کرد طفل شیر خواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سفید بود و موی نداشت نه متغیر اللون و موی دار چنانکه از مردم می باشد و بعضی این را از خصائص نشمرده اند که
لغت استعمال آمده است که بر داشت وی صلی الله علیه و سلم هر دو دست خود را در دعا تا دیده میشد بیاض ابطین وی بگفته
از بیاض ابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از کندن موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی ماند
و به تحقیق آمده است که آنحضرت نتف می کرد شعر الابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبدالله بن اقرم خزاعی گفت
که نماز کردم با آنحضرت و نظر کردم بسوی عفرۀ ابطین وی صلی الله علیه و سلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض غیر
خالص باشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را اعفر و الا اگر خالی می بود مطلق از آثار شعر
اعفر نمی بود و چنین گفته در مواهب و گفته که نعم انچه اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و سلم آنست که نبود در ابطین وی او را
رائحه کریهه بود بلکه طیب الرائحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز
و سمع غیر وی و در خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه و سلم رواه البخاری و هرچه نزد وی سخن
می کردند می شنید و این لازم است بنای عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بخواب شامل است
تمامه انبیاء را علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را در نیافت
تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته شد و وحی شد
بجهت حکمت تشریع قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان و الله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد
این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده است ما تثاءب نبی قط و هیچ پیغمبری خمیازه نکرد و بدین روایت این از خصائص نباشد
و تعلیل می کنند این روایت بخاری در صحیح که تثاءب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و شپش در
جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز و همچنین انبیاء دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن
از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر
از تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است
و نمی افتاد آنحضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه در آفتاب و همچنین است بجای علما و

عجب از بعض عزیزان که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل دعائیکه خواند آن که بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ میان
سنت و فرض فجر خوانند در خواسته است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته واجعلنی نورا و چون
آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نباشد و چون مشی می کرد با دراز قامتان دراز تر می نمود از ایشان و نمی نشست
مگس بر جامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی مکید
خون او را تا ایذا نمیکرد و سببش اینچنین است عبارت توهم که مراد عدم وجود ظلمت واینکه در سبب بعضی ایجاد
واقع شده که کان یعلی توهم مراد بدان حقیقت نیست کذا قالوا و از جمله خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم انقطاع کاهنان است نزد بعث وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنهما محجوب ساخته نمی شدند شیاطین از آسمانها وی می درآمدند در آسمانها و می آوردند چیزهای آن جا را و القا می کردند بر کاهنان
که قوی بودند که ارواح ایشانرا با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و باین علاقه کسب میکردند علوم را از ایشان و
می افزودند در و بعبارات از پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود
و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند و چون متولد شد حضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ممنوع شده اند و باز داشته شدند از عروج و دخول سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه
آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از تمامه آسمانها و هر که قصد کند که بآسمان برآید و استراق سمع کند رمی کرده شود
بشهابی که شعله از نار است و هرگز خطا نمی کند بعضی را می کشد و بعضی را روی می سوزد و بعضی را فاسد و تباه می گرداند
اعضا را و فاسد می گرداند عقل را فایده پس میگردد غول که گمراه می کند مردم را در بیابان و این ظاهر نبود پیش از زمان
بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذکر نکرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در ابتدای مروی صلی الله علیه وسلم
و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود معمر گفت پرسیدم زهری را آیا انداخته می شد نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن تغلیظ و
تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم و ابن قتیبه گفته که رجم بود پیش از مبعث آنحضرت
ولیکن بعد از مبعث وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و رمی کرده میشد
آن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از آنجمله آنست که آورده شد او را براق
شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شده اند او را برهنه پشت و از اینجا معلوم می شود که انبیا را نیز
براق بود و روایات همین است و لیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وسلم آوردند یا برای کسی
را براقی بود بر اندازه شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت
جبرئیل ع براق آهسته باش که هیچ کس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ناظر در قول اول است و ابعد

اعلم در شبا شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد اقصی و بر آورده شد بمحل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری
و نگاه داشته شد از نظر با سوی حتی ما زاغ البصر وما طغی و حاضر گردانیده شد برای وی انبیا و امامت کردن ایشان را
و ملایکه را و مطلع گردانید او را بر بهشت و دوزخ و برد بجائی که علم هیچ کس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی و تقدس را
بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید ان شاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و رؤیت و مشرف گردانید
او را در عالم برؤیت جمال خویش و هیچ ملک و نبی و ولی را این تفضیلات میسر نشده و از انجمله آنست که ملایکه سیر میکردند
بآنحضرت آنجا که سیر میکرد و مشی می کردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را امر فرمودند که پیش روید پس پشت مرا برای
ملایکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست
که داده شد او را کتاب عزیز در حال آنکه امی بود و هیچ چیز نخوانده و ننوشته و مشغول نشده بمدارست و شد در آخر
بکتب و از اینجا معلوم می شود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و سلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است
و بهیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری
از ملاحده و معطله و قرامطه در تغییر و تبدیل وی راه نیافتند بآن تا در نشدند بر اطفاء نور وی و تغییر کلمه از کلمات
وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصاری بر تغییر و تبدیل و ابطال
و افساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و این کتاب عزیز مشتمل
است بر جمع کتب و جامع است اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرایع و احکام را که نشان آنها پیدا نیست
و نمی دانند آنرا مگر یکی و دوی از احبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم و تعلم آن با اینهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام
در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید ان شاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای
دیگر یاد نمی داشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن
میسر و آسان است مر اطفال و غلمان را در مدت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعه حرف بجهت تسهیل و تیسیر و تشرف
و ترحم و تفصیل و تحقیق سبعه حرف در شرح مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد
تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل و ارق
و معجزات انبیا منقرض شدند و باقی نماندند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و همین
است سبب سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و حفظ
توریت و انجیل را بر انبیا و احبار گذاشت لاجرم راه یافت بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را بجمع کردن در
مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد در بر کتابت صحابه را پس گفته نشود که چون حفاظ

آن بود احتیاج بجمع آن در صحایف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که درینجا دلیل قوی است بر بودن بسمله جزو هر سورت
از جهت اثبات آن در قرآن والا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر
سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل میان سور چنانکه بعضی متاخرین کتابت اسماء سور و عدد
آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغیر نیست که موجب شبه گردد و گردانیدن قرآن معجز بیان میان کلام ناس نیز از برای
حفظ اوست تا اگر چیزی زیاده و نقصان کنند متغیر گردد نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و در گماشتن
مردم برای گرفتن آن و تکرار است بدان تا همیشه جماعه را بران داشته که یاد می گیرند و می خوانند نیز از اسباب حفظ است
تا اگر شیخی مهیب عظیم یک حرف یا یک نقطه تغیر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند اینهمه از اسباب حفظ الهی است مر
قرآن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفاتحه و آیة الکرسی و امن الرسول که اینها از تحت عرش
است نداد هیچ یکی از پیغمبران را مثل آن و از انجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مفاتیح خزاین و سپرده شد
بوی و ظاهرش آنست که خزاین ملوک فارس و روم همه بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم
است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرد و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب
در دست علم الهی و نمیداند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق و قسمت آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله
علیه وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از انجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است
و مبعوث است بجن و انس درینجا هیچ خلافی نیست و بعضی بملائکه نیز گفته اند و بعضی تمام اجزای عالم گفته و لهذا شهادت
میدادند برسالت وی صلی الله علیه وسلم و سلام میدادند بروی اشجار و احجار اما که مراد اینجا ایصال فیض وجود و
اتمام و اکمال آن خواهد بود و قد مر الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اشکال
آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی بر روی زمین نماند
پس ایشان کافه خلق باشند جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود
بلکه اتفاق افتاد و بحادثه که واقع شد که بدان منحصر شدند خلق درین جماعه اما پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم عموم رسالت
وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که مقصود از عموم بعثت
آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مر اهل عالم را از شرق و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بر احمر و اسود و مراد
باحمر عجم اند و باسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی هست در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع
شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه بجا رفته حادثه جز ایشان باقی نمانده شد گو با مرجع و مال

کلام شیخ همین است و مشکل گفته می شود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعای
وی و اگر مبعوث نبی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده می شدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسلست جواب گفته اند ازین اشکال بعضی اگر توانند بود که
دعوت نوح بتوحید رسیده باشد بتمامه مردم را از جهت طول مدت بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند
شیخ ابن دقیق العید گفته که جایز است که توحید عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی
قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر
وی نیز مبعوث شده باشد و نوح دانست که ایشان ایمان نیاوردند لوی پس دعا کرد بر هر که ایمان
نیاورد چه از قوم وی و چه از قوم وی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و
منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما را بقای شریعت اوست
تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح و غیر وی در صدد آنند که مبعوث
شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل و پوشیده نماند که این راجع بعموم
نسخ شریعت غیر اوست و این خصیصه دیگر است که وی خاتم انبیاست صلی الله علیه وسلم و مقصود درینجا عموم رسالت
است و شمول آن کافه ناس را فتدبر و قول بعضی یهود که محمد مبعوث است بعرب خاصة فاسد است و متناقض است چه بر کلام اقرار
کردند رسالت او را و صادق دانستند او را و چه رسول کاذب نمی باشد و او خود دعوی کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید
که صادق باشد و مرجع این کلام بآنست که خبر واحد در مقابله نص مقبول نیست فافهم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت
برعب و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه وسلم و بلاد اعدای وی مسافت بیشتر از یکماه
نبود و این خصوصیت حاصلست مراو را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است و معنا که این خصوصیت
اضافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت
بالفعل او را برعب حاصل میباشد چنانکه بعد از حرب و قتال می شود و اما آنکه در دلها رعب و ترس و ملاحظه و اندیشه باشد
عام است در انبیا و در ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند
در حروب بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران را نبود و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر معلوم
گردد و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه وسلم و حلال گردانیده نشده بود برای
هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال باشد و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن
جمع می کردند و آتشی از آسمان پیدا میشد و می سوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده شد مر

مر این امت مرحومه را و این فضیلت و توسعه و مکرمت و تخفیف مر ایشان را و گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه موافق
شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مایل و متلذذ بدان و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات
است پس نخواهند که فوت شود ایشان را تنعم و تمتع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد مر او را و مر امت او را تمام روی
زمین مسجد که جایز است نماز در ان و مخصوص نیست سجود بموضعی از ان و از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان
تیمم است و در شریعتهای دیگر طهارت جز بآب درست نبود و همچنین جایز نبود امتان دیگر را نماز جز در امکنه مخصوصه که
کنشت و کلیسای ایشان باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها می گشتند و از کنشت و کلیسای
خود دور می افتادند چکار میکردند و نماز نمی کردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا فایده
تصحیح از علما درین باب نمی یابم جز آنکه در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت می کرد در زمین و میگذارد
نماز هر جا که وقت آن می در آمد و نقل کرد آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث
آورده که نماز نمی گذارد هیچ یکی از انبیا تا نمی دید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و بالجمله کلام درینجا
خالی از اشکال و اختلال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور است که و دیگران را
این هر دو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود
ایشان را نماز جز در جایی که بیقین میدانستند طهارت آنرا و این امت را جایز است در انجا که یقین ندارند نجاست آنرا
نظر بظاهر حال والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سایر انبیا علیهم السلام و همین
قران عظیم که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوته ترین سورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر
یا آیتی که بمقدار آن باشد پس باید نگریست که بچه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافیست که در آخر باب معجزات
ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و سلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ
پیغمبری نخواهد بود و قران مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان
انبیا همچو داستان مردیست که بنا کرد خانه را و تمام کرد آنخانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند و طواف
می کردند مردم آنخانه را و تعجب می کردند می گفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیا
ام و چون عمارت تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمیت انبیاست
و شرع او موید است تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم تمامه انبیا
و اگر در می یافتند او را انبیا اتباع می کردند و تحقیق این در باب فضایل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را و خاتمیت وی صلی الله علیه و سلم مستلزم ناسخیت نیست که

این خصیصه جداست واز انجمله آنست که فرستاد خدای تعالی وی را صلی الله علیه وسلم رحمة للعالمین مراد برحمت اگر هدایت است
مقصود ازین ارسال بکافه خلایق است اگرچه همه ابدا نیافته باشند در ظلمت شک وارتیاب مانده واگر عام تر
دارند مراد شمول فیض وجود یست مر تمامه کاینات را بواسطه وجود شریف وی وبیان این در اول باب سیوم گذشت
واز انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را باسمای ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا ذکریا
یا عیسی یا یحیی وخطاب نکرد آنحضرت را مگر به یا ایها النبی ویا ایها الرسول ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر ودر ندا کردن
باین دو اسم ترحم وتحبب است که مخفی نیست واهل زبان محبت ازین شناسند واز انجمله آنست که حرام گردانیده شد
برامت ندا کردن آنحضرت باسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن وآواز
بلند کردن وبگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر وتواضع وخفض صوت ودر تفسیر آمده است که ثابت بن قیس
در گوش وی گرانی بود وجهیر الصوت بود وچون نازل شد این آیت در خانه نشست ودر مجلس شریف نمی آمد
روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آمد پیش ما دعوت نماید پس بخواندند او را وتفقد نمود
واز سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیه ومن جهیر الصوتم می ترسم که آواز بلند کنم وحبط
کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از ایها نیستی وراضی شد آنحضرت از وی وفرمود زندگانی میکنی تو
بخیر ومیمیری بخیر بشارت داد او را بجنت وکشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه وذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبای بلیغ
انشاء الله تعالی وهمچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات وحسن ادب دران است که باید وبرد تا نشیند
تا آنحضرت خود برآید ومشرف سازند ودر جای خود کلام در غایت ادب زیاده برین باید واز انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی
بحیات او وبلد او وعصر او چنانکه گذشت واز انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجمیع انواع وحی وتحقیق
این در باب بعثت باید انشاء الله تعالی واز انجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام وپیش از وی بر هیچ پیغمبری نیامد طبرانی از
حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فرمود فرود آمد برمن اسرافیل وفرود نیامد بر هیچ پیغمبری ونه بیاید بر هیچکس دیگر
آید وفرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش وبنده واگر خواهی پیغمبر باش وبادشاه پس نگاه
کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید وتوجه گوئی پس ایما کرد جبرئیل علیه السلام بسوی من که تواضع
کن وبنده باش فرمود که اگر من میگفتم پیغمبر وپادشاه باشم سیر میکردند با من کوهها زر کذا فی المواهب اللدنیه
ونه که اسرافیل علیه السلام یکبار ودو بار آمده باشد بروی بلکه وی از ملازمان درگاه نبوت بود وصاحب سفر السعادت
بالا می نویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وسلم بهفت رسید جد وی عبدالمطلب وفات کرد وعم وی ابوطالب تشرفا

بشرف کفالت وتربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی
قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد
که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وسلم واز انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم بهترین اولاد آدم است روایت
کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که انحضرت فرمود انا سید اولاد آدم یوم القیامة وچون
روز قیامت از همه مهتر وبهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت وعزت وکرامت را انجا ظهوری
خواهد بود که هیچ کسی را دران مقام جای دم زدن نباشد الا او را صلی الله علیه وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین
مثل این نکته گفته اند ونزد ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا
فخر وبیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه وسلم حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید
معرفتی که بحق او دارد کس ندارد ونعمتهای که بوی واصل است بکس نیست وتواند که حمد بمعنی محمودیت باشد
یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح ومحمود باشد کسی نبود روز روز اوست وشان شان او وبقول خود ذلک
اثبات نکرد بانکه این فضیلت که من یافته ام فضل وکرامتی است از خدا یافته ام آنرا از پیش خود نرسیده
ام بآن بقوت خود که فخر کنم بان کذا قالوا وتواند که مراد آن باشد که مرا باین سیادت که نسبت باولاد
آدم حاصل است فخری نیست فخر من بنسبتی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوم
در تفضیل ولایت انحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم میگویند وبعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت فنا
ونیستی در احدیت حق است نه بانچه از اثار وجود وتحت حیطه تکوین است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم وهمچنانکه
سید اولاد آدم است سید تمامه خلایق است واکرم ایشان است نزد خدا از تمامه انبیا ومرسلین وملایکه مقربین از
اهل سموات وارضین واز انجمله آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه وما تاخر شیخ عز الدین
عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصایص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت ونقل کرده نشد که حق تعالی
خبر داده هیچ یکی را از انبیا بمانند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفورند وتعذیب انبیا جایز نیست
ولیکن بصریح خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت واخبار کرده نشد بدان وتصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
که از غم واندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد وبه شفاعت در مغفرت ذنوب ورفع درجات
ایشان میکوشد صلی الله علیه وسلم وکلام درین آیت سابقا گذشت واز انجمله آنست که قرین وی اسلام آورد ودلیل
این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست
از شما هیچ یکی مگر انکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن وقرین وی از ملایکه گفتند یارسول الله ترا هم این حال

حال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی
گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست آنحضرت صلی الله علیه وسلم واکثر بر آنند که مراد
حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که جایز نیست
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را باوردی و حجازی در مختصر روضه و قومی گفته اند که نسیان نیز جایز
نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی
تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ
شرایع و وحی است و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف
واقع کذبست و منقصت که موجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن معلوم است بیقین
عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وسلم در هر باب
باشد در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست که نسیان در افعال جایز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس
چاره نیست از قایل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک امت سعادت اقتدا و بقای حصه بشریت و
احکام جبلت در وی صلی الله علیه وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان این عالم و ما
حق می شده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح از این عالم است والله اعلم بحقیقة الحال و اما خطا اگر مراد بآن خطا
در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در اقتدار اساری بدر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه
مترددگردد که دو رکعت گذارده شده یا سه و فرمود شک از شیطان است و از انجمله آنست که میت سوال کرده می شود از
حضرت در قبر و گفته می شود که چه می گفتی تو درین مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام
معلوم می شود که امتان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از ایشان در قبر و استفسار واقع می شود باین کلام میان
قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خصایص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را
تمحیص و تطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت می برند کذا قالوا والله اعلم و از انجمله آنست که جایز است که سوگند خورده
شود برای خدای عز و جل بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نه بغیر او از ملائکه و انبیا و غیرهم شیخ عزالدین ابن عبد السلام
گفته باید که مقصود بر آنحضرت مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم
کذا ذکر فی المواهب اللدنیه و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وسلم
بعد از وی قال الله تعالی وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن

آنحضرت و زجهت آنکه امثال ایشان ازواج او نیز در بهشت و فرمود و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة
الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبید الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا برود من عایشه رضی الله عنها را بخواهم
پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که یزید بن شقی طمع کرد در عایشه صدیقه رضی الله عنها پس
خواندند بروی این آیت و ممنوع شد از ان و این در مخیرات است که ایشان را مخیر گردانید در آنکه دنیا و زینت
آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد از ان حضرت در حل او اختلاف
است و امام الحرمین و غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی
و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم امومت در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز
خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است
بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب حرمت ازواج آنست که آنحضرت زنده اند در قبر شریف
و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت را بی تخیر کرد چنانکه
آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در تهیگاه او بیاض پس جدا کرد
او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بران قول دیگر حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را
در زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
از رجم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و حرام نیست
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از ان قبیل است که در ذکر آن الآن فایده نیست جز علم باحوال
شریف چنانکه در خصایص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقا و از انجمله آنست که حرام بود رویت
اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف
روی و کف دست برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جایز است سایر عورات را افتی به القاضی
و گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستری بی خلاف در وجه و کفین و جایز نیست مر ایشان را کشف
آن در شهادت و جز آن و نه اظهار شخوص مگر در آنچه ضرورتی باشد مثل براز و استدلال کرده است بآنچه در موطا
که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب
بنت جحش را ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی

نقل کرده که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و
تحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون می‌آمدند برای حج و طواف می‌کردند و صحابه و تابعین سماع میکردند
احادیث را از ایشان و ایشان مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین
معنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس
غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست آیا نفی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام او است یا ابهام ادخال
ضرورت ساخته‌اند بر ظهور اشخاص امهات المومنین در حج و طواف ثابت است در حدیث آمده است
که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما یعنی گروه نساء می‌کشادیم روی و چون میدیدیم که مردمان
میرسند می انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیه در ازدحام طواف نمی‌توانست کرد
آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود و ارتکاب آنکه مثل قبه
و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در اسماع حدیث تواند که در پرده میکرده
باشند و از عبد الواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه و بر روی درع بود سطبر ظاهر
این در روایت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جایز است بر زنان از کشف وجه و کفین
بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی‌ماند والله اعلم فتدبر و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده
می‌شوند بسوی وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب
علی کرم الله وجهه بر آمد و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که هذان ابنای و ابنا بنتی اللهم
انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و در حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها میفرمود بخوان نزد من بردو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و می‌چسبانید
بخود و در امام حسن فرمود ان ابنی هذا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین
دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر نداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند
صحابه از درازی سجده و گفت مگر وحی آمده بسوی تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شد مرا پس
ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت مباهله ندع ابنائنا ظاهر است
و از انجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سودمند نیست روز قیامت مگر نسب من و سبب
من مراد به نسب اولاد است و به سبب ازواج و لهذا تزوج کرد امیر المومنین عمر بنت فاطمه را بامیدواری اتصال
با آنحضرت با این این قصه در جای دیگر تفصیل‌تر ازین مذکور است و از انجمله آنست که تزوج کرده نشود به

بر بنات وی صلی الله علیه وسلم یعنی اگر دختری از دختران آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید آنمرد را که
بالای وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا ست رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را
که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت
آمد صلی الله علیه وسلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر ابی جهل
را و شما هیچ نمیفرمائید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را نام داماد آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید یاد نگاه داشت
رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را
و ایذا رکنند فاطمه را من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمیشود دختر رسول
خدا و دختر دشمن خدا در حباله یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس حضرت علی
مرتضی کرم الله وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر
علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و می ترسم که آزار کنی فاطمه را
که لازم می آید از آن آزار من و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری
علت ایذا است جاری گردانیده شد در جمیع بنات فخر بو از انجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب
مسجد نبوی که در مدینه است چنانچه راست و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن
نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را
با اعتراف بآنکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب
الا آن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه تغیر داده شده است از آنکه
بود کافر نمی گردد و در روایات آمده است که دور کرده شد حجابها که در میان بود پس دید آنحضرت کعبه را و بنا
کرد محراب بمشاهدت عین کعبه و از انجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را حقا و بی شک و
شبهه زیرا که شیطان تمثل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند برآمد و نمود او را قدرت نداده اند
که بران حضرت درین باب افترا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من رانی فقد رأی الحق مراد همین دیدن
در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رانی فی المنام فقد رانی یعنی اگرچه حق تعالی شیطان
را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد آنند

حتی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس نتواند بر آمد و اقرار کرد و بازی داد زیراکه وی سبحانه خالق هدایت
و ضلالت است هر دو در اینجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمامه
انبیا را و شیطان متمثل نمی تواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصایص آنحضرت
آورده صلی الله علیه وسلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند هر صورت
که کسی دید آنحضرت را دید و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران صورت بوده در مدت عمر خود و بعضی تنگتر ازین گرفته که بصورتی بیند که
آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست
نرسیده و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و می گفت آنحضرت را در خواب
دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی وصف می کرد که نبود آنحضرت بران
صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و می گویند که سند این حدیث صحیح است والله اعلم و کسی که
با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن بن علی
رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و بعضی اند که دیدن
بصورت خاص و صفت معلومه دیدار ادراک حقیقت او است ولی آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور
محدثان برانند که بهر صورت که بیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و
تفاوت در حال آینه است هر که را آینه خیال صاف تر و نور اسلام منور تر رویت او درست تر و
کامل تر کلام در تحقیق این مقام بسیار است و در شرح مشکات جمله ازان آورده شده است آنجا
باید دید و در حدیث مسلم آمده که من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است
که بیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام
امت خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند وجه تخصیص برویت در منام چیست مگر که گویند این رائی
را رویتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی گناهکاران بشومی گناهان خود محروم باشند از
رویت جمال چندگاه و بعضی مواطن بخلاف این رائی که از حرمان و خذلان محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد
برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت او است یا این مخصوص است باهل عصر وی صلی الله علیه وسلم که خبر
داد که هر که از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت نیز مشرف خواهد شد و این معنی ابلغ
چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت در زمین سیر آمدم

بملازمت شریف نمیتوانند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرموده من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة و
تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه و بیگاه باین نعمت مشرف
شده اند حال بجائی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رؤیت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در یقظه بعد از موت خلاف است صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است که گفت نرسیده
است با این اخبار هیچ یکی از صحابه و من بعدهم و بتحقیق سخت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا مرد وی
رضی الله عنها باندوه تنهائی بعد از آنحضرت به شش ماه بر قول صحیح و خانهٔ وی همسایه قبر شریف بود و نقل کرده نشده
از وی رؤیت آنحضرت در مدت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از نفس خود چنانکه در توشیح شرح
الایمان بارزی و بهجة النفوس بن ابی جمره و روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات وی و شیخ
صفی الدین بن المنصور در رساله خود و هم در مواهب عبارت ابن جمره را نقل کرده است که گفت بتحقیق ذکر
کرده است از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رآنی فی المنام فسیرانی فی
الیقظة که دیدند آنحضرت را در منام پس از آن دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیاء که مشوش
بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را بکشاد کار و نمود طریق اظهار آن تا از آن کشاد حاصل شد و همچنین آمد بی
زیادت و نقصان و گفت که منکر یا تصدیق دارد بکرامات اولیای یا نه اگر ندارد با وی بحث نتواند کرد بهر چه اثبات
کنند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد باید گفت این از آن جمله است زیرا که کشف کرده می شود
مر اولیاء را بخرق عادت از اشیاء عدیده غریبه بر عالم علوی و سفلی که سائر ناس را با آن
راه نیست و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که میگویند که شیخ ابو العباس
قسطلانی در آمد یکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مر او را اخذ الله بیدک یا احمد دستگیری
کند ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السعود آورده که گفت زیارت می کردم شیخ ترا که شیخ ابو العباس
است و مشایخ دیگر را از صلحاء عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فتح کرده شد بر من پس نمود مرا شیخ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مصافحه می کرد مرا آنحضرت بعد از هر نماز و گفت شیخ ابو العباس حرار که در آمدم بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یکبار دیدم آنحضرت را که می نویسند مناشیر اولیاء بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من
که محمد نام دارد باین منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی پس فرمود آنحضرت
علیه السلام که او را بنامی است غیر این و امام حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب مشاهده میکنند
در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و می شنوند از ایشان آوازها و اقتباس می کنند از ایشان انوار و استفاده

میکنند فواید و حکایات کرده شده است از سید نور الدین ایجی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنید در نقضیه
زیارت جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب لدنیه ازین قبیل حکایات می آرد
که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و می آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز
در عوارف المعارف از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود
مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
تغمده الله فی مقام الصدق والیقین در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی
که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ
جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله الازهری الحسینی رضی الله عنهما می آرد که گفت حاضر شدم
بمجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه و بودند در مجلس مانند ده هزار مرد نشسته بود
شیخ علی بن هیتی در مواجهه شیخ زیرا که مقری بود پس گرفت او را بینکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش
شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمیشد از ایشان مگر نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ
از کرسی و ایستاد در پیش دو دست شیخ علی هیتی باادب و تیزی می کرد نظر را در روی پس از آن بیدار گشت
شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس ازین جهت تادب ورزیدم
و فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت وصیت کرد بملازمت تو گفت شیخ علی
بودم آنچه دیدیم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند در آن روز هفت مرد
از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشایخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یقظه
بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در یقظه
مراد را متواتر شده بدان اخبار و حاصل بآن علم قوی است که منتفی است از آن شک و شبهه و لیکن واقع می شود
مرائی آنرا غیبت حس و غموض طرف از جهت ورود حال که ضبط نمیتوانند کرد آنرا عبارت و مراتب ایشان
در این رویت متفاوت و مسئله است و گاهی در منام می بیند یا در غیبت حس و آنرا یقظه خیال می کنند و گاهی خیال متمثل
و آنرا رسول گمان می برد بلکه دیدن آن من النوم و الیقظه است نعم ارباب قلوب که همیشه قایم بمراقبه و توجه
خالص اند از کدورات نفسانیه و معرض اند از دنیا و اهل آن مطلقا و مشتاق و عاشق جمال شریف وی
و دوست میدارند که یک زمان که بیرون آید از تمام اهل و مال خود و ببیند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چنانکه شیخ
عبد القادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی و تصور کند در عالم

هرکه کلام میکند در حالت ذوق و انسلاخ از عوایق جسمانیه و حکایت می کند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت اگر
پوشیده شود جمال آنحضرت یکچشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بر دوام مشاهده و حضور
در رعایت سنن و آداب و سلوک متابع اوست صلی الله علیه وسلم بطریقه قول وی صلی الله علیه وسلم
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و گفته است بدر اهدل در عقب حکایت شیخ ابو العباس مرسی
که این تجویزی است که واقع می شود مانند در کلام مشایخ و مراد آن است که محجوب نیست بحجاب غفلت و نسیان
بجهت دوام مراقبه و حضور و استحضار در اعمال و اقوال و اراده نکردی که محجوب نیست از روح شخص آنحضرت بدیده
سر که آن مستحیل است والله اعلم این خلاصه و اختصار عبارت مواهب است که نقل کرده است در انکار
رویت در یقظه بچشم سر گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الصدق و الیقین و خلصه من کدورات الظن
و التخمین که دوام مراقبه و حضور و استیلای شوق و غلبه محبت و دیدن بچشم خیال و تصور مثال مرتبه ایست
که ارباب طلب و اصحاب سلوک بدان متمتع و محظوظ اند سخن در رویت میرود از صورت و مثال و همچنانکه
جایز است که در منام جوهر شریف آنحضرت متصور و متمثل گردد بی شوب تمثل شیطان در یقظه
نیز حاصل گردد و آنچه نایم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه بیند چنانکه از حکایت بهجة الاسرار
ظاهر می شود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل
عباپوشیده بحج می آیند و تلبیه میکنند حمل این حال نیز بر منام و مبالغه در یقظه خلاف ظاهر است و تمثیل
ملکوتی بصورت ناسوتی امری مقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف بر آمده باشد
و لازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند ولیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند و اگر غیبتی از
عالم حس باستیلای ذکر اثبات کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست و نوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ
و اینجا غیبت حواس باستیلاء ذکر و شهود است و در یقظه است نه در نوم و بالجمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی می شود و در یقظه نیز می نماید و آن شخص شریف که در مدینه در قبر
آسوده است همان متمثل می گردد در یک آن متصور بصور متعدده عوام را در منام می نماید و خواص را در یقظه
و صاحب مواهب خود گفت که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد و قایل است بانکه منکشف میگردد بایشان
اشیا در عالم علوی و سفلی مشکل و مشتبه نگردد بروی چیزی ازین باب و امام غزالی
گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند و هر چه آنها را یک حاصل شود اینهم از
بوده است والله یقول الحق و هو یهدی السبیل تنبیه اگرچه رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام حق باشد

است بیشک وشبهه ولیکن گفته اند که آنچه رائی بشنود از احکام ملکیه ازبرای شک در رویة بلکه از برای
آنکه از برای ضبط مفقود است در حالت نوم کذا قالوا ومراد از احکام شرعیه که مخالف قرار داد دین است
والا بعضی علوم که ازین قبیل باشد در قبول آن وعمل بدان خلافی نخواهد بود وبسیاری از محدثین تصحیح احادیث
که مروی است از حضرت وی نموده وعرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت
تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولا ودر روایت که در نقطه است بعضی مشایخ
نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم واز جمله خصایص آنحضرت آنست که نام نهادن بنام
شریف وی میمون ومبارک ونافعست در دنیا وآخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ایستاده کرده می شوند دو بنده در درگاه حق پس امر
میکند حق تعالی ایشان را به بهشت میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل ومستحق شدیم ما بهشت را و
حال آنکه عمل نکرده ایم که جزا میدهی تو ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند
خورده ام بنفس خود که در نیاید آتش را کسی که نام او احمد ومحمد است وروایت کرده شده است که گفته است
پروردگار تعالی با آنحضرت سوگند میخورم بعزت وجلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو واز علی
بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مایده نیست که نهاده شود وحاضر شود بر وی کسیکه نام او
احمد ومحمد است مگر آنکه پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مایده در وی هر روز دو بار روا
ابو منصور الدیلمی ونیز آمده که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی دران وآمده که مجتمع
شوند قومی برای مشورت ودر ایشان کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود دران مشورت وآمده که
هر کرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت کند وبه بهشت در آرد قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی
محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم کاتب حروف یکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دید ودر پیش ایشان بالستاده
حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبد الحق سلام میکند وآنحضرت قیام نمودند ومعانقه کردند وفرمودند آتش
دوزخ برشما حرام است ظاهرا این بشارت نتیجه این تسمیه است که کردند وعلما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف
ودر تکنیه بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه وبعضی از جمع میان تسمیه وکنیت
منع کرده اند وبرخی افراد را تجویز نموده واین قول اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است در مذهب
امام شافعی رحمه الله علیه منع است مطلقا وامام مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا ومذهب ثالث جایز است
مر کسی را که نامش محمد نیست وکسیکه تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحیات آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم دنوا الاقرب انتهی و از انجمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قرائت حدیث
آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بلند کرده نشود چنانکه در حالت حیات چون تکلم می کرد

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه و سلم که مروی و مأثور
است بعد از وی در عزت و رفعت مثل الکلام اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی و باید که خوانده شود بر مکان
عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند مردم بر مالک رحمة الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را
و میگفت میگوید شیخ چه می خواهید شما حدیث یا مسایل اگر می گفتند مسایل می خواهیم زود بیرون می آمد از
خانه و تعلیم می کرد ایشان را مسایل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد از درون جواب مسایل را
و اگر میگفتند حدیث می خواهیم می درآمد مغتسل را پس غسل می کرد و جامه سفید می پوشید و عمامه بر سر
می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران
و تبخیر می بود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند
که امام مالک این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و بر تحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر
تحدیث بر غیر طهارت و بود اعمش که چون بر غیر طهارت می بود تیمم می کرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر
آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است
چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلب ادب
است با آنحضرت و خلل احترام است مر او را و قطع حدیث اوست از جهت غیر او خصوصاً مر فاسقان و مبتدعان را
بودند سلف که قطع نمی کردند حدیث را و تحرک نمی کردند و اگر چه ضرری و آفتی می رسید در ابدان ایشان و صبر
میکردند بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که یکباری حضرت امام مالک را عقرب
بهفده بار گزید و وی بجنبید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر جناب حدیث نبوی صلی
الله علیه و سلم اگر چه معذور بود در ان و حرکت و قیام بضرورت خود گنجایش دارد خصوصاً که منضاف گردد
با آن مالا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت می شد صحبت مر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی
میگشت با آنحضرت یک لمحه و میدید جمال مبارک او را یک نظره و لحظه این را در خصایص آنحضرت نوشته اند
گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت با امتداد اجتماع و طول مصاحبت حاصل می گردد و اینجا بیک نظری
و یک لحظه بحصول می پیوست و اینچنین کسی را صحابی می گویند بقول اصح مختار پس از خصایص داشتن آن
صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت با انبیا علیهم السلام و چنانکه گفته اند که در تابعی نسبت با صحابی اینچنین نیست

بلکه اینجا بعد از آن اجتماع حاصل می گردد بقول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصایص شریعت که ذکر کرده اند مشترکست
میان آنحضرت و سایر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان بصورت
و عدم تثاوب و مانند آن کما صرح به بعض العلماء و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا می شد چنانکه گفته اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آن حضرت
بر اعرابی محض می افتاد نطق می کرد بحکمت و در قوت القلوب می گوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای
مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بریاضات حاصل نگردد و این از معجزات و خصایص
سید انبیا باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام نبود و این را خصایص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصایص
نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند از جهت ظواهر کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس
سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان چنانکه از سایر روات حدیث را بانفراد صحابی فرد و غریب
نمی خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان
اگرچه بعضی از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن میگویند که ملابست فتنه و وقوع ایشان دران بخطاء در
اجتهاد و تاویل بود و نظر می کنند در فضایل و ماثر ایشان در امتثال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت
و حضور ایشان در غزو و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس با مواظبت بر صلوة و صوم
و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سالفه
و نیز جمهور علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افاضل ملت اند و هر که بعد از ایشان است بمرتبه ایشان
نمیرسد و بعضی از علما مثل ابن عبد الله که از مشاهیر محدثین است و غیر وی درین مسئله تکلم کرده اند و گفته که باشد در
جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبایر بوده و کسانیکه
زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرده باحادیث که در فضل آخر امت ورود یافته و بعضی از محدثین گفته اند که
خیریت و افضلیت مخصوص باصحاب است که ممتد بود صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از
حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است
بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه
یؤمنون بالغیب بان وجه تفسیر کرده اند والله اعلم و از جمله خصایص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بقول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آن
داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت بخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود

رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم باچون می گذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان وچون برگشت آنحضرت از نماز روی مبارک آورد بجانب ما فرمود مگوئید السلام علی الله زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقایص ومخافات وسلام بخشش بندگان است از ان سلام برده که موهم خوف واحتیاج است معنی ندارد وچون بنشیند یکے از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین که چون این را گفت رسید بر عبد صالح را که در آسمان وزمین است الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد سلام بر آنحضرت ودیگران العموم گذاشته اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصایص است نیز وجهی دارد ووجه این می گویند که چون در اصل شب معراج ورود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزة سلام آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از ان همین صیغه گذاشتند ودر کرمانی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی می گفتند نه بصیغه خطاب والله اعلم ودر بعضی کلام بعضی عرفا واقع شده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت وسریان وی در ذراری موجودات خصوصا در ارواح مصلین است وبالجمله درین حالت از شهود وجود وحضور آن حضرت غافل وذاهل نباید بود وبامید ورود فیوض انوار روح پرفتوح وی صلی الله علیه وسلم واز انجمله آنست که واجبست بر کسیکه بخواند اورا آنحضرت جواب دادن گرچه آنکس در نماز باشد وشاهد این حدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم وگفتم یا رسول الله من در نماز بودم از ان جواب ندادم فرمود آن حضرت آیا نگفته است خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی می شود تارک آن آیا نماز باطل می شود یا نه صاحب مواهب می گوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه وغیر آن که باطل نمی شود وبعضی برآنند که باطل می گردد واز حدیث چیزی معلوم نمی شود والله اعلم واز انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجو دروغ گفتن بر غیر او نیست وهرکه دروغ بربندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی ابدا اگرچه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از محدثین واز سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت علی وزبیر را رضی الله عنهما وفرمود بروید اگر یابید بکشید وشیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ائمه اورا درین قول وحق آنست که دروغ بربستن بر آنحضرت فاحشه عظیمه وموبقه کبیره است ولیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه

اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت و الله اعلم و از انجمله آنست
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً مذهب مختار اینست و همچنین
انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از انجمله آنست که جایز نیست بر آنحضرت
حزن زیرا که این نقص است و نه اغماء طویل و همچنین انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تنبیه کرده است
سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه قلب
زیرا که وارد شده است که خواب نکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاه داشته شده است
دلهای ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته
است که جایز نیست انبیا را عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور
است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب را حاصل شده بود بر وی پرده در طرف شد و امام فخر رازی
در تفسیر قول حق سبحانه وابیضت عیناه من الحزن گفته است که غالب شد بر وی بکا و نزد غلبه بکا بسیار
می شود آب در چشم گویا سفید شده است به سفیدی آن آب و دلیل صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در
غلبه بکا است نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که وی علیه السلام اعمی شده
بود بالکلیه پس گردانید او را حق تعالی بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک نمی کرد او را مگر ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند
قوی شد بصر وی و رفت نقصان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است مدخول
است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در یعقوب عمی است ولهذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل
گفته است که ندید یعقوب شش سال تا گشت کرد او را القمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه
بکا است نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکا است و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر
حزن در عمی نیز باشد مشهور آنست که هیچ پیغمبری اصم نبود اما بعضی از ایشان اعمی بوده اند و الله اعلم و از انجمله آنست
که هر که دشنام کند آنحضرت را و تنقیص کند بوجهی از وجوه بتصریح یا کنایت واجب است قتل وی درینجا اتفاق
است اختلاف درین است که این قتل بطریق حد است یا بالنقض باید کشت و طلب توبه باید کرد یا نخست
ردت که توبه باید جست و اگر توبه آورد بخشند و مختار قول اولست و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر
کافر باشد و اسلام آورد در میگذرند و این مبحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست

آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهر چه می خواست از احکام اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود باوی صلی الله
علیه وسلم هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت
وی حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که آنحضرت خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد اتباع
حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که فروخته ام و هر که از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت
وای بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود
آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم ما ترا این گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا بخبر
آسمان آیا تصدیق نکنیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهادت خزیمه را بجای
شهادتین مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر
محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت مر مردی را که معروف است نزد ایشان
بصدق بر هر چه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر اعرابی بعلم خود و جاری ساخت
شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس این معنی در حکم شهادتین باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد
آنحضرت ام عطیه را که از فضلاء صحابیات است بنیاحت بعد از نزول آیت مبایعت زنان که در اینجا واقع شده است
و لا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدادند مرا بر نیاحت در جاهلیت و چاره است
مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را در نیاحت گفت امام نووی این مخصوص است ام عطیه را
و تخصیص است مراد از نیاحت آل فلان خاصة و شارع را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهر چه خواهد و چنانکه
رخصت کرد اسما بنت عمیس را بترک سوگواری کردن بر جعفر ابن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه
ماتم بپوش و سوگ دار بعد از ان هر چه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد ابو برده نیار را بتجویز اضحیه بزغاله جذعه
قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز از قربانی محسوب نیست ابو برده گفت یا رسول
الله من شتابی داشتم که شتابی کردم در ذبح آن و گفتم که امروز روز اکل و شرب است پس خورانیدم اهل و
عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر بزغاله که بهتر از گوسفند گوشت دار است آیا کفایت میکند
از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را برای وی
و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است وان امراة وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت را قبول نیفتاد
مردی فقیر ایستاده بود گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر وی
میکنی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تنه دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد

گفت ندارم چند سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که یاد است از قرآن و تعلیم کن او را و مهر
کن آنرا و نباشد قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصایص آنحضرت آنست که تپ کرده میشد چنانکه دو کس ز جمله خصایص
تپ زده شوند از جهت مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
سه روز برای عیادت و پرسش احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج
مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف
وی قطیفه که می گسترانید زیر خود و این هر دو امر جایز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه
از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از
آنست که مدینه تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در مجلس باید و از انجمله آنست که زمین نمی خورد
جسد شریف او را صلی الله علیه وسلم همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصایص شمرده اند و از بعضی اولیا
نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهارده سال تقریباً کشاده همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب
آن بود که می خواستند پسر برادر زاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت
است که اموات را تبرکا در قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را کنایت است از
حیات و این مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی و از انجمله
صلی الله علیه وسلم از جهت بقاء ترکه وی بر ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد و صواب همین قول است که صدقه
میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده میشود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در ان صرف می کرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح مسلمین چنانکه آنحضرت خود در
زمان حیات می کرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از غیر وی جایز نیست
مگر ثلث و همچنین حکم تمام انبیاست که ایشانرا ارث نباشد و مراد از قول حق تعالی وورث سلیمان داود و قول وی
سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز می کند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده
ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید
سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پس شنیدم
اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را
چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

در قبر است یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای
معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین
بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست حبس جسد شریف دران جوابش آنکه در حدیث
آمده است که فسحت کرده می شود در قبر مومن هفتاد در هفتاد و چه جا قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
که فسحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکن و استقرار آنحضرت
از بقعه قبر جوابش آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت درینجا بود و امام تقی الدین سبکی
رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و
تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند دران و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب
که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز می کرد در قبر شریف تائید
میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و در حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی
اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند تا نظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی انک میت و انهم میتون و فرمود آنحضرت انی رجل مقبوض و صدیق
اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع هم دلالت بران جوابش آنکه آنحضرت چشید درد موت و مرد بعد ازان
زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز
و نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی دنیاوی بدنی که حیات حقیقی داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است
و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه دران عالم یا بنهد
در ابدانی که دخل دارد نسبت بآنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرد
در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسیده نشده
و خاک نگشته و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گزاردن تقاضای جسم میکند و صفات مذکوره
در انبیا در شب معراج هم صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند
بر صفتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده می کنیم
در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

گفت ندارم چند سوره از قران مجید یاد دارم گفت نزدیک کن او را بحضرتی که باتست از قران و تعلیم کن او را و مهر
کن آنرا و منیا شد قران مهر وی را بعد از تو و از جملهٔ خصایص آنحضرت آنست که تپ کرده میشد چنانکه دو کس
تپ زده شوند از جهت مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت
سه روز برای عیادت و پرسش احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج
مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف
وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و این هر دو امر جایز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه
از شقران بود مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از انجمله
آنست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در محلش باید و از انجمله آنست که زمین نمی خورد
جسد شریف او را صلی الله علیه وسلم همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جملهٔ خصایص شمرده اند و از بعضی اولیا
نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهارده سال قریب کشاده همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب
آن بود که می خواستند که پسر برادرزاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت
است که اموات را بتبرک در قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر آنست که نا خوردن زمین جسد شریف را کنایت است از
حیات و این مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی
صلی الله علیه وسلم از جهت بقا در ترکه وی در ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد و صواب همین قول است که صدقه
میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقه و صرف کرده می شود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در ان صرف می کرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح مسلمین چنانکه آنحضرت خود در
زمان حیات می کرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از غیر وی جایز نیست
مگر ثلث و همچنین حکم تمامهٔ انبیاست که ایشان را میراث نباشد و مراد در قول حق تعالی و ورث سلیمان داود و قول وی
سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز می کند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده
ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید
سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پس شنیدم
اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را
چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

از جملهٔ خصایص

و از انجمله

در قبر است یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجایی
معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین
بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست حبس جسد شریف دران جواب آنکه در حدیث
آمده است که فسحت کرده می شود در قبر مومن هفتاد در هفتاد چه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
که فسحت آن از دایره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای مکث و استقرار آنحضرت
از بقعه قبر جواب آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت درینجا بود و امام تقی الدین سبکی
رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و
تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند دران و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب
که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تائید
میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی
اسرائیل بحج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قران مجید ناطق است بموت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت انی رجل مقبوض و صدیق
اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع امت بران جواب آنکه آنحضرت چشید درد موت و مرد بعد ازان
زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز
و نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده
است بحیات جسمانی و دنیاوی بدنی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است
و این ثابت است مر روحها را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه در ان عالم یا بدهد
در ابدانی که او را ظهور است و او را نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرد
در زیر قنادیل عرش یا بهشت واما ارواح انبیا اعاده کرده می شود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسیده نشده
و خاک نگشت و حق تعالی قادر است که نگاهدارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گزاردن تقاضای جسمی میکند و صفات مذکوره
در انبیا در شب معراج هم صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند
بر صفتی که در دنیا بوده اند در احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده می کنیم
در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است

وحال در انجا بخلاف عادت باشد وتواند که بروایح ونسایم واشال آن از ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان
شهدا واقع شده است یرزقون فرحین واگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست چنانکه در حدیث یطعمنی
ویسقینی واللہ اعلم وسلم شک نیست در ثبوت آن مر ایشان را بلکه سایر اموات را اصح به العلماء ودر احادیث
آمده است نماز میگذارند وتلبیه میگویند وذکر وتسبیح میکنند اگر گویند که آن دار عمل نیست ودر انجا تکلیف نیست
این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم برزخ منسحب وجاری است بروی احکام دنیا از استکثار
اعمال وزیادت اجور وگاهی حاصل می شود عمل بی تکلیف بر سبیل تلذذ وشوق وذوق چنانکه حال
نوافل وتطوعات اینچنین است ولهذا در بهشت تسبیح میکنند وقران مے خوانند ودر شان قاری
قران واقع شده رتل وارتق وازین قبیل است سجود حضرت سید انبیا صلوات اللہ وسلامه علیه وعلیهم وقت
فتح باب شفاعت وبعضی از علما گفته که مال آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم باقی است بر ملک وی قایم است بر
نفقه وی وعد کرده این را از خصایص ونقل کرده است امام الحرمین که آنچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک وی صلی
اللہ علیه وسلم وانفاق می کرد ابوبکر رضی اللہ عنه بطریق نیابت وخلافت وی بر اهل وخدم وسایر مصارف وی ابوبکر [illegible]
که مال باقی است بر ملک وی صلی اللہ علیه وسلم واین قول تقاضا می کند اثبات حیات در احکام دنیا نیز واین
زاید است بر حیات شهید وبعضے گویند بزوال ملک قول او ما ترکناه صدقه صادق است بهر دو تقدیر واللہ اعلم
واین بحث حیات انبیا جاری شده وانجرار یافته بتقریب ذکر حیات آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم در آخر کتاب در
باب وفات النبی [illegible] ثابت داشتیم اگرچه موجب تکرار است ولا باس تا این مسئله موکد ومقرر گردد واز
آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند او را صلوة وسلام زایر را وروایت کرده است
این حدیث را احمد ونسائی وحاکم وتصحیح کرده است او را حاکم باین لفظ ان للہ ملائکة سیاحین فی الارض
یبلغونی عن امتی السلام مر خدای را فرشتگان است که می گردند در زمین میرسانند مرا از امت من سلام ودر احیا
از عماره اینچنین آمده که خدای تعالی را فرشته ایست که داده است قوت سمع از همه بندگان پس نیست هیچ یکی از
بندگان که درود میفرستد بر من مگر که میرساند آن فرشته مرا درود او را واز انجمله آنست که عرض کرده می شود
بر آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم اعمال امت واستغفار میکند مر ایشان را وروایت کرده است ابن المبارک از
سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده می شود بر آنحضرت اعمال امت صبح وشام پس میشناسد
آنحضرت ایشان را بسیمای ایشان واعمال ایشان ودر بعضے روایات آمده است که عرض کرده می شود بر من
اعمال امت آنچه بد است می پوشم وآنچه نیک است عرض می کنم بدرگاه مراد بپوشیدن عرض نکردن خواهد

گویا سنت الهی جاریست بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت می نماید و آنچه عرض کرده نمی شود محو و ساقط
کرده میشود از درجهٔ اعتبار فافهم و بالله التوفیق و در حدیث کعب احبار آمده است که هر بامداد و بیگاه هفتاد
هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند و گرد می پایند آنرا و میزنند بالهای خود را و چون مبعوث میگردد
آنحضرت از قبر شریف بیرون می آید میان این فرشتگان و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل
بمعنی بردن عروس بخانهٔ زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب است پیش محب یعنی بردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرگاه عزت و از انجمله آنست که منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد شریف
بر بالای حوض شریف اوست چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه
را تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدم من الان بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر
که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب
در حوض از انجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک
بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف [illegible] حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای
اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر [illegible] فردا قیامت در رنگ سائر
خلایق اعاده فرمایند و بر لب حوض [illegible] بر پا دارند از برای تعظیم
شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گروهی بران رفته اند که این احادیث از منبری که در آن روز بر پا
آنحضرت با کنند نه این منبر که در مسجد شریف است و این تاویل در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث
که میفرماید ما بین حجره من و منبر من روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر
ازین کلام همان منبر است که از برای تحدید روضه مقدسه مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب
گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی ازین علما در انکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و محسوس موجود است
و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هر چه خبر داده بوی مخبر صادق از امور غیب ایمان بان واجب است
تنبیه حاصل الجمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی روضه ایست از ریاض جنت بروایتی که کرده است این را بخاری
بلفظ ما بین بیتی و منبری و درینجا نیز تکلم کرده اند بعضی گفته اند که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت
در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و مجالست آن حاصل است چنانکه از تشبیه
مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا پس تواند که اشارتی بآن می افتد خصوصا در

بر قدر فضل و مرتبت و کوثر آنحضرت عظیم تر و بیشتر بسیار است از همه و از آنجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب
خویش ذکر توبه و غفران انبیا فرمود ذلتی و خطائی که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرد در شان آنحضرت
علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر خبر فتح را مقدم داشت و بعد از آن
ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور داشت و تحقیق این مقام در باب دوم گذشت و از آنجمله آنست
که هرچه انبیای ما سبق را بعد از سوال عطا فرمود وی را علیه الصلوة والسلام بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل
گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و در شان آنحضرت و امت وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
معه الآیه موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری در شان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود الم نشرح لک
صدرک و از آنجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بمقام محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت
و مقام محبت بالاتر از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشته است و در آخر باب هشتم نیز کلام درین باب می آید
و بعضی علمای عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته که خلیل از خلت است بمعنی حاجت و ابراهیم
علیه السلام محتاج و مفتقر بود بسوی خدا پس از محبت گرفت او را خدا تعالی خلیل و حبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس
آنحضرت هم محب است و هم محبوب و دیگر فرق گفته اند که خلیل میباشد که رضای وی رضای خدای بود و حبیب میباشد که فعل خدا رضای
او بود قوله تعالی فلنولینک قبلة ترضاها و لسوف یعطیک ربک فترضی و خلیل [illegible] محبوب چنانکه
آمده است که چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام بقبض روح توقف کرد ابراهیم و گفت [illegible]
حکم می شود زود می باید آمد یا توقفی هست و آنحضرت فرمود الرفیق الاعلی و دیگر گفت در دعای خود اللهم
انی اسالک النظر الی جلالک و حبک والشوق الی لقائک و خلیل مغفرت میطلبد و حبیب طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی
اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در حد یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر و یتم نعمته علیک و خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد حبیب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده
سکین و زاری برآن فرمود والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد
و وجدک ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفت مر حبیب را و رفعنا لک ذکرک
و خلیل گفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی و بنی ان
نعبد الاصنام و حبیب گفته شد مراد و را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و چون خلیل که محل
خلت است و حبیب که محل محبت این فرق باشد و خلت و محبت نیز فرق و فصل ظاهر بود و صلی الله علیه
وسلم علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و آل کل و صحبه اجمعین [illegible] آنست که تمام نقل کرد آنحضرت

نصف

آنحضرت نشسته گزاردی ثواب آن برابر بودی بایستاده گزاردن بخلاف دیگر که فرمود من صلی قاعدا فله
اجر القایم اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم
از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیدم که نشسته نماز می گزارد گفتم
یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حال تو نماز نشسته میگزاری
فرمود آری من گفته ام ولیکن لست کاحد منکم وازانجمله آنست که همچنانکه از برابر می دید از قفای خود نیز میدید و
در تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین در باب اول در ذکر بصر شریف رفته است وازانجمله آنست
که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخه اولی بروی منکشف ساختند تا همه احوال را از اول تا آخر
معلوم گردد یاران خود را نیز از بعضی ازان احوال خبر داد از بعضی صلحا از اهل فضل شنیده شده است که
بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الٰهی معلوم ساخته بودند و این سخن ظاهر
مخالف بسیاری از ادله است تا قایل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم **وصل** فضایل و خصایص امت
مرحومه محمدیه بسیار است و این نیز راجع بفضایل آنحضرت است که اینچنین امت دارد و اینچنین تابعان دارد
هم چنانکه فضایل آنحضرت داخل فضایل امت هست که اینچنین پیغمبری دارند و متبع و مقتدی باینچنین ذات
کامل الصفات اند زیرا که چون پیدا کرد پروردگار تعالی و تقدس و ابراز و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله
علیه وسلم در عالم عیان در غایت احکام و اتقان ظاهر شد عنایت ربانیه بامت او نیز اگرچه جنس انس همه
امت او بیند لیکن بجهت خصوصیتی و قابلیتی که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور کرد در جای دیگر نکرد و فرمود کنتم خیر امة
اخرجت للناس و این خطاب بواسطه با اوایل این امت است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
اند و سابقان و مقربان درگاه اند و دین صفات که فرمود تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر که حقیقت
سبب خیریت اند اتم و اکمل و اسبق اند و بفضل صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشاهده جمال
جهان آرای او و اقتباس و استفاضه انوار و آثار وی بواسطه مخصوص اند وازینجا معلوم شد که اول این
امت افضل است از ما بعد خود ترتیبی سالم شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی
الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین و
از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم می شود که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یفشوا
الکذب میفرماید بعد ازان فاش می شود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق و تقوی و یقین
که در اوایل بود نماند و طایفه از صحابه اند که بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف شده و ایمان آورده

بور فتند بکار دبار خود مشغول شدند و با متداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه نمودند اینها که تفضیل
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قایل اند میگویند ایشان را نیز کمالی حاصل است که موجب افضلیت است
از من بعدهم و معلوم نمی شود که مقصود این طایفه بچیست اگر می خواهند که ببرکت رویت و مشاهده آنحضرت
تمامه کمالات حاصل می شود که متاخران دارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان
صحابه است و خلاف واقعست یا می خواهند که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل است از تمام
فضایل و کمالات و هیچ فضیلتی برابری نمیکند بآن و بالجمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود
افضل از من ورای خود و جماعه از اصولیین اطلاق اسم صحبت هم مخصوص میدارند بجماعه اولی و این
خلاف مذهب محدثین است که در صحبت برویت و ملاقات اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی
ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد ازین نیز تقریبی افتد و فضایل و خصایص این امت علی الاطلاق
بیشمار است و اخبار و آثار بسیار دران وارد و اتم و اکمل فضایل ایشان است که امت محمدیه اند و پیغامبر
وی صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین و جامع فضایل و کمالات تمامه انبیا است سلام الله علیهم اجمعین
و مکارم اخلاق و محامد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین وی و اتمام نعمت
چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور
است چنانکه ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه وسلم و نیز ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه
گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچ
کس هست در امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی برایشان بغمام و فرود فرستادی برای ایشان
من و سلوی پس فرمود خدا تعالی یا موسی ندانسته تو که فضل امت محمد علیه السلام بر سایر امم همچو فضل
منست بر جمیع خلق گفت موسی یا رب پس بنما مرا آن امت را فرمود حق سبحانه نمی بینی تو ایشان را
ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باریتعالی پس جواب دادند همه بیک آواز لبیک
اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آبا و ارحام امهات بودند پس فرمود وی سبحانه صلواتی علیکم
و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش ازانکه دعا کنید و هر که دریابد مرا
در حالتی که گواهی میدهد که لا اله الا الله محمد رسول الله بیامرزم مرا او را گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنت بجانب الطور
اذ نادینا نبودی تو ای محمد یعنی در نشأه عنصری وقتی که ندا کردم یعنی امت ترا تا بشنوانم موسی کلام

کلام ایشان روایت کرد آنحضرت را قتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یارب چه عجب نیکوست آنچه از امت محمد پروردگارا بشنوان مرا بار دیگر و ابونعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد حق تعالی بموسی پیغمبر بنی اسرائیل که هرکسی که دریابد مرا در حالی که منکر است باحمد درآرم او را در آتش دوزخ گفت موسی علیه السلام کیست احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام پیدایشی را گرامی تر بر من ازوی و نوشته ام نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا درآید در وی او و امت او و ازین حدیث معلوم می شود که امت او بتبعیت او پیش از انبیاء دیگر در بهشت درآیند و چه عجب چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود دیگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگرچه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت فاضلتر از انبیا باشد یا برابر باشد با ایشان فحاشا و کلا زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود موسی و چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان پس فرمود موسی بگردان مرا خدا و ایشان آن امت فرمود خدا تعالی نبی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خدا وندا امت آن نبی دارو وهب بن منبه آمده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من مبعوث سازم نبی امی را که می کشایم بوی گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و مهاجر وی مدینه طیبه و ملک او بشام است و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و می گردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است برای مردم امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و یکتا دانند مرا و ایمان آرنده بمن و اخلاص ورزنده بمن و تصدیق کننده بچیزی که آورده اند پیغمبران من نگرنده آفتاب و ماهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن قلوب و وجوه و ارواح که اخلاص ورزیدند بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملایکه است گرد عرش ایشان دوستان منند یاری دهندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند نماز می کنند برای من ایستاده و نشسته و راکع در مساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم می کنم بکتاب ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را و کسیکه دریابد ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و درنیاید در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و من بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا باشند بر مردم چون در غضب درآیند تهلیل

میکنند مراد چون نزاع کنند تسبیح کنند و پاک می کنند رویها را و اندام ها را می بندند ازار تا نصف ساق و
تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی می کنند ریختن خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است ش
راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشان است و براه و روش ایشان است
این فضل من است میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رواه ابو نعیم این فضل این است مرحومه است
در کتب سالفه پس امت را باید که برین صفات باشد که علت خیریت ایشان است و شک نیست که اتم و اکمل در تمام
صفات اوایل ایشان اند که صحابه اند و من یلیهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصایص این امت است حلال
گردانیدن غنایم و حلال نبود مر کسی از امتی را پیش از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک
پاک کننده چنانکه در خصایص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وی شریک اند درین صفات و احکام
و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصایص ایشان است نسبت با امم سالفه اگرچه پیغمبران را بود و استدلال کرده اند
برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن توان که این جزاء وضو مخصوص باشد
با ایشان و در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست آن
کافر که نزدیک شود بساره ساره برخواست و وضو کرد و نماز بگذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو
کرد و نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است
نه اصل وضو و در روایتی مر مسلم را از ابو هریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را
و از ظاهر حدیث احمد که در مشکات در کتاب طهارت آورده نیز آنچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات
خمس نیز از خصایص این امت است و در امم سابق چهار نماز بود جز عشا و اول کسی که نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود
صلی الله علیه وسلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تاخیر کنید نماز عشا را
از برا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سایر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان
و اقامت نیز از خصایص این امه است و بسمله نیز بر هیچ امم نازل نشده است پیش از این امت مگر بر سلیمان
علیه السلام پس بسمله از خصایص امت است نسبت با امتهای دیگر و آمین را نیز از خصایص این امت داشته
اند و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بر ما بر چیزی چنانکه حسد
میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدا تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد میبرند
بر سلام و آمین و از خصایص این امت است رکوع در نماز روایت است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم
ما در وی نماز عصر پس گفتیم ما یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نکردی و امروز کردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه

وسلم باین امر کرده شدم و ازین حدیث معلوم می گردد که در اوایل در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری
نبود پس ازان امر شد و در واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع به سجود و تدریج دران ادخل است در حصول حضور
و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق سبحانه یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین
دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت ادامت طاعت است از جهت قول حق
سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام و خشوع می آید و مراد بسجود نماز
است از جهت قول وی سبحانه و ادبار السجود و برکوع خشوع واجبات و تقدیم سجود بر رکوع نوعی از قرینه است
برین معنی والله اعلم ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود بنص حدیث عدم رکوع
در نماز امم سابقه و علماء استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بران و تمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر
بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصایص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال
مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعض احادیث معلوم میشود که تشبیه در اتمام صف
اول است که آنرا تمام کرده صف دیگر بندند و می تواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت
نیز از خصایص این امت است والله اعلم و از جمله خصایص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها
گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که
در وقت ملاقات سلام بکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکیست و سلام نیز فرد آنست که بر ملائکه و قوم میگویند
فتدبر و از خصایص این امت جمعه است که دیگران را نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی
فرض الله علیهم فهدانا الله له والناس فیه لنا تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری و احادیث را
بیانی است که در جای خود کرده شده است و از خصایص این امت ساعه جمعه است که هر چه دروی از خدا تعالی
بطلبند بیابند و درینجا اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادة آنرا با تطبیق میدران نقل کرده
ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز
و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله عنها برینجانب است میگویند که وی رضی الله عنها
خادمی را بر می گماشت که خبر کند ازان والله اعلم و از انجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق
سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و زینت میدهد
آراسته بهشت را و روی میگرداند که دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خود از بوی مشک و استغفار میکنند مر ایشان
را ملائکه هر شب بگاهیکه افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه داده

شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت که داده نشده است هیچ امت پیغمبرے را و آمده است
که استغفار میکنند برایشان هنگامیکه افطار میکنند و در بند و زندان کرده می شوند مردهٔ شیاطین و از انجمله استحباب
سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود بر کسانی که پیش از ما بوده اند بعد
خواب و همچنین در صدر اسلام بر ما نیز پس از آن منسوخ گشت و از انجمله شب قدر است چنانکه گفته است
نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه در راه خدا جنگ کرد
و سلاح از بر نکشید صحابه گفتند کرا یا طاقت است یکے را از ما که اینچنین تواند کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر
بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام درین مقام در
محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصایص این امه است یا بر امم سالفه نیز بود و آیهٔ کریمه
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سالفه نیز
مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعاً آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سالفه چنانکه بر ما و در اسناد این حدیث
مردے مجهول است و اگر گوییم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است
و قول جمهور همین است و از خصایص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و مستجلب صلوات و از خصایص این امت
و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب هدایت مر ایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق
داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزے که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول
انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام را وقتی که گفت
یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین این قول موجب و موهم
ترجیح امت است بر انبیا بتحقیق فرمود یعقوب علیه السلام فصبر جمیل و الله المستعان و این در معنی استرجاع
است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شد این امت را استرجاع چیزے که
داده نشده از امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت بامم باشد نه نسبت بانبیا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خدا تعالی بر داشت ازین امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تشدید و رفع تکلیفهای
سابق است که بود بر ایشان مثل تعین قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضاء خاطیه و قطع موضع نجاست و قتل
نفس توبه و می بود مرد از بنی اسرائیل که می کرد گناه در شب و نوشته می یافت وقت صبح بر در خانه خود که کفارت این گناه این
که بر آر هر دو چشم خود را پس برآورد و از انجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی است بر ایشان از آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان
و نگردانید بر ایشان در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده نتواند گذارد کسی نماز را نشسته بگذارد و مباح گردانید

گردانید افطار و قصر در سفر و کتابت بر ایشان توبه را مشروع گردانید مر ایشان را کفارات در حقوق الله
و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت حرج آنچه بود بر بنی اسرائیل
از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از آنجمله آنست که خدای تعالی رفع کرده است از ایشان مواخذه بخطا
و نسیان و آنچه اکراه کرده شوند بر آن و حدیث نفس که آنرا خاطر و وسوسه خوانند بتحقیق بود بنی اسرائیل چون نسیان
میکردند چیزی را از آنچه امر کرده شدند بدان یا خطا کردند تعجیل میشد بر ایشان عقوبت و حرام گردانیده میشد
بر ایشان چیزی از طعام و شراب باندازه آن گناه و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ان الله تعالی
رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه رواه احمد وابن حبان والحاکم وابن ماجه و فرق میان خطا
و نسیان است که در نسیان مطلق فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا
یاد دارد ولیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرد و آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بر کاری
داشتن چنانکه ظالمی زور کرد و گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نمیکنی می‌کشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است
زبان ندارد و بر آن مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه در اینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک بے اختیار
در دل افتاد و این را هاجس خوانند در اینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان
کرد و گردید در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم است که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است از این امت
بلکه اگر نکرد یک حسنه می‌نویسند بعد از آن عزم است که بجد است که بکند ولیکن از خارج مانعی پیدا شد که نمی‌تواند کرد
و اگر مانع نباشد البته می‌کند در این صورت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و بر این محمول است قوله تعالی
و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم زنا زنا نیست و مواخذه بر وی مواخذه زنا نه
بلکه گناهی است سر خود و مواخذه کرده می‌شود آدمی بدان و از خصایص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان
اکمل است از جمیع شرایع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست در آن
و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و
شرایع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال و جمال و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر
بشریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت از قتل نفوس و تحریم طیبات و تعجیل عقوبات و تحمیل
اصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود موسی علیه السلام اظهر و اشد خلق الله در هیبت و غضب و بطش و اخذ چنانکه
خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند که از آن روز که وی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک
میگذاشت تا از تاب قهر و جلال وی مردم بیتاب شوند و بود لنحو است وی در شدت و غلیظ بعضی که در تکالیف

غلیظه و احکام شدیده اصلاح و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و لو در
شریعت عیسی علیه السلام شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و محاربه در دین نبود و حرام است در دین نصاری
قتال و اگر کافر عاصی شوند و بود نفوس امت وی علیه السلام لین و نرم خود نبود بر ایشان اصار و اغلال و احکام
شدیده و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طبانچه بر رخسار راست تو زند گردان تو رخساره چپ را بسوی
وی و هر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده بآن جامه ردای خود را و هر که تسخیره کند ترا تا یک میل
برد تو با وی دو میل رو این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند نه آنکه
حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآن است و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
و بود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان
اما پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین و رافت و
رحمت و شریعت او اکمل شرایع و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت وی
در غایة توسط و اعتدال و نهایة جامعیت و کمال گاهی وارد شد بالزام و ایجاب و گاهی بندب و استحباب و در موضع
شدت شدید و در جای لینت لین در جای شمشیر زد و در جای عطا می کرد گاهی عدل میفرماید و گاهی فضل
مینماید و قتی جزاء سیئة سیئة مثلها می گوید و این عدل است و زمانی فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و این فضل است
انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ایجاب عدل و تحریم ظلم است و لئن
صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل حرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید هر طیب نافع را
و تحریم خبائث رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین
من حرج و گردانید ایشان را شهداء بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهداء اند بر امم خود و گردانید
ایشان را خیر امت اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضایل و کرامت و مراتب و درجات و الله
یختص برحمته من یشاء و هو ذو الفضل العظیم و از خصایص این امت اینست که اجتماع نمی کند بر ضلالت و این حدیث
مشهور است باسانید کثیر آمده و مراد و شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که مجتمع
نشوند امت من بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجیت اجماع و اجتماع ایشان حجة است و اختلاف این
رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ است
اختلاف امتی رحمة و همیشه بوده در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگری بحرمت و عیب
نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب تیسیر

وتسهیل امور دنیا وانتظام کارخانهٔ معیشت است چنانکه اختلاف علما در مسایل فقه سبب تخفیض و توسعه مردین امت واز خصایص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است اینها نزد او برامم دیگر عذاب بود چنانکه وارد شده است که الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون شهادة لکل مسلم و در روایتی الطاعون شهادة لامتی ورحمة لهم ورجز علی الکافرین و فرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه در حدیث عایشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام شیخ تر ازین آورده ایم واز خصایص این امت است که نزد شهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت و در امم سالفه و قتیکه شهادت دهند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له الجنة ومن اثنیتم علیه بشر وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت اهل عدالت و صدق است که بی شایبه غرض و کذب باشد واز خصایص این امت است که اعمال ایشان اقصر و اعمال ایشان اقل نسبت با امم سالفه و اجر ایشان اکثر و او فر چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل داستان شخصی است که اجیر گرفت یکی از بامداد تا پیشین و دیگر از پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یکدرهم اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران بایستادند که چون روا باشد که عمل ما متفاوت و اجرت برابر آن شخص گفت که من انچه شرط کرده بودم شما را دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم بدهم اول مثال یهود است و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال این امت مرحومه واز جملهٔ خصایص این امت آنست که ایشان داده شده اسناد را که بآن سلسلهٔ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم باقی است و تا روز قیامت همچنین خواهد بود واین خصیصهٔ فاضله و سنت سنیه است که اکرام کرده است حق تعالی بدان این امت را و تشریف و تفضیل داده ایشان را بدان که هیچ یکی از امم را نداده بود صحف انبیاء ایشان در دست ایشان و خلط کردند بدان اخبار خود را که گرفته اند آنرا از غیر ثقات و نیست پیش ایشان تمیز و تفرقه میان توریت و انجیل و میان انچه لاحق گردانیدند از اخبار واین امت فاضله شریفه زادها الله فضلا و شرفا گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود بصدق و امانت و ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند احفظ و اضبط در مرتبه و تمیز کردند میان آنکه اطول بود مصاحبت و مجالست وی با شیخ خود از کسی که قصیر بود و نوشتند احادیث را الطرق متعدده و ضبط کردند حروف و کلالات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و تنقیح نمودند خصوصا اصحاب صحاح که عمدهٔ ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند جزاهم الله عن المسلمین

خیر او این فضل خاص حق است عز وجل بر این امت نشکر الله علی هذه النعمة وسایر نعمه ونسأله المزید من فضله وکرمه ابو حاتم رازی
گفته که نبود در هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدایش آدم علیه السلام علماء وامنا که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر
درین امت مرحومه ومعرفت تواریخ وانساب هم از خصایص این امت است میگویند که عارف ترین
صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه وآورده اند که عبد الله بن عباس را رضی الله عنهما یک روز وقت
علم اشعار وتواریخ وانساب وایام عرب بود از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که وصیت
می کرد بالتزام وحفظ دواوین شعر ولغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قران واعراب آن رضی الله عنهم و
جزاهم خیراً واز جمله خصایص آنست که این امت مخصوص وموفق شده بتصنیف کتب ایشان در یکبار بمصداق
حدیث ولایزال طایفة منهم طاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله ومجاهدین فی سبیل الله وهم کلهم لیتبعه سبل
اسلاند ودر قرن اول ومبادی قرن ثانی قاعده تصنیف درمیان نیامده بود اگرچه کتابت علم وجمع احادیث
نه بروجه تصنیف وترتیب موجود بود اما این منهاج تبویب وتفصیل ووضع واصلاح وتدوین علوم وتعیین
موضوع ومسایل سلوک نبود بعد ازان چندان شد که از عد وحصر واحصا خارج آمد که جز علام الغیوب
احاطه آن نتواند کرد بارک الله فیهم وکثر سوادهم از خصایص امت محمد صلعم وجود اقطاب واوتاد ونجبا
وابدال است در ایشان در حدیث مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد وزن اند چون بمیرد کسی
ازین مردان وزنان پیدا آرد خدای تعالی در بدل وی مردی وزنی دیگر را روایت کرده است این را خلال در کرامات
الاولیاء وروایت کرده است طبرانی در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن
علیه الصلوة والسلام که بایشان قایم است زمین وببرکت ایشان آب داده می شوند مردم نمی میرد هیچ
یکی از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای وی دیگری را وتسمیه بابدال هم ازین جهت است وبعضی مشایخ عظام
گفته که بجهت آن که تبدیل کرده اند صفات ذمیمه را بصفات حمیده ومنسلخ شده از صفات بشریت ومراد بودن
ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتی از صفات کمال که اخص صفات باشد شریک باوی علیه السلام
واین ست معنی آنچه قوم میگویند که هر ولی برقدم نبی است نه مثل در جمیع صفات حاشا وابن عدی در کامل آورده
بیست ودو کس ازین چهل تن بشام می باشند وهژده بعراق وچون امر الهی باید مقبوض شوند قایم می شوند امت
وهمچنین مروی است نزد احمد در مسند وابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعاً آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که خیار امت من پانصد کس است وابدال چهل اند نه پانصد کم می شوند ونه چهل هرگاه بمیرد یکی دیگری بدل
وی آید وایشان در تمام روی زمین میباشند وهم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان برابر دل ابراهیم است دفع میکند
خدا تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته می شود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را بروزه و
صدقه پرسیدند ابن مسعود به چه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیرخواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه شریک
اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از
معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد بنویسد او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه هر روز
ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان
ابدال آنست که زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از زید بن هارون
آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد
خطیب از کتانی آورده است که گفت نقبا سیصد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار نقبا سیصد اند
و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجبا مصر و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین
و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض می گردد امر عامه دعا میکنند
و ابتهال می نمایند در بر آمدن آن حاجت بعد از آن نجبا بعد از آن ابدال بعد از آن اخیار بعد از آن عمد اگر مستجاب
شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده می شود دعای غوث پیش از تمام
شدن سئوال و از خصائص این امت آنست که ایشان می درآیند در قبور با گناه و بیرون می آیند بی گناه
پاک کرده شوند از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و
باین حدیث استیناسی حاصل می شود بانچه بعضی از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از این
امت مرحومه است تا ایشان را صاف و پاک کرده بآخرت ببرند و دیگر عقابی بر ایشان نرود و از انجمله آنست
که ایشان نخستین کسی باشند که می شکافند برای ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سایر امم و در حدیث
آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنی و عن امتی و از انجمله آنست که خوانده می شود ایشان را غر محجل
از آثار وضو و غره سپیدی که در روی اسپ باشد و تحجیل سپیدی که در قوایم اسپ باشد و نهایت تحجیل استیعاب
عضدین و ساقین است در شستن دست و پا و غره شستن مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی
و از انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم می باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلایق نیست هیچ یکی از مردم مگر آنکه دوست می دارند که از ما باشند
و نیست هیچ نبی که تکذیب کرده او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانیده رسالت پروردگار را و در حدیث

بگرد مرا که فرمود پس بیاشتم من امت من برتل و از انجمله آنست که مرایشانرا علامت و نشان میباشند در روی
از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اما این علامت در دنیا است یا در آخرت دو قول است
یکی آنکه این سیما در دنیا است و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند صفرت
در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمارند و نیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود
در مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته می شوند بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن
حوشب آمده که میباشد مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء
خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت میکند بر نماز پنجگانه و از انجمله آنست که داده میشود
کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی المواهب از اینجا معلوم میشود که دادن
کتاب بدست راست از خصایص این امت کریمه است و در مشکات نیز حدیث احمد از ابی الدردا می آرد
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بانکه غر محجل اند و بانکه کتابهای
ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بانکه سعی میکنند ذریت ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر
در شرح می نویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصایص امت محمدیه است
صلی الله علیه وسلم و انچه دلالت می کند بران آیات و بقیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود
پیش از دیگران یا بصفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصایص باشد زیرا که یافته نمی شود
چیزی که معارض آن باشد انتهی و از انجمله آنست که نور ایشان سعی می کند پیش ایشان و جانب راست ایشان
چنانکه منطوق کتاب مجید است و اخرجه احمد باسناد صحیح و از جمله خصایص ایشانست که مر ایشان راست چیزی که سعی کردند
ایشان بذات خود و انچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی
میکردند بذات خود اینچنین گفته است عکرمه و درینجا اشکال می آرند بقول حق سبحانه وان لیس للانسان الا
ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از انچه خود سعی نموده و عمل کرده و جوابش میگویند ازین اشکال
بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده می شود
ولد طفل در میزان والدین و فرطی گردد برای ایشان و قبول میکند حق تعالی شفاعت اباء در ابناء و شفاعت
ابناء در اباء بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا قرطبی گفته که احادیث بسیار
دلالت می کند برین قول که مومن میرسد وی را ثواب عمل صالح از غیر وی و در صحیح آمده که هر که مرد و ماند بر ذمه وی
روزه روزه دارد از وی ولی وی و فرمود وی صلی الله علیه وسلم برای کسیکه حج می کرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود

پس از آن بگذار از وی و از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف کرد از برای برادر خود عبد الرحمن و اعتاق کرد
از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا تصدیق کنم از جانب وی فرمود نعم گفت کدام صدقه
فاضلتر است فرمود آب داد پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبد الله بن بکر رضی جده او نذر کرده بود
که پیاده رود به مسجد قبا پس مرد و نتوانست وفا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما پسر او را که برود از
جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد باین انسان ابو جهل است و بعضی گفته اند عقبه بن ابی معیط و بعضی
گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد بانسان انجا حی است نه میت و بعضی گفته اند که این اخبار است
از شرایع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت ما که انسان راست سعی وی و سعی غیر وی هردو است و صاحب
کشاف گفته است که سعی غیر خود نفع نمی کند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار
باشد سعی غیر در حکم سعی نفس از جهت بودن او تابع مر او را و قایم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند هنگامی که عمل
کند آن غیر برای نفس خود ولیکن چون نیت کرد برای وی در حکم شرع نایب و وکیل وی باشد و قایم مقام وی گشت
انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قرارت قران آیا میرسد بمیت یا نه اکثر برانند که نمی رسد و مشهور از مذهب
شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است و کثیری از شافعیه و حنفیه برانند که میرسد و بهمین قایل است امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام احمد آنست که میرسد بمیت هر خیر از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف
و قرارت و ذکر و غیر ذلک و بعضی گفته که قرارت بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ [illegible] قسطلانی که صحیح وصول
ثواب قرارت است از قریب و بعید و وارث و غیر وارث چنانکه نفع میکند صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام
عبد الله یافعی رحمة الله علیه در تکمله روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ عز الدین بن عبد السلام را در خواب
دیدند که گوید ما حکم می کردیم در دنیا که ثواب قرارت قران بمیت نمیرسد و الآن معلوم شد که میرسد بخوانید
و ثواب آن برسانید و ذکر کرده است قاضی حسین که استیجار برای قرارت قران بر سر قبر جایز است
چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قران و باید که دعا کند میت را بعد از قرارت زیرا که دعا لاحق می شود مر او را و
دعا بعد از قرارت اقرب است باجابت و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوسی
که اگر نیت کرد قاری بقرارت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول
تلاوت و عبادت بدان است پس واقع نشود از غیر ولیکن اگر قرارت کرد بعد از آن گردانید آنچه حاصل شده است
او را از اجر برای میت این دعاست بحصول آن اجر مر میت را نفع میکند و گفته اند که موضع قران موضع برکت
و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت

و قیل که میرسد ثواب بقاری مراورا و ذکر کرده است صاحب عمده که اگر بیرون آورد چشمه را یا کند چاه را یا نشاند
درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیر وی بعد از موت او میرسد ثواب آن
بمیت چنانکه وارد شده است در خبر و منصوص نیست حکم وقف مصحف بلکه ملحق است بان بر وقف و این قیاس
نفی نمی کند جواز تضحیت را از میت زیرا که آن نوعی است از صدقه و لیکن در تهذیب گفته است که جایز نیست
تضحیه از غیر بغیر امر او و همچنین از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد برای تحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین
علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
آمده که گفته تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد اضحیه را اما اهدای ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پس نمیشناسم در وی چیزی از اثری و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا اصحاب و بعضی
از فقهای متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت می دانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از ان
زیرا که مر آنحضرت را ثابت است بحکم من سن سنة حسنة الحدیث اجر هر که عمل خیر کرد از امت وی بی آنکه نقصان
شود از اجر عامل چیزی امام رحمه الله علیه گفته که هیچ چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه
وسلم اصل است در آن و در تحقیق نصرت گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحایف پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم زیاده برانچه مر عامل راست اجر یا مضاعفه کند آنرا اگر خدای تعالی زیرا که هر مهتدی و عامل تا روز قیامت
حاصل می شود مر او را اجر و متجدد می شود مر شیخ و معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و مر شیخ ثالث را چهار
و مر رابع را هشت و همچنین میبود اجر در هر مرتبه بعدد اجور حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و باین وجه معلوم می گردد تفضیل
سلف بر خلف پس چون فرض کرده می شود مراتب ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می باشد مر آنحضرت را یکهزار و
بیست و چهار و چون هدایت بعاشر یابد یازدهم میباشد اجر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین
چندانکه زیاده می شود یکی متضاعف می گردد ما قبل وی ابدا کما قال المحققون باین جواب وارد می شود
اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بزیادت شرف با علم بکمال آنحضرت در سایر انواع
شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرارت او متضمن است مر معلم او را مثل اجر و همچنین تا آنکه میرسد
معلم اول را که شارع است مثل جمیع این اجور چنانکه تقریر کرده شد. و از این قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت
کعبه مطهره که میگوید اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و از اینجا
معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل
اجر من عملها بعده از ترغیب و تحریص امت بر تبیین سنت حسنه بفضل و کمال خود در اثبات اجور غیر متناهی مر

مر او را صلی الله علیه وسلم و از خصایص این امت است که ایشان میدرانید بهشت را پیش از سایر امم روایت کرده
است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعا که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حرام کرده شده است
بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من و از آنجمله آنست که در می آید بهشت را
از ایشان هفتاد هزار کس بی حساب رواه الشیخان و نزد بیهقی و طبرانی آمده است که فرمود آن حضرت وعده
کرد مرا پروردگار تعالی من که درآرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بی حساب من سوال کردم از پروردگار
تعالی مزید را پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار و بالجمله داده است پروردگار تعالی و تقدس این
امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر
لما دعا الله داعینا بطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم + وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه وامته اجمعین

وصل و از اخص خصایص و اشرف فضایل و کمالات و ابهر معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی
جامع علام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که بهیچکس از انبیا و رسل را بآن مشرف
و مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود بهیچکس را نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد
اقصی ثابت است بکتاب الله و منکران کافر است و از آنجا باسمان بردن که معراج نام است ثابت است باحادیث
مشهوره که منکران مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجائب و غرائب احوال باخبار که منکر آن
جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از صحابه و تابعین و اتباع
و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواردات بران احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضی
بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام
بروح بعضی در مکه بود و بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که
راه نیست شبه را دران و بیدار است دل ایشان دران و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد
چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته
که وقوع آن در نوم برای توطیه و تیسیر بود چنانکه در مبادی نبوت رویای صادقه میدیدند تا سهل و
آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم است و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه پس چنین
معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قایلان
باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعث بود والله اعلم و بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را

اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته یکی از آن بجسم بود در یقظه و باقی بروح در منام والله اعلم
و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج از انجا تا سموات بروح منامًا و احتجاج
میآرند بآیه مذکوره که در وی مسجد اقصی را غایت اسرا گردانیده و اگر اسرا بجسد زیادت بر مسجد اقصی
بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح بتشریف حضرت رسالتپناهی
صلی الله علیه وسلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع خلاف و نزاع و انکار
قریش است در ان و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از انحضرت و اختبار و امتحان نمودن از صفات آن چنانکه بعد
مذکور گردد و بس است ورود احادیث و اخبار صحیحه مشهوره دران بلکه آیات قرانی نیز چنانکه در سوره والنجم
واقع شده و اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی برویت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما التحقیق
آنست که محمول است بر قصه معراج گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین که اشارت
قول حق سبحانه لنریه من آیاتنا معراج است یعنی بمسجد اقصی برد تا از انجا بسموات برده آیات را بنماید چه اتمام
آیات و ظهور غایت کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن بمسجد
اقصی مبدا آن است و ازینجهت ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در منام می بود استبعاد نمی کردند آنرا کفار و در فتنه
نمی افتادند ضعفای مومنین و نیز وقوع وقایع و قضایا خارج از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز
اسرا در نوم اطلاق نمی کنند و چون اسرا در یقظه شد معراج که بعد از ان واقع شد در یقظه باشد و دلیلی نیست بر منام
بعد از و موجب شبهه مر قائلین بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه و ما جعلنا الرویا التی اریناک الا فتنة للناس که
بعضی مفسرین آنرا حمل بر قصه معراج کرده اند و رویا نام رویت در منام است و جوابش آنست که این رویا محمول بر رویای
قصه حدیبیه یا رویای واقعه بدر است و گفته اند که رویا بمعنی رویت بصر نیز آمده و استشهاد میآرند
بان بقول متنبی که گفته است و رویاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه رویا بجهت
وقوع آن در لیل است و آنکه در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت در ینجا نیز دلیل بر بودن اسرا و معراج
در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد استیقاظ از نومی باشد که پیش از وصول ملک بود و پس انحضرت
در نوم بود که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرد و برد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه
واقع شده است ثم استیقظت و انا فی المسجد الحرام تواند که استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ
از نوم دیگر که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و سیر در تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از
محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری بحال خود آمدنست از ان حالتی که سخت در گرفته بود انحضرت را

را صلی الله علیه وسلم از مطالعه عجائب وغرائب ملکوت سموات وارض ومشاهده ملاء اعلی وانچه دید از آیات کبری
الهی واسرار نامتناهی وپوشیده بود باطن او را شاید بحالت نوم میگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد
می نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین به بین النوم والیقظه نمیباشد ودر حقیقت آن در بیداری
است ولیکن بسبب عروض غیبت ومزج تعبیر آن گاهی بنوم می کنند ودر روایتی وانا بین النائم والیقظان
نیز آمده است وبعضی گفته اند مراد بنوم هیئه نایم واضطجاع است ودر روایتی بسم آمده است
بینا انا نایم فی الحجر وربما قال مضطجع با آنکه انس این حال را مشاهده نکرده است واز انحضرت نشنیده چه قصه
معراج پیش از هجرتست ودر آمدن انس در خدمت بعد از هجرت ودران وقت هم صبی بود هفت هشت ساله کذا
قالوا وهمچنین حدیث عایشه که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طایفه است که میگویند اسرا در نوم بود واز روی معاینه
ومشاهده نیست زیرا که عایشه رضی الله عنها دران زمان نزد انحضرت نبود ودر سن ضبط وحفظ هم نبود بلکه شاید
که متولد نشده باشد بر قول که اسرا در اول اسلام بود بعد از بعثت بسالی یا یکنیم سالی اگرچه اصح آنست که بعد از پنجسال
بود والله اعلم ومقصود آنست که حدیث عایشه راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند ودر
حدیث عایشه واقع شده است ما فقد جسد محمد واین خطا است بی شبهه وانچه آمده است که ما کذب الفواد ما رای دلالت
بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که در وهم نینداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کرد رویت او را وانکار نکرد
دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر وما طغی واما تمسک وتشبث باباطیل ومزخرفات فلسفه وطبیعت که امر
تعین بجانب علو چون رود وخرق والتیام در افلاک جایز نیست در طریقه اسلام باطل وعاطل است وجماعه دیگر اند
از اهل اشارات وتاویلات که صور را بر معانی حمل کنند ومعراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی
گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال ومقامات ترقی
است در مدارج ومعارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است وبراق نفس شریف وی که مرکب روحست
که بخاصیت خود سرکشی است ورام نمی گردد مگر بقوت روحانیت ومراد باسمان مقام قرب وبسدرة المنتهی
نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام وفرعون وعصا ونعلین ووادی مقدس تاویلات
کنند این فرقه اگر صور را اثبات کنند وبا وجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند چیزی است ومرتبه ایست در علم
ومعرفت بر قیاس آنکه جمع کنند میان حشر جسمانی وروحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بند این خیال است واگر
صرف معانی را اعتقاد کنند وبصور قایل نشوند آن خود کفر والحاد است ومذاهب باطنیه است وبر زندیقه ایمان این

متکلمین آن طریقه اولی نیز موهوم و مشیر باستبعاد و استنکار است گویا وجود صور راچون اندر امکان عادی دور پنداشتند
رجوع بتاویل کشتند ایمان شنیدن بود است و گرویدن چنانچه در همین قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از ان بود او را صدیق نام شد و بعض
از ضعفای مسلمانان از دایره ایمان بدر افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بقوت کشف و معرفت آن مقام را می شناسند
و در می یابند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان تاویل و اثبات امکان آن بدلایل کلامیه
سخن دن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما امامیان را دلیلی ورای قول خدا و رسول خدا نیست
بعبارات ایشان شنیدیم و گرویدیم و بی شبهه در دل نشست آن فرقه این تقلید گویند و این را درنمی یابند که این تقلید کیست این تقلید
کسیست که ثابت شده است تحقیق او بمعجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است بحقیقت این تقلید نیست این اتباع
صراط مستقیم است مقلد شمایید که تقلید عقل می کنید و بگفته وی می گروید که ثابت نشده است تحقیق وی همه شکوک و شبهات در دام
هواست فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند مارا با ایشان چه کار است و پیغمبر ایشان عقل ایشان است این متکلمان خانه خراب
را چه شد که با وجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدال افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت فلاسفه
و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان همه گمراه گشتند و دیگران را نیز
گمراه ساختند فضلوا و اضلوا والله الهادی **وصل** بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور
از ان حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک از مالک بن صعصعه آورده
و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن باب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن
آن در سینه شریف و التیام نمودن آن است و شق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت
که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت بلوغ رسیده بود سوم نزد بعثت چهارم در وقت
که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد و متهیی در دریافت عالم ملکوت شد بر قیاس وضو و
تطهیر که پیش از نماز کنند که نمونه معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این نبی و استعداد از ان
جهت مشرف نگشت برؤیت حق و این نیز یکی از ان مواضع است که طبیعیان انرا انکار کنند و گویند که شق صدر
و قلب علت موت است و با حیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف باطن آنحضرت
از لوث حدوث و امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و حرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
عادی است و محال نیست بر خدا هیچ چیز و اما آوردن طشت ذهب و شستن در ان نوع تکریمی است
بحسب عرف و عادت و اشارتیست بانکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما انکه استعمال ذهب

حرام است در شریعت وی صلی الله علیه وسلم جواب شن آن گفته اند که تحریم ذهب از جهت استمتاع بدان است
درین دار و اما در آخرت مر مومنان را خالصا باشد باشارت قول وی تعالی قل هی للذین امنوا فی
الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة و قول وی صلی الله علیه وسلم هو لهم فی الدنیا ولنا فی الآخرة و قصه اسرا
در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال و استمتاع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از ملائکه شد که غیر مکلف اند
بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم تحریم باشد و واقع هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه است
بعد از قضیه اسرا و بعضی از ارباب معانی مناسبات استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب
از اوانی جنة است و از اثقل جواهر معدنیه و نمی خورد آنرا خاک و بر نمی نهد او را زنگ چنانکه قلب شریف اثقل ترین
و در زین از قلب است و در وی ثقل وحی و نمی خورد آنرا خاک سفلیات و نمی نشیند بروی زنگ کدورات کونیه و لفظ
ذهب مشعر است بذهاب الی الله و تطهیر از ذهاب رجس و متضمن است معنی نضارت و بقا و صفا و رزانت و اما مراد
پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بچیزی است از جواهر نورانیه که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد
از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره روز قیامت در صورت ظله و موت در صورت کبش متمثل
ساخته می شود و اعمال بصور حسنه و نهاده می شود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند که درین دلیل است
که ایمان و حکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله و از قبیل اعراض چنانکه مذهب متکلمین است و شارع اعلم و اعرف است
بحقایق اشیا و نظر اهل عقل ظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جواهر اند حکم کردند بعرضیت آن و [illegible]
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خوف از عادات
مهلکه بود و لهذا بود آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی حالا و مقاما و اما حکمت در غسل قلب مقدم باب زمزم
آن گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود در مشاهده عالم ملکوت
و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر بافضل
میاه و قول بآنکه آب زمزم قریب بود و حاضر بود و آب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و
غیبت معقول نیست اینجا یکسان است والله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام دابه سفید را که نام او براق است
پست تر از بغل و بلندتر از حمار که می نهاد گام را در منتهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شد مرا و برد مرا
جبرئیل تا آسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین
روند و این نیز خارق عادت است که بشر بهوا نمیرود خصوصا که سوار باشد بر چهارپایه و همه دست
قدرت الهی است و مقید نیست قدرت او بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مرا [illegible]

ذکر براق

که بدان می پرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از ان معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد
و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر نکرد چیزی را که
ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق را تا مسجد اقصی و تصریح نگفت که بهمین سواری
بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن
براق تعظیم و تکریم حضرت محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوبان را اسپ فرستند و اخص خواص که محرم
دار این مجلس خاص است بطلب بفرستند و در شب که زمان خلوت خاص است بنهان از چشم اغیار بطلبند
و بعد المثل الاعلی و تعالی و تقدس و حکمت در بودن براق پست تر از بغل بلند تر از حمار نه بشکل فرس از برای اشارت
است بانکه طلبیدن در سلم و امن بود نه در حرب و خوف و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید بدابه که موصوف
نیست بدان در عرف و عادت و حضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از
برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را براق از ان گفته که دو رنگ بود و شاة
برقاء گویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه میباشد و صاحب مواهب گفته که احتمال دارد که
مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام
براق گفت چه شده است ترا سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و پست
بر زمین و رام شد پس نشست آنحضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر انکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم
السلام و بعضی گفته که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم
علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بجنس
براق است والله اعلم و در حیا استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بر وی
هیچکس یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود
نه بطریق استبعاد و سرکشی چنانکه در رجفه جبل فرمود اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان
و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل
علیه السلام ردیف آنحضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد بعد از ان در اثنای طریق محبت و عنایت
آنحضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را برداشته ردیف خود ساخته یا نخست ردیف باشد
پس از ان وی رعایت طریقه ادب و تکریم بآنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس رسید بزمین نخلستان

نخلستان پس گفت جبرئیل یا آنحضرت فرود آ و نماز بگذار که این زمین هجرت تست پس از آن بمدین رسید و بزمینی
گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود درین دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل
جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و برو پس از آن شنید کسی را که از راه یک سوی است وی میخواند آنحضرت را فرمود
این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس از آن گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس جواب
ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیاست و باقی نمانده است از دنیا مگر همان مقدار که باقیمانده است
از عمر آن عجوزه و آن که آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردند امت تو دنیا را بر آخرت
و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام و در روایات آمده است
که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله
و چون انبیا زنده اند نزد خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند آن بعد
از آن گذشت در راه بر اقوام و طوایف انام از نیکان و بدان که در عالم برزخ و مثال با آثار
و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید به بیت المقدس و بست براق
بحلقه باب مسجد که الآن او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود
و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا گفت هر یکی مر خدا را و صلوات فرستادند
بر محمد صلی الله علیه وسلم و اعتراف کردند همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد
صلی الله علیه وسلم و علیهم پس آنحضرت امامت کرد و همه انبیا و ملایکه اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمای که این نماز
نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن
در بیت المقدس پیش از عروج باسمان باشد پس نماز عشا بود و در قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز
صبح باشد بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را باستجماع کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف وی بر انبیا
نمودند و بخاطر این مسکین گذشته بود که چرا در هر دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از آن لیکن از نوشتن این خیال بی
ذکر علمای حدیث و روایات احتیاط داشت بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر
است گفته است که نماز گذاردن آنحضرت با انبیا پیش از عروج او و بعد از آن در هر دو حال است و گفته که در حدیث خبری هست
که دلالت دارد بر آن و هیچ منافی نیست از آن و الحمد لله اما عجب از شیخ ابن کثیر رحمه الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند

را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقامت کرد در آسمان و آنچه مشتهر و متواتر اند بران روایات آنست که در بیت المقدس کرد
و ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چنانکه میگوید شیخ که در هر دو جا بود و در هر دو حال بود و با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات و درایت
والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مسجد آورد جبرئیل آوندی از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام
را که خواهی اختیار کن پس اختیار کرد وی صلی الله علیه وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت
اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر
و سائغ است مر شاربان را و شیر را در ان عالم مثال دین علم داشته اند و هر که در خواب بیند که می خورد تعبیر او آن باشد که بهره از
علم و دین یابد الحمد لله که کاتب حروف در بعضی منامات کوزه پر از شیر شیرین سرد دیده است و همه را فرو برده بخلاف
خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر است در حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت است و لبن بنا بر خلقت
بر دست و بنا کننده لحم و ناشر عظم آمده است و نخستین چیزی که می در آید در جوف مولود راه می شکافد امعاء او را آنست و نیز مألوف و
محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه در آن وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود
یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض باینکه وی حرام خواهد شد آخر و نیز موافق صواب جبرئیل بعلم الهی گفت جبرئیل
اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و اگر گوئیم که آن خمر خبث بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت
مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه می شدند امت تو وی افتادند
در شرب خمر و امت تو در شرب همین خمر دنیا می افتادند که ماده فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما دو
قدح آمده یکی از لبن و دیگری از عسل و در روایتی ثالثی آمده از آب و لبن و خمر ذکر عسل نیست و بر تقدیر مختار لبن
افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا
گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ثنا گستری و خطبه خوانی
بلیغ و بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس ایشان را زبان بگشادند و حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و علی آله وصحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا خواندید پروردگار جل و علا را من نیز ثنا خوانی
کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس جمیعا و انزل علی الفرقان فیه تبیان
کل شیء و جعل امتی وسطا و جعل امتی هم الاولون و هم الآخرون و شرح لی صدری و وضع عنی وزری
و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا افضلکم محمد بعد از ان معراجی آوردند
از جنة الفردوس از یمین و شمال وی و ملائکه وی برآمد بران و برسید باسمان و دید در آسمان ها بعضی انبیا را که

کرامو رشدند بملاقات آنحضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس و سلام کرد بر ایشان
بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرایب حکایات که درین باب روایت کرده اند
آنست که چون آنحضرت باسمان ششم رسید و موسی را دریافت از انجا رخت موسی بگریست و گفت غلامی را بعد از من فرستادند
و برگزیدند که در می آیند از امت وی بهشت را بیشتر از انچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکاء موسی علیه السلام معاذ
الله نه بوده حسد بود زیرا که حسد در ان عالم منزوع است از احاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدای تعالی
بکلام خود و برسالت خود و برگزیده است از اولوالعزم بلکه این تاسف و تحسرست بر انچه فوت شد او را از خیری
که مترتب میگردد بر وی برفع درجه بسبب انچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی هست
مر تنقیص اجر ایشان را که مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا که هر نبی راست مثل اجر آن که اتباع کرده است
او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم کذا قال الشیخ
ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی حمزه که از عرفای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رافت
مر امت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بدان تحقیق گریست پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بر بعضی اموات
پس گفته شد مر او را چه چیز بگریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است و رحمت نمی کند خدا تعالی از بندگان خود
مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیبی اوفر پس است رحمت در دلهای ایشان
نیز بندگان خدا بیشتر و اوفر تر از دیگران پس از انجهت گریسته موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت مر امتش
را زیرا که این وقت انصال جود و کرم و وقت قدوم حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب و فضل
عمیم پس امید داشت درین وقت قبول و افضال که رحمت کند خدا تعالی امت او را ببرکت این وقت و ساعت
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است نه بتصغیرهای دیگر بسبب صغر سن آنحضرت است
نسبت بوی و عرب نام میکند مرد مستجمع السن را غلام مادام که در وی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد
بانعام کردن رب العزة جل جلاله و کثرت افضاله استمرار قوت را تا سن کهولت و تا دخول در سن شیخوخت و عدم دخول
ضعف هرم در بدن شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه اطلاق کردند بروی مردم
وقت قدوم آمدن آنحضرت بمدینه اسم شاب و بر ابی بکر رضی الله عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت بنده مسکین
و در بهشت بود و عدم ظهور شیب بر آنحضرت مگر موی چند در رأس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم ضعیف ننماید چنانکه بیان این
سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بر امت مرحومه در تخفیف

صلوات که اینجا به پنج آمده و گفته اند که این همه اعتنا و رحمت از موسی بر این امت مرحومه بجهت آن بود که وی
علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت را و آرزو کرده که ایشان را امت وی سازند فرمود وی
تعالی اینها امت احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن **وصل** بعد از آن برداشته شد
انحضرت صلی الله علیه وسلم به سوی سدرة المنتهی که بوی منتهی می شود اعمال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکند
امر و گرفته می شود احکام و نزد وی وقوف می کنند ملایکه و هیچکس را مجال تجاوز از این مقام و عروج از آن نیست و او منتهی
می گردد آنچه صعود می کند از عالم سفلی و نزول میکند از عالم علوی از امر عالم اعلی و تجاوز نکرد از آن هیچ یکی
مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و باز ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی انحضرت
یا جبرئیل اینجه جای باز ماندن و جدا شدن است این جای نیست که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر
مقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم **بیت** بگفتا فراتر مجالم نماند + بماندم که نیروی بالم نماند + اگر یک سر
موی برتر پرم + فروغ تجلی بسوزد پرم + در بعضی روایات آمده که فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بجبرئیل علیه السلام
که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم
روز قیامت بازوی خود را بر صراط تا بگذرند بر آن امت تو و ازین روایت معلوم شد که سدرة المنتهی
در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند میان این روایتین بآنکه
بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است
مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین درخت سه صنف منفعت است ظل ممدود و طعم لذیذ و
رایحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع می کند قول و عمل و نیت را ظل بمنزله عمل است و طعم بمثابه نیت و رایحه بمنزله
قول کذا قالوا تواند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز قدرت
شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده می شوند این در هوا باشد چنانکه سیر کرد انحضرت صلی
الله علیه وسلم در هوا و تواند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی و درختان جنت نیز احتمال
دارد که مغروس نباشند والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی بر آیند چهار نهر دو در باطن و دو در ظاهر
اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریره معلوم می شود که
نهرها از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین
معنی است که منافع و ثمرات اینها دایم و بیشمار است و بعضی میگویند که بحقیقت از بهشت بر آمده اند

والله اعلم وهذا احوال نیل چیزها نوشته اند از عجایب و غرایب که عقل در آن حیران است و انهار ماء و لبن و عسل
و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث
انس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت و
زمرد جاری است و اوانی آن از ذهب و فضه و یاقوت و لولو و زبرجد است و آب وی سفیدتر از شیر و شیرین تر
از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدا تعالی و در حدیث
ابی سعید آمده که در بهشت جاری می شود چشمه که آنرا سلسبیل میگویند منشق می گردد از وی دو نهر یکی
را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهری است که چون عصاة از دوزخ سیاه و سوخته بر آیند چون در وی
بیفتند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده مانند طبق و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته
ایست و وصف این مقام بیرون از حد قیاس و عقل است و در اینجا نیز آمد برای آنحضرت اوانی
از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و آنجا نماز گذارد با انبیا
و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن نموده شد بیت المعمور و برداشته شد از آن پرده
همچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان وی
و میان بیت المعمور عوالم بود و قدرت نبود بر ادراک آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و در آورده شد
در بصر و بصیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است بحذای کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض
کرده شود افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد
از هبوط و برداشته شد بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف
میکنند او را و نماز می گذارند ملایکه چنانکه طواف می کنند کعبه را آدمیان و در آید به بیت المعمور را هر روز
هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز نمی گردند بسوی او بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند
و همچنین است از آن روز که پیدا کرده اند تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی
و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و بیشتر از ملایکه نیست و در روایت است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر
مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره از دریاها مگر آنکه موکل است بروی
فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة می گویند در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو
میرود در وی پس تر بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را و جدا می شود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند
پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس ایشانند که نماز می کنند در بیت المعمور و باز بر نمی گردند بسوی وی و

وهمچنین است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی ویخلق ما لا تعلمون
که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایة کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت که در یمین عرش نهری
است از نور مقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می درآید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند
در وی و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود وی افشاند پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که وی افتد
از پر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که اینجا ملایکه اند که تسبیح میکنند خدای تعالی
را و پیدا میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که اگر در آسمانها
به تسبیحات ملایکه فرشتها پیدا می شوند چه عجب که در زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی
الله علیه وسلم و خاصگان درگاه و صلحای امت پیدا شده باشند والله علی کل شیء قدیر
گفت صاحب مواهب که این در ماعدای ملایکه است که برای تعبد اند و ماعدای ملایکه موکل بر نباتات و ارزاق
و حفظ و موکل بر تصویر بنی آدم و ملایکه که نازل می شوند در سحاب و ملایکه که می نویسند مردم را روز جمعه و خزنه
جنت و ملایکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آیند و محفوف می گردانند آنرا و آنها
که آمین میکنند بر قرات مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنهائی که دعا می کنند منتظران نماز را و آنهائی
که لعنت می کنند زنانی را که مهجوری کنند جامه خواب مردان را و در هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر طایفه
را تسبیح جدا است و آمده است که هر ملکی از حمله عرش را رویها است در جهه وی که مشتبه نمیگردد بعضی
ببعضی دیگر ملکی از آن بگستراند بازوی خود را بپوشد دنیا را بیک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته
اند با این عظمت که مسافت از نرمه گوش تا گوش دیگر ایشان دویست سال در روایتی هفتصد سال است
و در کتاب العظمة مرا بی و شیخ را چیزها ذکر کرده که از اعجب العجایب است و از اینجا عظمت و کبریای
خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریای
والجبروت سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون صعود کردم در
آسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی جمعی از
قوم وی سلام کردم بر ایشان سلام کردند ایشان بر من و امت خود را دو قسم یافتم جمعی جامهای سفید دارند
مثل قرطاس و جمعی جامها در رنگ پس درآمدم همراه من آنها که جامه سفید داشتند بیت المعمور را و محجوب مانند آنها
که جامه در رنگ داشتند پس نماز کردم در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن

اعمال است چنانکه در تاویل تبیان ملک مظهر گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی
خوش رنگ با ... قراطیس و قومی دیگر که در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس در آمدند این قوم در نهری و
غسل کردند پس خالص شد الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل
آن قوم سفید روی خوش رنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره
رنگان که و کیست این مرد که نشسته است و چیست این انهار که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام این مرد
پدر تست ابراهیم علیه السلام و این سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان
جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این انهار اول
آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر و سقاهم ربهم شرابا طهورا بعد از آن بالا تر رفت و بجایی
رسید که شنوده می شود آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملایکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم است
ولیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ که کاینات در انجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان
و زمین است و جف القلم بما هو کاین اشارت بان است ولیکن این کتابت در صحف ملایکه در رنگ فروع
منتسخ از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان و ایام و لیالی دیگر می نویسند و در وی محو و اثبات
میرود یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت از آنست چنانکه در آثار آمده است و صاحب مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده
که گفته است اقلام دوازده اند و متفاوتند در رتب اعلا و اجل قلم قدر است که نوشته است پروردگار
جل جلاله بدان مقادیر خلایق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا
کرده است خدا تعالی قلم است گفت مر او را بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس مقادیر خلایق را تا بروز
قیامت پس این قلم اول اقلام است و اجل آن و بهمین گفته اند بسیاری از علمای تفسیر که این قلم است که سوگند خورده
است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب بدان آن است که حفظ کرده می شود
بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع است از ملوک و نواب ایشان و باین سیاست و اصلاح کرده می شود
امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده می شود بان اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این
قلم ارزاق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده می شود بآن حقوق و نافذ گردانیده می شود لوی قضایا
ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته می شود بان حقوق تاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام و تفسیر و تعبیر
اوست عاشر قلم تواریخ عالم و وقایع اوست حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است

وآن قلم رد بر مبطلین و دفع شبهات محرفین این قلم است که بان انتظام مصالح عالم است وکافی است در جلالت
وفضیلت قلم که نوشته شده است بوی کتب الله وسوگند خورده است بوی خدای تعالی در کتاب مجید خود
انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا واجل است وحقیقه آنرا جز خدا ورسول کس نداند این قلم
دنیاست که نوشته می شود بوی علوم وانچه ذکر کرده است این قایل معلومات است که متعلقات علوم اند واگر آنها
منحصر است در آنچه قایل ذکر کرده فبها والله اعلم اند برای آن قدر بعد از آن نموده شد بآنحضرت علیه السلام
بهشت ودوزخ بآن صفات ونعوت که مذکورند در کتاب وسنت ودید بهشت را که مظهر رحمت الهی است ودید
دوزخ را که محل غضب وی تعالی وکشاده داشته شد بهشت وبسته شد دوزخ وغسل کرد در چشمه سلسبیل
شسته شد آلایش کون وحدوث از ظاهر وباطن وی وبخشیده شد ما تقدم من ذنبه وما تاخر ودر بعضی
روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی از درختان بهشت که نبود در بهشت درختی احسن واطیب از آن
پس برخورد از ثمره وی وگشت نطفه در صلب وی که چون فرود آمد بر زمین موافقت کرد خدیجه را رضی
الله عنها پس باردار شد بفاطمه رضی الله عنها وانجا اشکال صریح است که ولادت فاطمه پیش از نبوت هفت
سال خبری است واسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز اسرا بود
در منام ودرین حکایت منام است یا آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند بی اسرا واین واقعه
در آنجاست ولیکن ذکر این قصه درینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال **وصل** وچون رویت آیات
الهی ونوبت در آمدن در مشهد قرب وحضور بآخر رسید واز همه انقطاع پذیرفت وتنها ماند وهیچ ملکی ونبی
با وی نماند حجابهای نورانی هفتاد حجاب که هیچ حجابی بحجابی دیگر نمیماند وآمده است که سطبری
هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش ماند وتنها بامداد واعانت صمدانیت حق جل وعلی
قطع کرد حیرتی ودهشتی وجلال وعزت وکبریا پیش آمد منادی بلغت ابی بکر صدیق ندا در داد
که قف یا محمد فان ربک یصلی بتفکر در رفت که این آواز ابی بکر از کجا آمد وبا انسی که بدان یافت
بیرون آمد از دهشتی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة ادن یا احمد ادن یا محمد
فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود پروردگار من وچنان شدم که فرموده است ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی ودر پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست
قدرت خود درمیان دو شانه من بی تکییف وبی تحدید پس یافتم برد آنرا در سینه خود پس القا کرد مرا علم الاولین والآخرین
تعلیم کرد انواع علم را علمی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم وهیچکس طاقت برداشتن آن ندارد جز

مشد

وصل در رویت الهی

خبر من علی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن شب علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام از امت من
پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من بر تو ناگاه ندای شنیدم بلحنی که
مشابه لغت ابی بکر است که میگوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم از آنکه ابی بکر اینجا از کجا آمد و پروردگار بی نیاز
است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگر و من میگویم سبحانی سبقت رحمتی علی غضبی بخوان
یا محمد این آیه را هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمومنین رحیما پس صلوة من رحمت است
بر تو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای آن است که انس گیری تو
بحال خود بیائی درین مقام پر هیبت یا محمد چون خواستیم ما که کلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت او را هیبتی
عظیم پس پرسیدم او را که ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین تو ای محمد
خواستم که انس گیری باواز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت پیدا
پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که ندا کند ترا بلغت وی تا زایل گردد از تو استیحاش و لاحق نشود ترا از
هیبت چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم از تو بعد از آن پرسید وی تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل
که درخواسته بود از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت را لیکن در حق کسی که دوست
دارد ترا و صحبت داشته است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او
بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من و نهاده شدم من بر آن رفرف و برداشته شدم تا رسیدم
بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبانها وصف آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش و افتاد
بر زبان من پس چشیدم چیزی که نچشید هیچ چشنده هرگز چیزی را شیرین تر از آن حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین
و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش بصر مرا پس دیدم همه چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه
می بینم از پیش خود رفرف بساط را گویند و در اصل بساطی را گویند که رقیق باشد از دیباج و جز آن تنبیه باید دانست
که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از حجابها در حق مخلوق است نه در حق خالق عز و جل
و حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و پوشیده از چیزی زیرا که حجاب محیط می گردد بمقدار محسوس و محجوب خلق اند
از حق بمعانی اسماء و صفات و افعال و سایر مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را از حجاب مقامی است معلوم
و نصیبه ایست از ادراک و معرفت مقسوم و ملائکه مقربین از آنها که گرد عرش عظیم اند و کروبیون که مقربان درگاه
اند محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس و جبروت و صفات حجاب ذات اند و ملائکه محجوب اند و طبقات
خلق اند هر یکی از ایشان را مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوب اند از خالق پس تو

محجوبند بروئیت نعم از منعم و برویت احوال از محول و برویت اسباب از مسبب و قومی محجوبند بعلم از علم و بعقل از عقل و اینهمه در حقیقت حجابست نعم از منعم و بمواهب از واهب و قومی محجوبند بشهوات مباح و قومی بشهوات محرم و معاصی و سیآت و قومی محجوبند باموال و بنین و زینة حیوة دنیا لا یحجبهم
فی الدنیا والآخرة ذکر هذا الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم اجمعین و باید دانست که این دنو و تدلی
و معیت بقاب قوسین او ادنی که گفت و مذکور است در احادیث معراج غیر دنو و تدلی است که در
سوره والنجم که آن نسبت برویت و قرب جبرئیل است بقول مختار و سیاق و سباق آیة نیز ظاهر
در آن و بعضی برویت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است و از
اتم کمال و غایت ادب و اجلال جناب ربوبیت و نگاهداشت حد عبودیة و نهایت سکو
باطن و علو همت و مواطات بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ یکی از آنها توجه
نفرموده میل و رغبت نکشود چنانچه فرموده حق سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص در حضر
میکنند و این کمال است که جز اکمل بشر و سید رسل را صلوات الله و سلامه میسر نیست و عادت
است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را تطلع و تشرف می باشند چنانکه کلیم علیه
بمقام مناجات و تکلم رسید طلب کرد رویت را و این نوعی از سکر و انبساط است که در مقام قرب از عادت
دور می افکند و سید ما صلی الله علیه و سلم چون در مقام قرب مقیم گردانیده شد و فاکر در حق آنرا و التفات
خبر آنچیز را که اقامت کرده شد در وی و ارادت و شهوت نمود خبر آنرا و لهذا رسانیده شد بتمامه مرادات
و درجات که اقصی و اعلی آن برویت حق است تعالی و تقدس و اقامت ... اعلا مقام اهل
صحو و ارباب تمکین است و فرمود ما کذب الفؤاد ما رای بصر و بصیرت هردو متو
بصیرت دریافت بصر ادراک آن کرد هرچه بچشم دید دل تصدیق آن نمود و همه حق و صحیح بود
بکمالاتی که سبقت کرده ان اولین و آخرین ... او گشته مغبوط انبیا و مرسله
و ... حق سبحانه و گفت ... المرسلین
الله ذو الفضل العظیم و فرمود فاوحی الی ... بتمامه
... مات و کمالات که در حیطه ... الهام ... اکثرت عقلت او ...
... اشارت باکه جز علم علام الغیوب ... محبوب ... تواند شد گرانی انحضرت
از مقابله ... محاذات ...

مشرف اند تافته والله اعلم و آورده اند که چون رسید آنحضرت بعرش دست زد عرش بدامان جلال احمدی و گفت
از زبان حال و گفت یا محمد توئی که شاد کرده گردانید ترا حق تعالی بجلال احدیت خود را و مطلع گردانید بر جمال صمدیت خود
و من تشنه لبقای تو سرگرمم در نمیدانم که از کدام راه درآیم و بچه طریق گره از کار خود کشایم گردانید مرا اعظم خلق و
هستم من اعظم خلق در هیبت و تحیر و خوف یا محمد پیدا کرد مرا پروردگار پس لرزیدم از هیبت جلال وی
پس نوشت بر قائمه من لا اله الا الله پس زیادت شد هیبت و ارتعاد و ارتعاش من پس نوشت محمد رسول الله
پس ساکن شد قلق من و کم شد اضطراب من و گشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طمانیه سر من این بود برکت
اسم تو بر من پس چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین و لابد مرا نیز نصیبه باشد ازین رحمت
و نصیب من ای حبیب من آنست که گواهی دهی مرا برائت من از آنچه نسبت کرده اند بمن اهل زور و افترا کرده اند
بر من اهل غرور که من گنجایی دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه میکنم بکسی که نیست مر او را کیفیت یا محمد کسی که حدیث
ذات او را و عدد نیست صفات او را چگونه مستقر باشد بمن و محمول باشد بر من چون رحمان اسم اوست و استوا صفت
او و صفت او متصل است بذات او چگونه متصل شود بمن یا منفصل گردد از من بحق محمد سوگند بعزت وی نیستم
من قریب بوی بوصل و نه بعید از وی بفصل و نه حامل او و نه موضع او ایجاد کرد مرا بفضل خود و اگر خواهد محو کند
مرا بعدل خود من محمول قدرت اویم و معمول حکمت او و جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بعرش که یکسو شو از من
من مشغولم از تو و فارغم از تو مکدر مکن بر من صفات وقت مرا و مشوش مگردان خلوت مرا پس نگاه نکرد آن حضرت
بسوی عرش بنظر توجه و التفات و میل نکرد بسوی وی و نه خواند بروی از مسطور ما اوحی الیه حرفی
اینست سر ما زاغ البصر و ما طغی و آورده اند که چون رسید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمرتبه قاب قوسین
عرض کرد احوال امت را و گفت خداوندا عذاب کردی امم را بعضی را بحجاره و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ
پس با امت من چه خواهی کرد فرمود وی سبحانه میفرستم برایشان رحمت و مبدل میگردانم بدیهای ایشان را بنیکیها و
هر که دعا کند مرا از ایشان لبیک میگویم او را و هر که سوال کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت
کنم او را و در دنیا می پوشم گناهان او را و در آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان و اگر نمی بود حبیب تحت معاتبه حبیب
حساب میگرفتم از ایشان وصل و چون خواست آنحضرت صلی الله علیه و سلم که باز برگردد باین عالم فرمود خداوندا
هر قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه امت من ازین سفر چیست فرمود وی تبارک و تعالی من برای ایشانم مدت
حیات و برای ایشانم چون بمیرند و برای ایشانم در قبور و برای ایشانم در نشور و در همه حال معین ایشانم نظم
لکم یا امت محمد بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه اجمعین و چون باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از

از مردم را برای مرتد شدند جماعه از ضعیف الایمان چون دیدند بعضی از مشرکان

خبر دار رسیدند نزد ابوبکر که چه میگوید یار تو امشب بیت المقدس رفته گفت ابوبکر آیا تحقیق می گوید وی این

را می میگوید گفت پس هرچه وی میگوید راست می گوید ایمان آورده ام من بدان گفتند تصدیق می کنی تو او را

به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را دورتر ازین اگر گوید که بر آسمان

رفتم و باز آمدم تصدیق می کنم چه جای بیت المقدس پس ازان روز او را صدیق لقب شد رضی الله عنه

پس آمد ابوبکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت حدیث می کنی یا

بیت المقدس فرمود آری می کنم یا رسول الله وصف کن آنرا بمن که من رفته ام آنجا و در

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر اشهد انک رسول الله و مطلب ابوبکر ازانه بجهت تفطن

وی بود و وی رضی الله عنه خود بمجرد شنیدن تصدیق کرد بی آنکه وصف کرد آنرا بشنود بلکه

بود بر قوم زیراکه ایشان وثوق داشتند بخبر ابی بکر و تصدیق وی حجت می شود و با وجود

استعلام و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقد

و بیان فرمود همه را و در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر نشد

م و سخت شد اندوه من چنانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقد

از هرچه پرسیدند خبر دادم و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضر

چنانکه تخت بلقیس را در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا برا

نکه تمثیل ساخته شد بهشت و دوزخ در نماز کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته

در میان آنجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است که جبرئیل علیه السلام مسجد

خانه عقیل در نظر من بداشت در آن میدیدم و از هرچه می پرسیدند جواب می

پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد و فرمود آنحضرت من شمرده بودم درهای آ

بر من شمردم و خبر دادم آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اسرا گذشت بقا

و در وی دو جوال بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون نزدیک شد مقابل شتر آمد و رد کرد

داد و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس ... جانب ...

... قصه ... خبر داد قوم را ...

... جامی ...

سفید رنگ که بروی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا میرسند چون آن روز آمد و نرسیدند قوم
متشرف شدند و انتظار بردند و در گفت و گوی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران وصف که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده
که خبر داد آنحضرت روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس
آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و نگاهداشته شد آفتاب پس قدوم آوردند

فصل در رؤیت آنحضرت در شب معراج

وصل اختلاف کرده اند
قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و من بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پروردگار را در شب معراج و عایشه
و جمعی از صحابه و سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عایشه را ای مادر من آیا
دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عایشه بتحقیق برخاست موی بر اندام من ازین سخن که تو گفتی و
گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار خود را پس بتحقیق دروغ گفت بعد از ان خواند عایشه این آیه را
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت عایشه رضی الله
عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی و ابن خزیمه گفته اند که عایشه رضی الله
عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی می بود ذکر می کرد آنرا و اعتماد نکرده مگر استنباط ازین
آیه و بتحقیق مخالفت کردند آنرا بعضی صحابه و صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کند او را غیر او از صحابه نمیشود
آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی
رویت و درک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه کسی قمر را ببیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت آن نمیکند
و بعضی گفته اند که ادراک احاطت است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک لازم نمی آید نفی ثنا و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقولست از عکرمه که گفته فرستاد ابن عمر با ابن عباس که آیا دید محمد
علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم و گفته خدای تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای
موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام داد و حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروه بن الزبیر
که اثبات و جزم کرده است بان کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث
ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انی اراه یعنی وی نور است
چگونه بینم او را و این حدیث معارض است بانکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا و از امام احمد نیز اثبات
رویت منقولست و کسی گفته اند که قول عایشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم

دو مورد ... ربی و قول پیغمبر ... ست از ... ست
بحدیث ابن عباس را آنچه چندان گفت که منقطع شد نفس او و پرسید مروان از ابو هریره
پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف براه توقف رفته و گفته اند که جزم نمیکنیم بهیچ جانب تا
و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایه آنچه استدلال کرده اند
هر دو طایفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده شود در ان بادله ظنیه
از معتقدات است و کفایت کرده نشود در وی مگر بقطعیات والله اعلم و قومی بر انند که دید بدل
مراد بدیدن بدل نه علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق
سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم کذا قیل پس دانستن بدل دیگر است
دیگر و باین تطبیق می کنند در قول عایشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر دران است که
چشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال و ایة الرویه
بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین خصه الله بمزید الصدق و الیقین که کلام علما در نظر بدلایل
بحثیان است که مذکور شد اما این مقدار ازین بیان میکند که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت صلی
الله علیه و سلم که هیچ یکی از انبیا را در ان وادی شرکت نبود و هیچ
که دران مقام ببر نبر و در خلوت خاص در آرند و باعلا مطلب و اقصی مارب که دیدار است مشرف
باین معنی راضی باشد اگرچه بکمال بندگی و ادب سطوت کبریای حق برین دارد که سوال نتواند کرد و از
مست گشته انبساط نماید و طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد الا کمال
می گذارد که حجابی در میان ماند این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار مو
خفگاهی ناخواسته میدهند و اگر خواهند خواسته هم ندهند غریب آنست که قومی میگویند که چون مو
از طلب باز ماند و بیهوش شد آنچه و لن ترانی جزای شتابی و بی تابی بود تحقیق آنست
موسی علیه السلام بجهت آن بود که همچو سید المحبوبین صلی الله علیه و سلم ندیده و با شیخ لنت
مطلبید نیز و علما بخود به متفق باشد بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام او
در حقیقه از عالم آخرت است ... و عالم آخرت دید ... با قضی بود و دید و بلغت تا دعوت
... چنانکه گفته اند ... ندید ... فرق بود تا بشنید الله اعلم ... سخنان
بحث دبوت ... صدق رسالت ...
... گردد

رسالت که مقرون باشد بتحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن و
تحقیق آنست که در معجزه تحدی شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر شده که تحدی در آنجا نبود مگر
آنکه گویند مراد آنست که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن
مشهور است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر وی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان
و تقوی و معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست کرامت است و آنچه از عوام مومنان از اهل
صلاح وقوع یابد آنرا معونت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث
بر توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم کلام بسیار است اگر بهمان اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم باز آییم
بهتر است و تمامه انبیاء و رسل را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبر بی معجزه
نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم اکثر و اوفر و اقوی و اباهر و اظهر و اشهر معجزات است و تعیین از
معجزات در کلام آنچه بدلایل و آیات بسیار واقع شده و از دلایل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار
است که واقع شده است در توریت و انجیل و سایر کتب منزله از ذکر و نعت و خروج او از ارض عرب
چنانکه نبذی از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است در ایام مولد و بعثت از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر
و موهن ارکان شرک است و موید شان عرب و منوه ذکر ایشان است چنانکه ذکر آن در محل آن بتفصیل باید چنانکه
قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و سقوط شرفات ایوان کسری و خشکی آب دریاچه ساوه و رویای موبدان و سماع
هواتف صارخه بنبوت و صفات وی صلی الله علیه و سلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از
ظهور عجایب در وقت ولادت شریف و ایام حضانت و بعد از وی تا زمان بعثت و ظهور و غلبه و تصرف بعد از
بعثت و حال آنکه نبود وی را صلی الله علیه و سلم مالی که استمالت کند بدان قلوب و در طمع افتند مردم بدان و نه قوت و عدت
که غالب و قاهر گردد بدان بر مردم و نه اعوان و انصار که بال ورای مظاهرت نمایند بر دینی که ظاهر کرد وی و خواند
مردم را بوی و همه مجتمع و متفق بودند بر عبادت اصنام و التزام ازلام متمکن بر عادت جاهلیت در عصبیت
و حمیت و تعادی و تباغض و فسق و فساد و سفک دما و الفت و غلو و انهماک در دین جاهلیت و عدم اتفاق
در امر خیر و باز نمیداشت ایشانرا از سوء افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه ملامت پس اصلاح
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال و افعال ایشان را و تالیف کرد وی صلی الله علیه و سلم میان قلبهای ایشان
و جمع کرد کلمه ایشان را تا آنکه متفق گردیدند و مجتمع گشت دلها تا همه منقاد و مسخر گشتند و یکدل و یکرو وی شدند
نصرت و عاشق شدند بطلعت وی و گذاشتند بلاد و اوطان و خانمان خود را و ترک دادند قوم و عشیره خود را

[illegible] محبت و [illegible] دند جان و [illegible] در نصرت و [illegible] دند [illegible] ی خود را در مقابله [illegible]

اعزاز کلمه او و مزید بنائی که بسط کرده باشد برای ایشان و نه باموالی که افاضه کرده باشد بر ایشان و نه

در طمع انداخته باشد ایشان را در دنیا یافتن و گرد کردن آن یا ملک و شرفی که باعث شده با[شد]

دن آن هیچ یهان بلکه آنحضرت که تصرف می کرد در ایشان و می گردانید غنی را فقیر و میساخت شریعت را

برابر و جمیع آیا جمع می شود مانند این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال مر کسی را که کار او باختیار

فکر می باشد و بتکلف و زور اینها را البته باشد و وی خود یتیمی بود بی زر و زور و فقیری بود بی مال و منال

تنهائی بود بی مدد و معاون و ضعیفی بود بی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و حکمت

و نصرت و قوت و شوکت که بر همه بالا برآمد کار او و بر همه پیشی گرفت اختیار او و لا والله سوگند بخدا

که مسخر گردانید او را این همه امور شک نمیکند درین هیچ عاقلی و بیقین معلوم میگردد که این امر الهی است

و نافذ علاداتست که عاجز است از رسیدن بدان قوت بشر و قادر نیست بران مگر خالق قوی

والامر تبارک الله رب العالمین و از دلایل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که

و کتاب نمیخواند و جاهل و ناخوانده مولود شد در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ناشی

میان ایشان در بلدی که نبود در وی کسیکه داند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در انجا عالمی باشد

که بنزد او بخواند پیش وی و بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود آن کتب

سند بیس [illegible] مصروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از تمسکین بدان عالم

قلیل و نادر پس حجت کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر جمع شوند برابر آن نتوانند

و این اجل دلیل است برانکه این امری است که از پیش خدا آورده و تصور باید کرد [illegible] یافت باید

کسب و تعلم در چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان نتواند رسید و

ما قال الشیخ السعدی رحمة الله علیه **بیت** یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه [illegible]

و با بدیهه مرسید که همان جماعه که بجهل و نادانی و ناپار [illegible]

وی و تعلم و تربیت وی در علم و عمل باعلی علیین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه و علی صحبه و آله

و کماله و اگر در اخلاق و صفات و کمالات علم و آداب وی نگرند اول دلیل یابند که هیچ بشرے

وی مخلوق نشده که دعوے کرد نبوت و رسالت را و نمود معجزات را الی [illegible] شک و شبهه

و اله و اشهر معجزات قرآن مجید است که باقی است و باینده است تا روز قیامت و

وصل وجوه اعجاز قران

باین حساب که دانست اعجاز باقصر سوره از ان که انا اعطیناک الکوثر است وجه مقدار مشتمل است قران بر
مقدار این سوره و هریکی از مقدار او معجزات **وصل** وجوه اعجاز قران متعدد است و معرفت اعجاز آن
تفصیل موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تحدی کرد بدان و خواند ایشانرا بمعارضه و اتیان بسورتی از مثل آن و فرمود ان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الایة پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بجزیء از ان و انداختند
دماء و اموال خود را در ورطه هلاک و تلف اول بحث خود همین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند درین مهالکه
گفته اند بعضی علماء آنچه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشانرا از آوردن
مانند آن عجیب تر و واضح تر است در دلالت از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص زیرا که آورد اهل فصاحت
و ارباب بلاغت و روساء ائمه اهل لسان را بکلامی از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظ و معنی آن
نزد ایشان پس باشد عجز و از اتیان بمثل آن عجیب تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد
احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص زیرا که ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن و نه بود علم ایشان بطریق وصول آن بخلاف
کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت ما بیانات است و ایت حجت قاطع
و برهان واضح است که شکی و شبهه را بدان راه نیست و ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علماء حدیث و شراح است گفته که بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از اعقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نتوانند
آورد مثل آن پس اگر نمی بود علم وی بآنکه این از نزد خداست و واقع نمی شود خلف در خبر وی اذن نمی کرد او را عقل
وی گذاشت او را که قطع و جزم کند و قول آنکه واقع نمی شود چنانکه و لن تفعلوا و نه آکرد آنحضرت و حکم کرد ایشانرا
بعجز پیش از معارضه و تقصیر از بلوغ در مناقضه فریاد کرد بر رؤس اشهاد و نتوانست هیچ کی از ایشان که فرود
آید بمعارضه بالبته درین مقام با وجود دواعی و قضاء بر توافق بواعث گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی
ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس و همم ایشان به سفک دماء و هتک
حرمت در خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه
مسجد تنها نشسته بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید او قبول کند بعضی از آنرا
و باز آید ازین کار و مگذرید از سر گفتند بلی برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه وسلم و
نشست با وی و سخنان گفت و ترغیب کرد در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را شنید
پس از ان فرمود فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود اینک من هم چیزی بشنو گفت بگو و بکن بر دیده

خوابی پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیاً لقوم یعلمون بشیراً ونذیراً
پس چون شنید عتبه گوش نهاد بآن وخاموشی گزید وانداخت هردو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بر آن پس چون
آن حضرت تا رسید آنحضرت آیة سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد از آن فرمود شنیدی یا ابا الولید
گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بآن و از هیچ کس مترس پس عتبه نزد قوم آمد چون دیدند او را بعضی از ایشان
گفت والله آمد عتبه نه بآن رویی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم من قولی را که هرگز
نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و کهانت ای معشر قریش بگذارید او را با کاری که
وی در […]ست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شانی عظیم و چیزی عجیب بخدا شما می دانید که
چون وی چیزی می گوید دروغ نمی شود و دعایی که می کند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب رواه البیهقی
وغیره و در حدیث اسلام ابوذر که پیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقصد استکشاف و استخبار
حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده بود آمده که گفت ابوذر والله نه شنیده و نه دیدم من شاعرتر را
از برادر خود انیس دوازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از آن منم و وی بمکه رفت و خبر آنحضرت را بمن آورد
گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم و شنیده ام سخنان
کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذبند و ولید بن مغیره زعیم قریش
و سرآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیدی و گفتی والله ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة بخدا
سوگند مر درستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق و
بدرستی که بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است وما هو قول البشر و نیست قرآن قول البشر وانه لیعلو
وما یعلا و بدرستی وی بلند می شود بر همه و بلند نمی گردد بر وی چیزی و وی گفت ای ولید بقوم خود بخدا سوگند که
نیست در میان شما مردی داناتر باشعار از من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمی ماند آنچه می گوید به سخنان
ایشان و در خبر دیگر آمده است که موسمی بود که قبایل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب
همه حاضر آمده اند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان
خود پس گفتند که همه باتفاق میگوییم که کاهن است گفت ولید والله نیست وی کاهن و نیست قول وی زمزمه کاهنان
و سجع وی گفتند پس می گوییم مجنون است گفت والله نیست وی مجنون و وی اعقل تا من است گفتند پس میگوییم شاعر
است گفت نیست وی شاعر ما شعر را میدانیم و همه اقسام او را می شناسیم رجز و هزج و قریض و مبسوط و مقبوض
شاعر نیست گفتند پس میگوییم که وی ساحر است گفت والله نیست ساحر نه نفث و عقد وی و گفت

هرچه شما می گوئید از بیهامن میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق والبیهقی و بعضی گفته اند که این قران اگر نوشته
یابند او را مصحفی در بیابانی و ندانند که نهاده است او را اینجا و که آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه و افهام مستقیمه
که وی منزل است از پیش خدا عزوجل و قدرت نیست بشر را بر تالیف وی و چون آمد بر دست
راست گوترین خلق و پرهیزگارترین ایشان و گفت وی که این کلام خدا است و تحدی کرد خلق را بدان که
مانند آن بیارند و همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک و شبهه است این وجوه اجمالی است برای معرفت اعجاز
قران و آسان است سلوک طریق آن و شریک است درآن عالم و جاهل و مناسب است با آن مذهب که میگوید
ثبوت قرانیت قران بقول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر و اما طریق تفصیلی
که در وی اثبات اعجاز قران بفصاحت و بلاغت و غرابت اسلوب و اخبار غیوب و جز آن است و مناسب است
بمذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قران باین وجوه است و ثبوت نبوت بقران این مخصوص است بعلما که معنی فصاحت
و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد است اول ایجاز و بلاغت است چنانکه قول سبحانه ولکم
فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد حرف آن ده است معانی کثیره و حکایه کرده است ابوعبید که اعرابی شنید
مردی را که می خواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی و گفت سجده کردم فصاحت این کلام را و شنید اعرابی دیگری مرد
را که میخواند فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر
بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از امرای روم و بر سر وی ایستاد در حالیکه
گواهی میدهد بحق و بود وی که نیک می دانست زبان عرب را و گفت شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که می خواند
آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است بر عیسی ابن مریم از
احوال دنیا و آخرت باوجود اختصار و آن آیه اینست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون
و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی که در غایة فصاحت پس تعجب کرد در فصاحت
وی پس گفت آن دخترک اما فصیح می پنداری تو این کلام را بعد قول الله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده است در آیه
واحده میان دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و اشباه آن از آیات در
ایجاز الفاظ و کثرت معانی و دیباجه عبارت و حسن تالیف حروف و تلاؤم کلمات و همچنین در سیر قصص طویل و اخبار
قرون سالفه که سست می گردد عادت فصحا کلام درآن و میرود آب و رونق درآن مشکل

قصه یوسف بآن درازی بآن ربط ... السلام و تناسق عبارت دلایل
و عبرت و خبرت است مر اولی الالباب را و دریافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشان
است و زبان دان شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین فن علمها ساخته و کتابها پرداخته اند اما انچه
زبان عرب و زنان و غلامان ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود دریابند علما و مردان و بزرگان از
غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل و قواطع
... الف و مباین سائر کلام عرب است و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و ارجاز و اسجاع ایشان
که واقف بران و این وصفی زاید است که ممتاز است بدان از کلام ایشان و مختلط و مشتبه نمی گردد
با بودن کلمات و حروف از جنس کلام که مستعملند در نظم و نثر ایشان و این امری است که حایره و او است
در ان عقول ایشان و تحیر و متوله است در وی احلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت
معارضه از ابطهور دلیل قاهر و سطوع برهان باهر باقی و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قران را از انحضرت
علیه و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بروی ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بروی و همچنین سایر اشقیا
قریش که حاذق و ماهر بودند بصناعت بلاغت و فصاحت و عارف بودند با سالیب کلام و طرز سخن متحیر
و معترف می گشتند در آخر بغایه سابقه شقاوت بهاویه در رفتند حکایت کرده شده است از بعضی معززین
و نادانان که قصد معارضه وی کردند و مخذول و محروم باز گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی تخفیف را
و تشدیدان که بلیغ و فصیح اندلس بود در زمان خود بی شبیه و بی نظیر بود درین باب قصد کرد
قران کند پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر مثال آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد بنوا
کرد و حاصل شد او را خشیت و ... که توبه کرد از ان و این مقنع ... وقت خود بود ساخت کلامی را
... را مفصل و نام نهاد آنرا سور بر طرز سور قران بگذشت روزی بصبی که میخواند در مکتب این آیه را
یا ارض ابلعی ماءک الایه پس باز آمد بخانه و محو کرد انچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم
که این کلام را هرگز معارضه نتوان کرد و نیست این کلام بشر ثالث از وجوه قران تضمن او
او است بر اخبار و بغیبها که واقع و کاین نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و ... داده
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین و قول وی سبحانه و من بعد ... سیغلبون و قول
... الدین و قول وی وعد الله الذین ... و ... الا
والفتح الی اخرها و قول وی انا نحن نزلنا الذ ... لحا ... لمعاد

و قرامطه که جمع کردند کید و مکر و حول و قوت خود را قادر نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر دادن یک کلمه را از کلمات
شریعت وی و در شک نینداختند مسلمانان را در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع ویولون الدبر
و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایه و قول وی سبحانه ولا یتمنونه ابدا و قول وی ولن تفعلوا و امثال
این آیات و اخبار رابع اخبار وقایع و حوادث کاینات سالفه از انچه میدانستند ایشان و نمیدانستند
مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران وی و لقمان و ابن
و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرایع دائره و علوم الغیب
از انچه نمیدانست آنرا مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلم آن پس آورد آنرا قرآن بوجه
و ذکر کرد نص آنرا و اعتراف می کردند بدان و بصدق و صحت آن میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته
و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده
از انچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است
که هیچ خفائی ندارد و محسوس است که انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کائن و ثابت است در ذات
قرآن و نیست مجال نزاع و شک در ان و وجوه دیگر نیز که از قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که ممتاز
و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در ان و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلها
سامعان و اسماع ایشان نزد سماع قرآن و طاری می گردد هیبت قاریان آنرا نزد تلاوت آن و این بر
کافران و مکذبان بیشتر و عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرق است که بر مکذبان
و منکران ثقیل می آید استماع وی و زیاده می کند ایشان را نفور و تنگ می گیرد سینه ایشان را و دوست می دارند
انقطاع او را و مکروه می پندارند استماع او را و مومن مصدق زیاده می گردد روعت و هیبت او و می افزاید ذوق
و شوق او و حاصل میگردد باطن او را انجذاب و خفت و ارتیاح و انشراح و انجذاب از جهت وجود میل و
محبت قلب و تصدیق قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال
سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت می کند که این خاصیت طبیعت
قرآن عظیم است اگرچه سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده می شود از فساق
و جهال و عوام الناس که از شنیدن آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت
کرده اند از نصرانی که گذشت بر قاری پس بایستاد و بگریست گفته شد مر او را از چه می گریی که نمی فهمی گفت می گریم
از لطافت این نظم و ذوق و طربی که حاصل شد از شنیدن آن و این روعت و هیبت از شنیدن قرآن عظیم

عظیم طاری شد جماعه را پس از اسلام و ایمان آوردند فی الحال بی توقف و امهال
از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر
ام هم الخالقون تا ام هم المسیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من بر آید و این اول حالی بود که ریخته شد
در دل من و عتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متاثر شد پس رفت نزد
واسد کلام کرد مرا محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و در نیافتم که چه گو
ثابت ماند بر کفر و ایمان نیاورد بجحد او عناد او و ازینجا معلوم شد که ایمان عطای باریتعالی است
در این کفایه نمیکند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم دلیل آنست و
تکرار قرآن ملول نمی شود و سامع آن کروه نمی پندارد بلکه زیادت می گردد و حلاوت و نشاط و محبت و تری و
گرفته می شود بوی در خلوت و انس یافته می شود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف
در مرتبه رفیع باشد نزد تکرار مخل و مکروه می گردد چنانکه تجربه است و این همه بشرط ایمان و محبت است و اما کا
و اعدا فلا یزیدهم الا خسارا و از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را که معهود نبود عرب را
نیز پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بدان علم هیچ یکی از علمای امم و مشتمل
ایشان پس جمع کرد میان علم شرایع و محاسن آداب و شیم و مواعظ و حکم و علوم و سیر انبیاء
بر وجه اکمل و اتم و تنبیه کرد بر طرق صحیح عقلیه و براهین یقینیه و ادله مبنیه بر صفات کمال صانع و تو
و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا بیان للناس و هدی الآیه و از عجایب
در وی دلیل و مدلول زیرا که احتجاج و استدلال کرده می شود بنظم قرآن و حسن وصف و
نهی و وعد و وعید اوست پس تالی فهم میکند و اخذ مینماید حجت را و حکم را معا از کلام واحد چنانکه
ابست و از حق سبحانه در چیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل است بر نفوس و ادعی مر قلوب را و اوقع
است بر افهام و امیل است بسوی طباع و اسرع است بسوی حفظ و از انجمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر
آن متحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و امتهای دیگر یاد نمی داشتند
از یشان چه جای جماعه با وجود دراز عمر و مرور سنین و قرآن مجید آسان است حفظ آن
در اندک مدت و از انجمله مشاکلت بعض اجزای او بعض دیگر را و ائتلاف انواع و التیا
از قصه بقصه دیگر و خروج از تالی بتالی دیگر با وجود اختلاف معانی و

و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه امتحان گردد در فصول آن و کلام
فصیح چون عارض می گردد او را مثل این اختلاف و انقسام ضعیف می گردد قوت او و سست می گردد جزالت
او و کم می گردد رونق او و مغلق میگردد الفاظ و متزلزل می شود عبارات او و از وجوه اعجاز قرآن بودن اوست
آیة باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ
آن بر ربانیان و احبار گذاشت لاجرم متطرق گردید بوی تغیر و تحریف و فرمود تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
سایر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی و منتهی گشت بانقضای اوقات و انتهای ازمنه ایشان و باقی نماند از وی
جز خبر و قرآن عزیز که باهر است آیات او ظاهر است معجزات او باقی است تا امروز که هزار و سی و پنج سال بر آن
گذشته و در عصر بود از اهل بیان و حمل اهل لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه براعت و ملاحده و اعدای
دین و دنیا و ارد نکرد هیچ یکی بچیزی در معارضه آن و تالیف نکرد در مناقضه آن و قادر نشد بر طعن صحیح و قدح صریح بلکه
هر که قصد آن کرد در دایره عجز در آمد و برگشت والحمد لله علی ذلک و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه تحقیق ذکر کرده اند
ائمه در اعجاز قرآن وجوه کثیره و اکثر آن راجعند ببلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر کدام او را وجهی منفرد
و بابی علاحده ساخته شود مگر بقصد ذکر فنون بلاغت و حقیقة اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد و ما بعد
آن از خواص قرآن و عجائب صفات اوست و بالله التوفیق **وصل** معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و اقوی
معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم و دیگر معجزات از انشقاق قمر و نبع ما و تکثیر طعام و نطق
جماد و حیوان نیز عظیم اند و بعضی بانضمام بحد تواتر و شهرت و بعضی اگرچه بخبر آحاد اند و لیکن بتعدد طرق متواتر گشته و معجزات آنحضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و آنرا ارهاصات خوانند و ارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس نبوت
و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه معجزات آنحضرت اند
و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله علیه و سلم اما شق قمر اباهر و انور معجزات است که ظهور
است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که فرمود اقتربت الساعة و انشق
القمر و مراد وقوع آنست در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران حمل بر انشقاق روز قیامت رد میکند آنرا
قول وی سبحانه و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را روز قیامت و تحقیق آمده است
در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک پاره بالای کوه و پاره دیگر پایان
و همچنین روایت کرده اند از جمعی کثیر از صحابه و گفتند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیتی را و گفتند
که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر و دو شق شد و دیدند جبل حرا را در میان آن فرمود

نت علیه السلام استمر و الیس کفار بتحقیق سحر کرد ما را ابن ابی شیبه
همه اهل زمین را سحر نمیتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند ازان پس گفت ابوجهل علیه اللعنة
و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر رو
ده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان.
غفیر و همکذا تا رسیده است باو و تایید شده است بآیه کریمه انتهی و همچنین مملو و مشحون است بدان کتب
مین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد اسانید و در مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در
گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر است منصوص علیه است در قرآن و مروی است
صحیحین و غیرهما بطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمی شود در تواتر و صحت آن و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موا
فق مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و علمای دین متبعان ملت می گویند که انکار نیست عقل را
دران و شمس و قمر مخلوق خدا اند میکند دران هرچه میخواهد چنانکه در احوال قیامت در نصوص مذکور است و اما قو
ل ملاحده که اگر واقع می بود این نقل بطریق تواتر شریک می بودند تمامه اهل زمین در معرفت آن
با اهل مکه زیرا که این امری است صادر حس و مشاهده و دواعی متوافر است بر رویت امثال آن امور
غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این را صحتی و اصلی می بود همیشه نوشته می شد و اثبات نموده
کتب سیر و تنجیم و جایز نمی بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت ازان مع جلالت شان و فخیم
جواب داده اند ازوی علمای که این قضیه بیرون است از اموری که ذکر کرده اند ایشان این جزئیت
قومی خاص از مردم واقع شده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و اگر بعضی بیدار اند
در زوایها ساکن و مستتر اند و آنکه در صحرا باشد و بیدار باشند نادر است و این امری بود که لحظه واقع
شاید که دران وقت سائر مردم را مانعی از مشاهده آن واقع شده باشد مثل سحاب و جبال که
یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد ایشان را از آن مثل اسمار و حکایات و مانند آن و
دیده نظر بر قمر دوخته باشند چنانکه اصلا ازان غافل نباشند مگر همان جماعت که متصدی رویت و مترصد
مترصد وقوع آن باشد و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل که ظاهر می باشد در بعضی آفاق نه بعض ظاهر
بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در شهری دیده می شود نه در شهری دیگر
دیده می شود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها نمیدانند آنرا مگر کسانی که دعوی

مران و نمود و نزد

علم و مقصود

بجماعۀ مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انها را انمودند و
دیگرانرا نمودند و خود مسافران از اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را بچه در کار است تنبیه در مواهب لدنیه
میگوید که آنچه ذکر میکنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه وسلم و بیرون آمد از آستین شریف اصلی
ندارد حتی آنکه شیخ بدرالدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده والله اعلم و اما رد شمس یعنی بازگردانیدن آفتاب
بعد فرو نشستن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم روایة کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه
غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گذاردی یا علی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بنده تو در طاعت تو
و طاعت رسول تو بوده است پس بازگردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود
پس دیدم که طلوع کرد بعد از غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقعه در صهبا بود و تمام کلام درین
حدیث در غزوه خیبر بیاید انشاء الله تعالی **وصل** و یکی از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه و روایة کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم
قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا
علیهم السلام اگرچه بیرون آمد چشمها از سنگ بردست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از اصابع
ابلغ است در اعجاز از نبع آب از حجر که بیرون آمدن از وی معهود و معتاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و
پوست و استخوان و تحقیق روایة کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه و مشهوراتر آن حدیث انس و جابر و ابن
مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و نهاد
دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از ان پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند
چشمه از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه وسلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان
پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس و در حدیث ابن شاهین
از انس آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک پس گفتند مسلمانان
یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چارواهای ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی آب پس آمد مردی بچیزی از
آب در مشک کهنه فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب در ان کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را در
آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آوردیم

او چاره‌ها را و بیرون ... باقی برا و بیهقی از انس بر آورده ... بیرون ا
قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی اصغر پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خود را در قدح و نگنجید دست مبارک در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را خرد نیز
شریف وی آب الحدیث و اما حدیث جابر در صحیحین آمده که گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت
می کرد از آن پس رو کردند مردم گرد وی صلی الله علیه و سلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول
نداریم که وضو کنیم بدان و نه نوشیم مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف
جوش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید
می بودیم کفایت می کرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط کریا
الخ قطره چند در مشک پس ریخت آنرا در کاسه و تفریق کرد اصابع شریف را در آن پس جوش زدن آب
شریف پس امر کرد مردم را به آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت از کاسه دست مبارک
کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح آمده از روایت علقمه که گفت
مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت
بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را
خود را در آب این حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلا در حقیقه گویا همه جماعت
و جای آنکه اگر انکار رسیده استند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم
و با این نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلا روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه او
آسند قند بر و حدیث نبع ما را از ابن عباس نیز بطرق متعدده آمده است و سوالی
که چه حکمت است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت
پیدا شد چرا از نخست چشمها بر آمد جواب می گویند که این جمله به تادب بحضرت خداوند جل جلاله است که
معدومات منفرد است بی اصل و ماده بلکه آب در اصل بود و معجزه و دعای آنحضرت
قالوا و الله اعلم و از این قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر ما قلیل و زیاد شدن برکت و
مسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت
مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آیید اگر خواسته است خدا چشمه
لیسه هرکه ساید الا یا که دست نرساند ما ... آب انرا

الکه پیشتر رسیده بود از ما دو مرد و چشمه مانند دوالی بود که میدرخشید و ترشح می کرد اندکی آب پس پرسید آنحضرت
آن دو مرد را آیا مس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشان را و گفت آنچه خواسته بود خدا
عز و جل پس کاویدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی جدا شد از آب یا وی که مراو را حسی
است مثل حس صواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را باز انداخت آب را در چشمه
تا آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از ان فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا حیات که به بینی
اینجا که برده شود به باتین و عمارات پس همچنین واقع شد و این خبر دادن نیز از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
و اخبار بغیب قسمی از وی و وافر از معجزات است لا تعد و لا تحصی و در قصهٔ حدیبیه آمده که چهارده صد کس بوده اند و چاه وی
سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در ان یک قطره پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر یکجانب چاه در آورده شد دلوی از آب و وضو کرد در ان و افکندند در ان آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس
جوشید آب و بلند شد پس سیراب گشتند و سیراب گردانیدند شتران خود را و در روایتی آمده که بیرون آورد تیری
را از ترکش خود و انداخت در چاه پس میجوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیث
بر آمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و در میان این دو قصه مغایرت است و جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام
در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود و چون وضو کردند و سیراب شدند بقیه آب
که در رکوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی اسفار خود و گفت سیر میکنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و می آئید بر آب
فردا انشاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر و رعایت نکنند حق صحبت را از جهت اهتمام
طلب آب و حرص بران و چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کند و فرمود اصحاب نگاه دارید بر ما نماز را
یعنی بیدار باشید و خبر دار باشید که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا
بود وقتیکه خورد آفتاب بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس
سوار شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و بود در وی چیزی از آب پس
وضو کرد از ان رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب و فرمود نگاه دار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود
و اذان گفت بلال برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم
شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتیم ما یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس
خواند رکوه مرا و نهاد دهن مبارک خود را در وی و دمید در وی یا نمیدمید والله اعلم پس ریخت آب از رکوه

ودمی نوشانیدم من پس بخوردند مردم فرمود بخور ... پس وارید خلق همه را سیر
شدند و سیصد کس بود و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس تر ریخت آب و گفت
من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و در
آمده که رسید مردم را عطش تا بحدی که نحر می کرد مرد شتر خود را و می فشرد شکنبه ا
پس سوی آنحضرت در دعا پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را و هنوز باز نیاورده بود دست مبارک را که باریدن
با ایشان بود از ظروف و ... کرد یاران لشکر را آورده اند که یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در ذی المجاز پس گفت ابی طالب تشنه شده ام یا ابن اخی و نیست با من آب پس آنحضرت فرود آمد و زد قدم
پس بیرون آمد آب گفت اشرب یا عماه و در صحیحین از عمران بن الحصین آورده که گفت بودیم با آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش پس فرود آمد و بخواند دو کس را
از آن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و دوانیدند ایشان را که می یابند زنی را بر شتر
دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس و پیش آمدند زنی را که دو مزاده دو سطیحه دارد ...
نزد آنحضرت فرود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس ریخت در وی آب ...
بیایید و بخورید آب و بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه می کند که چه میرود را وی میگوید
بار استشنداو ... و حال آنکه خیال میکنم که بیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود
جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و
در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند بار را در پیش وی فرمود آنحضرت برو میدانی که ما کم نکرده
آب تو چیزی ولیکن خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کسان خود و گفت
پیش آمد مرا دو مرد و بردند نزد این مردی که گفته می شود او را صابی پس کرد این چنین و تمام قصه
بجا آورده گفت این مرد یا ساحرترین مردم است یا رسول خداست حقا گفت مرقوم خود را ...
رغبت در اسلام الحدیث بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت ...
و در آمدند در اسلام والله اعلم و احادیث درین باب بسیار است و احادیث ... ازین باب
مذکور گردد ان شاء الله تعالی **وصل** بدانکه احادیث در تکثیر آب قلیل بسیار آمده در
است و این هر دو اثر تربیت و ولی نعمتی آن سید کاینات است که بجانب جسم و روح
ارواح است ... جسمانیت نیز رسیده و خور ... شده اند ... اشباح است

معجزه در طعام وغیره از آنحضرت صلعم

حدیث جابر بیت سگر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ✤ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست ✤ و مشهور درین باب حدیث جابر
است رضی الله عنه در غزوهٔ خندق که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم ایا هیچ چیزی هست نزد
تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی
صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم من آنرا و آس کرد وی جو را و انداختیم گوشت در دیگ و آمدم نزد آنحضرت
و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله را و طحن کرد زن من پارهٔ شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چندی
نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد جابر سوری سو بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند بآن مردم را لفظ فارسی
است که بر زبان مبارک رفته و سور بسکون همزه طعام که باقی مانده یا شراب ساخته بیایید و فرمود من دیگ را
حدیث انس فرود نیارید و خمیر را نگاه دارید تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر و دیگ را نظر
شریف وی پس انداخت در آن آب دهن مبارک خود را و دعا برکت کرد و فرمود یا زن بپز نان را و بخوان
با خود زن دیگر را که وی نیز بپزد و بکش از دیگ گوشت را و نگاه نکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند
آن هزار کس طعام و سیر شدند هنوز دیگ در جوش بود و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم
روایت کرده اند که گفت ابوطلحه بام سلیم بتحقیق شنیدم آواز رسول خدا را سست می شناسم در وی گرسنگی را
ایا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو و پیچید در جامه و بمن داد و پس بردم
نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است
ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بودند برخیزید پس روان شد آنحضرت
با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابوطلحه را و خبر کردم او را و گفتم که می آید رسول خدا پس
[illegible] ابوطلحه بام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه او و نیست نزد ما چیزی که بخورانیم ایشان را
جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت ام سلیم خدا و رسول وی داناتر است
یعنی آنچه واقع شد نی است گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم او بحال ما حکمتی
خواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابوطلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود
بیار یا ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفته کرده
شود نانها و بیفشرد ام سلیم ظرفی را که در وی روغن بود تا نخورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و سلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند دعا برکت بعد از آن فرمود که اذن کن ده کس را پس آمدند ده کس
و خوردند تا سیر شدند و برآمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا درآمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد تن که راوی است

دو روایتی از مسلم بسند آورده ... زاده

روایت هشت کس آمده و مختار این است که آن در قصه دیگر است چه اکثر روایات در صحیحین ...

المواهب والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن نه همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه

در نظر ایشان قلیل می درآید و کافی نمی نماید و این سوءظن موجب ذهاب برکت

می داشت یا کاسه یکی بود و تناول جماعه کثیره دشوار می آمد و موجب

ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه

آمد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که تا بقایای توشه های خود را گرد آر

در آن فرمود نعم بکنم پس فرمود تا نطعی بگسترند و بقایای زاد آوردند یکی مشتی از ذرت آورده و دیگر نان پاره

آورد و اعلای ایشان کسی بود که آورد صاعی از تمر تا گرد آمد بر نطع چیزی اندک و دعا کرد و نیز

بعد از ان در ظرفهای خود پس نماند در لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خوردند همه تا سیر شدند و هنوز بقیه از

و لشکر در غزوه تبوک بروایتی هفتاد هزار کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود فرمود

ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدای تعالی را با این شهادت هیچ بنده که باز داشته شود از

بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین است که شهادت دهند نزد مشاهده معجزه

تصدیق و تعیین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام درین مقام از کدام عالم است

حضور و غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایقانست یا برای تنبیه و تلقین امت ا

اعلم بحقیقة الحال و روایة است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت علیه السلام

ام سلیم برای آنحضرت حیس ساخت در کاسه کلان بدست من و حیس طعامی است که در میان ما

از تمر و روغن و قروت بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس

و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت تو فرستاده است و بر تو سلام میخواند و عذر قلت آن

آنرا نزد آنحضرت آوردم فرمود بنه و فرمود برو فلان و فلان جماعه را از مردان نام برد

تا پیش من آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر که را آنحضرت نام برده بود هر که

خانه پر است از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک به

آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس شروع کردند ده ده کس

تمام شدند و امر کرد که هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند همه تا سیر شدند و بجای خود طعام همچنان باقی ...

پس فرمود بردار یا انس پس برداشتم و در نمی یافتم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری
و المسلم و در حدیث ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و برای حدیث ابو ایوب
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف
انصار پس خواند ابو ایوب ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز
خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان
هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند ازین طعام من یکصد و هشتاد مرد و مروی
است از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخوراکی که نوبت بنوبت می خوردیم سمره بن جندب
از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و میخوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت
کرد سمره بجانب آسمان و گفت ازینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبه و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم و
در حدیث عبد الرحمن ابن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صد و سی تن و ذکر حدیث عبد الرحمن
کرد که خمیر کرده شد یکصاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل
و گرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از آن پاره برای وی پس گردانیدند از آن شاة دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه
در دو کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است که امر کرد مرا رسول روایت ابی هریره
خدا صلی الله علیه و سلم که بخوانیم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما یک کاسه طعام
پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر آنکه در وی
اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بنهایت گرسنه بودم کاسه شیری پیش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من همه
بخوردم و آسوده می شدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام بخواندم
و یاران را طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام پس مرا داد و بعد ازان خود خورد و
فرمود ساقی القوم آخرهم شربا و مروی است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بنی عبد المطلب را و ایشان چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه و می نوشیدند فرقی را پس ساخت آنحضرت
علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند
و سیراب شدند و همچنان باقی بود رواه فی الشفا و از جابر آمده و هم رضی الله عنه که ام مالک انصاریه میفرستاد

ت صلی الله علیه وسلم ده مر بود روغن پس اور

دنی بود دران خانه چیزی جز آن پس قصد کردام مالک بسوی آن عکه که بود روغن برا

بر می یافت روغن پس همیشه می بود مراد را روغن دران عکه تا بیفشرد روزی آن عکه را پس آ

ت علیه السلام و بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بیفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشر

انرا بحال خود همیشه می بود روغن برای شما دران عکه گفت بنده مسکین ازین حدیث معلو

م حضرت سید المرسلین را و اتفاق کند بحجت و چیزی را که تواند برکت دهد خدای

و در همه چیزی رزقنا الله وهم از جابر رضی الله عنه آمده که آمد مردی نزد آنحضرت

م طلبید پس داد برای او نصف وسق شعیر و وسق بفتح واو و سکون سین شصت صا

می خورد وی و زن وی و مهمانان وی ازان تا روزی پیمانه کرد انرا پیش آنحضرت آمد و عرض کرد

پیمانه نکردی می ایستاد نزد شما و می خوردید ازان همیشه و گفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن

عله و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن مضاد تسلیم و

اسم و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزوال نعمت حاله

و مثل این است نکته در نگاه نکردن بدیک و خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم

و حدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرد

اشته بود بدل کرد برای غرمای پدر اصل مال را و قبول نکردند و نبود در ثمر نخل وی کفایت دین

پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت بتحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز ا

وام بسیار و من میخواهم که ببینید ترا غرما فرمود برو و خرمن هر ثمر را در گوشه نه پس کر

و خواندم آنحضرت را و چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند بمن و چون دید آنحضرت این

از همه بود و نشست بران و گفت بخوان یاران خود یعنی غرما را پس کیل کرد

می ازد الله من امانت او را و من راضی بودم که امانت والد ادا کرده شود و

ایشان باز نماند و جابر رضی الله عنه خبر خواهر بود که بعد وی گذاشته بود و

من می بینم آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود و گو

پس تعجب کردند غرما و رو ا بیشکرده است ابو هریره ر

عن کر سد م د م را گر سنگی سخت پرسید آن حضر

از من چیزی داری یا ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندک تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس
درآورد دست مبارک خود را در توشه دان و برآورد از آن یک مشت تمر و دعا ببرکت کرد و طلبید
مردم را ده ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و فرمود بمن بگیر آنچه آورده بودی از تمر و درآر دست خود را
در مزاده و بگیر از آن مشتی در وقت حاجت و شمار و مریز آنرا پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس
خوردم و خورانیدم از آن تمر مدت حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان
رضی الله عنهما پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در روایتی آمده که گفت برداشتم از آن تمر چندین
و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر و گفته اند که مجموع تمرات ده دانه تمره بود
و بعضی بیست و یک گفته اند والله اعلم و در روضة الاحباب از ابو هریره رضی الله عنه درین باب بیتی نیز نقل
کرده است **بیت** الناس هم ولی فی الیوم همان ❊ هم الجراب و هم الشیخ عثمان ❊ والله اعلم و مروی است که آنحضرت
عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندک خرمای چهارصد شتر سوار را زواده ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک
خرما از آن کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک است که بقایای
زاد آن قلت برکتها بخشید که هفتاد هزار کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه
گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و فقر و
فاقه را از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد حکایة یاد دارم که در بازار مکه معظمه زادها الله تعظیماً و
تکریماً تره فروشی بر تره های خود آب می پاشید و می گوید یا برکة النبی تعالی و انزلی ثم لا ترتحلی اللهم صلی علی
محمد و علی آل محمد و بارک وسلم **وصل** در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
چنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر در دین و شریعت او بند صلی الله علیه وسلم از آنها که قرعه سعادت بنام
ایشان افتاده و از اهل ایمان همچنین سائر حیوانات را که مطیع و منقاد امر اراده الهی الله سبحانه بطریق
اعجاز و خرق عادت منقاد و مطیع وی صلی الله علیه وسلم ساخت اینجاست که بعضی ارباب تحقیق و اهل
باطن گفته اند که وی صلی الله علیه وسلم بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است ولکن چون ایشان
اهل تکلیف و امر و نهی بیرون اند از ایشان جز طاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیاید و
موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان اما حیوانات از آنجمله سجود جمل و شکایة اوست بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که یکی از اهل بیت انصار را شتری بود
پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بر وی اکنون

وصل

وسرسی ... برادمنع ... خودرا ... بوده‌اند پس برخاست آنحضرت
وروان شد بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه از ان نشسته بوده
یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که آزار
رسانی بعد فرمود نیست مرا از وی باکی از ان پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم روی
بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل در آورد صحابه گفتند یا
رسول الله این حیوان لا یعقل ترا سجده کند ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وسلم
بشر را که سجده کند بشر را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشر را امر میکردم زن را که سجده کند مرد خود را
بجهة عظم حق مرد بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت
نیست میان آسمان و زمین چیزی که نمیداند که من رسول خدا ام مگر عصاة جن و
انس و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و
آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت در آمد پیش آنحضرت صلی
... یاد کرد با
دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود بصاحب شتر بفروش این را بدست
من گفت ولیکن این شتر مر اهل بیت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود این شتر گله کرد
عمل و قلت علف را احسان کنید بوی دگفاهرید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه
آمده و صحیح است و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابوبکر و عمر در بستانی یکی از انصار
در وی گوسفندی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابوبکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا
آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار شتری نزد
وی شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از انکه نماز خفتن بگزارند خواب می کنند و من میترسم
عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از ان نهی فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه ما شاتی بود
چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و
چون میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت
ذبح میکرد یکی دیگر را نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کنند و مروی است که آنحضرت
دست مبارک خود را برپشت گوسفندی بمالید که نزد وی ...
بیاشامید داو

مشهور است ودر باب معجزت بعضی بیاید انشاء الله تعالی وامثال این حدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر
کرده در انقیاد واطاعت حیوانات نیز از این باب است قصه کلام ذئب وشهادت او مر آنحضرت را صلی
الله علیه وسلم وحدیث تکلم ذئب روایه کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایه کرده است
امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی
وکشید شاة را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع می باشد وگفت از خدا نمی ترسی
میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی آن را بسوی من پس گفت راعی واعجباً گرگی اقعا
نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر ندهم ترا بعجب تر از این محمد به یثرب خبر میدهد مردم را
باخبار سابقه و مردم نمی گروند بوی پس راعی غنم خود را براند ساخت تا در آمد مدینه معظمه را و بگذاشت غنم
را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم وخبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند وجوق
آمدند مردم گفت برای که خبر ده مردم را بانچه شنیده ودیده وهمچنین روایت کرد بیهقی از
حدیث ابن عمر وابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایه ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذئب
عجب تر از این آنکه مردی در نخلات بین الحرمین خبر میدهد بانچه گذشته وبانچه می آید واین راعی
یهودی بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخبر داد وایمان آورد ودر بعضی طرق از
ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت گرگ برای حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود وترک
داده پیغمبری را که مبعوث نشده هرگز عظیم قدر نزد خدا از وی تحقیق کشاده شده است بروی
ابواب جنة ومشرف شده اند اهل جنة واصحاب وی ومنتظر اند قتال ایشان را یعنی ملایکه وحور و
غلمان بهشتی نگرند اصحاب او را ومشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت وانتظار قتال ایشان دارند
که کشته شوند وبه بهشت در آیند وگفت ذئب برای که نیست حایل میان تو ووی مگر همین دره از کوه میرود
از کوه در حضرت وی ومیگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذئب من میچرانم
پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد وتوبیخ کرد برای ذئب شاتی انداخت ومثل این حکایت از ابی
سفیان بن حرب وصفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو
بحرم در آمد گرگ برگشت وتعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر از این آن است که محمد بن عبد الله
فی المدینه یدعوکم الی الجنة وتدعونه الی النار پس ابوسفیان بصفوان گفت بلات وعزی اگر تو ذکر میکنی
این حکایت را مکه میگذاری زنان مکه را بی مردان و از ابوجهل واصحاب وی نیز روایه مثل این کرده اند

ازین باب است حدیث ضب یعنی سوسمار دن و این حدیث مشهور است و روا
است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی
که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده
ضب را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزلگاه خود و بریان کند و بخورد و چون
اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است پس بیرون آورد ضب
از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این ضب و انداخت
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را و فرمود یا ضب پس جواب داد
بشنیدند قوم همه لبیک و سعدیک و فرمود آنحضرت ای زینت کسی که آید قیامت را یعنی زینت
پس فرمود آنحضرت که را عبادت میکنی گفت خدائی را که در آسمان است عرش او و
سلطنت او و در دریاست راه او و در جنت است رحمت او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت
گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام
اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آنحضرت خواند صلی الله علیه
است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت می کند بعض او بعض را
قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلایل از ام سلمه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحرا می
آواز هاتفی سه بار یا رسول الله پس آنسو نگریست آنحضرت و دید که آهو ماده بسته در بند
و اعرابی آنرا در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده
مرا این اعرابی و مرا دو آهو بره است درین کوه رها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم
همچنین میکنی و باز می آئی عذاب کند مرا خدا تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را
آمد و بربست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت
این ظبیه را پس رها کرد اعرابی آهو را و میدوید در صحرا از روی خوشحالی و میزد پاهای خود زمین و
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مرد
آمده بودند پس آهو ماده نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید و همه
بودند پس براقع که مولی آنحضرت بود فرمود که این را نگاهدار پس رافع او را به
فرمود ان الذی جاء بها هو الذی ذهب بها وازا
گم کرده

چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من
یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار شده است آنرا هیچ
یکی جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز
تو گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمدا در سواری او و بود آن یهودی
گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند و طلبد او را پس می آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود
و چون بیرون می آمد صاحب در اشارت می کرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آنحضرت
علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر سر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان را بود و افکند خود را در آن چاه
بجهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هم ازین باب است تسخیر اسد و تملق او سفینه که
در بیابانی از لشکر دور افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر
او را بلشکر و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزه رسول الله ست صلی الله علیه وسلم و ابن وهب
روایت کرده است که کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا برکت برای ایشان و نسج
عنکبوت و تبیض حمام بر در غار هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غارند و روایت
کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را که آن را القتاد گویند که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی
عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم بسیار است
و آنچه مشهور بود از آن واقع شده در کتب ایمه آوردیم **وصل** چنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت
بودند نباتات نیز در حیطه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اعلان
و شهادت رسالت وی صلی الله علیه وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله
و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه پس بیرون آمدیم ما در بعضی نواحی آن
پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه می گوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این همان است که در ابتدای وحی
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است در ازمنه دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر
آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک با آنحضرت آمد گفته مر او را
رسول خدا صلی الله علیه وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا رغبتی هست ترا در خیر یعنی می خواهی که نیکی

وصل

و سعادت حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا برانچه میگویی فرمود این درخت شاهد است
خواند آنحضرت آن درخت را و وی برکرانه وادی بود پس شکافته میکرد زمین را و می آمد و ایستاد
پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آنحضرت از وی سه بار و گواهی داد آن درخت بعد از ان باز گشت بجای خود این حدیث را
دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روز احد که کافران مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را
و سلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آزار رسانیدند آن حضرت در گوشه نشسته بود که
آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی
موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود
یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت باز
امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد و برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حسبی
رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
معجزه را پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن درخت که رسول خدای طلبد ترا پس میل کرد آن درخت از راست و چپ
و پیش و پس خود پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی که پاره میکند زمین را و می کشد رگهای خود را و ایستاد
پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس نشست
رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت اذن ده مرا
کن که دست و پای شریف ترا بوسه کنم اینجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تا یک بر شتر سوار بدرخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از
بگذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه و سلم و از ابن عباس رضی الله عنه
که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت بچه چیز شناسم ترا که تو رسول خدایی فرمود
این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا شد از درخت
فرمود آنحضرت برگرد بجای خود رو برگشت و بجای خود رفت پس اسلام آورد اعرابی
و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة + تمشی الیه علی ساق بلا قدم + کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط فی اللقم + و در [illegible] از [illegible] بعد آمده که گفت

پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت و رفتم من در پس آنحضرت با داوه از آب پس ندید که استتار کند بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدای عز و جل پس منقاد گشت آن درخت مانند انقیاد شتر که مهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شو بصاحب خود که بنشینم در پس شما پس رفتم من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس بیرون آمدم من دوان و دیدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت می آیند و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی درخت خرمائی یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقارب گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا و بگو سنگها نیز همچنین پس رفتم و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب یکدیگر آمده و سنگها را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو اینها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفتند چه خبر است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت می دهد این درخت پس فرمود بیا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین

وصل همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی صلی الله علیه وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت که هیچ شجری و حجری نبود مگر آنکه سلام می کرد بر من و میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که بر آمده بود همراه ابوطالب در ابتدای امر خود پیش از بعثت گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را و بیاید ان شاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی من میشناسم حجری را بمکه که سلام میکرد بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی بتحقیق من میشناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری مغروز در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه

خدیجه رضی الله عنها و مسعود است در دیواری و مردم تبرک می جویند بمس او
سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که میگذشت ازان راه و شیخ ابن حجر مکی هیثمی گفته تیسیر که متو
از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام می کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و
وسلم و در دیوار دیگر اثر مرفق شریف اوست که در سنگی نقش بسته است و می گویند که سنگ و آهن نرم
برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی می کرد اثر قدمین شریف
و الله اعلم و صاحب مواهب لدنیه از ابو حفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات
از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است که سلام می کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از انجمله
در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت کرده
است بیهقی در دلایل و ابن ماجه در مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا
مرو از منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما را زیرا که مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه درآمد
حضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه
روز کردید گفتند صبح کردیم بخیر و الحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر بچسپید بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان
چادر خود را و فرمود یا رب این عم منست و صنو پدر من است و اینان اهل بیت من اند پس بپوشان ایشان را
از آتش دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را باین چادر پس آمین گفت آستانه و دیوارها خانه و گفتند آمین
آمین آمین و یکبار عقیل بن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوهی که
آنجا بود بفرستاد و فرمود بگو این کوه را که مرا آب دهد آن کوه متکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که ازان روزی که آیه
نازل شد واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستم از ترس خدا که آب در اجزای من نمانده
و مشهور درین باب حنین جذع است یعنی الصراخ حنین آواز دردمندی و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع
بجیم و سکون ذال تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و
بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته صحیح تر آنست
که حدیث حنین جذع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر
متعدده خارج از حد حصر و احصار و تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و
که حنین جذع را انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی ازان بعض
نزد کسی که است بر طرق حدیث راست نزار ... کاردا

چنین جذع از امور ظاهر است که حمل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و اظهر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و شافعی گفته که نداده است حق تعالی هیچ پیغمبرے را آنچه داده است پیغمبر ما را صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم پس گفتند بشافعی که داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی گفت داد محمد را صلی الله علیه وسلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او واین اعظم واکبر است از آن بعد از آن شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روات واسانید و طرق آنرا که ذکر آن طویل است روایة کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه ساخته شود برای وی منبر می ایستاد برای خطبه تکیه زده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد از آن جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید مسجد باواز وی و بسیار شد بکاء مردم بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتے آمده که بشگافت جذع و پاره شد پس آنحضرت صلی الله وسلم و نهاد دست شریف خود را بروی و در کنار مبارک گرفت پس ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهة آنچه گم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را همیشه می بود همچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس امر کرد آنحضرت که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز می گذارد آنحضرت بر وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت بجانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین را پس در کنار گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل برویند در آن رگهای تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آن حضرت بجانب وے که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا و باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کردی دار البقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث می کرد باین حدیث می گفت ای بندگان خدا چوبی ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوار ترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله علیه وسلم **بیت** سنگی و گیاهی که در و منفعتی هست + بر آدمی دان که در و معرفتی نیست و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایتست و از ین باب است کلام کردن آنحضرت بجبل و کلام کردن جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

احد دو ب

و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین جبل
و نحو پس جنبید احد پس زد آنحضرت علیه السلام پای شریف خود و فرمود ثابت و بر جای خود باش
بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان
عفان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر جبل ثبیر بمکه کبیر که جبل مناست و
ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت
خود و فرمود بر جای خود باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه
ابو حاتم و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا که بر جبل که معظم است و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در ابتدای وحی آنجا مشغول می بود و وحی آنجا نازل شده بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود آنحضرت آرمیده باش حرا نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا
شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابو عبیده
الجراح و الله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آ یا رسول الله زیرا که من میترسم
از آنکه دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدا تعالی پس گفت حرا بر من بر آ یا رسول الله و ثبیر و حرا
بر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنس رجفه بود
که بقوم موسی علیه السلام واقع شده وقتی که تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود با ایشان آن رجفه
غضب بود و این رجفه طرب و لهذا تنصیص کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و
شهادت که موجب سرور و استقرار جبال اند و از این باب است تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت
کرده اند که آنحضرت کفی از حصا گرفت تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه
و سلم بعد از آن نهاد این حصات را در دست ابوبکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح نکرد
قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این ابوذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر
و عثمان و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که ولید بن عبد الله بن جمیع
روایت کرده از کسی که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه در ربذه که مسکن ابوذر بود روایت می کند
که ابوذر گفت روزی بودم در نیم روز نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است
گمان کردم که آنحضرت در حالت وحی است

مرا که بنشین پس نشستم در پهلوی شریف وی و نمی پرسیدم او را چیزی و نمیگوید وی بمن چیزی پس درنگ
کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که مشی میکند تیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی
و فرمود چه چیز آورده است ترا ای ابوبکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود
بدست که بنشین پس نشست در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود پس تر عمر آمد و کرد عمر مثل آنچه فرموده بود
آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابوبکر پس تر عثمان آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی
الله عنهم اجمعین پس تر گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنگریزها را هفت یا نه یا نزدیک آن پس
تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی مانند حنین
نحل در کف شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم پس داد آن سنگریزها را با بوبکر و درگذشت از من
پس تسبیح کردند در کف ابی بکر پس تر گرفت سنگریزها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن
سنگریزها بعد از آن داد عمر را و تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از آن داد عثمان را و تسبیح
کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پس تر گرفت سنگریزها را و نهاد بر زمین و
خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی باسند صحیح و در حدیث طبرانی
آمده که گفت ابوذر پس تر نهاده شدند در دستهای ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی از ما چنین آورده است این حدیث
را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه من
دران مجلس شریف بودم و در دست وی نیز تسبیح کردند و از آنجمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود (تسبیح طعام)
رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را
و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که گفت بیمار شد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس آورد جبرئیل علیه السلام طبقی که در وی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست
شریف او و در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی بر منبر این آیت را
وما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود ثنا می گوید جبار ذات خود را و می گوید انا الجبار انا الملک
المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده برصاص و حجاره پس چون درآمد آنحضرت
در مسجد عام الفتح اشارت می کرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مساس نمی کرد و می گفت جاء الحق
وزهق الباطل پس اشارت نمی کرد بسوی اینها مگر می افتادند بر قفا و اشارت نمی کرد بقفا مگر آنکه می افتادند بر روی و همه

سلطنت وی خواره نزار بودند در اینت صبیان و شهادت ... بر
الله علیه وسلم روایة است از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و در آمدم
وی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و دیدم از وی امری عجیب آمد او را مردی از اهل یمامه
روز زاییده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم من انا گفت انت محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از آن آن کودک تکلم نکرد
تا جوان شد وی نامیدیم ما او را مبارک الیمامه و از فهد بن عطیه روایة است که آورده اند
... را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا قال رسول الله
البیهقی **وصل** در ابرای ذوی العاهات و احیای موتی یعنی به گردانیدن بیماران وص ۲
روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم آمد
یا رسول الله این پسر من جنون دارد وی گرید او را چون در وقت طعام چاشت و طعام شام ...
پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و قی کرد و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه
الداری و عدد البوصری حیث قال شعر کم ابرات وصبا باللمس راحته + واطلقت اربا من ربقة
الله آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود که تکلم نمی کرد پس آب طلبید و مضمضه
شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس به شد غلام فی الحال و عاقل شد چنانکه
در رسید روز احد زخمی بر چشم قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد
مرا زنی است که دوست می دارم او را و می ترسم که پلید و مکروه در نظر وی در آیم پس گرفت آنحضرت
بدست مبارک و نهاد در جای خود و فرمود خداوندا بپوشان چشم او را جمال پس بود آن چشم بهترین و
بیناترین چشمان او درد نمی کرد و چنانکه درد می آمد چشم دیگر آورده اند که از اولاد
در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر انا ابن الذی سالت علی الخد عینه +
المصطفی ایاره + فعادت کما کانت لاول امرها + فیا حسن ما عین و یا حسن
او را روایت کرد طبرانی و ابو نعیم از قتاده که گفت
خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بود در آخر
تیر و چشم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسو
ست و فرمود خداوندا قتاده چنانکه

بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایت کرده شده است که شخصی گرفتار شده بود بعلت استسقا
پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت
دران از آب دهن مبارک خود و آن فرستاده داد و گرفت وی از ان متعجب گمان برد که استهزا کرده شد
بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی بسر حد موت و نوشانیده آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود
که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بینا شد چنانکه رشته
در سوزن می درآورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که علی کرم الله وجهه
کجا است گفتند حاضر نیست و درد چشم دارند پس کس فرستاد و طلبید و نهاد سر مبارک او را در کنار شریف
خود و تفل کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود بوی درد و هرگز درد نکرد دو چشم وی
رضی الله عنه و دم کرده است دم بر ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و هرگز درد نکرد و دم بر پای زید بن معاذ
شمشیری رسیده بود بپایش وقتیکه کشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح البخاری آمده که چون عبد الله
عتیک ابو رافع یهودی را کشت شب مهتاب بود چون پای بر زینه نهاد بینداشت که بزمین رسید پس بیفتاد
و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال
شفا یافت و امثال این حکایات در غایة کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای
موتی روایت کرده است بیهقی در دلایل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرم تو
تا زنده میکنی دخترک مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت
انداخته آمده ام من دخترک را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی را پس ندا کرد آنحضرت
علیه السلام آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک و گفت لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ایا دوست داری
که باز کردی ابدنیا گفت لا والله یا رسول الله یافتم من آخرة را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوست داری باز گردانم ترا برایشان گفت حاجت نیست مرا پدر و
مادر من یافته ام خدا را بهتر و مهربان تر از ایشان و در روایت این حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست
و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را
بسمل کرد پسر بزرگ وی بدیدن این حال پسر خورد را ذبح کرد و چون مادر وی در دنبال دوید وی بام بر آمد
و خود را بزمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد النبوة بتفصیل مذکور است
و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است

وبین محدثان را در صحت این احادیث سخن است وبعضی از متاخرین انها را اثبات نموده وبدرجه اعتبار ر
واز انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت واورا مادری بود عجوز عمیا پس پوشیدیم ما
وتعزیت کردیم آن زن را گفت ایا مرد پسر من گفتند آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من بهجرت کر
بسوی تو وبسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی وفریادرسی کنی در هر شدت ومحنت پس منه بر من بار این
معصیت پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد وطعام خورد با ما
وابن ابی الدنیا والبیهقی وابونعیم واین برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول صلی الله
وی باشد وهمچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار
کرده شد وآمدند مردم که بردارند تکلم کرد وگفت محمد رسول الله وهمچنین آنچه آمده است که زید
خزرجی که حاضر شده بود بدر را وبیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و
از موت بکلامی که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق ابوبکر الصدیق
فی نفسه القوی فی امره فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی
صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربع سنین وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید
قامت الساعة کذا فی جامع الاصول ودر مواهب لدنیه اینچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته که بود زید
از سران انصار در اثنای آنکه میرفت در راهی از راههای مدینه معظمه میان ظهر وعصر بر روی افتا
ومرد پس آمدند زنان انصار وگریستند بروی ومردان ایشان پس ماندند بر حال خود تا آنکه بود
وعشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه می آمد آواز از زیر
روی وسینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و
هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته رواه ابوبکر بن الدنیا فی کتاب من عاش
ودر روایتی کرده شده است از عبد الله بن عبید الله انصاری گفت بودم من در جماعه که دفن کردند
بن شماس را وکشته شده بود بیمامه پس شنیدیم او را وقتی که در آوردیم او را در قبر میگوید محمد ر
عمر الشهید عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی که مرده است کذا فی ا
شاید زنده باشد وغشی واقع شده باشد ونیز این بر دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گویند جوابش آنکه مردن امری نیست که پنهان ماند وذکر آنحضرت ومدح وی صلی الله علیه وسلم
وعزت وی بود واگر کرامت باشد واو بهت وابونعیم روایت کرده که حارر

و پخته اشکنه ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورد پس خوردند قوم و فرمود آنحضرت بخورید و لیکن استخوان
نشکنید بعد از ان فرمود آنحضرت استخوانها را و نهاد دست مبارک خود را بران و تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست
شاة در حالی که می افشاند گوشتهای خود را و بعضی از کمل اولیا را که مظهر قادریت الهی تعالی
شانه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم پرتوی ازین خارق افتاده که مرغی خوردند و دستی
بر استخوانهای آن نهاده نام خدا و رسول خدا را گفتند مرغ برخاست و روان شد و این نیز از معجزات آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و بدانکه تکلم شاة مسمومه را که در خیبر بود بعضی از قبیل حیا سوتی میدارند و بعضی میگویند که آن کلامی است که خلق کرد
خدای تعالی در شاة میته چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات می کند پروردگار تعالی و می شنوانند بی تغیر اشکال و نقل
از هیئت آن و مذهب الشیخ ابو الحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین است و بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است در ان
اولا و تکلم ثانیا و میگویند که حق تعالی پیدا کرد در ان حیات و شگاف کرد برای وی دهن و زبان و قدرت
داد بان بر کلام و ظاهر قول او آنست والله اعلم

وصل و یکی از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعا
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و در شفا گفته که این باب واسع است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی
الله علیه وسلم مرجماعه را نفعا و ضرا متواتر المعنی است ضرورة و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که چون دعا کردی از برای کسی در می یافت دعا و ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعا آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم انس بن مالک را که ده سال خدمت کرد با نواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورد
او را مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله خادم تو انس دعا کن مراد او ادعای دنیا خواست
و الا دعای دینی آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصاً انکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است پس دعا
کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت
میکند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده
که گفت نمیدانم هیچ یکی را که رسید رضای عیش و خوشی و زندگانی را چنانچه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن
کرده ام من بدان دو دست خود صد تن از اولاد خود و نمیگویم سقط و و لد و لد را و آمده است که نخیل وی در یکسال دو
بار بار میداد و از انجمله است دعای او مر عبد الرحمن بن عوف را ببرکت و میفرمود وی رضی الله عنه اگر بردارم سنگی
امیدوارم که در تحت آن زر را و فتح کرده شد بروی ابواب رزق و هجرت کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت
و حصر کرده شد ذهب از ترکه وی به تبرها چنانکه شرح نشست در دستها و صلح کرده شد بر زنان او که چهار بودند
بر ربع حق آنها که ثمن است بر هشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد

صدقات زنی از ایشان طلاق داده بود او را بر دو چهار هزار وصیت کرد به پنجاه هزار ور
عظیمه که در حیات داشت و آزاد می کرد یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکباری کاروان خود را که در وی
هفتصد شتر بود و از هر جنس مال بود در وی و تصدق کرد شتران را با آنچه بر آن بود از اموال با آن
و باعث بر آن آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دیدم عبدالرحمن
را در بهشت که می خزید مانند کودک پس بشکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد
علیه السلام برای معاویه بن ابی سفیان به تمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث
فرمود یا معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا ملک نرم کن سرشت و خلق خود را گفت
روز مرا طمع و امیدوار ملک شد دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدای تعالی دعای
نکرد وی رضی الله عنه مر هیچ یکی را نیک یا بد مگر آنکه مستجاب شد گویا که سداد سهم وی رضی الله عنه از لوازم و آثار
این عالم است و دعا را به تیر تشبیه داده اند و دعا کرد باعزاز اسلام بعمر یا بابی جهل پس استجابت کرده
در عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد عمر و در
در بعضی مغازی آنحضرت صلی الله علیه وسلم عطش و التماس کرد عمر از آن حضرت دعا را پس دعا کرد
سحاب که آب داد همه را و بگشاد دعای آنحضرت در استسقا در باریدن و گشادن مشهور است و معروف
مر نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدای تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی
آمده است که فرمود بود نیکوترین مردم در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی می روئید بجای آن
زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بر آن گفته اند و این نابغه از قدمای شعرا است که اسلا
و در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت ان شاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل
بحر است و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر را برکت در صفقه پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد
و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی غرایر از مال و دعا کرد به مانند آن برای عروه بن ابی الجعد پس
عروه بود می گفت که می ایستادم به کناسه که نام موضعی است تا آنکه سود می کردم چهل هزار درهم را یعنی در
بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود می کرد در آن و گریخت یکبار سر ناقه آنحضرت
کرد و آواز داد ناقه را پس آمد با وی و سپرد به آنحضرت و دعا کرد مادر ابوهریره را باسلام و مسلمان شد و جا
بعد از آنکه بد میگفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاه داشته شود
پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در زمستان جامه تابستان را و در صیف جامه زمستان را و نمی رسید

گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و درخواست کرد
از آنحضرت طفیل بن عمرو آیتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بخش
مراورا نوری پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیال کنند
پس برگشت و آمد آن نور در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذو النور و
دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط و دعا کرد
بر کسری وقتیکه پاره کرد کتاب آنحضرت را که پاره باد ملک وی پس باقی نماند مراورا هیچ ملکی و باقی نماند فارس را ریاستی
در اقطار دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدای تعالی اثر او را پس جا مانده گشت آن شخص و دید
مردی را که خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمی توانم بدست راست خورد و دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی
خورد پس نتوانست برداشت دست را با خود و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا بگمار بروی سگی از سگان خود را
پس خورد او را شیر و حدیث دعا بر آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز مشهور
است و کشته شدند آن جماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت
بقصد تهکم و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون قبر
کردند او را بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و برآوردند دیواری
بجاره و همچنین دعا بر ابن عامر راهب که بموت طرید او وحید او همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال
این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بدان **وصل** در کرامات و برکات آنحضرت
در چیزی که لمس کرد و مباشرت کرد آنرا در صحیح آمده که بیرون آورد اسماء بنت ابی بکر جبه طیالسه را و گفت که
این جبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پوشیده است و ما می شوییم آنرا برای بیماران و شفا می جوییم بان و بود
کاسه آنحضرت که آب می انداختند در آن و شفا می جستند بان و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن الولید و حاضر
نشد با آنها هیچ قتالی را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک
نشد و کم نگشت آب او هرگز و آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین
تر از وی آب و گذشت آنحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان است و آب
وی شور است فرمود نام وی نعمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد نزد
آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن مبارک خود را در آن پس گشت خوشبوتر از مشک
و انداخت آب دهن در دلوی و از سر ریخت در آن و فایح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت

و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس [illegible] نیدایتان [illegible] شدند و می
ازان از عطش و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان شیرخوار و کفایت کرد ایشان
و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک او رانکه بود که میفرستاد در ان روغن برا
وی تا بمیشه دران تا بیفشرد و از انجمله است برکت دست شریف و لمس آن در نشاندن نخل برا
بهمین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود بر اربعین اوقیه و نشاندن
نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کس دیگر نشانده بود و روایت کرده است ابن عبد البر که آن کس عمر بود رضی الله
عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در ان و آن یک نخل را نیز آنحضرت قلع کرده
آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه و جاجه از ذهب بعد از آنکه گذرانید آن را بر زبان مبارک
خود پس داد از ان اربعین اوقیه و باقیماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را گویند و حنش بن
یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و
من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و می یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم
و سردی آنرا چون گرم میشدم و از انجمله برکت اوست در شیر گوسفندان مثل قصه شاة ام معبد و شاة
و غنم حلیمه مرضعه وی صلی الله علیه و سلم و ناقهای او و شاة عبد الله بن مسعود که نه جهیده بود بر وی
و شاة مقداد و جزان و از انجمله است توشه دادن وی اصحاب را مشک آبی بعد از آنکه بست و دعا
بود دعا کرد دران و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی
شیر است و کفها بر دهن اوست و دست بر آورد آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد به برکت
هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت در شفا میگوید که روایت کرده
مثل این قصص از بسیار آن و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد و
وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه دست مبارک وی ملاقی
کرده بود آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود روز حنین و دعا کرد مر او را پس بود غره
اغر و مسح کرد بر روی دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد راس [illegible]
وی قصیر بود و بود روی طویل بود پس دعا کرد مر او را به برکت پس سر آمد مردان را
و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی [illegible] زنان
از حسن [illegible] که آن آب [illegible]

بود غرم و جذب را چه نا تیز خواهد بود صلی الله علیه وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم و دعا کرد ببرکت بین
بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی و نهاده میشد
بر موضع دست نبی صلی الله علیه وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس شفا شد و برابر شد موی
سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده میشد نزد وی صلی الله علیه وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت
مگر دست میزد در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن فرقد مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی
بتعصب یکدیگر خوشبوها می مالیدند و وی بر همه غالب بود در طیب نمود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر
شکم وی و پشت وی بجهت عارضه که داشت و از عظام معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود
آمد گرفتن قبضه از تراب است در روز حنین و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن در چشمان
ایشان و از هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت کونه و جولانی نیست که اسلام
راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه
بغایت تنگ کام بود و چنان شد که هیچ اسپی مماشاة و مجاراة نمی توانست کرد بوی و پیدا شدن سرعت
و سبکی در شتر جابر بعد از سستی و ماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را
نگاهداشت و همچنین سوار شدن حمار تنگ کام مر سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی
تند و تیز که اسپ ترکی و هیچ دابه نمیتوانست بوی مسابقه کرد و جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر
پشت اسپ نمی توانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد پس گشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان
و از آنجمله دادن اوست مر عکاشه را شاخ درخت در وقتی که بشکست شمشیر او در روز بدر و گشتن آن در دست
وی شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهد تا وقتی که شهید در قتال اهل ردت
و نام این سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبد الله بن جحش روز احد شاخ خرما و گشتن
آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما را و روشن
شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزن او را باین چوب که
وی شیطان است پس رسید بخانه و زد آن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان
حدیث را و امر کردن او را ببسط ردا و نهادن دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن وصل
حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است **وصل** و از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وسلم بودن او
مطلع بر غیوب و خبر دادن بانچه حادث خواهد شد از کائنات و علم غیب اصالة مخصوص است بپروردگار تعالی و تقدس کما

علام نه بسته مرتبه بزبان رسول صلی الله ... و بعضی از ... ی ... شده ا
حدیث آمده است والله انی لا انام الا ما علمنی ربی مه شفاهی گر به گر این باب بحری است که دریافته نمی
است بالقطع در سیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمغیبات دو قسم است یکی آنکه
د خبر سیدها از اخبار ماضیه و آتیه احوال امم سالفه و قرون خالیه و احوال خلق در مبدا و معاد و شعر لم تقرقه
بو یخبرنا به من المعاد و عن عاد و عن ارم + و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها واقع شده و
در قران مجید است خبر دادن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بعدم وقوع معارضه قران و عدم
ان چنانکه مدلول کریمه و ان کنتم فی ریب مما نزلنا است که فرموده فان لم تفعلوا ولا یاتون بمثله و ظاهر
این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قران گذشت و از انجمله قول وی تعالی است و
الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده ا
دو قافله بود یکی غنیمت بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری بر عکس آن و مسلمانان آنرا می خوا
شوکت وی کم بود پس خبر داد حق تعالی از آنچه در ضمایر ایشان بود و انجاز کرد و وعده که
پیش از افای عدد و وقوع واقعه است پس از جمله غیوب باشد و تمام قصه در غزوه بدر بیاید انشاء الله
و قول وی تعالی سیهزم الجمع و یولون الدبر این نیز در شان کفار قریش است در روز بدر بود عدد ایشان نهصد
بودند بمال و سلاح و عدد مسلمانان سیصد و سیزده و نبود با ایشان جز دو اسپ یکی از زبیر و
پس نصرت داد خدای تعالی مسلمانان را و قادر گردانید بر قتل سرداران ایشان و اغتنا
قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب در کفار شان احد که با وجود حصول
رجوع کردند بمکه و ندا کرد ابو سفیان که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه یا محمد موعد ما و
سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه
اگر دند که بر گردند و بیایند و استیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی ر
قول حق تعالی و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین الی لا یخلف الله وعده و نیز
ی و قیصر و غلبه کسری و خوشحال شدن مشرکان بجهة محبت کسر
و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آمدند برادران ما بر برادران شما زود
بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سال حدیبیه و بیرون کردند روم فار
است ... که تمنی نمی کنند موت را ته

پس این از جملهٔ اخبارست بغیب و بود همچنانکه خبر داد زیراکه اگر تمنی می کردند مقتول میشدند و مشتهر می گشت و در روایة
کرده شده مرفوعاً که فرمود اگر تمنی می کردند در ان ساعت میمردند و باقی نمی ماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از یشان
تمنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر
تمنی می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفره اند در هر
مکان و زمان چنانکه خبر داده و از انجمله قول حقتعالی وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم الایة و این وعده ست از خدا عز و جل مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم با آنکه
میگرداند امت او را خلفای ارض و ائمهٔ ناس و والی امر و اصلاح می یابد با یشان بلاد و فروتنی میکنند
برای ایشان عباد و ایمن می گرداند ایشان را بعد از خوف و توانگر میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا
کرد وی سبحانه وعدهٔ خود را و من اوفی بعهده من الله ولله الحمد والمنة و نرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از
عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیرهٔ عرب را و ارض یمن را بتمام و گرفت جزیه را از مجوس
هجر و از بعضی اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد او را هرقل بادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه
که مقوقس باشد و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وسلم از ین
عالم و اختیار کرد خدای تعالی برای وی آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفهٔ راستین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده و پریشان گشته و سست شده
بعد از وی و شجاعتی بر روی کار آورد که هیچ یکی از صحابهٔ عظام مانع نتوانست شد او را از آن و همه رای در
توقف میزدند و او که همت و شجاعت برگشت و در تمهید جزیرهٔ عرب را و عدل گستری کرد و برانگیخت جیوش
اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید پس فتح کردند طرفی از آن و لشکری دیگر را در صحبت
ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجانب مصر و فتح کرد جیش
شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آنرا پس میرانید او را حق سبحانه و
اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن بالهام کردن او را باستخلاف
عمر فاروق و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرد وی بلاد شام بتمامه
تمام و دیار مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را نهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت
وی و قصر کرد قیصر را و کشید دست او را از بلاد شام و انجاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد اموال آنرا در راه
خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود بان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و علیه از ان [illegible]

ده ستر بلاد تا اقصی
ر ارض و مغار

زانچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین گشت کسری را و هلاک شد و ذلیل پذیر
باطلیه فتح کرده شد در بلاد عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان ترک را و قتال
خراج از مشارق و مغارب اینهمه برکت تلاوت و هدایت وی بود قرآن عظیم را جمع کردن
بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه
ترویج قرآن فتح شد بروی بلاد اسلام بسیار کرد و او فی بعد از آن خلیفه مطلق و امام برحق
م الله وجهه ولیکن مردم قدر و مرتبه او را نشناختند و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کمر بمخالفت
او محکم بربستند پس شد آنچه شد فانا لله وانا الیه راجعون توربشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی
در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و
دنیا میدیدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته است در عایشه صدیقه و طلحه و زبیر ... اعتقاد
و از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
و این امری ظاهر است در عیان و دین اسلام چنانکه خدا ... غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق
است اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت
و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که نه در آمد او در احکام اسلام ولله الحمد دیگر از اخبار آنکه واقع
احادیث از انجمله است روایه از حذیفه ابن الیمان که گفت خطبه خواند آنحضرت
چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش
و تحقیق دانسته اند آنرا یاران او و گاهی می باشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا
وی شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد ... مردی روی مردی را و غایب می شود از وی
او را گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران را یا دیده و دانسته فر
سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس
است نام او و نام پدر و نام قبیله او و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است
... و سلم را از آنچه می جنباند پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است برای ما
از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سوار را
هست ... او ... نامها ... او ... رنگها

حذیفه ابن الیمان
... از ...

سودان باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند ائمه خلف صحیح از آنچه دانانیده است آنحضرت امت خود را و اعلام
کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکند زنی
تنها از حیره به سوی مکه نمی ترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بمدینه و فتح کردن خدای تعالی این
بلاد را و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری فارس تا نباشد بعد از این کسری و نه قیصر
اما کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی نامه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
و قیصر منهزم شد از شام و در آمد اقصی بلاد اسلام را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت
عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا
و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق امت بر هفتاد و سه فرق و نجات یک فرقه و کثیر ایذای
اهل تنعم و اسراف از امت فرشها و پوشیدن حله در صباح و مسا و نهادن صحفه و برداشتن دیگر در اطعمه و پوشیدن
دیوارها مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون چنین کنند
پیدا آرد خدای تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و برگمارد بدان ایشان از نیکان ایشان و برود نیکان
از میان هر یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علما و
ظهور فتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن قتل عثمان بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنایع است که در
زمان یزید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بعقر سیل کذا ای انذار کرد بدرت ایشان و فرمود
وای مر عرب را از شری که نزدیک رسیده است و فرمود در هم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من
مشارق و مغارب زمین و نزدیک است که برسد ملک امت من چیزی را که پیچیده شده است از زمین و همچنین
شد ملک در مشرق و مغرب ما بین ارض هند که اقصی مشرق تا بحر طنجه که عمارت نیست ورای آن و ملک
نشد آن را هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق
تا آنکه برپا شود قیامت و مراد با اهل غرب بعضی عرب داشتند زیرا که غرب بفتح معجمه و سکون را بمعنی دلو
است و عرب مخصوص اند به آب دادن به دلو کذا قیل و بعضی اهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی
امامه آمده که همیشه باشند طایفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشان را امر خدا یعنی
قیامت و حال آنکه ایشان بر این حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس و خبر داد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بملک بنی امیه و دولت معاویه فرمود آگاه باش سرانجام است که تو والی می شوی امر امت مرا

و چون چنین شود مقتول من از ... و در ... از بعد ... معاویه از آن روز
ری و در مواهب لدنیه می آرد که ابن عساکر روایت کرده است که آنحضرت فرمود
و علی مرتضی روز صفین میگفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قتال نمی کردم من با معاویه
امیه یال خدا را دو دل گفت باد در ابن عباس که در شکم تو پسر است چون بزائی بیار او را نزد من چون بیار
آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ
چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبد الله و گفت وی را ابو الخلفا و خبر داد
ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان را
و بانچه دیدند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقتیل و تشدید و تشرید و خبر
عنه و بالجمله بدبخت ترین قوم کسی است که رنگین گرداند راس و لحیه شریف او را بخون و
قسمت کننده جنت و نار است می دارد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش
بانچه در احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان
و ناصبیه و طایفه اند که نسبت کرده می شوند بسوی وی از روافض و تکفیر کرده اند ... او
حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که تو در شبهی است از عیسی بن مریم
یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند وی را در مرتبه که
رضی الله عنه هلاک می شوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کند مرا بانچه نیست در من و
می گرداند او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته ... حا
مصحف را و گفت سرانجام تست که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله و خبر داد که وی
مظلوم و خبر داد که خدا تعالی می پوشاند عثمان را پیراهنی و ایشان می خواهند که برکشند
و در روایتی آمده که فرمود بعثمان چیزیکه می پوشانند ترا خدا تعالی باید که برنکشی تو
... بهشت یا بلائی که ... او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده
و فرمود که وی کشته می شود شهید و خبر داد بمحاربه زبیر مر علی را و پشیمان شدن
بر بعضی از ازواج وی صلی الله علیه و سلم بر حوأب که نام موضعی است میان مکه
بسیار و ظاهر شد این حال بر عایشه تردد در آمدن او بسوی بصره بود
عمر را که می کشند ... فیه ... او را اصحاب

وعبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای تو از مردم پس بود امروی بحجاج انچه بود و گفت ابن عباس را
که کم میکنی تو بصر خود را و باز گردانیده می شود به سوی تو روز وفات تو و آن قصه و خبر داد بشهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب
وعبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس باید و قزمان بضم قاف
وسکون زای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در وقعه خیبر چندان قتال کرد که مردم
حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت
خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله و
انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بودند
انکه آخر میرد از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود
آتش افروخته بود تا گرم شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود
از زن او پرسید که حقیقت حال چیست گفت جنب بود چون شنید که کار بر آنحضرت سخت است فرصت غسل
نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید یافتم سر او را که آب از وی می چکید و خبر داد که در
ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین دو صفت کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر بمعنی
مهلک و قتال و حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسماء الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که
این پسر من سید است و سر انجام است که صلح دهد خدای تعالی بوی میان دو گروه از مسلمانان و مصدوق این
قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا را رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد
که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و فرمود زود ترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهایش دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله عنها بود که
دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقتل امام حسین بلطف و نشان داد که خواهد کشت او را
کلب ابقع یعنی سگ پیس که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی خواهد بود
و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک گزنده فرمود ابتدای این امر نبوت
و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت پس از آن ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد باتیان اویس
قرنی و وفات او و بامرائی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سر انجام است که پیدا شوند در امت من سی
دجال کذاب در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ می گویند بر خدا و رسول خدا و آخر
ایشان دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان بر آید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرموده نزدیک

میراند مردم مت و میسر ردن و بیتی
است بسیار شوند در میان م بخورند میان
عصای خود مردی از قحطان یعنی پادشاه و حاکم بود بر شان و فرمود خیر کم قرنی ثم الذین یلونهم ثم
الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی
و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از ان فاش میگردد دروغ و
آمده که می آید گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه گرفته شوند و خیانت می کنند و امانت نمیورزند
و وفا نمیکنند و فرود نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وست بدتر از وست و این را نقض کرده
بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماعه سابق از بنی مروان آمد و جواب داده اند که این
اغلب است و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود و ابو هریره
است می گفت اگر خواهم ذکر کنم ایشانرا نام بنام وی گفت ابو هریره اعوذ بالله من امارة الستین پس
گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که پادشاهی یزید بود و خبر داد از مختصر
قدریه و مرجیه و رافضیه و خوارج و فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون می آیند بر بهترین فرقه و مراد
و اصحاب اویند عنهم اجمعین و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه
وی مانند پستان زن است که می جنبد و حرکت می کند و سیمای ایشان تحلیق راس باشد
کشت ایشانرا امیر المومنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود
که اگر بیابم من ایشانرا بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسب آخر این امت اول را
و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانکه ملح در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه
نباشد مر ایشانرا جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را
اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت که دیگران بکنند با ایشان نکنند شمنی در شرح شفا
این شد در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم اراذل و گوسفند چران و برهنه
تطاول کنند در عمارتها و نزاید مرد مگر به خود را یعنی مثل خود کنایت از کثرت قسم
قریش و اجزاب غزا نکنند آنحضرت را و وی غزا کند ایشانرا و این بعد غزوه
بهمه ایشانرا نیز اینچنین واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس
بسکون و ضم و بفتح نیز لغت است و موت دابان و با از طاعون بود است و ذکرا
مرد شی است و عطاء مراد عطاء عمواس است که در زمن امیر المو

و میگویند که در سه روز نهصد هزار کس بمردند والله اعلم و وعده کرد بسکونت بصره و خبر داد که صحابه غزا می کنند
در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیرالمؤمنین
عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم این را حمل
بر سلمان فارسی و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابوحنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس
اند فرود می آرند و در روایتی رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعالم مدینه
جمعی از علما بر آنند که مراد بآن امام مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و خبر داده که
در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث دلالت دارد بر آن و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش
از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق
الارض علما و امام احمد و غیره بر آنند که مراد بآن شافعی است و جرجانی از حدیث انس آورده که یکون فی
امتی رجل یقال له ابوحنیفه هو سراج امتی در تنزیه الشریعه گفته در اسناد این حدیث احمد جویباری است
و راوی وی مأمون سلمی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة میگوید که در باب
فضایل شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه درین باب است موضوع و مفتری است
والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهد بود طایفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت و خبر داد
که خدای تعالی برانگیزد درین امت بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین را و خبر داد بذهاب الامثل فالامثل
و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات بادی وزید تند فرمود وزیده است
این باد از جهة موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند همچنین یافتند و خبر داد از مردی که خیانت کرده
در غنیمت مهره را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای باش او و همچنین دیدند شخصی کلمه را پس خبر داد و گفت
در متاع وی و یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه و سلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده است مهار
وی در شاخ درختی و خبر داد ایشان را بکتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی چنین و چنین
در فلان وادی آن کتاب دارد می برد پس رفت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و یکدو کس دیگر دنبال آن زن و
یافتند و همان جای که نشان داده بودند و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سبب نزول
سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داد
بیچکس الا وی و زن وی پس اسلام آورد چنانکه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص
را در مرضی که نزدیک موت کرد وی شاید که تو پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند

تو قومی یعنی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد او را بطول عمر و بود وی رضی الله عنه
آخر عشره در موت و مرد در خمس و خمسین یا سبع و خمسین و بعضی گفته اند در ثمان و خمسین و خبر داد که کشته می شود
ابی بن خلف بر دست من و گفت در عتبه بن ابی لهب که میخورد او را کلب الله پس خورد او را شیر
و خبر داد از مواضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد موضع هر یک را و خبر داد بموت نجاشی روزی
که مرد وی در حبشه بود و بیرون آمد بمصلی و نماز گذارد بر وی بچهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را وقتی
که آمد برسالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام
آورد و خبر داد اباذر را براندن مردم وی را از مدینه و دید او را روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد
حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده می شوی ازین مسجد گفت سکونت می کنم مسجد حرام را فرمود چون
از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها و مردن او تنها
و قصه ابوذر و رفتن او بربذه که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهور است و مذکور است
در کتب سیر و بیاید ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او بجبل که ثابت باش نیست
بر تو مگر نبی و صدیق و شهید و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسراقه که
چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه
و سوارها هم در آن بود بپوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم گفت حمد مر خدائی را که برکشید اینها را از دست کسری و بپوشانید سراقه را و خبر داد ببنیاد شهری
میان دجله و دجیل که مراد بآن بغداد است و فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را ولید خوانند گفت
وی بدتر است مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قایم نمی شود قیامت تا آنکه قتال میکنند
دو گروه که دعوی هر دو یکی است یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین وقعه صفین است و قاضی ابوبکر بن
العربی گفته که این اول امری است که ناگاه درآمده در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد
موت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقطع شد وحی و ناگاه
شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر الهی آنچه شد
و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود دست آنحضرت و صحابهٔ وی رضی الله عنهم اجمعین میکرد
چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بشکنم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا ای عمر و آنچنان بود که وی بعد

از اسلام دیگر بعد از آن خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی کرد امید دلهای
مسلمانان را و بعضی گردانید بصایر ایشان را و گفت ثابت بن قیس شماس را تعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته شد
روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامی که فرستاد او را اکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که نصرانی
بود و بدرستی که بیابی تو او را که شکار میکند گاوان را و همچه خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد
بر آن از اسرار منافقین و مومنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم
تا آنکه می گفتند بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد نزد ما کسی که خبر دهد او را خبر میدهند
سنگریزهای بطحا و اعلام کرد آنحضرت بصفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی در موهای
آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در دعا در شکوفه نخل نزد رود در سر روان یافته شد همان صفت
و بر آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافت شد
همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتی که تکذیب کردند قریش او را در لیله الاسرا و از
رسیدن قافله ایشان در ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات قبیحه در امت در آخر زمان از
رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد اقران و قلت رجال و کثرت نسوان و خبر داد بفیضان
مال و وقوع فتن و ملاحم و زلازل و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مدینه معظمه مذکور است و اخبار از اشراط
ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم است که کتابی جدا می طلبد و وقوع آن
منتظر و متوقع است و در آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه وسلم **وصل** دیگر

وصل

از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است عز اسمه و جل جلاله مر او را صلی الله علیه وسلم از شر
مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی والله یعصمک من الناس واصبر لحکم ربک فانک باعیننا وقال تعالی انا کفیناک
الذین یجعلون مع الله الها آخر وقال واذ یمکر بک الذین کفروا الآیه و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حراست می نمود
نفس نفیس خود را و پاسبانی می نمودند صحابه رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه والله یعصمک من الناس پس
بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت بردم که حراست می کردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که
بدرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عز وجل و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری در زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون روا
واقع میشد در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله می کرد در سایه آن پس اعرابی آمد
و کشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز دارد ترا از من فرمود الله پس [illegible] بلرزه افتاد [illegible] افتاد شمشیر

... ی زد ... او ... بستد این مایه و بتحقیق روایت

این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم خود و گفت آمدم از نزد بهترین مردم و شمار از پیشه

قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی و فرمود ترا که نگاه میدارد از

او را و آمده است مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام از ... اصحاب

پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر کرد مثل این و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت

کرده شده است و آمده که اسلام آورد آن مرد چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع ایشان

گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید روی

بلند قامت زد در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است

و اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت استاد و گفت آنحضرت

کیست مرا از شر وی بهر طور که خواهی پس افتاد بر روی خود بجهت دردی که در کمر وی پیدا شد و در اینجا نازل شده

قول وی سبحانه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمو

آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه با ایشان راجع است و آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب

نازل شد زن ابی لهب لعنة الله علیه ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب در شان او

تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد و ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی

بیحیا زنی بی ادب و دراز زبان است اگر از اینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا

نبیند پس آمد و گفت ای ابابکر صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و هجو نمیکند پس آن زن

برگشت و آنحضرت را که هم درین جا نشسته بودند ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا

و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای ابوبکر اگر میدیدم من محمد را میزدم

دهان او را و ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد ... و

ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند او را

و نشناختن قریش آنحضرت را در قصه ابتدای هجرت که آنحضرت از درون خانه برآمد

و بگذشت و ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخت

چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال است ... رضی

الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمود

پس آمدیم ما در منزل پس شنیدیم ما او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة وما ادراك ما الحاقة تا قول وی
فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختند هر دو و مخبر نمودند و
بود این حکایات از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجایب و احاسن قصص است چنانکه
در مجلس مذکور گردد ان شاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جعشم در حین هجرت که او یکی از طلب آنحضرت و گرفتن وی
صلی الله علیه وسلم برگماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پایهای اسب وی در زمین و برآمدن بدعای شریف
و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چون شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و دید تا بداند قریش را چون تکلم
رسید زده شد بر دل وی و در نیافت که چه کند و چگوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای
آن تا برگشت بجای خود و آورده اند ابن اسحق وغیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سجده بود ابوجهل
لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر می دیدند خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس چسپید سنگ بدست وی
و خشک شد هر دو دست وی تا گردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام
که دعا کند و درگذرد پس گشاده شد هر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز آن بزرگی شتر ندیده بود
پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود باین صورت بیامده اگر نزدیک
می آمدی خورد او را و یکباری آنحضرت در زیر دیوار نشسته بود یکی از اشقیا سنگ آسیا گرفت و خواست از بالا
بر سر مبارک او بیندازد پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده
کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را پس نماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن
فسقی را و آمد و چون نزدیک رسید بگریخت در حالی که اتقا و پرهیز میکند بهر دو دست خود چون پرسیدند
گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم هولی عظیم و او را جنحه که پر کرده است
زمین را فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملایک بودند اگر نزدیک می آمد میربودند اعضای او را پاره پاره
می کردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایت کرده
شده است که شیبه بن عثمان حجی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه بشرف
اسلام مشرف گردد روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رسید و حمزه بن عبد المطلب عم او را کشته بود گفت
امروز کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه کشته است پس چون در رسیم افتادند مردم برداشت شمشیر
خود را تا برزند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه
سبک تر از برق پس گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود

امر و حال آنکه وی دشمن ترین مردم است نزد من پس رنجاست دست را از اندروی . پ
اشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالتی میزدم
شمشیر و اگر پیش می آمدم دران ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
واز فضاله بن عمرو آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت در طواف بود چون نزدیک
شدم از آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن می کردی با نفس خود می خواهی که بکشی رسول خدا را گفتم
پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرامید دل من
پس بخدا سوگند برنداشت دست مبارک را تا پیدا نکرد خدا تعالی چیزی را محبوب‌تر نزد من از وی
علیه وسلم واز مشاهیر اخبار درین باب خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
عامر به اربد بن مشغول میدارم از تو روی محمد را و بزن تو روی را بشمشیر خود را پس ندید عامر اربد را که کار
پس گفت چه شد ترا کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان
خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از عصمت حق است عزوجل حبیب خود را که بسیاری از یهود و کا
خبر دادند قریش را و ترسانیدند ایشان را بوی و تعیین کردند او را از جمله سطوت وی بر ایشان و برغلانیدند ایشان را
بر قتل وی صلی الله علیه وسلم و نگاهداشت وی را وی سبحانه تا رسید در وی امر باری تعالی یریدون ان لیطفؤ
و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون **وصل** و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است
که جمع کرد حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وسلم و مخصوص گردانید او را بدان که
بر تمام مصالح دنیا و دین و معرفت او بامور شرایع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح ا
و احوال و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شرایع و
و صفات اعیان و اختلاف آراء و مذاهب ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان
و کفار امت و معارضه هر فرقه از اهل کتب بانچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار و مخفیات
اخبار آنچه پوشیده اند و تغیر دادند از ان و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه
و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهة تقریب فهم غوامض و تبیین مشکلات
باشتمال شریعت غرای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول در حفظ النفس و ا
و اموال که مستحسن است نیز دارباب عقول حتی نزد کفار و جهال و ملاحده که عقل سلیم و انصاف دا
باشند مگر معاند متعنت معاند

ن معارف بحر ضرو بجوامع

وصل

و تعبیر و فرائض و حساب و غیر آن و از علوم که نمیداند بعض آنرا مگر کسی که ممارست کرده درس را و تکلف کرده به
کتب و مجالست کرده با اهل کتاب و ریاضت کرده در آن و آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه
صفت او این باشد و ناشی نشده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود
و سفر نکرده در طلب آن و غایت معارف عرب علم انساب و اخبار اوایل و شعر و بیان است و حصول
آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب و مباحثه و مجالست با اهل آن فن است و این فن قطره ایست
از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه و سلم **شعر** كفاك بالعلم في الامي معجزة * في الجاهلية
والتاديب في اليتم * و از دلایل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله علیه و سلم ترادف و تواتر اخبار
از رهبانان و احبار و علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسما و علامات وی چنانکه حلیه شریف
و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس بن ساعده و سیف بن
ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده امر او را زید بن عمرو بن نفیل که از موحده جاهلیت گویند و ورقة بن
نوفل که تنصر و تدین می کرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سالفه و اعتراف علمای یهود بدان که آنها که راه حسد
عناد رفتند و جمله از آن در ابواب سالفه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و ظاهر شده
بر السنه اصنام و ذبایح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت و
در احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشاهده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات
و علامات که در وقت ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محلش
مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصایص و کرامات و آیات اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ملائکه
و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و حفظ جن و دیدن بسیاری از اصحاب مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و
جز آن ظاهر گشته و یکی از آن صور دیدن جبرئیل است که از برای معنی اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن ابن
عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت دحیه و دید سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل
علیهم السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید است و دیدند بعضی از ایشان راندن ملائکه اسپان
خود را و زجر ایشان و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران و نمیدیدند ضارب را و دید ابوسفیان بن الحارث مردان
سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه می کردند ملائکه عمران بن الحصین را که از
مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحمزه جبرئیل را در کعبه پس بیهوش افتاد حمزه و دید
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت است

و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت را ملکی بر صورت وی پس ندا کرد او را
حضرت و فرمود پیش آی ای مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناگاه پیری
آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود
تو کیستی گفت من هامه بن الیم بن لاقیس بن ابلیسم ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست و تعلیم کرد
او را سوره از قرآن و دیده ابوهریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده و از طعام صدقه فطر که حواله او بود
دزدید و تعلیم کرد ابوهریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که دید خالد نزد هدم کردن عزی
زنی سیاه را که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را بشمشیر خود و فرمود آن
حضرت که این عزی بود و در حدیث تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت
بستن او باستون مسجد و یاد کردن دعاء سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان را مشهور است و فصل آنچه
ظاهر شد از معجزات و آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور
نبوت و تمام زمان عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصاست و اگر
خدا خواسته باشد چیزی از آن در محلش مذکور خواهد شد گفت قاضی ابوالفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه که
آوردیم درین باب چیزی از معجزات واضحه و جمله از علامات صحیحه که در آن کفایت است و بی نیازی است
از زیادت و بحقیقت معجزات پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنهاست اما اکثر از جهت آنکه
هیچ پیغمبری معجزه نیاورده مگر مثل آن یا ابلغ از آن از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن
عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع می شود بدان اعجاز نزد بعضی از محققین سوره انا اعطیناک
الکوثر است یا آیتی که مقدار اوست بنا بر اعجاز قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت
و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه باشد پس مضاعف شود عدد از
وجه باز در روی وجوه دیگر از اعجاز است از اخبار بعلوم غیب و تواند که سوره واحده ازین تجزیه خبر باشد
از اشیاء متعدده و هر خبر معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرده اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا
ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعف بحد کثرت کشد این در حق قرآن است بیشتر احادیثی که وارد است و
اخباری که صادر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکمال خود است و اما وضوح معجزات آنحضرت
از آنکه معجزات رسل بقدر همم اهل زمان ایشان می باشد و در انتشاره قومی که آن قرن صاحب آن سامی و دقایق بیانست

وصل

میباشند و چون زمن موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه
چیزی بود که دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت
ایشانرا و نمود عدم قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی صنعت طب در قدر
و مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکردند دران پس آورد وے علیه السلام بامرے که قادر
نبودند بران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بمعالجه
و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس فرستاد خدای تعالی محمد علیه السلام را صلی الله علیه وسلم
و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت پس فرستاده شد بروے قرآن که
خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط کلام ایشان و نظم غریب و
اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان بها و ندانستند در اسالیب اوزان فهم آنرا و بر اخبار از کوائن حوادث
و اسرار و خفایا و ضمایر که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق آن و ابطال کرد کهانت را
که گاهی یکی ازان صادق می برآمد و ده کاذب و از بیخ برکند آنرا بمنع شیاطین که القا میکردند بر ایشان
اخبار را برجم شهب و رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بر وجهے
که عاجز آمد کسیکه مستغرغ و منفرد بود بدان از بعض آن وجوه بعد ازان ماند این معجزه جامعه مر این وجوه را ثابت
و باقی تا روز قیامت بر امت که بیایند و نظر کنند درانچ تامل نمایند در وجوه اعجاز پس نمیگذرد هیچ عصرے
و زمانی مگر اینکه ظاهر می شود در وے صدق اخبارے که خبر داده است بدان متجدد می شود ایمان و متظاهر
میگردد برهان و لیس الخبر کالمعاینه و مشاهده را تاثیرے است در زیادت ایقان و نفس اشد است طمانیت
وی بعین الیقین از علم الیقین هرچند حقانیت و یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسل علیهم السلام
منقرض شد بانقراض ایشان و معدوم گشت بعدم از زمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه
علیه هلاک نمی شود و منقطع و مضمحل نمیگردد و متجدد است آیات او کما قال البوصیری شعر دامت لدینا ففاقت
کل معجزة + من النبیین اذ جاءت ولم تدم + و ظهور و وضوح معجزه پیغمبر ما را وجهے دیگر نیز هست بسبب
بودن وے وحی و کلام که ممکن نیست در وے تخیل و حیله و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند
معاندان و مکابران اشیائی که طمع کردند بدان و تخیل و نمودند بر ضعفا و حمقا چنانکه سحره فرعون حبال
و عصی را انداختند و بحیله کردند سحرے و ساحرے چنان نمودند که مارانند که می جنبند و شاید که نادانی گوید
که از جنس آن است و قرآن کلامی است که نیست حیله و سحر را در تخیل و تشبیه بدان مدخل چنانکه ممکن نیست

جمله معارف عرب

وحاصل نمی شود غیر شاعر و خطیب را که بتکلف و حیله خود را شاعر و خطیب گردانند و آنکه کافه علمای سنت
بر آنند که ایشان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود آمدی باوجود قوت دواعی و توفر بواعث و مذهب
معتزله و بعضی از علمای ما آنست که مقدور بود و لیکن بقدرت الهی صرف می کرد همت ایشان را از قصد آن
و نمیگذاشت که از ایشان بوجود آید اگرچه وجود اعجاز و وضوح آن برین مذهب نیز حاصل است
زیرا که در منع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان بانچه از جنس مقدور ایشان است ابهر آیة و اظهر دلالت
است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که منع کند خدای تعالی قیام را بر مردم
با قدرت ایشان بران عدم زمانت و این مجرد احتمال است و توهم است ناشی از آنکه چون از جنس
کلام ایشان است چرا قدرت نباشد بران و قول اول اقوی و احکم است والله اعلم بحقیقة الحال

وصل بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت (وصل)
وی صلی الله علیه و سلم و محبت آل و اصحاب و قرابت و عشیرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بروی
صلی الله علیه و سلم کرده است مقصد ثامن در طب و تعبیر رویا و اخبار بمغیبات وضع کرده در نظر کاتب حروف
این وضع چندان بموقع و مناسب حال ترتیب نمود و اخبار بمغیبات را پیش از وصول باین مقام در باب
معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز در همین مطلب
یعنی باب معجزات نهاد و نزد امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیرات رویا از
قبیل معجزات و خارج از حیطه عادات است و در حقیقه تمامه افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف
و محاسن آداب و شیم و بدایع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج از طاقت
بشر و حیطه عادت است صلی الله علیه و سلم. **مقدمه** آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیماران را عیادت
می کرد و نزدیک می شد به بیمار و می نشست نزد سر وی و دست می نهاد بر جبهه وی و گاهی می نهاد بر جای
درد و می پرسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است
با دخال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی **بیت** گر قدم رنجه کند یار بپرسیدن ما
باز دارد سر پرسیدن بیمار غمش + **مصرع** خوش طبیعت بیا تا همه بیمار شویم + در تفریح نفس مریض
و تطیب قلب او و ادخال سرور در وی تاثیری عجیب است در حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح
و قوی قوت می گیرد از آن و مساعدت می کند طبیعت را در دفع موذی خصوصا از اعزه و مکرمین و
از اینجا گفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت می کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

(غلامی بود از یهود ناگاه وی بیمار گردید)

ناگاه بیمار شد پس آنحضرت به پرسیدن وی آمد و نشست نزدیک وی عرض کرد بروی اسلام را پس مسلمان شد فرمود حضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد و بریخت آب وضوی خود را بر من هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روی من پس صحت یافتم دردم و فرمود عودوا المرضی و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از آن رمد و دمل و درد دندان را بجهة اثری که بیهقی روایه کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است در هر زمانی و بعضی گفته عیادت بعد از سه روز است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین روایت کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنة است و اصل آن از یهودی طبیب است که پادشاهی که بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت و خواست یهودی که براید برای سبت خود را افترا کرد که بر بیمار روز شنبه نباید در آمد بعد از آن شایع شد در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در شتا در شب و در صیف بعد روز از جهة تضرر مریض بطول لیل در شتا و بطول نهار در صیف و مکروه است تطبب با عدای دین مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع است مرض قلوب و مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل می گردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه وسلم طب قلوب و اصلاح آنست از ادوا و امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم است در ابدان با اختلاف درجات آن در ضرر و نیست و نمیرسد به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر آنکه سبب او معاصی است اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل است قلب او و دین را و از جمله آن حرمان علم است که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمی گردد و للامام شافعی رحمه الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی + فارشدنی الی ترک المعاصی + وقال اعلم بان العلم نور + و نور الله لا یؤتی العاصی + و از آنجمله حرمان رزق است و در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده می شود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق است قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض الآیه و چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل خلجان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم از دیگران مرزوق تر اند و متنعم تر اند جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس در نجا خوف آن است که بیخ ایمان از زمین حال ایشان کنده شده است یا کار و استدراج است و ظلمی و دوستی

عیادت سنت است

حکم عیادت در روز شنبه

مرض دو نوع است

که در قلب نزد ارتکاب معصیت یافته می‌شود محسوس فی مطبوع است وگاهی این ظلمت و سواد بر روی
نیز سرایت میکند واین نیز فرع ایمان است و سختی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است ونیز معصیت
سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آن است وبعضی این را حمل بر محق برکت و وجود آن
کنند وموجب ذل وفساد عقل وزوال نعم وحلول نقم است وچنانکه صحت بدن بحفظ قوت وحمیه واستفراغ
مواد فاسده و اخلاط ردیه است حال قلب نیز همین است و استفراغ آن بتوبه وحمیه باجتناب
از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوا
شما درد شما ذنوب است و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب ومعالجه آن از جانب رسول است صلی الله
علیه وسلم وطب قلوب بواسطه وحی است وطب اجساد غالبا راجع تجربه است وگاهی بوحی نیز باشد چنانکه
از رخصت افطار در سفر ومرض وشرعیت تیمم نزد خوف مرض وامثال آن ظاهر میگردد ونیز معالجاتی که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد واگر بتجربه وقیاس باشد دور نیست و در تجویز علاج اثبات اسبابیست که
منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع وعطش باکل وشرب ودلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین است
صلی الله علیه وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد ومباشرت اسبابی نمود وفرمود نه فرستاده است
خدای تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در وی
موت ودر بعضی احادیث امر است بمداوات واشارتست که تعزز در مداوات برحکم الهی وتقدیر او باید داشت ودوا
را علت شفا نباید پنداشت و اتفاق است برآنکه امر برای وجوب نیست وملابست باقیه بر تقدیر الهی منافی
توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال وتحصیل مقام توکل ودرینباب است اشارت در قول او
صلی الله علیه وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون
ودر روایتی دیگر ولا یکتوون نیز زیاده کرده وگفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت
نمیکنند ودر مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله عنه در باب بل تداوی المتوکل نقل کرده که گفت
منافی توکل نیست از جهة وجود آن از سید المتوکلین صلی الله علیه وسلم پس گفته شد مر حارث را که در
خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم من استرقی واکتوی بری من التوکل پس جواب داد
که مراد برائت از توکلی است که ذکر کرده است ایشان در حدیث یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر
حساب الحدیث و فرمود توکل بعضی دون افضل است از بعضی دیگر انتهی واز تمهید آورده که مراد برائت
از توکل است وممکنست که استرقا کنند برقای مکروه در شریعت ومخالف آن واکتوا کنند و در غیبت ...

باشد در شفا بوجود کی وجزم کند بآن و معرض باشد از فضل الهی و از آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز د
استرقا بقرآن و فاتحة الکتاب چنانکه بیاید و تحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب
یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجب است چنانکه مضغ لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه
در دهان و مص آن در شرب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم است دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه
صحیح مدخلیت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه حاره و بارده در تحریر و تبرید مزاج و ملابست این قسم نیز
منافی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و باوجود آن در فتوای
شریعت محل عتاب شده دیگر اسباب وهمیه است که نه چنین است و ارتکاب و استعمال آن منافی توکل است
باتفاق و علاج آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجساد را بر سه نوع بود یکی با دویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی
و نباتی و حیوانی دوم با دویه الهی روحانی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سیوم با دویه مرکبه ازین دو قسم
و باید دانست که شفای اعم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین و قرآن تمام شفا است از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده
و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتملست بر دلایل واضحه قطعیه بر اثبات عقاید حقه و بر بیان ارشاد
اخلاق فاضله و اعمال محموده و اما بودن وی شفا از امراض جسمانیه بجهة آنست که تبرک و تیمن بقرات
وی نافع است در بسیاری از امراض و علل و مزیل و دافع است مر آنها را و چون از خواندن و دمیدن
افسونهای مجهوله که مفهوم نمی گردد از آن معانی و وارد است از قبیل اهل فسق و فجور که ثابت است بحس
بصر نجاست و کثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل است
بر ذکر جلال کبریای الهی و ذات و صفات وی تعالی و تقدس و ثابت شده است از قبیل کسی که ثابت شد
است صفا و نزاهت و عظمت و کمال او بعیان و معجزات قاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کسیکه نجوید شفا بقرآن شفا ندهاد وی را خدای تعالی هرگز و آمده است که فاتحة الکتاب دوا است
مر درد را و رقیه لدیغ و مجنون و معتوه بفاتحة الکتاب امری مقرر و ثابت است در احادیث و در حدیث
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر
قول وی تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده و حلبی در حاشیه خود آن آیات را
تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام طریقت
ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت بر موت و شدید

شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام
از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجایی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی
و شفا نمیجویی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب خدا
عز و جل یکی و یشف صدور قوم مومنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء
للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء
گفت پس نوشتم این آیات پس از آن حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال
گویا بند از پای وی گشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی رحمه الله علیه که از اعاظم علمای شافعی است نقل کرده اند
که گفت دریافتم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب حروف
از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران می کردند و لیکن درینجا نکته ایست که بباید دانست و
دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده می شود بلکه استشفا نموده می شود بدان نفع و شفا در ذات
آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر وی شرط است در آن
و هرگاه تخلف کند شفا یا از جهة ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول او درینجا مانعی قوی است
که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز
پیداست که عدم تاثیر آن گاهی بجهة عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهة وجود مانع از وصول
اثر دوا است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تام انتفاع بدن بوی بر حسب قبول خواهد بود
همچنین قلب چون بگیرد رقا و تعاویذ را بقبول تام و همت قوی از نفس فاعل تاثیر وی میکند
در ازاله علت و همچنین دعا از اقوی اسباب است در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن
گاهی تخلف می کند اثر وی یا از جهة ضعف وی در حد ذات وی چنانکه دعائی باشد که دوست نمیدارد
آنرا خدای تعالی بجهة آنچه در وی است تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهة ضعف قلب داعی و عدم اقبال
او بر جناب حق تعالی و تقدس و حضور و جمعیت او در وقت دعا یا از جهة حصول مانع از حالت مثل
اکل حرام و عروض ظلمت دین بر قلب و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است
که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی تباهی غافل و دعا دشمن بلاست مدافعه و معالجه میکند بلا را
و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن و دعا سلاح مومن است اگر با حضور
قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب مصادف گردد و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و تمکن

و ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدا بحمد و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق الحاح
و تملق و توسل باسماء و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و سلم و سلامة
شروط و سایر مبشال رمی که تیر و کمان راست و درست بود و زور بازو بکمال بود و هدف مقابل شد
و قابل تاثیر و صالح آن بود و حاجب و مانع وصول در میان نبود و علم بصنعت تیراندازی تمام از شرائط و آداب
آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان
ابرار و اتقیا با توجه تمام و همت تام و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطلب جسمانی زده از آن
فارغ و غافل نشستند و مراد بمعوذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میدمید نفس
کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا
ایها الکفرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من
همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و انها از قرآن است و درین باب که سخن می کنیم عامتر از آن
مراد است و اذکار و ادعیه در باب استعاذه بسیار وارده است و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه
نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی آنرا
و باعتقاد آنکه موثر حقیقی خدا است عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است
که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغیر میدهد تقدیر خدا را تعالی شانه
فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در
زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیها خود را بر من اگر
در آن شرکی نبود مکنید باکی نیست و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رقیها پس آمدند بعضی از
صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که برای عقرب می کردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود
نمی بینم درین باکی بکنید و فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم
و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن ولکن احتیاط
در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور است و الا آنچه ماثور باشد
چنانکه در رقیه حمه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا جایز خواهد بود بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث
عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جایز نیست و همچنین دعوات و اسما بزبان سریانی
و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعای میخواند که شیخ دیگر

خدا بجا جاهل است این مرد را دشنام خدا و رسول نه لا اقتضا قا مضمون آن است

این بود و آن شخص ناده نسته می خواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد که از ثقات معلوم شده است خواندن آن

و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرزیانی که انرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند والله اعلم و در حدیث

ابوداود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله

علیه و سلم گفت رقی و تمایم و توله شرک است و تمایم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا اهل جاهلیت

برای دفع آفات می کردند و توله بکسر تاء و فتح واو و لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان

و این نوع از سحر است و دعا و حرز و رقیه که در کاغذپاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو بندند

بعضی علما از ان نیز منع می کنند ولیکن آنرا از حدیث عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما سندی هست که

آنحضرت او را از برای دفع فزع و وحشت و بیخوابی این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه

و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون اموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی

را که عاقل بودند از اولاد وی و کسیی که عاقل نبود می نوشت انرا در صکی و می آویخت در گردن وی ....

که در احادیث واقع است مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آن باید

یعنی استعاذه و پناه طلبیدن است از شر خدا عزوجل و از زینب امراة عبد الله بن مسعود آمده

اند که دید عبد الله در گردن من رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خیطی است که افسون

کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبد الله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبد الله

بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم گفت رقی و تمایم

و توله شرک است گفتم چرا اینچنین گویی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت چرک

و اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواندی افسونی و مرد درد را بیرون رفت و آرام

یافتم گفت عبد الله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف می کرد و چون خوانده

شد افسون باز داشت انرا و لازم بود بر تو که می گفتی چنانکه رسول خدا پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم

اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و گفته

بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد موثر بت آن داشتند و بنا بر غیر خدا میکردند پس با تیمم

خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد شده

..... است ..... شده

وبعضی گفته اند که نهی از آن بجهت است که میخوانند از اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن وی آرند با مور مشتبه مرکب از حق و باطل و جمع می کنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استغاثه میکنند از ایشان و پناه میجویند با ایشان و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم باسمای شیاطین اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین الدیغ چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد بتمثیل وی بصورت مار هرگاه که رقیه خوانده شود باسمای شیاطین سیلان می کند سموم آن از بدن ایشان از جهت مگر دست رقیه که باسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آنست که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه و حدیث است گفته که رقایا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجب است اجتناب ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد دوم آنچه بکتاب الله و اسماء او ست تعالی و تقدس و این جایز است و اگر ماثور باشد چیزی از آن مستحب بود سیوم آنچه باسمای غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهت وجود التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حلف بغیر خدا عزوجل گفت بنده مسکین عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان می کنند بسبب قرب ایشان بدرگاه حق و درگاه رسول وی می کنند و اگر تعظیم می کنند ایشانرا بهمین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول میکنند نه باستقلال و استبداد این را قیاس بر حلف بغیر خدا عزوجل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشتراک چنانکه جهال و عوام الناس کنند حکم صلوة دارد اللهم صل علی محمد و آله کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه کنند اهل کتاب مسلمانان را فرمود نعم وقتی که رقیه کنند بچیزی که معروف است از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب الله قرآن باشد و الا چون در توریت و غیره تحریف و تغیر واقع شده است اعتماد بران نتوان کرد یا رب مگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آرد که ابو بکر رضی الله عنه فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عایشه را رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نزد وی گفته است که اختلاف کرده شده است در قول مالک رحمه الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را و بجواز قایل است امام شافعی رحمه الله علیه و روایت کرده است ابن وهب از مالک کراهت رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه می نویسند از خاتم سلیمان علیه السلام گفت نبود آن

امرنا سی در قدیم الزمان یعنی بر ... رده است صفیه بیشتر یابی اکثر عوام اهل
باطله و شکوک بنابی جاهلیت را تاثیرات عجیبه می یابند که حیران می شوند که از رقیها مشروع گشا
منزلة انکار کلاه سطه حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر می گردد که گفت من بکار کشتم
ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد فلان یهودی افسون کرد درد همه بیرون رفت و نمیدانند
فساد و بطلان آنست که شارع ازان نهی فرموده و حکمت و فایده آن نزد اوست و ظاهر
از ورطه کفر و اشراک است پس اینهایی که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است ارتکاب نمیکنند
اینها را اگرچه سبب هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی و حیات باقی همه اشتغال شرع است
وا ... که مطمح نظر ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و معصیت می افتند
اعاذنا الله من ذلک و دیده بارها افسونی است که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری
میکنند که مردم بدان مشغوف اند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشعوف تر و معتقد تر میگردند و در وی
اسماست که متعارف زبان هندوانست اجتناب ازان لازم می

وصل ذکر چشم زخم

ازانحضرت در باب مروی است خصوصا در عین و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در
د افسون کنید در چشم زخم و در حمه و از نمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر شود و در حدیث دیگر آمده است
الا فی نفس او حمه نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه مراد بنفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی
دیگر نیش زهر دارست از عقرب و مانند آن ... آدمیان بدندان چنانکه ما
تخصیص رقیه باین اشیا از آنکه رقیه مخصوص نیست باینها بلکه در جمیع امراض و آلام
سب ... سر درد و دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت صلی الله
ثابت است در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاده است
ستحالی خبر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرموده لو ... سبق القدر لسبقته
می بود که پیشه سبقت میکرد ... قضا و قدر را هر آینه سبقت می کرد آنرا
سیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اگر مردان آدمیان بعمار
ین برانند که عین حق است ... از ... اهل ...
صادق ... آن ...

اہل سنت است میگویند که آن از اسباب عادی است بآن معنی که عادة الله جاری شده که احداث می کند ضرر را نزد مقابله شخص شخص را
و نظر کردن این شخص بوجه استحسان واما آنکه چیزی از چشم عاین می براید و بمعیون میرسد جزم بهیچ جانب اثبات و نفی
نمیتوان کرد و هر دو جانب محتمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئیه منشعب می شود
از عاین و متصل میگردد بمعیون و در می آید درون مسامات چشم وی پس پیدا می کند بارے تعالے
هلاک را نزد آن چنانکه پیدا می کند هلاک را نزد نوشیدن زهر و این محتمل است اما دعوی قطع و جزم خطاست
و نقل کرده است از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینیم من چیزی را که خوش می آید
مرا می یابم حرارتی که بیرون می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل
میگردد بمعیون که باعث هلاک و فساد می گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد و از بعضی افاعی
بوساطت نظر نیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه میگردد اگر
مانعی که حفظ و وقایه وے کند در میان نبود میرسد و کارگر می افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از
حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپر است وصول و نفوذ نیابد و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب وے
برگردد بر مثال تیر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه وسلم مر این علت را یعنی بچشم زخم زدن را تعوذات بود
یعنی بآیاتی و کلماتی که دران استعاذه است از شرور مثل معوذتین و بفاتحه و آیه الکرسی و گفته اند که
بزرگترین رقیها قرات فاتحه و آیة الکرسی و معوذتین است و از جمله تعوذات نبوی صلی الله علیه وسلم که در
احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لایجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت
منها وما لم اعلم من شر ما خلق و ذرا و برا و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرا فی الارض و من شر ما
یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل و النهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتے
که دفع چشم زخم بآن شود گفتن ماشاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین که می ترسد برسیدن ضرر
چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف
را دید که غسل می کرد و بود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد و استحسان
نمود و گفت والله من مثل این پوستی ندیده ام در مردان و نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بر زمین
افتاد خبر بحضرت علیه السلام رسید فرمود آیا تهمت می کنید کسی را گفتند عامر را که دید بدن وے و تحسین کرد پس عامر را
طلبید و بروے خشم گرفت و فرمود برچه میکشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دیدی او را در نظر تو خوش آمد چرا نگفتی
اللهم بارک علیه پستر فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عامر روی خود را و هر دو دست

منبعث ان

زخم زدن

از جمله تعویذات نبوی

خود را و مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخلهٔ ازار را در قدحی پستر ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر او و پس به شد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند در مواهب لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم بیکی از کسی می آوردند قدح آبی نزد عاین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب از قدح و مضمضه میکرد پس تر میریخت آب در قدح پس تر می شست روی خود را در قدح پس تر می درآورد دست چپ را در قدح و بر میداشت آب را از قدح و میریخت بر دست راست پس تر می درآورد دست راست در آب و میریخت بر دست چپ پس تر می درآورد دست چپ و میریخت آب بر مرفق ایمن پس ترے درآورد دست راست را و میریخت بر مرفق یسری پس تر می درآورد دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پس تر می درآورد دست راست را و میریخت بر قدم یسری پس تر می درآورد دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پس تر می درآورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس تر می شست داخلهٔ ازار را و سے ننهاد قدم بر زمین پس تر میریخت آن آب مستعمل را بر سر معیون از جانب پس به میشد باذن خدا انتهی پوشیده نماند که ابن اثیر عادت قوم را ذکر کرده و ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین کردند والله اعلم و در بر تقدیر ستر آنرا از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف کند درین متشرعی باید گفت بوی الله و رسوله اعلم تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متفلسف توقف کند رد بر وی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند به خاصیت خود این نیز از آن قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است ماند انکه مراد بداخلهٔ ازار چیست بعضی گفته اند که فرج است قوم را انکه طرف ازار است انکه بیدن او رسیده است از جانب راست و قاضی عیاض گفته که مراد حیدا و ست که متصل است بازار یا موضع ازار حیدر و بعضی گفته اند مراد و ستره آنست که مقعد ازار است و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قران نویسند و معیون نوشانند محی الحکومیه باکی نیست که نویسند قران را و بشویند آنرا و نوشانند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسماء و صفات علا باشد و هو الانسب و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قران فرمود که بنویسند و بشویند و بخوانند و انچه سابقا ذکر شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شفا نیز موید این معنی است حکایت از ابو عبدالله ساجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن بر هر چه نظر

استحسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله باجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاه دار باجی گفت او را بر شتر
من قدرتی نیست بعاین این خبر رسید نگاهبان شد تا باجی از منزل غایب شد پس عاین بمنزل باجی آمد
و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون در رسید که از پیچ برکند باجی را خبر کردند که عاین شتر را
چشم زد بیامد چون عاین را دید این رقیه برخواند بسم الله حبس حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت
عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا وهو حسیر چون باجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد از محل خود
و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیهای چشم زخم است و در مواهب از ابن قیم نقل کرده است
که گفت و از جمله علاج عین احتراز و اجتناب از ان و ستر محاسن از کسی که ترسیده می شود از عین او
بچیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودکی
خوش روی را فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون گوی است که پیدا شد در
زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که در سیاه کردن نون از کودک ستر جمال او نیست در ظاهر
آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت
در خانه ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین اینست که جاریه دید که در روی
وی سعفه است یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن است
ازینجا معلوم میشود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است
و بعضی از شراح حدیث نظر را تردد ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه
ام سلمه در آمد و در روی کودکی صفره را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون میکنید او را
از عین و گفته اند که اصابت عین بجهت اعجاب و استحسان میباشد اگرچه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد
و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و باید که عاین که خوش آمده است او را چیزی مبادرت
بدعا و تبریک کند و این بمنزله رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مداخلت
مردم و الزام کند او بیت را و اگر فقیر است رزق دهد او را آن قدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است
از ضرر مجذوم که منع می کرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشد است انتهی و بسیر که منع کرده شده است
اکل او را از حضور جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث
است گفته اگر تلف کند عاین چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وی است قصاص یا دیت اگر

مکرر شود از شخصی چنانکه عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه گفته که نیست در وی دیت و نه
کفارت زیرا که منضبط و عام نیست این کار و مخصوص است به بعضی ناس و در بعضی احوال است و واقع نشده است
از وی فعلی بلکه بخاصیت است و مکروهی که میرسد از وی تعیین نیست در قتل و اهلاک و زوال حیات و گاهی
حاصل می شود مکروهی که برساند باهلاک انتهی و اقوال مشایخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران آنکه اگر
معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رقیه می کرد و دعا می کرد برای کافهٔ امراض جسمانی
مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصایب و احزان و اندوه و غم
و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و درد دندان و حبس بول و خراج و رعاف
و عسر ولادت و تمامهٔ امراض و آلام و سایر محن و بلا و شداید و تمامه آن را رقیه و ادعیه و تعاویذ در کتب
احادیث مذکور است از انجا باید جست و همچنین تعرض بعلاج جسمانی با دویه حسیه نیز واقع شده اکتفاءً
و اقتصاراً علی المقصود ازین میان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتمال وی بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و طول الکلام دران واقع شد **وصل** فی اصراح سحر فسون و جادوی کردن و سحر حرام است — وصل ذکر سحر
و از کبائر است باجماع و گاهی کفر می باشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی
حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر به نیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی
کفر نباشد تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبهٔ وی اختلاف است چنانکه زندیق و
زندیق آنرا گویند که منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و حقیقت سحر اختلاف است بعضی
گویند که مجرد تخییل و ایهام است و حقیقتی ندارد یعنی انچه حاصل می شود در سحر از احوال و افعال مجرد وهم و
خیال است و حقیقتی ندارد و اختیار ابوجعفر استرابادی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طایفهٔ دیگر
این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقت است و جمهور علما برین اند و کتاب و سنت مشهوره
دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع می شود بسحر انقلاب
عین و قلب حقیقت یا نه کسیکه می گوید که وی تخییل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند بانکه مر او را حقیقت است
اختلاف کرده اند در آنکه مر او را تاثیر است فقط چنانکه تغیر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا منتهی می شود
باحالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی می گویند که سحر ثبوت
و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند
که زیاده نیست تاثیر وی بر انچه در قران مجید مذکور است که یفرقون به بین المرء و زوجه و اگر زیاده می بود

می بود ذکر می کرد آنرا و صحیح از جهت عقل و نقل آنست که واقع می شود اگر از ان و آیه دلالت ندارد بر منع زیاده
غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر نکرد آنرا و سحر از جمله
صناعیه است که حاصل می شود باعمال و اسباب بطریق اکتساب و علاوه آن از اقسام خارق عادت مباحه
است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و فساد است و شرط است که جنب باشد و اگر جنب از وطی حرام
بلکه با محارم بود اولی است کذا قیل و میگویند که حبال و عصی که بر دست سحره فرعون می پیچیدند و موسی
علیه السلام آنرا سعی خیال می کرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن آتشها
کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون گرم گردد بجنبش در آید و این سخن غریب است و حق تعالی
آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کننده گان آنرا سحره گفته پس حمل
آن برین تمویه و تخیل بعید می نماید مگر آنکه مراد بسحر در قران معنی لغوی است که عجب است و حمل بر حقیقه سحر
اولی است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود و الله اعلم بحقیقة الحال
و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل نبی صلی
الله علیه وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد
از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز و در روایتی
شش ماه و در روایتی یکسال حافظ ابن حجر گفته که این روایه صحیح معتمد است و غالباً زور و قوت آن چهل روز بوده
و وجود آثار و بقای آن از اول تا آخر تا مدت مدید با متداد کشیده تا شبی نزد عایشه صدیقه رضی الله
عنها بودند دعا کردند و بسیار کرد پس فرمود یا عایشه آگاهی داری که با آنکه خدا تعالی فتوی داد مرا
در آنچه استفتا کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی فرمود آمدند دو مرد و نشستند یکی
از ان دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از ان دو مرد یار خود را چه حال است این مرد را و درد
وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بضم میم شانه و مشاطه
بضم موهها که می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعای شکوفه نخل نر گفت کجا نهاده اند آنرا گفت
در بیر ذروان بذال معجمه مفتوحه نام چاهی است که در آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر اروان بالف که اصح است
و این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با چندی از صحابه بر آن چاه فرمود همین چاه است
که نموده شد مرا و آب وی سرخ بود گویا حنا در آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آن در نها

می پیچیدند

یهود سحر کرد انحضرت را ع م

ازان باه آن آمد اینچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نیکنی یعنی آنرا یا رسول الله رسول الله ... که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را خدا تعالی مرا شفا داد و دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی در دلایل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند گرهی ازان کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاد آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وے یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی و یافت طلعه نخل را در وے تمثال آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از موم ساخته و در وے سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین بهر آیتی که میخواند گرهی کشاده میشد و هر سوزنی که میکشیدند المی و تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند بهر آیتی گرهی کشاده میشد و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قضیه مسلک تفویض و تسلیم امر پروردگار را و صبر کرد در طاب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف گردد از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت بتداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که نازل شد بروی معوذتین و حسی آن بود که حجامت کرد در سر مبارک و صاحب سفر السعاده گفته است که کسی که از دین و ایمان حظی ندارد هر آینه این علاج انکار میکند یعنی می گوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع چگونه کند و میگوید که اگر از کفار اطبا چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان نکرده اند لابد رجحی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب است بعد از ان اشارت می کند بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده است سحر در این تصرف ... است از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و ... آن از طبیعت اصلی برگشته زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین ... حیات ... قوای طبیعیه بدنیه از ان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح ... است که اعدا از اعضاء آن در تحویل قلب بجاری لطیف بطون ... تقصا ...

گشته حایل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگویند
که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار
کرده اند وقوع تاثیر سحر را در انحضرت صلی الله علیه وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو شان و قدر شریف وی است
و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه مودی بان باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال
دارد برین تقدیر که تخیل کرده باشد که وی می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده
باشد و نبود چنین باشد و تاثیر سحر در نقصان میباشد نه در ارباب کمال و این سخن مردود است زیرا که برهان قایم
شده است بر صدق وی صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوت و در انچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ
و معجزات باهره شاهدند بران و انچه متعلق است به بعضی امور دنیاویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت
برای آن و در ان عرضه است مر چیزی که عارض می شود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بسوی
وی در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت نیست مر آنرا با عصمت او از مانند آن در امور دین و لازم نیست آید
از انکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال انکه نکرده است که جزم کند بکردن آن بلکه این جنس خاطر است
که خطور میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحده حجت و بالجمله نقل کرده نشد از انحضرت در هیچ چیزی
از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است بدان و اگر گویند که موجب منقصت باشد
این چنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وسلم از دلایل نبوت و صدق او است زیرا که کفار
او را ساحر میخواندند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی برای این حکمت و مصلحت است و قول
ایشان که تاثیر سحر مخصوص بناقصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهة مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث
درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات نبوی صلی الله علیه وسلم بسیار است
استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرون است از جهة اول بر تعداد امراض مجملا اکتفا کرده شد
اما طمع تبرک آنها یکباره نیاسوده قرار بران یافت که جمله از انچه ابتلا بدان کثیر الوقوع است تبرکا تیمنا
مذکور گردد و بالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر رقیه عین است و رقیهای این هم بسیار است نزدیکترین
رقیها برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرات فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این
دعا که اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما کامیه
دعوات انحضرت بود برای جمیع امراض و آلام و اوجاع و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه
و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم و بکلماتک التامات من

شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک
وبحمدک و از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر
باسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وما برأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر
آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم
ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت بربی
ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل
حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرزاق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند و از انجمله رقیه جبرئیل است که بر پیغمبر صلی
الله علیه وسلم رقیه کرده و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او رقیه درد بدن
عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک. رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان بن ابی العاص آمده است که وی
رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دردی را که می یافت در تن خود از ان باز که اسلام
آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنه دست خود را بر انجائی که درد میکند از جسد تو بگو
بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس و بیخوابی شکایت
آورد خالد با نحضرت و گفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخواب خود رقیه بیخوابی
بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر
خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی علی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دار الکرب رقیه کرب
والهم روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم
لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان و روایت
کرده است ابوداود از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب اللهم
رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود
رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود نرسید هیچ بنده را هم و حزن و بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک

عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاءک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی
کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور صدری
وجلاء حزنی و ذهاب همی دور کند خدا تعالی حزن و هم او را و بیارد در بدل آن فرح و کشاد و از ابن عباس
رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدا تعالی
او را از هر هم فرج و از هر ضیق مخرج و رزق دهد او را از انجا که گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و در صحیحین آمده که وی
کنزی است از کنوز بهشت و ترمذی آورده که وی بابی است از ابواب جنة و در بعضی آثار آمده که
فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان و بر نمی رود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله و مشایخ گفته اند که نیست هیچ چیز
اعون بر عمل از این کلمه و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی
کند او را خدا تعالی و در حدیث سعد بن ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی و
راستی هر آینه من میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر اینکه کشاده دهد او را خدا تعالی از آن آن کلمه برادرم
یونس است که ندا کرد در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و نزد ترمذی آمده است که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا نکند بآن مرد مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابة کرده شود مراد او در
روایتی آمده اسألک تمام العافیة و اسألک دوام العافیة و اسألک الشکر علی العافیة اسألک الغنی عن الناس
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقر روایة است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی رقیه فقر
الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله پشت داد و دور گردانید دنیا از من فرمود کجایی تو از صلوة ملایکه و تسبیح
خلایق که بوی داده می شود ایشان را رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم
و بحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد مدتی و باز آمد و گفت
یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را در سلسله کرویه میان نماز
سنت فجر و فرض فجر میخوانند و اگر ختم کنند با وی لا حول ولا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
جمیع گناهان گردد و این سبب وسعت رزق است و لهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب
ضیق رزق و هم و غم است چنانکه گذشت و اینجا جیدی است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و مجرب است
بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه بگرداند پاها را از وضعی که در تشهد نهاده است بخواند فاتحة الکتاب
هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار

استغفار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب و ما تاخر و مشایخ بعد از ان
این دعا را که در آثار آمده است میخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود
اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک رقیه اطفاء الحریق طبرانی (رقیه اطفاء الحریق)
و ابن عساکر روایه کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا رایتم الحریق فکبروا چون ببینید
شما آتش را که در گرفته است تکبیر برارید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر می میراند انرا مجرب و در وجه اطفاء
تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است ازان و هست در وی از
فساد عام که مناسب شیطان و فعل اوست و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز
دعوت میکند بدان و می خواهد هلاک بنی آدم را پس او و شیطان هر یک می خواهد در زمین فساد را و کبریا
حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از نتیجه تکبیر را اثر است در اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریا
حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و بتحقیق تجربه پیوسته است این عمل رقیه
صرع گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و درین قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا (رقیه صرع)
و اما علاج صرع از ارواح خبیثه برقی می باشد و معالجه این محاربه است و محارب را باید که سلاحش صحیح باشد و ساعد
قوی تا ما که از بعضی معالجان کسی بود که کلمه می کرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا حول و لا قوة الا
بالله و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی معالجه می کردند بایة الکرسی
و امر میکردند مصروع را بکثرت قراءت ایة الکرسی و بقراءة معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله والذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره یا میکند بحضرت نبی صلی الله علیه وسلم نفع آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایه کرده است حمید (رقیه صداع)
در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که تعوذ میکرد از صداع بقول بسم الله
الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که (رقیه درد دندان)
چون روایه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درد دندان را پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را
بر رخساره او که دندان جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجد و فحشه بدعوة نبیک المکین المبارک
عندک پس شفا داد او را خدای تعالی پیش از انکه برخیزد و روایه کرده است حمیدی که فاطمه زهرا رضی الله عنها
آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه شکایه می کنند درد دی را که می یافت اندر پس آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بسبابه یمنی خود را نهاد بر دندانی که درد می کرد و فرمود بسم الله و بالله اسئلک بعزک و جلالک
و قدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلمتک ان تکشف ما لقیت فاطمة بنت خدیجه

من النصر کله پس آرام یافت دردی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرایبی که شایع و ذایع است
از سخنان مجبت طبری امام مقام الخلیل بمکه و دیدم او را که کرد بارها و نهاد دست خود را بر سر شخصی که درد
میکرد دندان وی و پرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند در ان مدت
دندان وی یعنی گفت درد چند ساله ترا ببندم پس میگوید آن شخص نجابی یا ہفت سال یا نه سال
مثلا و ترا یعنی عدد طاق پس بر میداشت دست خود را مگر آنکه ساکن شد الم وی و گشت میکرد
مدت مذکوره که درد نمی کرد و این امر شایع و مشتهر است از وی انتهی اما هیچ دعای معین ذکر نکرد ظاہرا
همین دعا ماثور مذکور خواهد بود یا توجه می کرد و از پیش خود دعائی می خواند والله اعلم بحقیقة الحال
و گفت صاحب مواهب و از انچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخساری که در جانب درد است بسم الله
الرحمن الرحیم قل هو الذی انشأکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد
و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم رقیه احتباس البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را
مردی و گفت پدر او را محبوس شده است بول و رسیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی
السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطایانا انت رب الطیبین انزل شفاء
من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع فیبرء و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد بوی پس شد
و این رقیه در مشکوة عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیة الحمی روایت است
از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود و دشنام
میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دشنام مکن تب را که وی مامور است و لیکن اگر خواهی بیاموزم ترا
کلمات که چون بگوئی ان کلمات را ببرد آنرا خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی
الرقیق و عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس و لا تنتنی
الفم و لا تاکلی اللحم و لا تشربی الدم و تحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم
این کلمات را که آموخته مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس رفت تب از من صاحب مواهب میگوید مجربست این رقیه
چنانکه دیدم من بخط شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الرقیق و جلدی الرقیق و اعوذ بک من فورة
الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله و الیوم الآخر فلا تاکلی اللحم و لا تشربی الدم و لا تفوری علی الفم و انتقلی
الی من یزعم ان مع الله الها آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بنویسد برا

رقیه احتباس بول
رقیه تپ

حمی مثلثه چنانچه ذکر رده است . لله ای برسه ورقه لطیف بسم الله ورت بسم الله مرت بسم الله ت

و بنویسد هر روز یک ورقه را وبیندازد آنرا در دهن وفرو برد با آب ودر کتاب قران وشرب آن برای شفا از

نصی است چنانکه گذشت وازابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه می نوشت

اوراق برای حمی وجز آن ومیگذاشت بردر زاویه پس هر که می بود بوسے المی می گرفت ورقه را از ان و

استعمال می کرد وشفا می یافت باذن الله عز وجل ومی بود مکتوب ازلی لم یزل ولا یزال یزیل الزوال و

لا یزال ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمومنین رقیه خراج بفتح خا

ریش ودمیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعانی گفته که بنویسد بر روی این آیه را ویسألونک عن الجبال

فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجربست رقیه عسر ولادت وازانچه

مجربست مر عسر ولادت را چیزے است که روایه کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت

دیدم پدر خود را می نوشت وقتیکه دشواری شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس

لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا

ساعة من نهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد

را مردے وگفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بر وی ولادت دو روز گفت بگو مر او را که

بیارد جام واسع وزعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت بسیار کسی را ودر مدخل گفته که بنو

جدیدا خرج ایها الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا اخرج بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر

معلوم لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته الی اخر السورة وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمومنین .

زن وبیفشاند بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان ونوشتیم انرا

احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا وروایه کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت

گذشت عیسی علیه السلام بر زنی وحال آنکه معترض بر پهن افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله

دعا کن برای من که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در انم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق

النفس من النفس ویا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد او بر خاست گفته شیخ

مرجانی پس چون دشوار گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف وازانچه تجربه

کرده شده برای رعاف آنکه نوشته شود بر جبهه مرعوف وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی

و الامر وجایز نیست کتابة آن بخون راعف چنانکه بعضے جهال کنند زیراکه خون نجس ا

پس جایز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایة کرده اند
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند وکسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را
بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در وی
آن کسی که شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس گفت ایا چه نظر میکنی به سوی من بخدا
سوگند دروغ بر نبسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن امروز که رسیده
است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که بخوانم آنرا رواه ابو داود والترمذی
وقال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل کرده بدان معافات از هفتاد بلا روایه است از انس بن مالک
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عشر مرات
پاک گردانیده می شود از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و عافیت داده می شود از هفتاد بلا از بلاهای
دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از انهاست و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنة است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ولا ملجا من الله الا الیه دفع گرداند از وی خدا تعالی هفت باب از ضرر که ادنای آن فقر است و
روایة کرده است طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله
کان دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
هر روز صد بار نرسد او را فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه دیر کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول
ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین آمده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان
از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده شود بروی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضی روات این حدیث
گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا چین بسیار نباشد ذکر کرده است ابن ابی عبد الحق در کتاب
الطب النبوی رقیه در طعام روایة کرده است بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه
بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة
و شفاء ضرر نکند او را هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم هر که زائیده شود مر او را فرزندی پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ

زبان نمکند او را م الصبیان رواه اندلسی وذکره عبدالحق فی الطب النبوی صلی الله علیه وسلم
ریحی است که تعرض میکند باولاد وبا که می پوشد ایشانرا ومی افتد برایشان وسر در تاذین آنست که اول
انچه بگوش وی آید کلمه شهادت باشد وکبریای عظمت وی پس این گویا تلقین است مر او را اشعار
اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده می شود کلمه توحید نزد خروج از دار دنیا چیز
دیگر نزد از کلمات اذان رقیه حفیظ رمضان لا اله الا الله آلاء ذک یا الله انک سمیع علیم یا الله محیط به علمک
تعلمون وبالحق انزلناه وبالحق نزل الی اخرها صاحب مواهب میگوید گفت شیخ ما مشهور شده ا
ببلاد یمن ومکه ومصر ومغرب وجمله بلدان که این حفیظ رمضانست نگاه میدارد از غرق وحرق
وسرق وسایر آفات ونوشته می شود در آخر جمعه از رمضان وجمهور مردم مینویسند آنرا ومی
می خواند بر منبر وبعضی بعد از صلوة عصر وگفته است که این بدعتی است نیست اصل مر انرا
کلام غیر واحد از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان در ورود انرا در حدیث ضعیف ولود حافظ ابن
انکار میکرد انرا احدا تا آنکه دراثنا خطبه بر منبر ایستاده بود ومی دید کسی را می نوشت آنرا می گفت ویحک
ما هذه البدعة وصل واما طب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بادویه طبیعیه طبیه بسیار است ودر اکثر
واقعست وظاهر آنست که طب آنحضرت بوحی باشد واگر در بعضی مواضع به قیاس واجتهاد وتجربه با
نیز دور نیست وما اقتصار برادویه روحانیه کردیم از جهة بودن ایشان اتم واعلی واخص واکمل و
در باب علاج استعمال عسل واقع شده است که در انجا کلامی است نقل کنم بدانکه در صحیحین از حدیث ا
سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت برادر من شکایت
خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد آنحضرت علیه السلام او را بنوشانیدا
نوشانید او را عسل پس زیاده استطلاق پس فرمود آنحضرت راست گفته است خدا ودروغ
ودر روایة مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن عسل پس آمد آنمرد بار چهارم
بنوشان او را عسل پس زیاده شد استطلاق ودر روایة احمد آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را
عسل پس نوشانید پس به شد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ودروغ صد
وگفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا کذب سمعک میگویند یعنی لغزید ودر نیافت
انچه گفته شد مر او را پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت قبول شفا را بلکه لغزید
واما فخر الدین رازی گفته رحمه الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانست بنور وحی ا

وصل
طب آنحضرت ع م

نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا جاری میشد مجری کذب ازینجهة اطلاق کرده شد بروی لفظ کذب انتهی
و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مرکسی را که دفعت
ورا اسهال و جواب داده شده است که این سخن صادر از جهل است از قایل آن و مصدوق بل کذبوا بما لم
یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف می شود علاج وی باختلاف سن و عادت
و زمان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میکرد د گاهی از ناگوار افتادن طعام
که ناشی می گردد از بدهضمی و اتفاق دارند که علاج این بترک طبیعت با فعل اوست پس اگر محتاج است
بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود بآن مادام که در علیل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از بدهضمی
بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از
اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و معده دارد ریشها و برزها ست چون می چسپد بوی اخلاط
لزج فاسد میگرداند معده را و فاسد میگرداند غذائی را که واصل می گردد بوی پس دوای آن باستعمال
چیزی باشد که جلا دهد و پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از عسل خصوصا
اگر آمیخته شود باب گرم و در تکرار امر با شامیدن عسل نکته لطیف است چه دوا می باید که آن را مقدار
و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زایل نگرداند و اگر ازان زیاده آید قوی را ساقط
گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون قدر نوبتی چندان عسل نداد که مقاوم مرض
شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعادت شرب عسل می کرد تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود
صدق الله و کذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که
در اخراج ماده و دفع مرض کافی و وافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه و سلم کذب بطن اخیک
اشارت است بانکه این دوا نافع است و بقا رد از نیست از جهة قصور دوا در شفا بلکه از جهة کثرت ماده
فاسده است پس ازینجهة امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی
جریان میکند شتاب بسوی عروق و نافذ می گردد با وی اکثر غذا و ادرار میکند بول را پس قابض میگردد
و گاهی باقی می ماند در معده پس برمی انگیزد معده را وی کرد او را تا انکه دفع میکند طعام را و اسهال
میدهد بطن را پس انکار وصف عسل باسهال مطلق از قصور عقل منکر است و بعضی گفته اند
در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آنست بر عموم
شفا و ما بین اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس پس چون

تنبیه کرد برین حکمت تلقی کردانرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله ثانی آنکه وصف مذکور بنابر الف
عادت بشان بود در تداوی بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت
رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبخ عسل بود پیش از شرب زیرا که وی عقد می کند بلغم را پس شاید که نخست
بسبب طبخ خود وقول ثانی ورابع ضعیف اند وتایید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل
والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعا واخرجه ابن ابی شیبه والحاکم موقوفا ورجاله رجال الصحیح و
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آن شکایت کند ودر روایتی چون طلب کند شفا را کسی از
شما باید که طلب بکند از زن خود از مهرش چیزی و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا
بآب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدای تعالی او را و بعضی علما در توجیه آن گفته اند که حق تعالی فرموده
وننزل من القرآن ما هو شفاء و فرموده وانزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهورا و فرموده فان طبن لکم عن
شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر بدهند زنان شما را بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش وگوارا
و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون این همه اسباب شفا جمع کرده امید حصول آن بفضل خدا غالب آید
و سوالت فی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القرآن العظیم و برکة نبیک الکریم اللهم صل وسلم علیه **وصل** در تعبیر رویا
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعبیر تفسیرست عبرت الرؤیا به تخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است
ورویا بضم را و سکون همزه آنچه ببیند شخصی در خواب و بیان حقیقة رویا بر طریقه متکلمین وحکما در شرح مشکات
کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابو بکر بن العربی
که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رویا ادراکاتی است که پیدا می کند خدای تعالی در دل بنده بر دست ملکی یا
شیطانی بحقایق آن یا بتعبیرات آن و حاکم و عقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما و گفت
یا ابا الحسن مرد می بیند رویا پس بعضی از آن صادق می آید و بعضی کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم میگفت نیست هیچ عبد و نه امه که خواب میکند پس پر میگردد بخواب مگر آنکه پیدا می گردد پایان عرش
آن رویا است که صادق می آید و آنکه پیدا می شود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی این حدیث را
صحیح نمیداند و ابن القیم حدیث آورده که رویای مومن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی [illegible]
و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وحی است بخلاف غیر ایشان که
وحی نمی در آید آنرا خللی زیرا که وحی محروس است بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را شیطان

ودر بخاری از حدیث انس آمده که رویای حسنه از مرد صالح جزو ست از چهل وشش جزو از نبوت وگفته اند که مراد رویای صالحین است واگرنه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را ولیکن نادر است از جهة قلت تمکن شیطان از صلحا بخلاف غیر صلحا که صدق در وی نادر است از جهة غلبه تسلط شیطان بر ایشان ودر یخا اشکال کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد وحال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وسلم وجواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه وسلم پس جز است از اجزای نبوت حقیقةً واگر از غیر نبی است پس می جزو ست از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افاده علم وبعضی گفته اند که مراد جزو از علم نبوت است ونبوت اگرچه منقطع شد علم او باقی است واز امام مالک پرسیدند که آیا تعبیر کند رویا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی می کند بعد از آن گفت الرویا جزء من النبوة مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهة اطلاع بر بعضی غیوب وبعضی گفته اند که جزو ست مستلزم نیست ثبوت وصف کل را وکسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله بآواز بلند نمیگویند او را موذن واین سخن حق است باعتبار معقول زیراکه جزو غیر کل است ونبوت مجموع این اجزا است وهر جزو نبوت نیست واین ظاهر است ولیکن فضل او آنست که در نبوت داخل است ونبوت عبارت است از مجموع آن اجزا فافهم ودر حدیث عائشة رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم باقی نمی ماند بعد از من مبشرات مگر رویا ودر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم وابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برداشت پرده خانه را وسر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت از این عالم ومردم صف بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر رضی الله عنه وگفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده می شود برای او وتعبیر بمبشرات باعتبار غالب است والا بعضی رویا منذره می باشد وصادق هم می نماید حق تعالی آنرا برای مسلم بجهة رفق یا استعداد کند برای چیزی که واقع خواهد شد پیش از آن که واقع شود قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای نبوت نمیداند حقیقةً آنرا مگر ملک یا نبی وآنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین مقدار است که رویا جزوی از اجزای نبوت فی الجمله زیراکه در وی اطلاع است بر غیبی از غیوب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص است بمعرفت او درجه نبوت وامام رازی رحمه الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر چیز را جملةً وتفصیلاً وتحقیق گردانیده است حق تعالی مر هر عالم را حدی که واقف است نزد آن پس بعضی از آن چیزها است که دانسته می شود مراد از آن جملةً وتفصیلاً وبعضی از آن آنست که دانسته می شود جملةً نه تفصیلاً ورویا از این قبیل است ودر حدیث نیز روایات مختلف آمده ودر بعضی جزء من خمسة واربعین ودر بعضی جزء من سبعین ودر

و در بعضی ستة و سبعین و در بعضی ستة و عشرین و در بعضی اربعة و عشرین پس وثوق بصحت آن نماند و مشهور
ستة و اربعین است و بعضی از برای عدد روایت مشهور که ستة و اربعین است مناسبتی پیدا کرده اند و گفته
که حق تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود شش ماه در منام بعد از آن وحی فرستاد در یقظه باقی مدت
حیات و دور نبوت همه بیست و سه سال است و نسبت شش ماه به بیست و سه سال نسبت یکجزء است از چهل و شش و این
وجه مناسب و معقول است اگر ثابت شود که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی گفته که از اهل علم
در تاویل این عدد قولی گفته اند که نزدیک نیست که ثابت گردد و نمی شنویم ما در آن خبری و اثری و نه ذکر کرده مدعی
نیز درین باب چیزی و بمجرد ظن چیزی گفته و الظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست بر ما که هرچه خفی باشد علم
آن بدانیم ما آن را مانند اعداد رکعات و ایام صیام و رمی جمار و جز آن و نیز این بر مناسبت مر اعداد که
در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض است بعلم شارع والله اعلم و دیگر مر آنکه در
حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین رؤیا رؤیائی است که در وقت سحر بیند
رواه الترمذی و الدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
وقتی که متقارب شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم و راست ترین شما در رؤیا راست ترین شماست
در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت
استوای ایشان است در ایام ربیع که وقت اعتدال طبایع اربع و استوای لیل و نهار است همچنین است عبارت
قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل میزان است و وقت استوای لیل و نهار است و معبران
نیز بر آنند که اصدق رؤیا نزد اعتدال لیل و نهار است و درینجا بحث کرده اند که برین وجه فایده تقیید
بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبایع درین وقت مخصوص بمسلم نیست و جوابش آنکه حال کافر خارج
از دایره اعتبار است اطلاق صدق بر رؤیای او ممنوع و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت
اوست نزدیک قیام ساعت و تائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب
رؤیا المومن آورده و این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است
بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است
زیرا که آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طایفه است
که باقی مانند با عیسی بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان
این امت بعد از صدر اول و اصدق اند در اقوال و ازین جهت گفت و آخر این حدیث و اصدقکم

روْیا اصدقکم حدیثا ووجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهر است چه هرکه صدق میورزد در روشنی میگردد
دل او و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بر وجه صحت و سداد و هرکه بیداری وی
صحیح و سالم است خواب وی نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او و بینا
نیست مگر کاذب را اضغاث احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان است که
گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خدا است
و باید که حمد گوید خدای را عز و جل و تحدیث کند بآن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطانست
و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری
و در روایة مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبر ندهد کسی را بآن و باید که تفل کند بجانب دست چپ
سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگردد از پهلوی بپهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده
که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده است
که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع
می گردد و نیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هرچه نخست تعبیر کرده شود همان شود
و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند
برسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر آنجانب کند از عایشه رضی الله عنها آمده است
گفت زنی نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه وسلم و عرض کرد زوج من غایب است و گذاشته است مرا حامله و در خواب
می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودک کاژ چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز آید مرد تو
ان شاء الله تعالی صحیح سالم و بزاید تو غلام نیکوکار را و این زن یکبار دیگر آمد و آنحضرت را در خانه نیافت
و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب وی که اگر این خواب تو
راست است بمیرد زوج تو و بزاید تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه می کرد پس آمد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و فرمود بازمان ای عایشه و همچنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و حمل کنید
بر آن زیرا که رؤیا واقع می شود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خیرا لنا
و شرا لاعدائنا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین میکرد و گفته اند که از آداب عابران است
که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه در شب این چنین آورده
است صاحب مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نکرده و اگر گویند که

این اوقات اند که نماز در آنها [illegible] وه است پس وقت استوا هم باید [illegible] زد [illegible] زوال است
در دو وجه منع در لیل چیست و بتحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون
از نماز بامداد بر می گشت میپرسید از صحابه یا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از
خوابی که دیده بود و تعبیر میکردی صلی الله علیه وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرویا بعد
صلوة الصبح لیکن این پیش از طلوع آفتابست و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیلی بر آن
کراهیت نماز در آن اوقات ظاهر نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقعست و آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست
تعبیر کند بعد طلوع شمس تا نیمه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بر آن و در وجه سوال آنحضرت
از صحابه رویت رویا آن گفته اند که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بود میخواست که از جائی ظاهر شود معلوم نیست
که این معنی از کجای گویند و ظاهر آنست که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک هر
و تدبیر آن چه باید کرد و مشایخ طریقت که معاملات مریدان و واقعات ایشان را میپرسند و
همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما گفته اند که تعبیر رویا نزد صلوة صبح اولی و اقربست نسبت باوقات دیگر
از جهت حفظ صاحب رویا رویا بسبب قرب عهد بآن وگاهی عارض می گردد نسیان و از جهة حضور ذهن معا
در آن وقت بجهة طیب هوا و نورانیت قلب و قلت شغل وی بفکرت در امور معاش و از جمله آداب
رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسپد و بر پهلو راست چنانکه سنت است در خفتن و بخواند
وقت بخواب رفتن سوره والشمس و اللیل و التین و سوره اخلاص و معوذتین و بگوید اللهم انی اعوذ
بک من سیئ الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة و المنام اللهم انی اسالک رویا صالحة صادقة
حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا تعبیر جهل و
بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامه رویا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابهای پریشان و
کاذب چنانکه کسی را به بیداری سبب خیالهای فاسد پریشان در خاطر می گردد و ضغث در لغت بمعنی
خاشاک در هم آمیخته و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته متر و خشک و ترا ضغاث احلام خوابها
ضغث الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رویا معتبر نیست و تعبیر ندارد
وگاهی بجهة تلاعب شیطان است تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمان را چنانکه کسی ...
که سر بریده شده است سر او و او در پی آن میرود یا مرده است یا در جائی هولناک افتاده و غیر
آن و دارد از [illegible] روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد و گفت یا رسول الله دیدم

می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان بتو در منام و چنانکه به بیند که فرشته امر میکند او را بفعل حرام و مانند آن از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس آرزوی محالی دارد همان را در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان از صالحین و گاهی غیر ایشان را نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و بجا دو عبارتست رویای صادقه و رویای صالحه وظاهر آنست که هر دو بیک معنی و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود و حسب دلخواه نماید و این در رویا انبیا و صالحین نسبت باموال آخرت یکی باشد اما نسبت باموردنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز احد دید که گاوان را ذبح میکند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح البقره را بانچه رسید اصحاب او را در آن روز و رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهل بیت وی یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از ان عاقبت مر متقیان راست و فتح و نصرت بر خلایق اجمعین و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث است و تام است بر ایشان صدق و کفره صدق ایشان بغایة نادر است و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرویا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رویای اول لیل دیرتر می افتد تاویل آن و از نصف ثانی بتفاوت اجزای او و شتاب و اسرع از همه رویای سحر است خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نهار مثل رویای لیل است و نساء حکم مردان دارند و بعضی گفته اند که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او و همچنین رویای طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم **وصل** رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی است بسیار است از آنجمله روایت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود در اثنای آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از ان شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که بیرون می آید از ناخنان من و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آن را که روان می گردد در رگهای من میان پوست و گوشت پس تر دادم آنچه زیاده مانده

باز آن عمر عمر را القصه صحابه پس چه تاویل ... می آمد آنرا رسول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم لبن را بجهة اعتبار بحری که ظاهر شده بود آنحضرت اول امر یعنی فطرت
را آوردند شب نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد اختیار دارد پس اختیار کرد آنحضرت
لبن را جبرئیل علیه السلام گفت کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوعه تاویل بفطرت
و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح
پس علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن و صلاح آن و گویند که مثال
عالم لبن است والحمد لله که این مسکین در بعضی منامات صادقه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را
و بشارت مستسعد و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو و پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن
همه را کشیده و فرو برده است امیدوار است که به نصیبه از علم و دین مشرف و محظوظ گردد و بار دیگر پیاله
بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از انجمله است تعبیر او صلی
الله علیه وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت
در اثنا آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده می شوند بر من و بر بدن ایشان پیراهن هاست
پیراهن که میرسد پستان را و بعضی دون آن است و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بروی پیراهنی
میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و دون دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از آن چنانکه بحلق چسبیده باشد
دیگر پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر از تحت خواهد بود و موید
روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و
ساق و ... و تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص می پوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و
نگاه میدارد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی است ولباس التقوی ذلک خیر و
آنست که دین ستر میکند عورت جهل را چنانکه می پوشد قمیص عورت بدن را پس آنکه رسیده است
میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب معاصی میکند و آنرا که پایان تر است و فرج او را
او نا پوشیده و مشی میکند به سوی معصیت و آنرا که تا بحلق رسیده کسی است که پوشیده است
از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بران است بعمل صالح کامل و مراد پیراهن ها تمام مومنان
نیستند خصوص است مر جمهور صحابه بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل
... ا ... ما ... علما

قلت که خضرت وقوت وضعف واین از امثله آنست که محمود است در منام ومذموم است در یقظه وآن خز
قمیص است که مذموم است شرعا از جهت ورود وعید در تطویل عالم منام واز تکلیف نیست واین مشابه آنست
که در شب معراج قلب شریف او در طشت طلا شستند واز آنجمله رویت سوارین در دستهای شریف وی
صلی الله علیه وسلم وتعبیر آن بکذابین ابو هریره روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای
آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خزینهای زمین کنایه است از خزاین کسری وقیصر وغیرها که فتح کرده
شد برامت وی واحتمال دارد که مراد معادن ذهب وفضه باشد فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من دو سوار
از طلا پس گران ومکروه آمدند بر من واندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بسوی من که نفخ کن این سوارین را
پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین ودر روایتی پریدند پس تاویل وتعبیر کردم سوارین را باین دو کذاب
که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود
عنسی که درین دعوی نبوت کرد وکشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت ووحی آمد بوی صلی الله علیه وسلم
بقتل وی در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی وفرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی
وفرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد در یمامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت
صدیق وقصه او مشهور است ووجه کذابین بسوارین گفته اند که کذب وضع شیئی است در غیر
محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا ونبودند اینها از لباس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم زیرا که اینها حلیه نساء اند وآنست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزی را که نیست اهل آن ونیز
در بودن از ذهب که منهی عنه است مردان را پوشیدن آن دلیل است بر کذب ونیز ذهب مشتق
از ذهاب است بمعنی رفتن پس دانست که آن چیزی است که میرود وزایل میگردد وتاکید شد این باذن
کردن حق سبحانه مر او را بنفخ کردن آنها را پس رفتند وپریدند پس دانست که ثابت نمانند امر اینها وکلام
وی صلی الله علیه وسلم بوحی که آمده است ازاله میکند آنها را از جای اینها وقرطبی گفته که مناسب تاویل
مر این هر دو یار را آنست که اهل صنعا واهل الیمامه اسلام آورده بودند وبودند ساعد مر اسلام را پس چون
ظاهر شدند در آنجا دو کذاب پیش تلبیس کردند بر اهل این دو بلد بآرایش دادن کلامهای خود را ودعاوی
باطله خود وفریب خوردند اکثر آنها پس گویا یدین بمنزله بلدین شدند وسوارین بمنزله کذابین وبودن
آنها از ذهب اشارت است بآرایش دادن آنها کلام خود را وزخرف نام ذهب است انتهی وبعضی در وجه دلیل
نوعی بکذابین گفته اند که سوار ضیق است مضایقت بقبضه مردست را چنانکه در پای حیا است وقید منع میکند

دست را در بیع از عمل و تصرف   این فقند یهود دست شریف داد

یهود دست کند او کر [illegible] از انجمله رویت زن سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن.

تحفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبدالله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امراه سوداء ژولیده

موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرده بمهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح تا و عین معجمه تا آخر

و سکون حا مهمله و فا که نام موضعی است میان مکه و مدینه که مرده ساکن بودند در وی یهود پس تاویل

کرد آنرا به وبا مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت

تب بسیار بود پس آنحضرت دعا برآمد و حمد یار که فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وبا با مراة سودا گفته

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشتقاق از لفظ سودا سوء را که بمعنی بدی است و داء را که بمعنی درد است پس

بیرون رفتن او را ببرآمدن معنی چیزی که جمع کرده است آنرا و اسم او که شوریده است و

ثوران راس او را که آن بدی که می برانگیخت شر را و برفت فردا نی گفت که این تعبیر میگوید

غالب است بروی سیاهی در روی وی که [illegible] می باشد و گفته اند که ثوران راس

تب زیرا که وی می برانگیزد ابدان را از زمین و که دیدین خصوصا که تب سوداوی که بهشیر

ازانجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و شکسته شدن سیف و باز آمدن بحال خود و حدیث ابو

موسی رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم در منام که من جنبانیده ام شمشیر

جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا با آنچه آورد خدا تعالی از فتح

و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند از صحابه بسیف زیرا که بجهة زور و غلبه وی صلی الله علیه

ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن شمشیر

بهزیمت بر ایشان و بجنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع

و جمعیت مر ایشان را و این منام در قصه غزوه احد است و در مواهب معانی دیگر ذکر کرده ا

از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم

دیدی که نخیل است پس خیال کردم که این ارض یمامه باشد یا هجر تحقیق که در انها نخیل.

[illegible] ذکر خبر بنت [illegible]

دهی [illegible]   الله علیه وسلم دیدم می که گویا در درع حصینه

[illegible] کرده

که گشته شدند روز احد و از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین تاویل کردم آنچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب صبر بر جهاد و قتال
روز بدر تا آخر فتح مکه در مشکات ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین شرب و شهر سیف و انقطاع آن و عود
آن بحالت اصلی در یکحدیث جمع کرده و ذکر بقر نحران در حدیث نکرده فتدبر و از آنجمله روایت اوست
صلی الله علیه و سلم که بر چاهی ست و آب میکشند روایتست از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت
در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بران چاه دلوی هست پس کشیده ام ازان چاه آب آنقدر
که خدا خواست پس ازان آمد ابن ابی قحافه و کشید ازان چاه یک دو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت
دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی
که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن ذنوب غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب
بفتح ذال معجمه دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی است و خدا بیامرزد او را پس ازان آمد عمر بن الخطاب
پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری
از قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از
مردم و جامه و فرش و جز آن را که در غایت قوت و حسن لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی
الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شی و السید والذی لیس فوقه شی
والشدید و در روایتی آمده پس میکشید غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض و روان شد در وی آب
میگوید که گفته است نووی این مثالی است که جاری شده است مراین دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان و
انتفاع خلایق بایشان و اینهمه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که صاحب امر او است
پس بایستاد در امر دین اکمل و اتم از همه و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه و سلم
پس خلیفه شد او را ابوبکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را تا باقی نماند از ایشان کسی بعد
از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دایره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاه
که در وی آبست که دروست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت که فرمود گرفت ابوبکر دلو را
از من تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت راحت است از کد دنیا و تعب آن پس
قیام نمود بتدبیر امر امت و معاناة احوال ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی ضعف است اخبار است از قصر مدت ولایت
وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و سلم بایستاد و تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع
ناس بوی و اتساع یافت دایره اسلام بکثرت فتوح و تمصیر امصار و تدوین دواوین و نیست در قول وی

صلی الله علیه وسلم و تعبیر ... در تحصین ... یت م ... ست ... ت دنی

تحسین دای شکری گویند و از انجمله آنست که روایه کرده است مسلم از انس که گفت شنیدم رسول خدا را

الله علیه وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب که در خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه بر

رطب ابن طاب پیش یاران آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و ابن طاب

واین نوع از رطب بوی منسوب است که پیدا کرده و نشانده بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا رطب

ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند بامداد تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت

معنی را از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عافیت ایشانراست و

از این رافع گرفت و دینی که اختیار کرده است مر ایشان را خدایتعالی شیرین و خوش آمد ایشانرا این را از

رطب ابن طاب گرفت اینها جمله از منامات است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دیده و تعبیر نموده است

ولیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرات نه بمجرد استنباط مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه

تعبیر بمناسباتی که ایشان را روی دهد اعتبار نمایند بلکه بمه بوحی و الهام بود و اگر برعایت مناسبات

باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رویت رطب ابن طاب معانی از اسما گرفته تعبیر فرموده و عادت

بود که از اسما و معانی اخذ کرده تفاول مینمودند چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت

که پرسیدند نام تو چیست گفت بریده فرمودند برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمودند

سلم امرنا باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک و غیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف به

مومنین و حال انکه سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد و اخ و زوجه و لسان و ملازمت و

آن چنانکه ذکر کرده است علی الله اعلم وصل انچه گذشت بیان رویای آنحضرت بود که بذات

خود دیده اما انچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود که چون از

نماز بامداد بر میگشت روی می آورد بصحابه و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند

تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نمیگفت هیچکس خود انچه دیده بودی فرمودی یک بامدادی همچنین

کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است از ما هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد را که آمدند

هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست

وی انبوری است از آهن که می درآرد انبور را در کنج وی و در کله میکند تا برسد قفای او را ... میکند بکله

مانند ... باز ... ا ... ندبار ... به ... کلها ... ملر

وصل

بان دو مرد این چیست گفتند روان شو یعنی مپرس دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی
که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که میشکند باین سنگ سر او را
پس چون میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا و چون باز می آید می بیند
سر او را که بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده است باز میشکند سر او را گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ
و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروز است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل
وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش بر میگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بر نهری که از خون است در وی مردی است ایستاده در میان نهر و بر کنار
نهر مردی است که پیش وی سنگهاست پس روی می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر است و چون
میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز می گرداند او را
بجائیکه بود و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد چنانکه بود پس گفتم من این
چیست گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ
آن درخت پیری است و کودکانند و ناگاه مردی است نزدیک بدرخت در پیش او آتشی است که می فروزد
آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرائی را که میان درخت
است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس تر
بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزون تر در حسن از اول
در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مران دو مرد را به تحقیق بسیار گردانیدند مرا امشب
اکنون خبر دهید مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی تو او را که پاره کرده می شود کلۀ وی
پس وی دروغ گوئیست که سخنان دروغ می گفت و نقل کرده میشد از وی تا می رسید آفاق عالم پس کرده میشود
بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته می شود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدا تعالی قرآن را
پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و در نیافت برای نماز شب و خواندن قرآن او عمل نکرد در روز
بقرآن کرده می شود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور اند آنها زانیانند و آنها را که
دیدی در نهر ربا خوارانند و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد او اند
اولاد مردم اند و آنکه می افروزد آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عامه مسلمانانست

است اما این سرای سرای شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل است پس بردار سر خود را
سر خود را تا گاه می بینم مانند ابر و در روایتی مانند ابر سفید گری بار گفتند آن منزل تست گفتم
تا درآیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است مر ترا عمر که تمام نکرده است آنرا و چون تمام میکنی عمر را می آیی منزل
خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و در بعد روایت
مشکات مذکور نشد و از غرایب آنچه روایت کرده شده است از معجزات آنست که زراره عمر ابن نخعی قدوم
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من دیدم در این راه که آمدم
خری که گذاشته ام اورا در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس
ترا داهی که گذاشته اورا در خانه که حامله شده باشد گفت نعم و اهی است مراد در خانه که
فرمود آنحضرت بتحقیق زائیده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس سبب چیست
زائیده فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست ترا برصی که می پوشی از
خلایق گفت قسم بخدائی که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است
سیاهی در بدن آن بچه این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره و دیدم
در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که بر وی دو گوشوار
و دو سوار که زیورهای زنان بوده است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن ملک عرب است که باز
خود در زینت و بهجت و پوشش و هیئت نیک گفت زراره و دیدم گنده پیری را دو موی که سفیدی موی
وی بسیاهی در آمیخته است بیرون می آید از زمین فرمود این بقیه دنیاست و گفت دیدم آتش
از زمین پس حایل شده است میان من و پسر من که اورا عمرو میگویند و دیدم آن آتش را که
آتش و تمام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا بخورم من شمارا و اهل شمارا و مال شمارا فرمود آنحضرت صلی الله علیه
است که می باشد در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتک میکنند
ایشان و فتک ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فاتک دلیر را نیز گویند پس از اختلاف و اشتباه
انطباق رأس یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اند و بیکدیگر در آمده اند کنایه از هرج مرج و در یکدیگر
آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را و فرمود باهم
نیکوکار است یعنی اشتباه می شود که کارهای بد می کنند و نیک می پندارند مد المؤمن عند المو
مسلما ... شیرین تر باشد از نوشیدن آب مرا

مواهب پس نظر باید کرد باین تعبیر رؤیا زراره از مشکلات نبوت محشو بجلاوت حق که سو بطار صدق بجلو
انوار وحی و ازین عبارت ظاهر می شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد اخذ مناسبت و مشابهت و ظن
و تخمین نیست و اگر ازین راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را در تعبیر
راجع بشادیت ساختند و فرمودند که تعبیرش آنست که ملکی عرب ملبس شاید بزینت و بهجت خواهد بود و سابقا گذشت که دیدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوارها را در دست خود کردن و مکروه آمد بروی جواب اینکه نعمان بن المنذر پادشاه عرب بود
از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشانیدند ملوک را و تحلی می ساختند بحلی و سوار لباس نعمان بود مستنکر
و مکروه نبود در حق او و موضوع نبود در غیر موضع خود اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرده است لبس ذهب
برای احاد امت پس جای آن بود که آنرا در نگین سازد و او را که از لباس مرد نبود پس استدلال کرد بان برامری
موضوع در غیر موضع ولیکن محمود شد عاقبت برفتن و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده
در صحیحین آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بود رضی الله
عنهم پس گذشت عبدالله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته
بودند این مردی است از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و برآمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی
که هنگامیکه در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را که گوید چیزی که
علم ندارد بان و در روایتی نمی باید مر ایشان را که بگویند چیزی که نیست مر ایشان را بدان علم و درین سخن تواضع است
از وی رضی الله عنه و ترس از عجب و ترس از آنکه مشار الیه باصابع نگردد و یعنی نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد
باین معنی چیزی که هست این است که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گویا من در مرغزاری ام
سبز در غایت فراخی و سبزی در وی ستونی از آهن بلند که اسفل وی بر زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای
آن عروه ایست و عروه دسته کوزه و دلو و مانند آن [illegible] استعاره میکنند او را مر چیزی که تمسک بگیرند آنرا میگویند پس
گفته شد مرا بالا برا گفتم نمیتوانم و طاقت ندارم که برآیم پس برآمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس
من پس برآمدم بالای عمود و گرفتم عروه را و گفته گشت محکم بگیر این عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست
من بود پس عرض کردم این خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود این روضه اسلام است و آن عمود عمود اسلام
و آن عروه عروه وثقی می میری تو و حال آنکه متمسکی بعروه وثقی و این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلمیح است بقول حق سبحانه
فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایة دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گفت برخیز
و گرفت دست مرا پس رفتم با وی ناگاه راهی پیش آید بجانب شمال پس خواستم بروم بان راه پس گفته شد مرا بان

ره این راه اصحاب الشمال است و دو از اهل نیستی پس راهی پیش امد از جانب یمین پس گفت . این راه و پیه
آمد مرا کوهی گفت برآ برین کوه پس خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم برآمدن را بپایان افتادم و نتوانستم برآمد و
چون عرض کردم این خواب را بحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که منهج محشر است واما جبل پس آن منزل شهدا
نمی یابی تو آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است
و بر فراش خود مرده در اول امارت معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و انموذجی است و الا از انچه منقول است از لطایف تعبیر و غرایب تاویل مجلدات حصر آن نتوان
کرد و چون تامل کنی بدانی که هر کرامتی که داده شده است آنرا یکی از افراد امت در علم یا عمل همه از آثار معجزات
پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و برکات تصدیق و از ثمرات اقتدا بهدی و طریق اوست و
است زمین بآن از روی صدق و صواب و عجب و عجایب بحر عباب و اگر استحضار کنی انچه
است بامام محمد بن سیرین از لطایف تعبیر انچه شایع و ذایع است و پر شده است بآن اسماع
داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از علوم و معارف احاطه نمیتواند کرد بآن عبارات و نمیرسد
بکنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی ازین امت است نقل کرده شده است از وی در فن تعبیر از انچه
خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه خواهد بود زاده الله فضلاً و شرفاً و مدد
علینا سحایب علومه و معارفه و تعطف علینا بعواطفه **وصل** روایة کرده است بخاری و ترمذی از سمره
بن جندب که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما
عرض میکرد هر که دیده بود از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک کرد سوال
را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند
در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابی داود است که
الله علیه و سلم گفت روزی هست که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده
از آسمان میزانی پس وزن کرده شده تو و ابوبکر پس راجح آمده تو و وزن کرده شده است ابو
آمده است ابوبکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجح آمد عمر پس برداشته شد میزان
دیدیم آنحضرت را و دیدیم کراهت در روی مبارک وی انتهی پس بعد ازین نپرسید کسی صلی
پس را از رویا و گفته اند که سبب کراهیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این خواب را اشارت
بعواقب و اخفاء مراتب هرگاه که بود رویا کاشف منازل و مراتب و

وصل

نسخه ... عمر

از سواتر و متواتر گردد چیزی که ممنوع است در کشف از آن و مر خدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت نافذ است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شدن این راه خوب نیست که بکشف اشاعت می کند و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر کرده ولیکن ظاهرا غرض رای دخل در خلافت ایشان و ترجیح و تنقیص آن بوده ولهذا در مشکات در آخر حدیث آورده که فرمود آنحضرت علیه السلام خلافة نبوة ثم یوتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت از برداشتن میزان این فهمید که خلافت صرف که مشوب نیست در وی از طلب ملک و خلاف و نزاع منتهی و منقضی می شود با نقضای خلافت عمر و انتهای مرجوحیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی بر آنکه در زمن علی مشوب است بملک و با وجود آن خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضوض است و بعد از وی خلافت نبود کذا قال فی مجمع البحار والله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مساوات و کراهت آن بود والله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه امر دین در زمان قایم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رعایت موازنت در اشیای متقاربه میباشد و چون متباعد گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند در شرح حدیث والله اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رویا حدیث ابن زمل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون میگذارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دو تا کننده است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد برابر است و مخبری است بهفتصد خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یکروزی بیشتر از هفتصد بعد از ان میکرد روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود ایا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را از رویا گفت ابن زمل پس گفتم یکروزی من دیده ام یا رسول الله فرمود خیر تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان قصه رویای خود را گفت دیدم تمامه مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف گردانید آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و میدرخشد آن چراگاه درخشیدنی و میچکد تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب می چکد از وی و در ان چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا من ملتبس و ملاقی ام بکله شتر عله کاوست و اهل آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل کله بر آن چراگاه تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نضارت آن بستر سر داده اند رواحل خود را در راه و کم نکرده اند راه را چپ و راست بعد از ان آمدند کله دوم و اینها بیشتر از نخست چند چند ان بیت ... و مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آوردند بستر سر دادند رواحل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند

گذشتند

بعضی رفتند و برداشتند دستها ولذ ستند بر همین حال بعد از ان قدوم آوردند عظیم تر از مردم
ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر برآوردند وگفتند این بهترین منازل است یعنی خوش کردند آنجا را
مقام و منزل ساختند پس میل کردند وگشتند در چراگاه چپ و راست پس هنگامی که دیدم من این
رفتم راه را و نه ایستادم آنجا و تا آمدم نهایت چراگاه را پس ناگاه من با تو ام یا رسول الله بر منبر
هر چه دارد و تو در اعلای درجه آنی و بر دست راست تو مردی بلند گندم گون چون سخن میکند
می گردد نزدیک است که بالا رود از مردان در درازی و بر دست چپ تو مردی میانه قد فربه بر گوشت
خالهای بسیار بر رو چون تکلم می کند گوش میدارند بسخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش منبر
پیری است بزرگ گویا شما اقتدا می کنید بوی و اتباع می کنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان
سال گویا که تو می انگیزی و برمیخیزانی یا رسول الله گفت حاکی این رویا که این رجل است چون شنید آنحضرت
برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه وسلم ساعتی پس تر گشاده شد این حال گویا دور شد که در وقت
آنحضرت را حال پیش می آمد بیشتر گشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر آنخواب و فرمود اما آنچه
از راه فراخ نرم پس آن راه راست است که نموده ام بشما تا برانید و اما چراگاهی که دیدی تو مراد از
و نضارت و غضارت عیش اوست که بخشیده ایم یاد و نخواسته است دی دارا و نخواسته ایم ما او را و اما
کلمه ثانیه و ثالثه و خواند آنحضرت فانا لله وانا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت می خوانند
افتادن آنجماعه است در مراتع شهوات دنیا و افراط و تفریط در استمتاع و انتفاع بمتاع
و امرای امت کردند اما تو این رجل بر طریقه صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات می کنی
من با تو ام یا رسول الله و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست که عمر وی هفت هزار
و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی است علیه السلام تکریم
بفضل کلام کردن خدای عز و جل با وی بی واسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی است
ریم میکنم او را بزیادت مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدا می کنیم بوی آن ابراهیم
الله و سلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که
یم می شود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفته بو
الله علیه وسلم بعد از ین قصه هیچ از رو مگر آنکه می آورد مردی رویا
میکرد بروما و او را رواه ... قصه وا
د وستره

بمعنی جمیع عن ابن ... الدنیا و نضارت ...]

باب هفتم در اسماء شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اعاظم کرامات و مجامع فضایل کمالات اسماء شریف او است که مبنی از محامد اخلاق و محاسن افعال و جامع جمالی و جلالی اند بدانکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و سلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت اسماء دلالت می کند بر شرف مسمی که اشتقاق اسماء از صفات و افعال است و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی است و اشهر و اعظم اسماء شریف محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی و تسمیه وی سبحانه او را باین اسم عظیم بر زبان جد شریف او ست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را بمحمد و حال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو به تسمیه را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسلهٔ از فضه بیرون آمده که یک طرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از ان گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ او نوری است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی بر آید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و ارض از نیجهة او را محمد نام کرد یا آنچه حدیث کرد عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو باردار کرده شده بسید این امت و چون بنهی و بزای او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ یکی بمحمد از جهة حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی در رفع وقوع اشتراک و اشتباه دران لیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان وی و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله علیه و سلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود بدرستی مرا پنج نام است من محمد ام و من احمد ام و من ماحی ام که محو میکند خدا تعالی بمن کفر را یعنی از مکه و بلاد عرب یا از آنچه پیچیده شد از زمین و نموده شد بآنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد کفر بهیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه و سلم که مبعوث شد در حالیکه اهل زمین همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس

طیب طابا یعنی حامی حرم و اسم شریف او بزبان سریانی مشفح و منحمنا و اسم او در توریت احید و معنی
... صاحب سیف واقع شده است تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریف او می بود خلفای عباسیه آن را
... میراث داشتند ... یعنی عصا است و صاحب شفا می گوید که گمان دارم و الله اعلم که مراد آن
عصا است که در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان
تا پیش ... مراد تاج عمامه است و نبود در زمان پیش مگر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان
العرب این اسما است که در شفا مذکور اند و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است
از آنچه ذکر کردیم ما مقنع و کفایت است ان شاء الله تعالی و کنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایة است
از انس رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم
انتهی و بعضی ابو الارامل و ابو المومنین نیز گفته اند و نیز اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابو طالب
آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسماء شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و
شمار کرده اند آنرا بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص پس بعضی نود و نه (99) رسانیده موافق اسماء الهی این وجیه
در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن و حدیث میرسد بسیصد و دیده ام در
کتاب احکام قرآن مر قاضی ابوبکر ابن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام
است و مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی
مختص است بوی و غالب است بر وی صلی الله علیه و سلم و بعضی مشترک و چون از
هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر **وصل** صاحب مواهب
از اسمای شریف وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر چهار صد ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف
بباید و اعظم و اشهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که بمنزله اسم ذات اند و دیگر اسماء صفات وا
در حقیقت یک اسم است مشتق از حمد بقصد معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت دوم باعتبار کمیت پس وی حمد گوینده
مر خدا را بافضل محامد و حمد گفته شده برو بکثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و
من حمد و حمد و با اوست لواء حمد روز قیامت تا تمام شود مر او را کمال حمد و مشهور گردد در ان عرصات
بصفت حامدیت و محمودیت و برانگیزد او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول
خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم
حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است ... علامت او را احماد ... نسبت ... تسمیه کرده

وصل
اعظم و اشهر اسماء

کرده شود باحمد ومحمد بابن تعبیر ظاهر شد که احمد بمعنی حامدتر است اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر است در استعمال
و تواند که بمعنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد بحسب کمال و هم باعتبار کثرت وبعضی
گفته اند که تسمیه باحمد متقدم است که موسی علیه السلام بدان خواند و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن
وحق آنست که هر دو نام قدیم است ولیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خواندند که صیغه
تفضیل است وحسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته **اشعار** اغر علیه للنبوة خاتم + من الله من نور یلوح ویشهد
وضم الاله اسم النبی الی اسمه + اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد + وشق له من اسمه لیجله + فذو العرش محمود وهذا محمد +
وبخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را بابوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است
که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش بهزار سال وابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث
گفت ای پسر من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی وعروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی
اسم محمد را زیرا که من دیدم نام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حال آنکه من بروح وطین بوده ام بعد از ان طواف
کردم سموات و ندیدم دران هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بران و بدرستی پروردگار من ساکن
گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد و دیدم
اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای درخت طوبی و بر برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب
و در دیدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی
الله علیه وسلم چون برده شد مرا بالای آسمان نگذشتم به هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی
نوشته محمد رسول الله وابوبکر رضی الله عنه پس من بود و در روایه آمده است که آدم علیه السلام نزد معصیت
خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدا تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت
دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده
است عبده ورسوله پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدا تعالی بر وی و این است
تاویل قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجایب غرایب نوشته
که دلالت دارند بر ثبت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته
بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله
کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی البشر عن معمر عن الزهری مشاهده کرده شده در بعضی بلاد خراسان
مولودی که زائیده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است

که نوشته شده است بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق د[illegible] است از
ابن صوحان که گفت وزید برما بادی تند و ما در موجهای بحر هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره
در روی گلی سرخ تیزبوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و
دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله الا الله محمد رسول
و در تاریخ ابن العزیم از علی بن عبد الله هاشمی شرقی آورده که یافته شد در بعضی قریهای هند گل بزرگ
سیاه که نوشته بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر الفاروق گفت
شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نگشاده
و بود در وی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهر جزیری بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند
نشناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم مدینه که او را نیله بون
یا میگویند پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود
آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند با وی و دعا
می نمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایه کرده است این را ابو العباس صاقی در منسک خود و در
روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علماش این گفت حدیث کردم ابن ابی یعقوب صیاد گفت بود
که صید میکردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلو
لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در وی آب از جهت تعظیم و
بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد
یکی از شجمی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان یافتند خربزه
در وی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربیه در یک پهلوی وی الله و در دیگری ا
روشن که شک نکند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمانمائة دانه انگور که نوشته است
ظاهر برنگ سیاه محمد و در کتاب بلوغ مفهوم مرابن ظفر ل سیاف نقل کرده از بعضی که دید در جزیره درختی
که مر او را برگ کلان است خوشبو نوشته است در روی بسرخی و سفیدی در سبزی کتابة مبینه واضحه
خلقت که ابتداع کرده است آنرا خدا تعالی در هر برگ سه سطر اول لا اله الا الله دو[م]
الدین عند الله الاسلام **وصل** در مشرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را به
علی خود گفت [illegible] عثمان [illegible] الله علیه که الله [illegible] داند [illegible] است تبارک

وصل
در مشرف کردن حبیب
خود را با سمای نبی خود

علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی برایشان از اسمار خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم
گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور
است و اسمعیل را صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد
را صلی الله علیه وسلم اجمعین بسیاری از اسمای خود و ما تحریر کردیم بتعلیم الهی نحو ثلاثین اسم و امیدواریم که زیاده
بران فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامعست کمالات اسمائی
و صفاتی حضرت رب العزة را تعالی و تقدس و متخلق است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی از عرفا بتفصیل
آنرا بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسماست که در کتاب مجید و احادیث صحیح از ان مذکور شده چنانکه سیاق کلام
وی رحمة الله ناظر است دران یکی از انجمله اسم حمید و معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را
در کلام قدیم بحسب آیات و دلایل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان
و تواند که حمید بمعنی حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را لیس وی تعالی هم حامد است و هم محمود
و تسمیه کرد حبیب خود را بمحمد که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و بتحقیق واقع شده است در زبور
داود علیه السلام و قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف و از جمله اسمار الهی است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است
او را بدان در کتاب خود بالمومنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقاربند در معنی و بعضی گفته اند که رأفت
شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و از اسمار الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق
است امر وی و مبین آنکه آشکار است امر الوهیت او و برهان حقانیت او و بیان و ابان بیک معنی می آید
و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدا و معاد ایشان نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نیز تسمیه کرد
بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءکم الحق
و الرسول مبین و قال انا النذیر المبین و المراد محمد و قیل القرآن و معنی حق انجا ضد باطل است یعنی متحقق است
امر صدق او و دین است امر رسالت او و مبین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان کقوله تعالی لتبین
للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق
گفته اند ای بمحمد از جهة حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه العرش و الکرسی و السماء
و الارض و جمیع الموجودات و از اسمار الهی تعالی نور است و معنی او ذو النور و خالق النور یا منور السموات
و الارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة و الاسرار و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هم فرمود قد جاءکم
من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه وسلم و سراجا منیرا و تسمیه کرد او را بدان از جهت

وصوح امر او دربیان نبوت او و تنور قلوب مومنان و عارفان بخیه او در ازدین ... نبی ... است
قال القاضی معناه العالم و قیل الشهید علی عباده و آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و ما از
بینی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و یکون الرسول علیکم شهیدا
و چنانکه در جحود امم ارسال انبیا را و شهادت امت محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت امت را
مده است و از اسمای الهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر و المفضل العفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسمای النبی کرم
آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تو
قلیلا ما تذکرون مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبرئیل بقرینه قول وی و ما هو بقول ... و لا بقول
وصف نمی کردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل و ا
در سوره الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند آنجا نیز مراد آنحضرت است صلی
از جهت صدق این صفات بروی و صواب آنست که محتمل است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده
انا اکرم اولاد آدم و معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که چون وصف کردند یکی را
وصف کردند بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهراً و باطناً ذاتاً و صفتاً صلی الله
و سلم و از اسمای الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او ست و گفته است در شان
پیغمبر خود علیه السلام و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمعیل و
عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز
باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام گذشته است و از اسمای الهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و
و عظیم الشان و متکبر آمده و تفسیر کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مزامیر داود در مزبور
تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک و شرایعک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار
از برای که راز تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو و قد سبق فی باب ... صلی ا
الکتب السالفة و معنی او در حق نبی صلی الله علیه و سلم صادق است از جهت اصلاح او امت را بهدایت
و تعلیم و قهر او اعدای دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان او نسبت بسایر افراد بشر
قرآن جبر تکبر است که لایق نیست بحال او فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسما
او مطلع بر کنه شیء و عالم بحقیقت آن و بر این تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر است
الله علیه ... است بهر دو وجه زیرا که وی عالم

از مکنون علم و عظیم معرفت خود مخبر است مر امت خود را بآنچه اذن کرده است وی تعالی او را باعلام و اخبار
آن و تسمیه وی صلی الله علیه و سلم باسم خبیر درین آیه است الرحمن فاسئل به خبیرا مراد بخبیر حضرت رسول خدا است
صلی الله علیه و سلم بر یکی از وجوه که مذکور شد در آیه و از اسمای الهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان
بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمة است و کشاینده کارهای بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصایر ایشان است
برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و
تسمیه کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی عالیه و غیر وی از ابی هریره آمده و گفت و جعلتک فاتحا
و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه و سلم
حاکم و فاتح ابواب رحمة است بر امت خود و فاتح قلوب و بصایر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و
نصرت دهنده بدین حق و ایمان و از اسمای الهی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند مثنی
بر مطیع و بتحقیق وصف کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی
معترف بنعم پروردگار عارف بقدر آن ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خود را بشکور باذن و الهام
الهی است و از اسمای وی تعالی العلیم و علام و عالم الغیب و الشهاده است و وصف کرده است نبی خود را بعلم
و مخصوص گردانیده است او را بخیریت و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما
و گفت و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسمای وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی
بعد از فنای وی و تحقیق این آنست که نیست مراد را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول انبیا است
در خلق و آخر ایشان است در بعث و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم
و منک و من نوح و ابراهیم الآیه زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرمود آنحضرت
نحن الآخرون السابقون و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیره و فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و
اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسمای الهی القوی ذو القوة
المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین
گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند جبرئیل است یا مشترک نهایتش که این صفت مخصوص
نباشد بآنحضرت و از اسمای الهی صادق است و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از
اسمای الهی ولی و مولی و گفته است وی تعالی انما ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن و فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب و ناصر است و از اسمای الهی عفو است و معنی آن صفوح و درگذرنده

17333

از لغایات و تعبیرات وا مر ده است باین پیغمبر خود را در قرآن و توریت بعفو و صفح و فرمود خذ
بالعرف وگفت فاعف عنهم واصفح وگفته است در توریت و انجیل در صفت او ولیس بفظ و
ـایعفو و یصفح وازا سماء وی تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده هر کسی را که خواهد
و هم آمده بمعنی راه نمودن و خواندن والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
وانک لتهدی الی صراط مستقیم و فرمود و داعیاً الی الله باذنه ولیکن معنی اول مخصوص است بحق
مشترک است میان وی و پیغمبر وی وازاسمای وی تعالی المومن المهیمن است بعضی گفته اند این هر دو اسم
بمعنی مومن در حق تعالی مصدق وعده خود است که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق است
و مصدق بندگان مومن و رسل خود و بعضی گفته اند موحد ذات و شاهر بر الوهیت خود و
دهنده بندگان خود را در دنیا از ظلم و شدت و مومنان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته
امین است مصغر مومن پس قلب کرده شد همزه را بها و گفته اند که همین معنی شاهد و حا
امین لند دیگری را از خوف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امین است و مهیمن و مومن است و تسمیه کرده
می و گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف و مشهور بود باین پیش از نبوت و بعد
او را عباس عم او مهیمن در شعری که مدح کرده است آنحضرت را بدان و گفته است و تعالی و یو
للمومنین ای یصدق و فرمود انا امنة لاصحابی و صاحب مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا الیک الکتاب
مصدقا لما بین یدیه من ... مهیمنا علیه از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که جعلناک یا محمد مهیمنا
وی تعالی مقدس است و معنی او منزه است از نقایص مطهر از سمات حدوث
در کتب انبیاء در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر
... وما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه یا آنکه مقدس و مطهر می شوند
چنانکه گفت و یزکیهم وازاسمای وی تعالی العزیز است و معنی آن ممتنع غالب یا آنکه
مر غیر را ... گفته است و استدلال کرده است قاضی برین بقول خدای تعالی
... است عزت مر خدا را و رسول خدا را و خدا عزیز است و
صاحب مواهب گفته که عزت مر مومنان ... امیر
... این اسم را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و غرض اثبات اختصاص است
... اثبات ...
...

و استقلال لیس منافی باختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاصیت و تحقیق قایل شده است
وی به ثبوت بعضی صفات و اسمای الهی بعضی انبیای دیگر شکور بنوح و علیم و حلیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ با
و علیم و کریم به یوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر در اثبات اسم عزیز بر آنحضرت
استدلال باین آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الایه بوقف عزیز چنانکه قراءتی است واضح و بی تکلف
باشد و گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی نفس خود را به بشارت و نذارت چنانچه فرموده یبشرهم ربهم و فرموده است
یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمبشر و بشیر و نذیر ظاهر است و از اسمای حق تعالی بر قول بعضی
مفسرین طه و یس است و بعضی گفته اند که قول بودن آن از اسمای محمد صلی الله علیه وسلم مشهور است که قاضی عیاض رحمه الله علیه
بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وسلم باخلاق
الهی حاصل است و او داده بعضی اولیا را که تابعان او بیند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن نیز را وست در کتاب
و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام از انچه در شرح اسمای حسنی نوشته اند باید جست والله اعلم و تبعه
قاضی رحمه الله علیه بعد از ذکر این کلام تنبیهی کرده بر آنکه که آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدان که
من ذکر کننده ام که تذییل می کنم بدان این فصل را و ختم می کنم بوی این قسم را و ازاحه و ازاله میکنم اشکال
و اشتباه را از هر ضعیف الوهم سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وسواس تشبیه و دور می اندازد او را از
شبهه تمویه و آن اینست که اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریای خود مشابهت بچیزی از مخلوقات
و اسمای حسنی و صفات علی خود مشابهت چیزی ندارد و آنچه از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع
بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف
صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق منفک نمی گردد از اعراض و اغراض و حق تعالی منزه است
از ان و بس است درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خیر دهد آنرا که گفته است از علماء عارفین محققین
التوحید اثبات ذات غیر مشبهة للذوات و لا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته
را که مقصود ما آنست و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی
و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت
حادثه چنانکه محال است که باشد مر ذات محدثه را صفت قدیمه و اینست مذهب اهل حق و سنت و جماعت است
رضی الله عنهم و بتحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده
است مراد ایشان گفته است که این حکایت مشتمل است بر جوامع مسایل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را

بذوات مخلوقات و ذات او بوجود خود [illegible] است از همه [illegible] اده می خود [illegible] او فعل
او نه از غیر جانب کمال او رفع نقص حاصل شده نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت و مساعدت
خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند مشایخ چیزی که توهم کرده آید با وهام خود و ادراک کرده آید
محدث است مانند شما و گفته است امام ابوالمعالی جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام گرفت
بوی بفکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی معطل است و کسیکه قطع کرده بموجود
بعجز از درک حقیقه او است وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة
ان تعلم ان قدرته تعالی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه بها بلا مزاج یعنی بالکتاب و مزج الآ
و علة کل شیء صنعه و لا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل او است و
توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج و صنع او مر اشیا را بی مزاجت و علت هر چیز
و هیچ علة نیست مر صنع او را ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در دو
بر خلاف آنست و این کلام عجب تحقیقی است و ملحق و فصل اخیر یعنی قول ذوالنون ما تصور
فالله بخلافه تفسیر است مر قول را لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء
لقوله لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و فصل ثالث تفسیر است مر قول او را انما قولنا لشیء اذا ا
و لکن نیکو ثابت دارد خدا تعالی ما را در اقرار توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از ظن
تعطیل و تشبیه بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل و این کلام بعض
انتهی و در مشکات در فصل اسماء الله زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده شده است و
صاحب مواهب لدنیه اسماء شریفه را آنچه در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور است ز
ترتیب حروف معجم ذکر کرده است و ما نیز تبرک مر آن جستیم اگرچه طولی دارد بعضی اسماء
آنجا که ذوق و خلافت مسمی است طول و تکرار زده بعض شیعه ما لا یشتاق به
سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی الاتقی الناس [illegible]
احسن الناس احمد احید الاخذ بالحجات آخذ الصدقات
ارحم الناس بالعیال الاز الاسلم اسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی الله الاعلم
الاعلم بالله اکرم الناس
اکرم الناس
الا [illegible] ما [illegible] الا

فصل اسماء شریف زیاده بر چهار صد آورده

اولى المسلمين اول من ينشق عنه الارض ب البار الباسط الباطن البرهان البشير البشرى البينة المنير البينات البالغ
البيان البينات التالى التذكرة التقى التنزيل التهامى ث اثنين ج الجبار الجواد الجامع ح حاتم حزب الله الحاشر
الحافظ الحاكم بما اراه الله الحامد حامل لواء الحمد الامة عن النار الحبيب حزب الله الحفى الحفيظ الحق الحكيم الحليم حماد حمد لله
او قال حميدا المحمد حق الحميد الحنيف خ الخبير خاتم النبيين خاتم المرسلين الخاتم الخازن لمال الله الخاشع الخاضع الحكام
خطيب الانبياء والامم خطيب الوافدين على الله الخليل خليل الرحمن الخليفة خير الانبياء خير البرية خير خلق الله
خير العالمين طرا خير الناس خير هذه الامة خيرة الله د دار الحكمة الداعى الى الله دعوة ابراهيم دعوة النبيين
دليل الخيرات ذ الذاكر الذكر ذكر الله ذو الحوض المورود ذو الخلق العظيم ذو الصراط المستقيم ذو القوة ذو مكانة
ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام المحمود ذو الوسيلة ر الراضع الرضى الرافع راكب البراق الراهب راكب البعير راكب
الجمل راكب الناقة راكب النجيب الرحمة رحمة الامة رحمة العالمين رحمة مهداة الرحيم الرسول الراحة
رسول الرحمة رسول الله رسول الملاحم الرشيد الرفيع رافع الرتب رفيع الدرجات الرقيب روح الحق
روح القدس الرؤف ركن المتواضعين ز الزاهد زعيم الانبياء الزكى زين العباد الزمزمى زين من
وافى القيامة س السابق بالخيرات سابق العرب الساجد سبيل الله سراج المنير السعيد
سعد الله سعد الخلائق السميع السلام السيد سيد ولد آدم سيد المرسليين سيد الناس سيد الكونين
سيد الثقلين سيف الله المسلول سيد الفريقين ش الشارع الشافع الشفيع الشاكر الشاهد الشكور
الشكار الشمس والشهيد ص الصابر الصاحب صاحب الآيات صاحب المعجزات صاحب البرهان
صاحب البيان صاحب التاج صاحب الحجة صاحب الجهاد صاحب الحطيم صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم
صاحب الخير صاحب الدرجة الرفيعة صاحب الرداء صاحب الازواج الطاهرات صاحب السجود للرب المحمود صاحب
الرايا صاحب السلطان صاحب السيف صاحب الشرع صاحب الشفاعة الكبرى صاحب العطايا صاحب العلامات
الباهرات صاحب العلو والدرجات صاحب الفضيلة صاحب الفرج صاحب النقيب صاحب القضيب الاصغر
صاحب قول لا اله الا الله صاحب القدم صاحب الكوثر صاحب اللواء صاحب المحشر صاحب المدينة صاحب المقام
المشهود صاحب المعراج صاحب العلم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب النجيب صاحب النعلين
صاحب النبوة صاحب الوسيلة الصادع بامر الصادق الصبور الصدوق صراط الله صراط الذين انعمت عليهم
الصراط المستقيم المشفوح عن الزلات الصفوة الصفى ض الضابط الضارب بالحسام المكلوم الضحاك
الضحوك ط طاب طاب الطاهر الطيب طس طسم طه الطبيب ظ الظاهر الظفر الظافر ع العابد العائذ العادل العظيم

العامل عبد

ي العاقب العالم علم الايمان

عبد المجيد عبد الوهاب عبد الغفار عبد الغياث عبد الخالق عبد الرحيم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر

عبد الشهيد عبد المحسن العدل العربي العروة الوثقى العزيز العطوف العفو العليم الاعلى

الغفور الغني الغني بالله الغيث الغوث الغياث فت الفتاح الفخار فليط الفارق فاروق

الفرط الفصيح فضل الله فاتح النور قثم القاسم القاضي القانت قايد الخيرة قايد الغر المحجلين

القتال القتول قثم القثوم قثم القرشي القريب القرا القيم وكنيته ابو القاسم لانه

قاسم الكفيل الكامل في جميع اموره الكريم الكيص ل الامان تم الماجد ماذما

المبارك المبتهل المبر المبشر مبشر اليا كتين المبعوث بالحق المبلغ المبين المتين المبسل المتر

المترحم المتضرع المتقي المتلو عليه المتهجد المتوكل المتثبت مجاب مجيب المجتبى المجير المحرض المحرم

المحمود المخبر المختار المخصص بالشرف المخصص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدني مدينة العلم

المرتضى المرتل المرتجى المرسوم المترفع الدرجات المر المروة المزكى المزمل المسيح المسعود المستنصر

المستقيم المسلم المسلم المبادر المشفع المشفوع المسبح المشهود المسير المصباح المصارع

المصطفى المصلح المصلى عليه المصلح المطهر المطلع المطيع المظفر المعزز المعصوم المعطي المعقب

المعلم المعلن المعلى المفتاح مفتاح الجنة المفضال المفضل المقتفى المقدس المقري

عليه المقتضى مفضل الخيرات مقيم السنة بعد الفترة المكرم المكتفي المكي المكين الكلي الملاحي

المنادي المنصور المنجي المنذر المنزل عليه المنحنا المنصف المنصور المنيب المنير المؤتمن المولى

مودود ذو الوصل الموقر المولى النبيه المؤمن الموسر المهاجر المتهدي المهدي المهيمن

الناجز الناس الناسخ الناشر الناصح الناطق النابي نبي الاحمر

نبي الرحمة النبي الصالح نبي الله نبي المرحمة نبي الملحمة نبي الملاحم النبي النجم النجم الثاقب

نذير الله النقيب النقي النور النور الذي لا يغادره المبادي بدي بيته الله

نبي الواصل الواضح الواعد الواعظ الربيع الوسيلة الواقي الوفي الوفي

الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين نقل عن

ابن الجنة عند الكريم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد المجيد وعند

وعند

الخالق

عبد القدوس و عند الدوام عبد الغیاث و عند الوحوش عبد الرزاق و عند السباع عبد السلام و عند البهائم
عبد المؤمن و عند الطیور عبد الغفار و فی التورٰة موذموذ و فی الانجیل طاب طاب و فی الصحف عاقب و فی الزبور
فاروق و عند الله طه و یس و عند المؤمنین محمد صلی الله علیه و سلم قال و کنیته ابو القاسم لانه یقسم الجنة بین اهلها
نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتابه سوق العروس و انس النفوس بدانکه هیچکس را خلاف نیست در انکه وے
صلی الله علیه و سلم اجمل خلق و اکرم بشر و سید ولد آدم و افضل انبیاست روایة است از ابن عباس رضی الله عنهما
گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم گردانید مرا بهترین این دو قسم و این
است قول وی سبحانه اصحاب الیمین اصحاب الشمال و من از اصحاب یمینم و بهترین اصحاب یمینم پس گردانید
این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة والسابقون السابقون پس من از سابقانم پس این اقسام را قبایل
گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست و اینست قول حق سبحانه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز و جل و لا فخر پس گردانید قبایل را بیوت
و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در حدیث
دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در
حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما
آمده انا اکرم الاولین و الآخرین و لا فخر و از عایشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آمد مرا
جبرئیل و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم
هیچ پدری را فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
که پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود افگند مرا در صلب وے بزمین یعنی وقتیکه او را فرود افگندند من در صلب وے
بودم و گردانید مرا در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب
کریمه بسوے ارحام طاهره تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشارة
کرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه در قصیده
که در مدح آنحضرت گفته در غایة فصاحت و بلاغت آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت بآنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه
در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بمنبر و گفت

با مردی گذشته بودند من گفتم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ام بدرستی که [illegible]
خدای تعالی خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق و گردانید خلق را دو فرقه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین
فرقه یعنی عرب و گردانید ایشان را قبایل و گردانید مرا در بهترین قبیلها و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین
بیوت پس من بهترین خلقم از روی ذات و بهترین ایشانم از روی نسب و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
آمده که خدای تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه و سلم پس برگزید
او را برای خود و فرستاد او را برسالت و آمده است از ابن عباس که گفت خدای تعالی فضل داد محمد را صلی
الله علیه و سلم بر اهل سما و بر انبیا صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدای تعالی فرموده است
مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه و سلم انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب و عتاب اند و محمد صلی الله علیه
و سلم مغفور و مامون مجموع است گفتند پس چیست فضل او بر انبیا گفت مر سایر انبیا را وما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه و گفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة للناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی از آن قسمیست
که آثار و انوار آن درین عالم ظاهر و باهر است و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت
درین روز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه و سلم محبوب الهی و سرور کاینات و مظهر فیوض نامتناهی او است
جل و علا و خلیفه رب العالمین و نایب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ کس را نباشد و جاهی که اعطا
کسی را نبود در آن روز او راست و حکم حکم او و بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک
ربک فترضی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز تبرکی از قسم ثانی
نیز مذکور گردد و بالله التوفیق **باب هشتم** در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضایل و کمالات و درجات
عالیات و انفراد او به سعود و برکات محمد صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و سلم چنانکه فضل داد او را حق
تعالی و تقدس او را در بدو خلق و ابتدای امر و گردانید او را سید و سند آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح
اول خلق در اجابت در روز الست شکست بوی همه فضل و کمال را در معاد و آخر کار پس گردانید او را اول
کسی که بشکافد از وی زمین و برانگیزد در محشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین [illegible]
محبوب باشد در آن هنگام و اول نبی که حکم کرده شود از امت وی و اول کسیکه [illegible] بهشت
اول کسیکه در آید بهشت را و امت او و اول [illegible] باشند در آن هنگام در بهشت [illegible]
طرف خارج از حد عد و احصا و روایت است از انس بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه

من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتیکه درآیند بر پروردگار و من بشارت دهنده
ام وقتیکه ناامید شوند لوای حمد در دست من است و من اکرم اولاد آدمم بر پروردگار خود و لا فخر و در
روایتی آمده که من قائد ایشانم وقتیکه درآیند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند و شفیع ایشانم وقتی
حبس کرده شوند لوای کرم در دست من است می گردند گرد من هزار خادم گویا مروارید ناسفته اند و در
روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده می شوم حله از حلهای بهشت پس تری ایستم
در راستای بهشت و نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد در آن مقام جز من و در روایت ابی سعید
خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و در دست من است
لوای حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز آدم و هرکه جز او ست مگر آنکه در زیر لوای من است و در روایت
ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بردارنده لوای حمدم روز قیامت و اول
کسی ام که می جنباند حلقهای بهشت را پس گشاده می شود برای من و می درآیند با من فقرای مومنین و من اکرم اولین
و آخرینم و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من بهترین مردم روز قیامت و نمیدانید شما که
آن بچه جهت است جمع کند خدای تعالی اولین و آخرین را پس از آن ذکر کرد حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن
و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیای از روی اجر روز
قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نیستید شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد
از آن فرمود که ایشان داخل امت من اند روز قیامت اما ابراهیم می گوید تو دعوت منی و ذریت منی
پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی است و مادر
ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من
قریب ترین مردم بوی و آنکه فرمود من سید اولاد آدمم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه وسلم
سید ایشان است در دنیا و آخرت تخصیص بروز قیامت بجهة آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد
و از جهة آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد در سود و وقتی که روی آرند همه بوی و پناه گیرند بوی نبات رسیدن
وی بوی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی در حوایج خود پس باشد در این هنگام منفرد از میان
بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و ادعا نمیکند آنرا بر مثال قول حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت و لیکن در آخرت منقطع می شود دعوی مدعیان که در دنیا
بحسب ظاهر ادعای نمودند بخلاف محمد صلی الله علیه وسلم پناه می جویند بوی تمامه مردم در شفاعت پس می باشد

سیدان ایشان در آخرت بدعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفاء رحمة الله علیه و در مواهب لدنیه از حدیث
ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم من اول کسی ام که می شکافد برای وی زمین پس
از ان ابوبکر پس از ان عمر پس می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته می شوند بعد از ان انتظار میبرم اهل مکه را تا حشر
کرده می شوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و روایه ابو حاتم و در نوادر الاصول
حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی از منزل بر یمین وی ابوبکر و بر شمال
او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته می شوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود
بر براق و حشر کرده می شوند انبیا بر دواب حشر کرده می شود صالح بر ناقه خود و حشر کرده می شوند هر دو
پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوا است و حشر کرده می شود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث
کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد می کنند قبر
شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و میزنند بازوهای خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله علیه وسلم چون
شام می کنند عروج می کنند بآسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که می شگافد زمین
از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه وسلم با هفتاد هزار فرشته که می برند او را بدرگاه عزت مانند آنکه
عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود که من اول کسی
ام که می شکافد از وی زمین پس پوشانیده می شوم حله و ظاهر این روایة آنست که انشقاق و کسوت
هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت
داده می شود مر او را ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسی که پوشانیده می شود
از خلق ابراهیم است که پوشانیده می شود از حله جنت و آورده می شود کرسی و نهاده می شود در جانب یمین
عرش پس از ان آورده می شود مرا و پوشانیده می شوم حله از جنة که قیمت نتوان کرد او را بشر و تاج
می شوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوت که وی افضل
باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با جامه خود از قبر شریف برآمده باشد و حله که او را پوشانند
بجهت تکریم و تعظیم است نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت بقیه
خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده می شود ابراهیم علیه السلام اول لابد از وی پوشانیده می شود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن حله پیغمبر ما اعلی و انفس و اغرب باشد از ان جبر کرده شود بنفاست آنچه فوت شد
از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت

آنحضرت است گویا در مثال این امور مقدم و سابق میباشد بر اولاد و این فضل جزئی است در امور حسیه و فضایل دیگر معنویه در انجانب است و لهذا آنحضرت را بر کرسی نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن نمرود است او را در وقت نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل می باشد چنانکه در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست ولیکن ابو داود و ابن حبان روایة کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود میت برانگیخته می شود در جامهای او که مرده است دران و صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایة کرده است که مردها مبعوث می شوند در اکفان خود و زیارت میکنند یکدیگر را دران و گفته که جمع کرده می شود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است بانکه بعض مبعوث شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد بر سیات اعمال است که برانگیخته می شوند بران و ابو سعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب نه از اهل ظواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام کذا قال التورپشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم والله اعلم **تنبیه** مراد بلواء الحمد انفراد و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع می کنند لوا را موضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء و تواند که مر آنحضرت را لوائی در دست باشد و او را لواء الحمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت علی رضی الله عنه آیا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده می شود روز قیامت پس می ایستم من جانب راست ای عرش در سایه وی و پوشانیده می شود حله سبز از حلهای بهشت بعد ازان خوانده می شوند انبیای دیگر بعد یکدیگر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده می شوند حلهای سبز از حلهای بهشت دانا و آگاه باش که امت من اول امتهاست که حساب کرده می شوند روز قیامت پس تر بشارت میدهم ترا که تو اول کسیکه خوانده می شود ترا و سپرده می شود لوای مراد از لوای حمد است که آدم و تمام خلق سایه می جویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی لوای مبارک من مسافت هزار و ششصد ساله است و سنانهای یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سفید است و بن وی زبرجد سبز مراد را سه گیسو ست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سیوم در میانه دنیا مکتوب است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین

ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله درازی هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس سیر میکنی تو با علی بآن
لوای و حسن جانب راستان تست و حسین جانب چپان تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه
وی و پوشانیده می شوی حله از بهشت و روایت کرده است ابن سبع در خصایص که سوال کرد عبد الله بن سلام
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از لوای حمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طول وی مسیرة الف
سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب بن
الهایم که این حدیث موضوع است و ظاهر است دروی آثار وضع و خدا داناتر است بحقیقة لواء الحمد گفت بنده
مسکین عفا الله عنه قول او خدا داناتر است بحقیقة لواء حق است و لیکن در احادیث تعبیر حقایق با مثال
این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبرجد است یا از یاقوت
است و در حمله عرش واقع شده است که او عال اند که از گوشش تا سر دوش مسافت هفتصد سال و در
روایتی هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم بآنچه بصحت رسید و بثبوت پیوسته است نقل آن از
شارع و بدانچه مراد اوست از آن و اگر آنرا تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم
عقل کوته اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقة امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد
آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید والله
اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سرّ او احتمال
دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد مر او را و متحرک بود بحرکت وی و مایل گردد بهر جانب
که وی مایل است و در استعمال عرب نزد حروب نگاه نمیدارد او را مگر صاحب او و منع نمیکند او را قتال بلکه
قتال میکنند با وی باشد قتال و لهذا لایق نیست بنگاه داشتن او هر کس چنانکه مر علی را رضی الله عنه در روز خیبر
بدهم رایت را فردا مردی را که دوست می دارد خدا و رسول او را و دوست میدارد خدا و رسول خدا او را کذا اقال صاحب
المواهب و در غزوه موته آمده است که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد
بعد از آن گرفت عبد الله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از او خالد بن الولید و قتال کرد و فتح
کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قاتل و رئیس جیش میباشد والله اعلم بحقیقة الحال **وصل** در
تفضیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی
الله علیه وسلم حوض من مسافت یکماهه است و کنجهای آن برابر است و آب او شیرین تر از عسل و مجری او بر در و
یاقوت است و سفید تر از شیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر

از مشک وکوزه‌های او مانند ستاره‌های آسمان وگرداگرد وی قبها است از لؤلؤ ودر تحدید مسافت حوض
مواضع عدیده در احادیث ذکر یافته بهر جماعه از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده وظاهر
آن است که آن مواضع برابر باشد در مسافت یا قریب بدان واگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد
مسافت وکنایه ازان باشد بطریق تخمین وتقریب نه تعیین وتحدید وبعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل
مدافعه ومنافات نیست با مسافت کثیر واین طریق مسلوک شارح کرمانی است اینچنین توجیه میکند در
مواضع عدیده وبعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر بعد ازان اعلام کرده شد بمسافت
کثیر وتفضیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئا فشیئا پس اعتماد بر مسافت طویله باشد وبعضی گمان برده اند
که این اختلاف بجهة اضطراب رواة است در روایة ولیس کذلک والله اعلم وآمده است که عرض حوض بحد
طول اوست وعمق هفتاد هزار فرسخ است وآمده است که هرکه نوشد ازان تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند
که ظاهر ازین کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب ونجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه
نه شود آنست که عذاب کرده نشود بآتش چه تشنگی وحرارت وحرقت لازم دخول نار است واحتمال
دارد که هرکه مقدر است بروی عذاب کرده میشود نه بتشنگی وبعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
دو حوض است یکی در موقف دیگر در درون بهشت وهر دو را کوثر میگویند وشیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری
است داخل جنة وآب او ریخته می شود در حوض وحوض را که کوثر میگویند از جهة آنکه مدد کرده می شود
ازان ودر بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را حوضی است بر قدر فضل ومرتبه وی واگر این ثابت شود تخصیص
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آن کوثری است که ریخته می شود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است
مثل آن مر غیر را او صلی الله علیه وسلم وواقع شده است امتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر ومشهور
آنست که حوض مخصوص آنحضرت است واز قرطبی نقل کرده شده است که واجب است بر مکلف علم آن وتصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شهیره که
حاصل می شود بمجموع آن علم قطعی وروایة کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده بر سی نفر وواقع شده است
در صحیحین زیاده بر بیست وتتمه در غیر صحیحین است وروایة کرده از صحابه تابعین مانند آن وبعد از تابعین اضعاف
اضعاف آن واجماع کرده سلف وخلف بران وبعد در روایت مسلم از ابو هریره در حدیثی مرفوع آمده که وارد
می شوند بر من امت من بحوض من ومن میرانم مردم را از وی وگفته اند که حکمت در راندن آنحضرت
مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت است ورعایة

برادران خود نه طرد و دفع از جهة بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین است واحتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب از او و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حوض مرا چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و مبغض است مر عمر را آب نمی نوشاند او را ابوبکر و هر که محب علی است و مبغض است مر عثمان را نمی نوشاند او را علی روایة کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة و الضیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهد بود و فرمود وی رضی الله عنه که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز ننوشانم او را از آب وی والله اعلم

وصل در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به شفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب می کند زیرا که عسی از برای اطماع است و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از آن نقص و عار است و حق سبحانه اکرم است از آنکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز ندهد آنرا و محروم گرداند از آن و پرسیده شد از این مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی غیر او و رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت می کنم امت خود را در آن و فرمود که مخیر گردانیده شدم میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل است و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و مراد بدین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود شفاعت است آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیة مذکوره فرمود هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که امام فخر الدین رازی است نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر است بآن زیرا که انسان محمود می شود وقتی است که حمد گوید او را حامدی و حمد نمی باشد مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم می رسد از آنحضرت بر خلق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بر وی اگرچه آنحضرت محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرایع اما در آن محمدیت حمد کامل نافع عظیم می رسد زیرا که سعی و تخلیص از عقاب عظیم است از سعی در زیادت ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع انتهی مخفی نماند که مشهور تفسیر مقام است به شفا

بر جمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر است که مفسر است بتعظیم منعم از حیثیت انعام نعم حمد ایک فرد
شکر است مراد امام اینجا ان حمد است یا حمد پس وی مخصوص بانعام است ولیکن آنکه بزبان باشد و اگر حمد مراد
شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است لم یرد او را که اصطلاح کند بر چه خواهد و لیکن
آنچه آمده است که الحمد راس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس معلوم شد آن سخن
آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محمود و
مثنی علیه است در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار وی
جل و علا در آن روز چنانکه آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی بیمین عرش و در روایتی بر عرش و در
روایتی بر کرسی و می سپارد بوی کلید جنت و میدهد بدست وی لوا حمد و شفاعت یکی از کمالات است
که میرسد بوی و نفعی عظیم مر خلایق را پس اگر مراد بمقام محمود مقامی که آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجه او
و افاده او بر خلایق شامل شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که
حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول ازردی
و موحش و قطیع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهة آنکه بعث بمعنی بر انگیختن و فرستادن است
و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است نه مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه
اطلاق جلوس بر رب العزة تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه وسلم با وی مستلزم مکان و حد و جهة است گفت
بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود
و ماول بآنکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی عندیه است که در عند ربک عند ملیک مقتدر و جز آن
گفته اند که آن از حیثیت درجه و رتبه و مرتبه است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد یجلسه علی
العرش ممنوع نیست از جهة نقل و نه از جهة نظر اشارت است بآنچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که
می نشیند محمد علیه السلام روز قیامة بر کرسی پروردگار در پیش وی و دست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است
و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقامی دارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم
مر خدا راست و او را نیابت و خلافت وی مر محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث
مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه و مذکور است در کتب سته و غیرها که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
من سید آدمیانم روز قیامت می دریابید که از چیست این جمع می کند خدای تعالی اولین و آخرین را روز قیامة
پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت نمی آرند و بر نمی توانند برداشت یاران را پس میگویند آیا نمی بینید

که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را که شفاعت کند مر شما را به سوی پروردگار پس میگویند بعضی
از ایشان مر بعضی را آنکس آدم است که پدر شما است می آیند به سوی آدم و میگویند ای آدم توئی پدر تمام آدمیان پیدا
کرد ترا خدا تعالی بدست خود و دمید در تو از روح خود و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید
در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت
و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو ما را ازین جای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی
پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است مانند آن غضب پیش ازین و نمی کند بعد
ازین نهی کرد مرا از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسی نفسی بروید فریاد کنید به سوی غیر من بروید
به سوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسلی که فرستاده شده بر زمین و تحقیق
نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد شکور آیا نمی بینی بحالی که ما داریم آیا نمی بینی چه خبر رسیده است ما را
از شدت آیا شفاعت نمی کنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که پروردگار من غضب
کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیئه خود را که سوال کرده بود پروردگار
را بی علم در نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی
ابراهیم که خلیل الله است پس بیایند نزد ابراهیم و گویند که تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل ارض شفاعت
کن ما را به سوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب
کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ و ذکر کند آن دروغها را
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با او و نزدیک
گردانیده است او را هنگام گفتن پس بیایند موسی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدای تعالی ترا برسالت
خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی
علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیستم من اهل شفاعت کشته ام
نفسی را که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید به سوی عیسی که
روح الله و کلمه اوست بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه او که القا کرده است او را به سوی مریم
و روح او و تکلم کردی مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که پروردگار
من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیئه را و در حدیث ابن عباس
رضی الله عنه آمده است که گفت من گرفته شدم الها از غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد

ولازم گرید او را که وی بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را آنچه متقدم و آنچه متاخر است پس بیایند خلایق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود پس بفرمایند آنحضرت این کار من است و من میکنم این کار را پس بروم من و می آیم در بهشت و در روایتی در دار رب العزة تعالی زیر عرش پس افتم در سجده برای پروردگار خود پس می کشاید خدا تعالی بر من از محامد و حسن ثنا که نکشاده است بر هیچ یکی پیش از من بعد از ان گفته می شود بردار محمد سر مبارک خود را و بخواه هرچه خواهی داده شود ترا و شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یارب امتی امتی پس گفته می شود در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بروی از در راست از درهای بهشت و ایشان شریک اند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم می شود بآنحضرت که برو و برکش هرکه هست در دل وی مقدار دانه از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم و می کنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد و ذکر کرد مثل اول و گفته در دوم مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا باز رجوع می کنم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفت مقدار ادنی ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده که می گویم یارب اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید خدا تعالی نیست این کار تو این کار منست و شفاعت می کنم نیز در خود سوگند می خورم بعزت و کبریا و عظمت خود که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نمی ماند در نار مگر کسیکه حبس کرده است او را قرآن یعنی واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده با اختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر می شود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم بمحشر تا دخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است **تنبیه** اشکال کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل من اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه مرسل دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم بسوی پسران خویش بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام رسالت وی بکفار بود که دعوت میکرد ایشان را بتوحید **فایده** گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف از شدت وقوف و حبس در ان مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بر رفع عقاب...

ازیشان رابع در اخراج قومی که آورده شده‌اند در آتش بجز آوردن ایشان ازان خامس در رفع درجات
کسانی که درآمده‌اند در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی
شفاعت سادسه نیز ذکر کرده‌اند و آن شفاعت آنحضرت است مر عم خود را ابی طالب را در تخفیف عذاب
و بعضی شفاعت سابعه گفته‌اند و آن شفاعت مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند
هیچ یکی بر بلا و لأوای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی و صبر کند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز
قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست از هیچ قسم اول و اگر این را جدا بشمارند اقسام دیگر
نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم مر او را اهل مدینه‌اند و بعد از اهل مکه پس تر اهل طائف
دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن
را بعد از آن درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا دیگر کسی که برابر است حسنات
و سیئات وی که درآید جنت را منقول است از ابن عباس که سابق در می‌آید بهشت را بغیر حساب و
مقتصد برحمت خدای تعالی و ظالم نفسه و اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ارجح اقوال در
اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی‌اند که برابر است حسنات و سیئات ایشان والله اعلم فصل روایت آمده است
از انس رضی الله عنه که گفت سؤال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آن
حضرت میکنم ان شاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم ترا
انجا فرمود طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من
این سه جا را و ازینجا معلوم می‌شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع اماکن مواطن آخرت حاضر و قائم است امداد و اعانت
و شفاعت کند امت را و می‌رهاند و خلاص می‌گرداند از شدائد و مزالق اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زده می‌شود صراط بر پشت دوزخ پس باشم من اول کسی که بگذرد
آنرا و دعای رسل دران این است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر شما قایم است بر صراط
میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای طلب سلامت امت خود بود و از رسل دیگر نیز
همچنین می‌تواند که دران روز بر مقربان نیز خوف و هول درگاه لاابالی رو یابد که طلب سلامت کنند و در حدیث
آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند یا رب سلم سلم و این بر عادت ایشان است که همیشه
برای مومنین دعا و استغفار می‌کنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط
پانزده هزار سال است پنج هزار صعود است و پنج هزار هبوط و پنج هزار برابر و هموار تنگ‌تر از موی

که لاغر و نزار از ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر و باریک‌تر است از موی
و در حدیثی آمده است که بر بعضی مردم همچنین است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان است که میگویند که
طول وقوف محشر بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار دو رکعت نماز و این بنابر تفاوت اعمال
و انوار ایمان است و آمده است که چون امت بر صراط بلغزند و در مانند فریاد کنند وا محمداه وا محمداه پس آنحضرت
از شدت اشفاق با آواز بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمی کنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه
را که دختر من است و این مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان
و از این حدیث معلوم می شود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه و سلم
و در حدیث ابی هریره آمده است که کسی که نیک دهد صدقه را می گذرد بر صراط و در حدیث دیگر کسی که مسجد
خانه او ست ضامن است او را خدای تعالی بروح و رحمت و گذشتن بر صراط را و اما میزان که مدار [illegible]
حساب بدانست در حدیث آمده است که نهاده می شود بهشت را بر راست عرش و دوزخ در چپ وی بعد از آن آورده
می شود میزان و نهاده می شود کفه حسنات مقابل بهشت و کفه سیئات مقابل دوزخ و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده
است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا می کند کجاست محمد علیه
السلام و امت وی و در روایتی کجاست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده می شوم من پیروی میکند مرا امت
من غر محجل از اثر وضو یکسو گردانیده می شوند تنها از راه ما و چون می بینند مردم فضیلت و درجت این امت
را می گویند که نزدیکست که این امت همه پیغمبران باشند و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده
می شود قضیه خون است رواه البخاری و نیز بثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث
آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه
حساب کرده می شود بنده را نماز است و اول آنچه کرده می شود بوی حکم میان مردم دماست و در مضمون
این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر بآن راجحست بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب
نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم است اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقصود بذات
بنده است و میان بندگان بیکدیگر نیست فافهم و آمده است که زایل نمی شود قدم بنده از جایش تا آنکه پرسیده
می شود از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل
کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار کهنه کرد او را رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و
نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان دیوانی که در وی عمل است و دیوانی

که در وی گناهان او ست و دیگری آنکه در وی حسنهای خود است که بر وی انعام کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ
یکی صراط را تا آنکه سوال کرده می شود در هفت قنطره اول سوال کرده می شود از ایمان که شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورد گذشت پس از آن سوال کرده می شود در قنطره ثانیه از نماز اگر آنرا بتمام
بجای آورده است گذشت سیوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم از غسل و وضو
هفتم مظالم مردم است که از همه صعبتر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردی باشد که فرضا مر او را ثواب هفتاد
پیغمبر باشد و خصومت برود به نیم دانگ در نمی آید بهشت را تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته می
شود به یک دانگ هفتصد نماز مقبول و داده می شود مر خصم را در روز قیامت هیچ درماندگی و اضطرار پیش نمی آید بنده را
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضا میکند که راضی میسازد خصم خود را و
بیرون می آرد از این ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمه طیبه باشد
چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث بطاقه درین باب مشهور است
و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود میایم
من ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد و الا شفاعت می کنم مر او را و در اخبار مشایخ آمده است که یکی را در خواب دیدند
که خدای تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره
در کفه حسنات و راجح گردانید آنرا پس بکشادم صره را ناگاه دیدم در وی کف خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر
مسلمانی و از غرایب حکایاتست که در مواهب لدنیه آورده که برابر آمد دو کفه میزان مر مردی را پس گفته شد
مر او را نیستی تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کفه میزان وی نوشته شده است در وی
اف پس راجح می آید کفه سیآت بر کفه حسنات از جهت بودن آن کلمه عقوق پس فرستاده شود آن مرد را به
دوزخ پس درخواهد آن مرد که باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس بگوید حق تعالی ای بنده عاق بچه
سبب درخواستی تو که باز آیی نزد من پس بگوید آن بنده خداوندا من عاقم و دیدم پدر خود را و دیدم او هم
که میرود بجانب دوزخ مانند من خداوندا پس دو چندان کن بر من عذاب را و برهان پدر مرا از عذاب پس
می خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بروید شما هر دو در
بهشت و نیز می آرد که بتحقیق برابر آمد دو کفه میزان شخصی پس گوید خدای تعالی برو در مردم و التماس کن از
کسی که بدهد ترا حسنه در آرم بدان در بهشت پس نیابد هیچ کسی را که بگوید این کلمه را با وی مگر آنکه گوید می ترسم از
تو پس نومید شود این شخص پس بگوید با جوانمردی به تحقیق ملاقات کرده ام من روز پروردگار را و نیافته ام

در صحیفهٔ خود مگر یک نیکی و گمان ندارم که فایده کند آن نیکی حقیری همه کردم تو آنرا بگیر و ببر و شاید فایده کند
ترا پس میبرد آن شخص نیکی را فرحان و مسرور پس میگوید حق تعالی چه کردی تو و چه حال داری و حق تعالی
داناتر است بحال وی پس میگوید یارب این است حال من پس ندا می کند حق تعالی صاحب وی را که بخشیده است
بوی حسنه را و میگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر خود را و ببر وی را هر دو بان در بهشت و بعضی
علما گفته اند که رجحان کفهٔ میزان آخرت برعکس میزان دنیاست که در دنیا کفهٔ راجح پایان میرود و در میزان
آخرت بالا و این سخن خالی از غرابت نیست و استشهاد کرده است بقول حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این آیت بی وقوع چیزی در این باب
مشکل است نعم اگر خبری باشد آیه موید و مشیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این مصادم و منافی
قول اوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نیز محل بحث است زیرا که تواند که مراد به ثقلت رجحت باشد
و رجحان درانجا بصعود است نعم مقصود آنست که ثقیل مایل به سفل میباشد و لیکن تواند که مقتضای ثقل و خفت دران
برعکس اینجهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنهما روایت کرده شده است که صاحب میزان روز قیامت
جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را دران روز رواه ابن جریر فی تفسیره و این همه
احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و مخلص و نجات همه به شفاعت و رعایت
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم اما حوض شریف در درود بدان ظاهر رفت که بعد از خلاص از شدت
وقوف و سوال و حساب و تجاوز از صراط و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شرب
منه لا یظما ابدا و بعد ازان دخول جنت است و اول کسیکه درآید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول
من قرع باب الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنت می گشاید در را و ایستاده می شود در خدمت
چنانکه خدام در خدمت ملوک و میگوید مرا حکم است که نگشایم در بهشت را برای کسی پیش از تو و نایستم برای کسی
بعد از تو و آمده است که مومنان چون بیایند بدر بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای
درآمدن پس بیایند آدم را پس نوح را و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهما السلام بترتیبی و روشی که کرده بودند
در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف حضرت سید السادات بر سایر بشر در همه مواطن و در روایت است
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم حرام است درآمدن در بهشت بر انبیا
همه تا آنکه درآیم من و حرام است بر امم دیگر تا درآید امت من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت من از ان در می آیند پس گفت

ابوبکر رضی الله عنه ای کاش می بودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت آگاه باش بدرستی
تو نی اباابکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم می شود که این ست را بابی ست
مخصوص که می آیند ازان باب سایر است لما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است
که می در آیند ازان چنانکه مصلیان از باب الصلوٰة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان
گویند و دری را که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ازان در آید باب الرحمة و باب التوبه گویند و در حدیث
ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من اول کسی ام که کشاده می شود برای وی در بهشت لیکن
زنی می آید که مبادرت می کند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من نی ام که صبر کردم و نشستم بر
یتیمان یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابویعلی و رواته لا باس
بهم و قال المنذری اسناده حسن ان شاء الله و معنی مبادرت کردن او آنست یعنی می در آید با من یا می در آید پیش
من و گواهی میدهد برین حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا و اشار باصبعیه السبابة و الوسطی رواه البخاری من حدیث
سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد رفیق
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تشبیه گفته اند که شان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که تربیت می کند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند و تحسین میکند
ادب او را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جنة بوسیله و فضیله و درجه رفیعه چنانکه واقع شده است در
دعای اذان اللهم آت محمد الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة روایة کرده است مسلم از حدیث عبدالله بن عمر
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید آنچه او میگوید بعد ازان درود بفرستید بر من
و هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بروی خدای تعالی ده بار پستر سوال کنید خدا را برای من وسیله
زیرا که آن منزلتی است در بهشت که نمیرسد و نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که باشم
من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام اعلی
منزلتی است در بهشت و آن منزله رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و سرای اوست در بهشت و وی قریب ترین
بهشت است بعرش و گفته اند که وسیله فعیله است از وسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله تقربت الیه
و اطلاق کرده می شود بر منزله علیه چنانکه درین حدیث و این نیز راجع بمعنی اول است زیرا که واصل
بان منزله قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبادتی است که تقرب جنة می شود بوی و برکاه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعلم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف تر و دانا ترین مرخ

بحق سبحانه وسخت ترین ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم تر باشد نجد او و درجه وی اعلی باشد در بهشت کذا قالوا گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب و دست آویز بود و سل نزدیکی جستن بچیزی یقال وسل الی الله وتوسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب و دست آویز باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشعر بدان است و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می در آید در بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در دار رب تعالی و امر امت بسوال وسیله برای آنست که تا یابد اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قرب رب جمیل و زیاده ایمان و رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است این منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب که یکی از آن دعای امت است مراد از وسیله بمقابله چیزی که یافته اند بر دست وی از هدی و ایمان کذا قال صاحب المواهب و حق همان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را بدان موقوف و سبب بر سوال و دعا امت نیست و فایده دعا و سوال ایشان هم بایشان راجع است چنانکه در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه وسلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس مرتبه زایده است بر سایر خلایق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه درجه رفیعه بیان آنست و در حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند و روایت کرده است ابن مردویه از علی رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وسلم که گفت وقتیکه سوال کنید خدارا سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله که سکونت می کند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که گفت بر منبر کوفه ایها الناس در بهشت دو لولو ست یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از لولو سفید است مر او را هفتاد هزار غرفه است هر بیت از وی ۳ میل است و اسم او وسیله است و آن برای محمد است صلی الله علیه وسلم و اهل بیت وی و لولو اصفر مانند آنست و این برای ابراهیم و اهل بیت اوست علیهم السلام و از ابن عباس در تفسیر کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمده که فرمود در بهشت هزار قصر است و در هر قصر چیزی است که می باید او را از ازواج و خدم رواه ابن جریر و از ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعه از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم منتظر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بیرون می آمد نبی صلی الله علیه وسلم و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را

یاد کرده میکنند و بعضی میگویند عجب که خدای تعالی پیدا کرد از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری
گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد با وی و گفت دیگری عیسی روح الله
و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت بتحقیق شنیدم من کلام شما را و
تعجب از آنکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما و گرفت موسی را کلیم همچنین است
که شما میگویند و عیسی را روح الله همچنین است و آدم را صفی الله و همچنین است دانا و آگاه باشید که من
حبیب الله ام و لا فخر من بردارنده لوای حمدام روز قیامت و لا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم و لا فخر و من
اول کسی ام که میجنباند حلقهای بهشت را پس می‌گشاید خدای تعالی برای من و می درآرد مرا در بهشت و حال
آنکه با من فقرا مومنانند و لا فخر و من بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرینم و لا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این
حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست
صلی الله علیه و سلم اما از حدیث دیگر معلوم می‌شود که آنحضرت بخلت نیز موصوفست و خلت او بوجه اکمل و افضل
است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت
ابابکر خلیلا ازینجا معلوم می‌شود که خدای تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت نسبتیست از جانبین چون خدای
جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر آمده است که فرمود و ان صاحبکم
خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا
و آنکه در حدیث سابق فرمود و انا حبیب الله اشارت بمرتبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل یعنی محب و حبیب
یعنی که بمرتبه محبوبیت برسد و چون صاحب بمقام اعلا شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابی هریره
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم بدرستی من گرفته ام ترا خلیل و نوشته
ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف کرده شده است
در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلل است خلیل منقطع بسوی الله که نیست در انقطاع او بسوی وی تعالی
محبت او مراد را خللی و اختلالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد بآنکس و اختیار کرده اند این قول را بسیاری
از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیرا که دوستی
خالص بود برای خدا دوست میداشت از بهر خدا و دشمن می‌گرفت از بهر وی و خلت خدا مر او را نصرت او
و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از
خلت بفتح خا بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بسوی خدا بیگانه

خود و منقطع شد بهمت خود بسوی وی و نگردانید تمام خود را بجانب عز و تعالی هنگامی که امداد او را جبرئیل و حال
آنکه وی در منجنیق بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لك حاجة فقال اما الیك فلا
و گفته است ابوبکر ابن فورک خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است بتخلیل
اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت است و معنی او اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان
کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم
بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از بنوت زیرا که
بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد
عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام بجهة انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و قصر
حوایج خود بروی تعالی و انقطاع از ما سوای وی و اضراب از وسایط است و اسباب با زیادت اختصاص
از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهیت و مکنون غیب و معرفت در خلال
بواطن ایشان با استصفای وی تعالی مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ما سوای خود تا در نیاید در
دل وی ما سوای حق و این است نزد ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لو کنت متخذا خلیلا
لاتخذت ابابکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام باقیة ذکر کرده اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت
میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آنرا در میان
ایشان در سید ما اعظم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهة فضیلت وی صلی الله علیه
وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص لوازم آن مشترکست میان سائر انبیا و رسل و لکن فضلنا بعضهم
علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه
محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمیباشد حبیب مگر خلیل و نمیباشد مگر حبیب لیکن مخصوص
گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه است نه در حقیقة و اتفاقی است و حال
آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج
کرده بقول وی صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق
محبت بر فاطمه و پسران شریف او و اسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت
زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام و اصل محبت میل
است بسوی چیزی که موافق است محب را و لیکن این در حق کسی که صحیح است میل از وی

و انقطاع بهر قوی و این درجه مخلوقست اما خالق جل شانه منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را
تمکین او است از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و نهایة
آن کشف حجب است از قلب وی تا به بیند او را بقلب خود و نظر کند به سوی او به بصیرت خود پس
باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه
الذی ینطق به و نمی سزد که فهم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اعراض از غیر
وی سبحانه وصفا و سلامت قلب و اخلاص و حرکات و اعمال مر خدا را عزوجل چنانکه گفته است عائشه
رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه وسلم کان خلقه القران بود خلق آنحضرت قران راضی بود برضای
وی و ناراضی بود به بی رضای وی و ازینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی
وبذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی واذا ما سکت کنت غلیلاً خمش برای تو باشم
سخن برای تو گویم وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم و مزیت خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل
است سید ما را صلی الله علیه وسلم به دلالت اخبار صحیحه و آثار صریحه منشره و مشتهره و کافی است
درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیة **باب نهم** در انچه واجب است از حقوق
آنحضرت از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن وی را و اطاعت وی در امر و نواهی و امر بدانچه آورده
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت وی و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و
مناصحت و رعایة ادب با وی و حکم صلوة و سلام بر وی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق است
چون مقرر شد بانچه گذشت ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا
قال الله تعالی فامنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا وقال انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا
بالله ورسوله وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الآیات پس ایمان
بمحمد واجب و متعین است و تمام نمی شود حقیقة ایمان و صحیح نمی شود اسلام و حصول نمی پذیرد مگر با یمان بمحمد و شهادت
برسالت وی و انکه در بعضی احادیث آمده حتی یشهدوا ان لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بخیر و اول اعلم کرده
اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه میپرسند چه می خوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک
الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله ویؤمنوا بی وبما جئت به و این
سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقة ایمان
تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این

تصدیق وشهادت بلسان بآنکه وی رسول خدا است وچون جمع گردد تصدیق به قلب ونطق بشهادت تمام می گردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله محمد رسول الله ومراد آنست که تصدیق کنند وشهادت دهند ولیکن برای اهتمام بوجود شهادت وبیان کفایة وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله ومقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزء ایمان است که شهادت است وتصدیق ولیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق وشهادت است ماند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت است کافی است ولهذا اجماع است بر آنکه قایل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصاً مومن است بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی وافضل باشد وتفصیل مقام آنکه دریجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود واین حال محمود وتام وکامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب مذموم ومردود که در وی اصلا ایمان نیست واین را نفاق گویند که اقبح واشنع واخبث انواع کفر است وصاحب آن در درک اسفل از نار است حالت سیوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت واین دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتساع وقت مر شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف خودند وقول آنکه تمامی ایمان بتصدیق واقرار است ویافته نشد اقرار وبعضی مومن مستوجب جنت می دارند از جهت قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است وجای دیگر این را فرمود بلا شققت قلبه وفرمود حق سبحانه ولما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان قلب را داشت وحصاء این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی وغیر مقصر وترک شهادت باختیار او نیست ونزد انصاف حال این شخص محل اختلاف نیست واگر ابکم باشد وبحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد اینجا خود اتفاق است بر قبول عذر وفرقی که مفید باشد در دو صورت ظاهر نیست واگر این مردم درینجا هم بایستند وقایل بوجود ایمان نشوند چه چاره نیست ولیکن خلاف قول اهل حق است وحالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند ومهلت وفرصت یابد وعلم بلزوم شهادت داشته باشد ونطق نکند وشهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند که وی مومن است زیرا که مصدق است وشهادت از جمله اعمال است پس وی عاصی باشد بترک آن چنانکه سایر اعمال

برمذهب حق و ایشان نگویند که حقیقة ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجرای احکام ایمان
است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش ما حکم نکنیم از جهة عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است از جهة وجود
تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقریری خواهد بود که منافی
تصدیق چیزی سر نزند و با وجود منافی حکم با ایمان صورت ندارد از جهة عدم تحقق تصدیق و بعضی گویند که صاحب این
حال مومن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت انشاء عقد است و التزام
ایمان است و مرتبط است بعقد و تمام نمی شود تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان
قلب است و فرق است میان فعل لسان و سایر افعال نعم حالت عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین
قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و لیکن چیزی از انچه شارع
آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم اگر امارت بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده
و ارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهة حکم شرع بدان و در کلام بعضی مصنفین
واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این
سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقة مگر انچه ثابت شود
که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فتدبر تنبیه جماعة از فقها رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه نفعنا الله
ببرکاتهم و برکات علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا مانند بسر و جز آن یا گوید این
ماتم سخت است یا گوید چیزی برای خدا بده و امثال آن از انچه در کتب ایشان مسطور است و صواب
درین باب آن می نماید که گویند اینها مظنه کفر و موهم آنند و کفر ازینجا لازم می آید که آن معنی متوهم و مظنون
را التزام میکند کافر گردد بر مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل
نمایند کافر می شوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهة استناد بدلیل و شبهه که دارند بنا بر ادعای حقانیت آن کنند
کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله مبنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل
امارات کفر است حکم بکفر بنا بران باشد نه بجهة لزوم کفر والله اعلم بالصواب کلام در ابواب ایمان
و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است و تحقیق درین باب آنست
که زیادت ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قایل نیست بدخول عمل در ایمان
قول بزیادت و نقصان ایمان از وی متصور و معقول نه و مجرد تصدیق آن را قابل نه چه زیادت
در عدد رود نعم کمال و نقصان در تصدیق از جهة اختلاف صفات و تباین حالات از قوة یقین

یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتیاد و حضور قلب جاری است اما زیادت و نقصان نیز از جهة
تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت
از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است و در هر جا که از کلام محدثین خبر نیست آن مفهوم
می شود مراد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده اند بان مثل بخاری و اضراب وی و تحقیق کرده اند
شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف
گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان
و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل است
چنانکه مذهب اهل سنت است و حاشا که مذهب اهل سنت و جماعت بر خلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین
بر خلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجت است که اینچنین گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علما و اطلاق
قول سلف بدان برای ترغیب و تحریض بر تحصیل ایمان کامل است و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلایل اعلام
کرده شده است فتدبر والحق احق ان یتبع **وصل** در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اگر اطلاق طاعت در فرایض و واجبات عملیات
و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب عادات شریعت نبوی اطلاق باید و لهذا صاحب
شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر کنند نیز درست است چنانکه
صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و رسوله
و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و قال و من
یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانید
طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر وی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت آن ب
سوی عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه طاعت کرد رسول را از حیثیت
رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقة طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیل است
بر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم معصوم است در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند
در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شد سهیل بن عبد الله تستری
از شرایع اسلام گفت و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فرایضه
و الرسول فی سنته و قیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم و الرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت

بر ربوبیت او و رسول را بشهادت نبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت موروث تبعیت
چنانکه در فصل محبت بیاید و قال سبحانه و تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
و این آیة کریمه را آیة المحبة نامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدای تعالی
که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست می دارید شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت
خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید
و وارث من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا
شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجملة محبت خدا مشروط است باتباع رسول خدا
و مشروط بی شرط وجود نگیرد و باز اتباع مورث محبت است و علت اوست پس اتباع هم شرط
محبت است که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود او ست
و لا بد این محبت که معلول متابعت است و موجود می گردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط استقرار را
و مقدم است بروی پس این مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد کما اشارت یحببکم الله بدان است فافهم
و قال تعالی فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی و اتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی و متابعت کنید
رسول را بامید آنکه هدایت یابید به صراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهتدا را اثر دو چیز
ساخت ایمان برسول و اتباع وی تنبیه براینکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت
وی در ضلالت است اگر چه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
واجب باشد بر ما مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
سوگند می خورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند این جماعت
تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که مختلف و مختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
پس نیابند در خود تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کردی تو و یسلموا تسلیما و منقاد شوند بحکم تو
تو بظاهر و باطن این اشارت بمرتبه اعلا از اطاعت و تبعیت و انقیاد است که راضی باشد بحکم رسول
در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آن که یقین داند که آنچه حکم کرده رسول خدا صلی الله
علیه و سلم حق است و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند و این را مقام رضا و تسلیم گویند کما قال سبحانه
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان است و در مواهب لدنیه آورده صلی الله علیه و سلم گفت
است بر شما باد که لازم گیرید و چنگ زنید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین را و دور باشید از محدثات امور

زیرا که هر محدث بدعة وهر بدعت ضلالة است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که هر ضلالت
در نار است و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی را و عمل کرد
در وی برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند ازان قومی و ترفع نمودند که عمل برخصت کنند پس رسید
این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه می کنند از انچه من میکنم
پس بخدا سوگند بدرستی من داناترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی
من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت می کنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین و درین
مصلحتهاست که متضمن صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست می دارد که عمل کرده شود
برخصتهای او چنانکه دوست می دارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و اگرچه عمل بعزیمت افضل و ارفع است
ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محبوب مرغوب می افتد و بملاحظه ترفیه و ترخیص و تیسیر آنجا حکم عزیمت می گیرد
و در حدیث دیگر آمده است والله انی لاخشاکم بالله و اتقاکم له لکنی اصوم و افطر و اصلی و ارقد و اتزوج
النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من
عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند سنت مرا پس بتحقیق زنده گرداند مرا باشد با من نیز آمده است
که کسیکه تمسک کند بسنة من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و آمده است که تمسک بسنة بهتر است از احداث
بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیا ادب خلا و قیلوله مثلا چنانکه در سنة واقع شده است بهتر است
از بنا رباط و مدرسه و میرسد فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول برکت اقامت سنة و حصول رضای
حق و مقرر است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنة است و اگر نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنة بود آنرا بدعت
حسنه میگویند و آن جایز است از جهة رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند
تعلم صرف و نحو و علوم الهی که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل
انواع سیر و نزهه باقی مکروه و حرام و اقامت سنة اگرچه قلیل و حقیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگرچه کثیر و کبیر
بود منفعت و مصلحت دران و بالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی درست
احوال بلد خود و کثرت لصوص دران آیا بگیریم ایشان را بمظنه یا برداریم ایشان را به بینه چنانکه سنت است
پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشانرا به بینه و بدانچه جاری شده است بران سنة و اگر اصلاح نکند ایشانرا
انچه حق است اصلاح نکناد ایشانرا خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت والله می دانم که تو حجری نفع
و ضرر نمیکنی اگر ندیده بودم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بوسه می کرد ترا بوسه نمی کردم ترا پس نزدیک

نبود در او دیده شد عبدالله بن عمر که می گردانید ناقه را در جایی پس پرسیدند از سبب آن گفت نمیدانم مگر آنکه
دیدم من رسول خدا را که می کرد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا نهالی بود میگشت
گرد وی و هیچ می انداخت آب را در بیخ وی از رکوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد اینچنین من نیز
کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی
الله علیه وسلم و گفت سهیل تستری اصول مذهب سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه وسلم در اخلاق
و افعال و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم
روزے با جماعت پس برهنه شدند ایشان و درآمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسی که
ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که درنیاید حمام را مگر بمیزر و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب قائلی را که
میگوید یا احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود
تو گفتم کیستی تو گفت منم جبریل **فصل** و از جمله حقوق رعایه ادب است بانجناب صلی الله علیه وسلم و قرآن مجید
مملو و مشحون است بآیات که ارشاد می کنند بسوے رعایت ادب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
لتومنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و قال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و قال یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و قال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
و قوله تعزروا ای تجلوا و تبالغوا فی تعظیمه و تشهروه و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سوء ادب
بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وے و چون فرماید گوش نهید و نهی کرد
از شتابی کردن بقضا امرے پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از آن تحذیر کرد و گفت
واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت
بامر و نهی و اذن و هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه وسلم چنانکه فرموده
است وی سبحانه در این آیه و این حکم باقی است تا روز قیامت منسوخ نشده است پس تقدم بر
سنن و احکام وی بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وی در حالت حیات وی فرقی نمیکند [illegible]
گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچیزی تا حکم کند خدای تعالی بر زبان وی [illegible]
بحکم رسول خدا و گفته اند که نهی کنید باوب [illegible] صدیق رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تقدم [illegible]
[illegible]
خدا [illegible]

با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز شما مراد از آنچنانکه جهر میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آواز را چنانکه ندا می کنند
بعضی مر بعضی را و نخوانند بنام بلکه تعظیم کنید و توقیر نمائید و گوئید یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وفد
بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمده و بایستاده بودند بر در آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشان را
خدا تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر رضی الله
عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آوازها را و بعضی گفته که نازل شد
در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای وی گرانی بود و بلند می کرد آواز را پس نشست در خانه از
ترس آنکه حبط کرده شود اعمال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشارت داد بشهادت
و دخول جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و تمامه این حکایات در مواضع خود بیاید ان شاء الله تعالی و روایت کرده
شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نمیکنم با
تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت بحدی تا آنکه
نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین
یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم و روایت کرده
شده است که ابوجعفر امیر المومنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم پس مر
او را امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المومنین در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است
قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة و مدح کرده است قومی دیگر را و گفته است
ان الذین یغضون اصواتهم الآیة و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات
الآیة و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در حالت حیات شریف پس
زار گردد خاموشی گزید ابوجعفر بعد از آن گفت ابوجعفر یا ابا عبد الله در دعا روی بقبله آرم یا رسول خدا صلی
الله علیه وسلم گفت مالک چرا روی می گردانی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تو آدم صفی
روز قیامت در وی آر روی و شفاعت طلب کن از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیة و چون رفع
اصوات فوق صوت آنحضرت موجب حبوط اعمال گردد چه گمان می بری برفع آرا و نتایج افکار بر سنت
او و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت ارباب معقول و اهل فلسفه است و از جمله ادب
آنحضرت است که استشکال نکنند قول آنحضرت را بلکه استشکال کنند آرا و اقوال او و معارضه نکنند نص را
بقیاس بلکه ترک کنند قیاس را بنص او خود سخن در صحت قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص تحریف و تغییر

داده نشود و کلام شریف او را از حقیقتش بجائی که مخالف اوست از احتمالات این فنون نبرند
خوانند و ما او را شک و شبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول احادیث بعدم موافقت این معقول که عین
سوء ادب و جرأت است نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن بمحکمات بشروطی که مذکور است در محلش
مقرر است ولیکن بعد از وصول بمرتبهٔ استحالت نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و تذبذب بلیغ و در این
جا نیز تسلیم و تفویض است و این روش در تفسیر و حدیث که بیضاوی و اشباه وی کرده اند بسیار
حاجت بذکر آن نیست تاب الله علیهم و غفر لهم و نسأل الله العافیة و بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا
دو توحید است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب
عن مدارج السالکین و از جملهٔ ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعاء او خواندن او را مانند دعاء
بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالی و لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضاً و در معنی این آیة مفسران
را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه می خوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر و تواضع و برین معنی مصدر مضاف بمفعول است دوم آنکه مگردانید خواندن او مر
شما را همچو خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب دهد و اگر خواهد ندهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر
شما را البته جواب باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد چنانچه مضمون
کریمه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم است و برین تقدیر مصدر مضاف
بفاعل است و شاید این حدیث ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود
که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله و للرسول و در ذکر
خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمی گردد نزد شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی وصل در لزوم محبت
آنحضرت و احبیت از تمامهٔ خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات
از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضل تر نیست و شخص و وقت سالک بی محبت جسدی بی روح مانند
و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده و فی الحقیقه اختلاف این اقوال
ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت است نه حقیقت او و در مواهب
لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که تعریفش تحدید نمی توان

کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قایم است بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده
میکند آنرا خفا پس حد او وجود او است انتهی و این کلام در ذوق محبت و وجدان است و الا محبت بوضع
لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مرغوب است و آنرا مراتب و درجات و آثار
و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بران واقع است پس بعضی گفته اند محبت موافقت
محبوب است در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته
اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام
فنا در محبت است و درنمی یابد آنرا مگر کسی که فانی گردانیده است او را دار محبت و گرفته است او را از
تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب
و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر
بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که ببخشی تمام خود را برای
کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای محبوب
از دل که کمال محبت تقاضا می کند آنرا و در دل بقیه است مر غیر را و محبت غیر را حجاب است محبت مدخول
و معلول است و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهییج لسان بذکر او
علی الدوام و من احب شیئاً اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است و حقیقه محبت میل قلب است
بسوی چیزی که موافق است انسان را یا استلذاذ اوست بادراک حس ظاهر چو حب صور جمیله و اصوات
حسنه و اطعمه و روایح و اشباه آن و یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه چو محبت صالحین و علما و آنها
که ماثور و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مایل و شغوفست بامثال اینها یا حب بجهة
احسان و انعام است و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسی که احسان کرده اند بایشان و بالجمله
سبب محبت حسن است یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات
علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب محبت اند اما حسن و
جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشت چیزی از آن در ابواب سابق و آنچه در وی کفایت است
و اما احسان و انعام وی صلی الله علیه وسلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و
بدایت بصراط مستقیم و انقاذ از نار جحیم و کدام احسان و انعام اجل و اعظم است از روی قدر و اعز و اکرم
است از روی خطر از احسان آن رسول اکرم بجمیع مومنین و کدام افضال و اکرام اعم و اشمل است از

روی معرفت و قاوت از ایشان صاحب فضل عظیم برکات و تحصیل ایشان است به
هدایت و مقتداست از عنایت و دعی است بفلاح و کرامت و شفیع و شاهد است مر ایشان را و نبود
و موجب بقای دایم و نعیم سرمدی یوم القرار پس ثابت و مقرر شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستحق
محبت حقیقه است شرعاً و جبلةً و چون جاری است عادت آدمی زاد بهانکه دوست میدارد کسی
که احسان کرده بوی یکبار و دوبار نعمتی را که فانی است یا خلاص کرده اورا از مهلکتی و مضرتی
که زایل است پس چگونه کسی که رسیده است از وی نعمتهای دایمی ابدی و نگاه داشته است از مهالک
سرمدی و چون هست مرد که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیله و سیرت حمیده دارد پس
چگونه کسی که جامع تمامه انواع حسن و جمال و حاوی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق و سزاوار
آن شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که محبت ما مر او را او فر و اکثر و اولی و اعلی از محبت ما نفس و اولاد
و اموال خود را باشد و هر که ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی
ازین محبت ولیکن بعضی خطا و فر از آن یافتند و بعضی کمتر و مدار بر ترک شهوات و عدم احتجاب
غفلت است اعاذنا الله و شک نیست که حظ صحابه درین معنی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت
است و معرفت ایشان بآنحضرت عیانی است چنانکه از آثاری که منقول است معلوم میگردد و قال الله
تعالی قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال ن اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها
و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله الآیه و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و در روایة فا نمی بتقدیم ولده بر والد و جمیعاً و الناس
اجمعین و در حدیثی من اهله و ماله و در روایتی من نفسه نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیز مگر از نفس من که میان پهلو است آنحضرت
علیه السلام ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوبتر نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند بخدا
بخدائی که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از نفس من پس گفت الآن یا عمر و در
بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینه عمر زد و تصرف کرد و حاصل شد عمر را آن
معنی و گفته است سهیل تستری که نه بیند حلاوت سنت رسول را صلی الله علیه و سلم بر خود در جمیع احوال
و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت سنت او را زیرا که آنحضرت گفت صلی الله علیه و سلم
لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند بعضی نزد فهم ... تمامی

لکن رضای مولا بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو زینجا معلوم شد که بعد از وجود آنچه دخلت نیست در آن حاصل بود و عمر را بیش ازین قطعا صاحب مواهب لدنیه گفته که توقف عمر رضی الله عنه در اول امر و اشتغال او بنفس خود از جهة آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی است و محبت اختیاری تو بتوسط اسباب موجبات علم بمنافع و مصالح و فواید آن میباشد و اراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود زیرا که راه نیست بقلب طبایع و تغیر جبلت و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از ان تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهة بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا می کند آنرا اختیار پس ازین جهة حاصل شد جواب بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقة حال را و جواب دادی انچه واجب است انتهی و نزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و انچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تا انکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قول بانکه قلب طباع و تغیر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبایع و غرایز که بریاضیات و مجاهده تغیر پذیرفته و تصرف و همت حضرت سید کاینات صلی الله علیه وسلم از نفوس صحابه زایل شده و تهذیب یافته و ظلمت نورانیت بدل شده خصوصا از محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این آنست انچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست چه مرا دوست میداری تو یا عمر گفت تو یا رسول الله محبت من بیشتر محبت میان تو و اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی در سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه می یابی گفت عمر محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد مر عمر رضی الله عنه از جهة ظهور آن در مطلوب نبی رضی الله عنه این قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی است خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجائی میرسد که سرایت میکند طبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد که محبت نفس شاید اختیاری باشد مر محبت عطشان با آب بارد اختیاری اصلا دخل ندارد و فافهم و بالله التوفیق و گفته است علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران ما و از آب سرد بر تشنگی و حصل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت معنوی و جانی اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی

نزد [illegible] ت صلی الله علیه وسلم [illegible] متی الساعة یعنی خواهد رسید قیامت یا نه
تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عملی کن که در روز قیامت بکار تو بیاید [illegible]
نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود
انت مع من احببت و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و [illegible] او را
وگفتم یا رسول الله بده مرا دست شریف خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست
او گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت
مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین
رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه
قیامت و درینجا غایة مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من مانا که مراد غایت قرب و معیت است
که اینجا اکتفا بمطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله
محبوبتری نزد من از اهل و مال من و من چون یاد می کنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا میآیم و نظر میکنم
تو و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میدانم که چون در آئی تو بهشت را بردا شته شوی
با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر در آیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدای تعالی و من یطع
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین الآیه پس خواند آنحضرت آن مرد را و خواند این آیه را بر وی
و ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود سخت محبت مر آنحضرت را
کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی و شناخته [illegible]
پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت ر[illegible] تو
اندیست مرا بیماری و نه درد وی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش می شوم وحشت شدید تا می آیم
می بینم جمال جمیل ترا پس یاد می کنم آخرت را و می ترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شما بالا برده می شوید
با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پائین تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر در نیایم
تا ابد پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین
حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال
فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره [illegible]
می گیرم بدیدار تو [illegible] ن [illegible] کرچون روز قیامت شود بر میآید ترا حق [illegible] تعالی این آیه

و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد معیت
مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان معی فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در
بهشت است بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و حجب
زایل گردانیده شود حجاب حاصل می شود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده
میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد معیت و الا معیت
قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصل است چنانکه در بعضی غزوات می فرمود که در مدینه قومی هستند که
نگردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشان را عذر
پس معیت معنوی بروح است نه مجرد دیدن به قلب و نه بقالب و لهذا بود نجاشی قریب‌ترین مردم با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و حال در حبشه بود و بود عبدالله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه می بود با وی در مسجد
ولیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز می خواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند
گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت
بصری در قیامت بجهة علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داد
ایشان را که در دنیا چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد
شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند والله اعلم **وصل** در بیان بعضی از آنچه وارد شده است
از سلف و ایمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه وسلم روایة است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از سخت‌ترین امت من در محبت من مردمی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان که کاشکی
میدید مرا که در مقابله اهل و مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف
و اظهار محبت آنحضرت است که اگر باین طریق هم حاصل می شد می گردد برین معنی مراد دیدار آنحضرت است
در زمان شریف آنحضرت و این بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد
از وی باشد در منام چنانکه سایر صلحای امت را می باشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را می شد نیز دور نباشد یعنی
چنان مشتاق جمال او و لقای شریف او بیند که اگر آنرا ببذل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت می دانند
فافهم و بالله التوفیق روایة است از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او روز احد با رسول
خدا صلی الله علیه وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند بخیر است گفت الحمدلله چنانکه
دوست می دارد گفت بنمائید مرا تا بینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک

مثل مصیبت بعد از سلامت تو خرد و آسان است و در بعضی
روز احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شهید شدند در مدینه زنان فریاد کنند بیرون آمدند
پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که همه کشته شده بود نمی یابد آن زن که کدام یکی از ینها پیش
آمده است و برکرامی بیند از ایشان افتاده بر زمین می رسد این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر
و زوج تست التفات نمیکند با ینها و میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تا رفت و رسید بآنحضرت
و گرفت طرف جامه مبارک او را و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله
از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را
ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان بجای تو می بود که میبرد
گردن او را و تو در اهل خود می بودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون
جای خود باشد و نمیخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در اهل خود باشم گفت
مرا از مردم احدی که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی
آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از
بزمینی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن خدا او رسول خدا را و چون محتضر شد بلال
فریاد کرد زنش ای وا گفت و احزناه و در روایتی و اکربا گفت بلال وا طرباه غدا ألقی الأحبه محمدا و حزبه
شادی فردا ملاقات می کنم دوستان را محمد و گروه او دیده و لنیم ملقات ایشان میسر
یاران عزیز ... بیشتر اند و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که
خواب رود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب او که از مهاجرین و انصار بودند
و میگفت هم اصلی و فصلی ایشان اند اصل من اند و بسوی ایشان اندرونی میکند دل من دراز
ایشان نزدیکی ... و کار من قبض روح مرا بسوی خود کرمیکرده و می نالید
او را خواب ... کرده ... ابوبکر صدیق ... گفت
که اسلام ابو طالب ... روشن کننده ... مرا از اسلام ... ابی قحافه ...
... کننده است چشم ترا و بحسن میگفت عمر بن الخطاب بعباس ... اسلام
... از اسلام خطاب ... محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
...

ومیگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکارا بالاسحار یالیت شعری والمنایا اطوار
هل تجمعنی وحبیبی الدار ویاد می کند آن حضرت را اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر و گفت اعاده کن
قول خود را پس اعادت کرد بصوت حزین و گریه کرد و درین حکایه درازست بروایه کرده شده
است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو تا برود
این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس برشد پای او و روایه کرده شده است که آمد زنی نزد عایشه و
التماس کرد که بگشای برای من قبر شریف رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس بگشاد عایشه قبر شریف را
گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد
در بستانی که مر او را بود پس آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوندا ببر بصر مرا
تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور است

وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا وی است و استعمال سنت
و سلوک طریقه و اقتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه
وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت خدا
و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خرازی آرد گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در
منام و گفت یا رسول الله معذور دار که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی محبت من با تو چنان است
که اصلا بغیر تو نپردازم و یاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت حق اصل و مقدم است و تو نیز فرموده
بدان مرا دار بوده است فرصت او گنجایش محبت دیگری نگذاشته است بمقتضای محبت تو چنانکه من
میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی است و سکر حال است و در مرتبه جمع اجمال پس بین که آنحضرت علیه السلام
در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست میدارد خدا را پس بتحقیق دوست میدارد
مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهة غلبه سکر و عدم تمیز اطلاع بر حقیقة حال
از وی فوت شد و نظر بصیرت میرود و این است سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مفارق میدانند و بسر رشته وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی از مدعیان
مشرح تر ازین گفته ایم و تواند که این کلام تعجب وار باشد بر ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد و در خطا و
نقص است باز گرد ازین خیال و گرد این سخن مگو ولیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان درگاه
و محبان آگاه است ندا کرد یا مبارک و معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی و نمود لطف و شفقت

بتوقع آنکه حقیقة حال را خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز نقل میکنند و الله
اعلم بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و بعضی گفته اند فی الحقیقة محبت علت متابعت و باعث
بر آن است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی می گردد از مطالعه نعمت و بقدر
اطلاع بر نعمت می باشد قوت محبت و این بملاحظه احسان است و بمشاهده حسن و قدر آن نیز پیدا می شود و بمتابعت
می کشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی و تعبی
در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرة عین خواهد بود و اعظم خواهد بود
از لذات جسمانیه خصوصاً بتصور معیت آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی و من احبنی کان
معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور است و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت است و گفته اند که نیست هیچ مقامی
اشرف و افضل از متابعت حبیب و لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و هر که متصف است
بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص المحبة بود فی الجمله
و لیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که حد زده آمد
در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله
و آن شخص بود از اهل بدو و از هر نام نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل تره و سبزی و مانند آن می آورد و
آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه و زر و مانند آن بوی عطا می فرمود و میفرمود زاهر روستائی ماست و ما
شهری اویم و از بعضی کتب معلوم می شود که نام این شارب خمر عبد الله است ملقب بحمار و زاهر دیگر است و الله اعلم
و اینجا معلوم می شود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگرچه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم می شود که
مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنة و جماعة است و لیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت
الله تعالی در دل عاصی مشروط و مقید است بآنکه نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بر وی
حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی و ترس آن نیست که بتکرار ذنوب و اصرار
بر آن مرتبه طبع و رین و ختم کشد و سلب کرده شود از وی ایمان و العیاذ بالله و از علامات محبت آنحضرت صلی
الله علیه و سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئا اکثر ذکره و بعضی
تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعه کتب علم سیر حاصل است
و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و اشنائی مخصوص بآنجناب است که دیگران را نیست که همیشه احوال و صفات
شریف ذکر زبان و در رجان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال تعینی و تشخصی مر ذات

باتركات او از نزد ایشان حاصل وهمیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن
بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیابند و عظمت مسمی
در دل مشاهده کنند و مستحضر یابند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و
مشابهت است بحضرت صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند
بمصاحبت و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری مهجور اند
و این یکی از فواید عظمی است که حاصل می شود مر زایران قبر شریف او را و حاضران بقاع منیف را و در واقع
چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بمقتضیه فاذکرونی اذکرکم ایشان را
نیز ذکر کنند و صلوات که اقرب وسایل است جزو این علم شریف است و از بزرگی نقل است که می گفت
اشد بواعث و اقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی و اظهار خشوع و خضوع و انکسار نزد سماع
اسم مبارک وی و هر که دوست می دارد کسی را خضوع می کند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه
می کردند و خشوع می نمودند و بسیار است بر تن ایشان موی از جهت غایة تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه وسلم و همچنین
تابعین و من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب است بر هر مومن هرگاه ذکر کنند آن
حضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و گیرد او را هیبت او و جلال آنچنانکه
اگر در حضور شریف می بود و تادب کند بانچه ادب کرده است مارا حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه می کرد تا رحم می کردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسم چون
ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبدالرحمن بن القاسم رضی الله عنهما
چون ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم دگرگونه می شد رنگ مبارک وی و خم می گشت پشت وی تا سخت می آمد
آن بر همنشینان او روزی گفتند وی این چه حال است که ترا پیدا می شود گفت اگر می دیدید آنچه من دیده ام انکار
نمیکردید این را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القرا نزدیک نبودیم ما که می پرسیدیم
ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گریه می کرد تا رحم می کردیم بر وی و بتحقیق چون ذکر کرده
میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگاه کرده می شد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی
خون و خشک می شد زبان وی در دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بود عامر بن
عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت می گریست تا باقی نمی ماند در چشم او

اشکها و بود زهری رحمة الله علیه از گواراترین مردم و نزدیک ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد
نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان میگشت که گویا نمی شناسی تو او را و نمی شناسد او ترا و بوده
صفوان بن سلیم از متعبدان و متهجدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وسلم بسیار میگریست تا آنکه
برمیخاستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و بود قتاده رضی الله عنه چون می شنید نام
شریف آنحضرت را می گرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر
میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصات نزد
قرارت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی و در صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد سماع اسم شریف کلامی است که بیاید در باب خود ان شاء الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه وسلم
کثرت شوق است بسوی لقای وی زیرا که هر حبیب دوست میدارد لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی
المحبة هی الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت
ایشان را سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفا می جستند بمشاهده جمال جهان آرای وی و لذت میگرفتند
بهمنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند
و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و صحبه و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد معدان و غیر ایشان آنچه
مناسب این باب است و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی
از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسیکه معادات دارد
با ایشان و دشنام میکند ایشانرا هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را و دشمن میدارد
دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس
دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست
داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسی که مرا
دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها وی گوشت پاره من است در غضب
می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد او را و فرمود عایشه را در اسامه بن زید دوست دار وی را عایشه او را زیرا که
من دوست میدارم او را و فرمود الله الله در اصحاب من نگیرید ایشانرا هدف و کسیکه دوست دارد ایشانرا
پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد
ایشانرا و کسیکه ایذا کرد مر ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کند خدا را

که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن
ایشانست و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و کسیکه
دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت
برامت والتزام نصیحت وسعی در اقامت مصالح وایصال منافع ودفع مضار ایشان است و در حقیقه هرکه
دوست دارد کسی را دوست می دارد هر چیز یرا که دوست میدارد وی آن چیز یرا واین بود سیرت سلف
حتی در مناجات وشهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که انحضرت تتبع میکند کدو را که در قصعه بیشه
دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت
بود تا باز دایشان را طعامی که خوش میداشت رسول خدا انزالحدیث و از انجمله دوست داشتن علما و صلحا و
متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت واستثقال هرکه مخالف شریعت اوست قوله تعالی لاتجد قوما
یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم واین جماعه اصحاب رضی الله عنهم
کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه وسلم وگفت عبد الله
بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی
پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد باعز خود را داشته بود و باذل
اصحاب انحضرت را و رجوع کرد بمدینه این پسرش شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمد و باستاد وگفت به پدر
بگو بزبان خود که انا اذل الناس واصحاب محمد اعز الناس واگرنه می برم سرترا گفت راست میگوئی
و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خرد
ترین ایشان ایمان آورده بود و انحضرت علیه السلام ورا بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود کماشته برادر
کلان او لوی گفت ایا می کشی تو مردی را که پیه شکم ما از نام نعمت او ست گفت او چه باشد اگر انحضرت بفرماید
که ترا بکشم ترا همین ساعت بکشم پس آن برادر از جای خود در آمد و انصاف داد وگفت عجب دینی است که تو
اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت انحضرت علیه السلام محبت قرآن
است که آورده است از نزد باریتعالی و مهدی و هادی و متخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه
القرآن و محبت تلاوت اوست و عمل بوی و تفهم و تدبر وی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه
گفته علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر محبت
سنته و علامت محبت سنة محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه

درساند او را بآخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است
و از قرآن چگونه سیر گردد محبت از کلام محبوب وی غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاکست که رشحه
بنور ایمان **بیت** جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید + که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا + و در حقیقه
و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوبست و حقیقت که محبت طالبی و هر آینه
نه باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که ذوق
از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت ولی آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق ندارد و با لصوت زیاده
ذوق صوت است نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآن است
بلکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه را رضوان الله علیهم
سماع عجب بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش
الحان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصاً ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود
و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید آن بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً
صوت عرب نیست شبی ابوموسی رضی الله عنه قرآن می خواند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه گوش
بر آواز او نهاده ذوق می گرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود دوش چه خوب بخواندی قران را من
می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر ازین **بیت** دلم را شادی
رو داده در نالیدنم امشب + رها نکن یار گویا گوش بر آواز من دارد + و آنحضرت بعبدالله بن مسعود رضی الله عنهما
فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شده بر تو فرمود من دوست
میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجوشید
چنانکه دیگ مسین جوش زند و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی براهی میگذشت از ورد خود خفته میشد و می افتاد بر زمین
و می نشست یکروز و دو روز در خانه تا مردم او را بیمار می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند
و در میان ایشان ابوموسی اشعری رضی الله عنه می بودی می گفتند یا ابا موسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابوموسی
قرآن را و ایشان سماع می کردند و امام احمد بن حنبل و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مر داود را علیه السلام
روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا می کردی پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بردی
تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز رد می کنم بر تو آن صوت را پس بایستد داود نزد
ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را

وجه عظیم‌تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون منکشف شود بآن رویت
وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
فرمود این سماع قرآن این سماع است که مختلف نیستند در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن
اشعار است بالحان موسیقه طایفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق به فسق گردانند و رد و در وی
بجانب افراط و تفریط اند انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآن است از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل
بدان فرق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا
الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان است
و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فقر بسوی کسیکه دوست می دارد سریع تر است از سیلی که از
اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود
بنگر و بیندیش که چه میگویی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را
بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب
متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگویید
الفقر افضل من الغناء اول از ما بر فضیلت فقر اقرار گرفتند بعد از آن مرید ساختند و از اینجا باطل شد
زعم بعضی مدعیان و متصوفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است
و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس راست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا
الکتاب یاخذون هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا تاب الله علیهم وعلینا ان شاء الله تعالی **وصل** در وجوب
مناصحت وی صلی الله علیه وسلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه وسلم و اخلاص در ادای حقوق وی در سر و
علانیه از واجبات دین اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت
است قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله ولرسوله ولکتابه ولعامة المسلمین
وخاصتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا را و مر رسول خدا را و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را
و در روایتی وائمة المسلمین وعامتهم و این حدیث از جوامع الکلم است و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال وی
مندرج است و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی
معانی کثیر آید و این قسم سخن از شرایف کلام محمدی و دلایل و شواهد کمال اوست چنانکه فرمود اوتیت
جوامع الکلم واختصر لی الکلام چنانکه در وجه جمیل وی اجناس دقایق حسن و جمال بیرون از حد حصر و احصا

ابداع نمودند در کلام قلیلش انواع اسرار و حقایق خارج از تصور اوهام تضمین فرمودند و نصیحت در لغت
خالص و صاف شدن است عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا
صفا و خلوص است در اداء حقوق و اراده خیر منصوح را پس نصیحت لله صحت اعتقاد است به
وحدانیت او و وصف او ست بچیزی که لایق آنست و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی از آنچه نه لایق کمال
اوست و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام ازلیه اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که
موجب بقا و تقویت دین و ملت است بعلم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت رسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق
نبوت و اطاعت وی در اوامر و نواهی و ابوبکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت و حمایت اوست حیاً و میتاً و
احیای سنت او بطلب و تایید و دفع کردن و باز داشتن مخالفت را از آن و تخلق باخلاق کریمه و آداب جمیله وی
اسحاق بن یحیی گفته تصدیق وی بآنچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و نشر آن و برانگیختن و بر علم و
ملازم بران و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول وی و سنت وی و عمل بدان و ابوبکر آجری گفته که نصح مر
آنحضرت را در حیات است و در ممات در حیات نصح اصحاب او ست مر او را بنصر و محاماة وی و محبت احباب
و معادات اعدای وی و سمع و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت
محبت با وی و مداومت و مواظبت بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت
از کسی که برگشت از سنت او و اعراض نمود از آن و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعرف اخلاق و
سیر و آداب وی صلی الله علیه و سلم و صبر نمودن بران و کوشش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول
محبت و تعظیم و آداب جناب عالی او ست و تنزیه ساختن عز و جلال او را از هر عیب و معصیت که
مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاه داشت ادب آنجناب آنست که هرچه ورای
مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد او را ثابت دارد و
هرکه و هرچه منتسب است بوی از علمای و صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مودت اهل بیت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا
بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت روزی بر
کوهی بودم نظر کردم و مستشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان
آرزو کردم که کاشکی حاضر میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت می کردم او را پس شکر
و آمرزید مرا و در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که

مجاهده

واہل بیت نبوت حاضر میبودم و مخذول و مقہور میگردانیدم مزید بیان را ازوی اما نصیحت لکتاب الله ایمان آوردن بآن وعمل کردن بانچه درو ست وتدبر ایات ومعرفت معانی آن وتحصیل علومی که متعلق است بدان وملازمت تلاوت آن با رعایت طہارت وتحسین صوت وحضور قلب وتعظیم آن وتفہیم وتفقه دران ودفع کردن تاویلات اہل زیغ وضلال وطعن ملاحده وزنادقه ونیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم دران وتفسیر ان از پیش نفس خود بی سند ونقل از سلف وموافقت شرع شریف چنانکه بعض از جاہلان بوالفضول این روزگار میکنند وان را تفسیر قران نام کنند ونداننـد که من فسر القران برایه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک واما نصیحت مر عامه مسلمانان را رعایة حقوق ایشان کردن وارشاد ایشان بمصالح ومعونت در امر دین ودنیا بقول وفعل وتنبیه غافلان وتبصر جاہلان وعطای محتاجان وستر عورات ودفع مضار وجلب منافع ایشان نمودن وحرمت مال وعرض ونفس ایشان نگاہداشتن وبچشم حقارت در مسلمانان نگریستن ودست وزبان از ایذای ایشان بازداشتن وامر معروف ونهی منکر نمودن واز نصیحت عامه است تکلم بر قدر عقول ایشان کردن وذکر دقایق وحقایق وکشف اسرار نمودن واظہار اقوال علماء واختلافات ایشان بر غیر علما نیز ہمین حکم دارد ومن الله العصمة والعون واما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد بخصوص امراء وسلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که وائمة المسلمین طاعت ایشان است در حق نصر ومعونت ایشان وامر کردن وتذکیر نمودن ایشان بدان بر احسن وجوه وارفق واصلح آن وتنبیه بر انچه غافل شوند از امور مسلمانان وپوشیده باشد از ایشان وترک خروج برایشان وعدم اغراء مردم وافساد قلوب ایشان وترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت وانتظام مہام خلق دران باشد وصبر کردن بر انچه از جانب ایشان از شدت ومکروه رسد ودعای خیر کردن مر ایشان را وبعضی از علماء صوفیه از مشایخ مغرب رحمة الله علیہم خواص را رقسم ساخته اند یکی امراء واولی الامر وگفته که مرد در خانه خود امیر است ومعلم شاگردان امیر وپدر بر اولاد امیر وہر حاکم ورئیس بر تابعان وفرودستان که در حوزه حکم اویند امیر است دوم علماء وتعظیم حملها وتصدیق ایشان واجب است در انچه موافق دین نقل کنند وتمسک بکتاب وسنة نمایند نه در انچه مخالف دین گویند وبہوای نفس ومحبت دنیا حیله آموزی وفتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اہل خصوص مشایخ طریقت را داشته اند که بعد از عمل بعلم وتحقیق ورع واتباع سنة وتوجه تام بجناب حق وانقطاع از غیر حق سبحانه وترک دنیا وتجرید از ما سوای بعد از رسوخ در شریعت وطریقت بانوار واسرار حقیقه رسیده بنعمت کمال ومعرفت ممتاز شده اند تصدیق محققین متمکنان ایشان که جامع اند میان ظاہر وباطن وشریعت

وحقیقة در آنچه خبر دهند از احوال باطن و از اسرار حقیقة که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب آنست که هرچه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هرچه درین شبهه بود توقف در آن لازم و اگر قایل و فاعل مردی است که امام مستکمل در علم و عمل و مستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول وی لایق و اگر مصلحتی شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جایز و با وجود آنکه عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشانست جایز می آرند که معاذ بن جبل که از علمای صحابه و فضلای ایشان بود در وقت رحلت خود می گفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هرچه گوید و هر که باشد والله الموفق **تنبیه** آنچه در باب مناصحت رسول صلی الله علیه وسلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامت از علامات آن بود چنانکه سابقاً معلوم شد ولیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باب علیحده بمقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم الدین النصیحة الحدیث ذکر کرده ما نیز بر اثر متابعت وی رفتیم و از تکرار بحکم هو المسک ما کررته یتضوع اندیشه نکردیم و ذوق شرح اجمالی حدیث نیز درین داشت و در حقیقه هرچه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه وسلم **وصل** در تعظیم و توقیر و اجلال و بیان علو شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی حکایات رسول خدا را صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که نبود هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه بزرگتر و عظیمتر در چشم من از وی و نبود مرا طاقت نداشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم که وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من نمی توانستم که چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده رضی الله عنه بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان نشسته می بودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس بر نمیداشت هیچ یکی از ایشان بسوی وی بصر خود را از غایت اجلال و عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر می کردند ایشان بسوی وی و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان و تبسم می کردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهة غایت انس و محبت که در میان ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گویا وی بودند گویا بر سرهای ایشان پرندها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمی کردند و سر بر نمیداشتند چنانکه پرنده بر سروی نشسته اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سروی نشسته می پرد و میرود و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو

می افگندند و خاموش می بودند همنشینان وی گویا بر سرهای ایشان پرنده‌ها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که
فرستاده بودند قریش در سال صلح حدیبیه بسوی رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو
می کند آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مبادرت می کنند و می افتند بر آب وضوء او نزدیک است که قتال می کنند بر وی
و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب دهن و آب بینی و حلق را مگر آنکه پیش می آیند و میگیرند آنرا بکفهای
دست خود و می مالند آنرا بر روها و خود و بدنهای خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و
بر میدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرکی و چون امر میکند ایشان را شتابی می کنند با متثال و چون تکلم می کند
پست می کنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن به سوی وی از جهة
غایة تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت یا معشر قریش من آمدم
کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی پادشاهی را در قومے
مانند محمد در اصحاب وی و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب وی چنانکه تعظیم
کنند محمد را اصحاب وی و در روایت است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
و سر تراش می تراشید موی سر او را و گرد می گردند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در محلش بیاید
ان شاء الله تعالی و از غایة ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان را رضی الله عنه
بر قریش فرستاد بدعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت
پس ابا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا پس عثمان رضی الله
عنه عظیم تر دانست رعایت ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از طواف و الحق چنین باید هیچ عملی
و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه وسلم و آمده است که صحابه
رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بدو کسی بیاید و چیزی پرسد از آنحضرت و فایده کند ایشان را در
دین و خودها مجال نداشتند که بپرسند از جهة هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را
دیدم نشسته بر وضع قرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد از جهت هیبت و عظمت الحدیث و از مغیره آمده که
گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آن حضرت را بناخنان تا آواز کوفتن سخت نگردد و
مشوش وقت شریفش نشوند و گفت براء بن عازب بتحقیق بودم من که می خواستم که سوال کنم
از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق

ترین مردم با اصحاب خصوصاً با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریعت گذشت صلی الله علیه و صحبه و سلم

وصل در تعظیم روایة حدیث رسول صلی الله علیه و سلم و سنت وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم به سوی ابن
مسعود یکسال و نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون تحدیث کرد یکروز پس رفت بر زبان او
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس در گرفت او را کرب تا دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در بر داشتی
خاک گون شد روی او و پر شد باشک بر دو چشم او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس نزد
برای حازم و وی تحدیث می کرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم جای را که بنشینم در آن و مکروه
پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن
المسیب و پرسید او را حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس بنشست و حدیث کرد گفت آن مرد دوست میدارم
که رنج نمیکشیدی و بر نمی نشستی گفت مکروه می پندارم که تحدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده می کرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم خشوع می نمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله
علیه و سلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است این را مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبد الله بود مالک
بن انس چون حدیث می کرد از رسول خدا وضوی کرده ساخته می شد و می پوشید جامهای خود را بعد از آن
تحدیث می کرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه و سلم یعنی
آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد
جاریه او و میگفت که میگوید شیخ مر شما را که حدیث می خواهید یا مسایل اگر میگفتند مسایل میخواهیم بیرون می آمد
علی الفور و جواب میداد مسایل ایشان را و اگر میگفتند حدیث می خواهیم در می آمد غسل گاه خود را و غسل
میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو می پوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز می پوشید و عمامه بر سر
می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد و می نشست بران بخضوع و خشوع و بخور میکرد
تا فارغ میشد از تحدیث و برگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث می کرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف مکروه پنداشتند تحدیث را بر غیر وضو
از اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث می کرد
ما را پس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد می گشت و لیکن قطع نمیکرد حدیث
را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبد الله دیدم از تو امروز امر عجیب گفت آری

صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی تماشا کردم روزی با مالک بسوی عقیق که نام وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را وادی مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر ازین که سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ما در راه می رویم و جریر عبد المجید القاضی که قاضی شده بود پرسید مالک را از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی سزاوارتر است که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت کرد بروی و روایت کرده او را بیست حدیث پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانها را تا زیاده می کرد احادیث را و گفته است عبد الله بن صالح بودند مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دوگانه میگذارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم می کرد و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذارد و الله اعلم **فصل** و از جمله توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و ذریت او که جگر گوشههای اویند و ازواج وی که امهات المومنین اند چنانکه تخصیص ترغیب کرده است بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزیده حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بر هر که ما سوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام مشتمل شده برکت او بر کسی که نسبت بوی نسبا و نسبة و صحبة و قربة قریبا و بعیدا و در حقیقه دوستی کسیکه دوست داشت او را دوستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه اهل بیت وی لیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وسلم بیان دوستی خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت بایشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس و هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست قال الله تعالی لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله پس حب اهل بیت و اصحاب و اولاد و ازواج از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب و بغض چیزی در است که سرایت کند بمتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قال و ازواجه امهاتهم و در تفسیر اهل بیت اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانی که حرام است برایشان صدقه و آن آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره آمده و گاهی مخصوص اند بفاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام الله علیهم اجمعین از جهت زیادة فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست

که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب اند و ازواج
مطهرات اهل بیت سکنی اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت و علی اگرچه از اولاد نیست ملحق است باین بیت بواسطه
فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیرید و تمسک کنید بآن گمراه نشوید
کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه می شوید شما مرا درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد
سبب بیزاری است از آتش دوزخ و حب آل محمد گذشتن است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان است از عذاب
و مراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون شناخت
کسی ایشان را باین نسبت لازم شد او را وجوب اجلال و حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده
که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیه و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فاطمه را و حسن و حسین را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و پوشانید ایشان را بکسا و علی پس پشت آنحضرت ایستاده بود
و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر و چادر برد را
بخود و فرمود خداوندا ایشان اهل بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس تطهیر کن ایشان را و اختلاف
است در آنکه مراد باهل بیت درین آیه کریمه کیست اکثر برآنند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم
اجمعین چنانکه اکثر روایات دال برآنست و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخلند از جهة دلالت سیاق
کلام در آن و نزول آیت در ایشان چنانکه امراه ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیکم و برکاته اهل
البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دشمن ندارد ما را اهل بیت هیچ یکی
مگر آنکه در آرد او را خدای تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار تن پاک را و نشاندن
ایشان در کنار مبارک و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات
ندارد بدخول نساء مطهره در آن و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر مر ایشان را نیز و در روایت جریر از ام سلمه
آمده است که گفت گفتم من انا یا رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت و انت من اهلی و در روایتی
و انت علی خیر و همچنین اختلاف است در کریمه قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و روایت کرده
شده است که چون نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابناهما و گروهی
برآنست که شامل است تمام مردم را که قرابت دارند بآنحضرت صلی الله علیه و سلم و این چهار تن عمده و نخبه آن جماعت اند
و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه گفت که درینجا نصیبه کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی
دارند بآنجناب معلا رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و

وال من والاه وعاد من عاداه وگفت مرادرا رضي الله عنه لا يحبك الا مومن ولا يبغضك الا منافق
وگفت انت مني بمنزلة هارون من موسى ودر روايتي اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى واين
تشبيه مبهم است وقول وي صلى الله عليه وسلم الا انه لا نبي بعدي بيان كرد كه اتصال به نبوت نيست بلكه
جز آنست وآن خلافت است وهارون خليفه موسى در حيات وي بود نه بعد از ممات از جهة موت
هارون قبل موسى ودليل برين گفتن آنحضرت است اين كلمه را بعلي در وقت توجه غزوه تبوك در استخلاف
وي بر اهل وعيال چنانكه موسى هارون را ساخت قوله تعالى واذ قال موسى لاخيه هارون اخلفني في قومي
الاية وتحقيق ساخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم امام جماعت ابن ام مكتوم را وعلي را رضي الله عنهما ومراد بمولى
در قول او من كنت مولاه ولاء اسلام است نه ولايت حكم وگفته اند كه مولى در لغت بسه جا بمعنى واولى
نيامده است وفرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة مني يوذيني ما اذاها ويغضبني ما اغضبها وگفت عايشه رضي الله
عنها احب النساء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة واحب الرجال زوجها علي رواه الترمذي واين
از غايت انصاف عايشه است رضي الله عنها در اظهار اگر فرضا از فاطمه مي پرسيدند مي گفت كان احب
الرجال ابوبكر واحب النساء عايشه واين نيز صحيح است زيرا كه وجوه محبت متعدد ومختلف است فافهم وبالله
التوفيق وفرمود در شان امام حسن وحسين اللهم اني احبهما فاحبهما واحب من يحبهما وگفت ابوهريره رضي الله عنه
ديدم من آنحضرت را صلى الله عليه وسلم كه مي گشاد دهن مبارك امام حسن را پس مي در آورد زبان شريف
خود را در دهن وي وفرمود خداوندا من دوست مي دارم او را پس دوست دار او را ودوست دار كسي را كه دوست مي دارد
او را ثلاث مرات وفرمود آنحضرت كسيكه دوست مي دارد مرا ودوست دارد اين هر دو را و مادر ايشان را باشد با من
در درجه من روز قيامت وآنحضرت مي مكيد زبان حسن را وشفت او را وبودند اين هر دو امام اجل اشبه ناس
برسول خدا صلى الله عليه وسلم وغير ايشان را نيز ثبوت مشابهت با نحضرت كرده اند مثل جعفر بن
ابيطالب وپسر او عبدالله بن جعفر وقثم بن العباس وسفيان بن الحارث بن عبد المطلب وغيرهم
كه اقارب واخوان او بودند وكابس بن ربيعه مردي بود از اهل بصره نيز مشابهتي داشت بانحضرت صلى
الله عليه وسلم وچون در آمد از در سراي معاويه برخاست از سرير خود وپيش آمد او را وبوسه داد ميان دو چشم وي وعطا
كرد مرغاب را بكسر ميم وسكون را وغين معجمه كه نام موضعي است براي او وعد مواهب لدنيه آورده كه يكي از اهل نعمت
از نام او يحيى بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي كه ملقب بود بشبيه كه در موضع خاتم النبوة
شامه بود مر او را مقدار بيضه الحمام مشابه خاتم النبوة وبود دي چون مي در آمد در حمام وسلمي

دیدند او را مردم در رود میفرستادند بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم و ازدحام می نمودند بر روی وی و بوسیدند
پشت او را تبرکا و مراد شبه در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام حسن بشر یکی
نظیر شعر منزه عن شریک فی محاسنه * فجوهر الحسن فیه غیر منقسم * و غیر ذلک الاحادیث و فرمود مر عباس را
سوگند بخدایی که بقای من در دست قدرت اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را
بجهت خدا و رسول وی و فرمود من اذی عمی فقد اذانی و انما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را بیا فردا
بر من ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر مبارک خود را که کساء سیاه مخطط بحمره بود
و فرمود اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده
رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبد الله و عبید الله و قثم و معبد و عبد الرحمن و فرمود
هذا عمی و صنو ابی و هولاء اهل بیتی و عترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه
و در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت
بخدا سوگند بتحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود
آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عایشه و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عایشه را و دوستی
من و برمیداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده
میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله محض خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبد العزیز
بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم
از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که نماز گذارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی
بر جنازه مادر خود پس تر نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب او را
پس گفت زید بگذار رکاب مرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس اینچنین امر کرده شده ایم
ما که کنیم باهل بیت پیغمبر خود و در روایتی بشرفای خود و اوزاعی گفت که درآمد بنت اسامه بن زید بر عمر بن عبد العزیز
و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و در رفت بسوی وی پس بگردانید دست
او را میان دستهای خود و برد او را تا بنشاند او را بر مجلس خود و نشست پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی
مگر آنکه بر آورد و هرگاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه پسر خود را عبد الله بن عمر
هزار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله مر پدر خود را بچه سبب فضیلت دادی تو بر من او را
بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیر المؤمنین عمر مر او را زیرا که زید پدر او بود

محبوب‌تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از پدر تو و بود اسامه محبوب‌تر بسوی وی از تو پس ایثار کردم
و تفضیل دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون زد
او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیخود و بیهوش درآمد بر روی مردم و
چون بهوش آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را
و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و شرم دارم
که درآید بعضی از اولاد او آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک
پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنمیداشته شد تازیانه از وی از جسم من مگر آنکه بحل می کردم آنرا
از جهة قرابت او برسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است می گفت که اگر
بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی بدایت میکنم بحاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهة قرابت او برسول خدا
و اگر بیفتم من از آسمان بزمین محبوب‌تر است نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبدالرحمن بن عوف
خدمتها می کرد و عطاها می نمود ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد و می گفت عائشه رضی الله عنها
پسر عبدالرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنة و بودند ابوبکر و عمر که زیارت میکردند
ام ایمن را که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیارت می کرد
او را و چون آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت
او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچنانکه کرده
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **وصل** و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان
است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل با فعال
ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشان را و حق
است مر کسی را که ثنا کرده حق تعالی بروی و راضی است از وی که ثنا کرده شود بروی و استغفار نموده شود مر
او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را
رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است و الا بدعت و
فسق است کذا قال فی المواهب اللدنیة و همچنین امساک و کف نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقایع
که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین و جهله روات و ضلال شیعه
و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح و زلات ایشان کنند که اکثر آن کذب

واقع است وطلب کردن والتماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات ومحاربات باحسن
تاویلات واصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن وعدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی وعیب
بلکه ذکر حسنات وفضایل وحمایدِ صفات وسیر ایشان وسکوت واغماض از ماورای آن از جهت آنکه
صحبت ایشان با آنحضرت یقینی است وماورای آن ظنی است وکافی است درین باب که حق تعالی
برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود واگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت وجز آن واقع شده باشد
امید است که هم به شفاعت آنحضرت از آن درگذرند طریقه اهل سنت وجماعت درین باب اینست در عقاید نوشته
اند ولا نذکر احدا منهم الا بخیر واحادیث که در فضایل صحابه عموما وخصوصا واقع شده است درین باب کافی است
قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة وقال والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الایة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة وقال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الایة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله
النبی والذین آمنوا معه الایة وقال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی
الله عنه قال قال رسول الله مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا
الحدیث وقال من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی
فامسکوا ودر حدیث جابر آمده ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی
منهم اربعة ابابکر وعمر وعثمان وعلیا فجعلهم خیر اصحابی واصحابی کلهم خیر ودر ذکر اربعه درین حدیث ودر احادیث
دیگر ذکر اربعه وعشره باین ترتیب دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان وگمان آنکه راویان بحسب
اعتقاد خود ذکر کرده اند وعبارت حدیث را تغیر داده اند فاسد است لایق نیست بحال محدثین هم در بعضی
احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی واحادیث درباب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است وامام مالک
گفته کسیکه بغض دارد صحابه را ودشنام دهد صحابه را نیست مر او را در فی مسلمین وغنیمت ایشان حق وکشیده است وی رحمه الله
این معنی را از آیة سوره حشر والذین جاؤا من بعدهم الآیة وگفته است وی رحمه الله علیه کسیکه در خشم ودر غضب آرد او را
اصحاب محمدی کافر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار وگفته اند که همه اقسام مسلمانان درین آیه تقسیم یافتند
بر سه قسم مهاجرین وانصار وانها که بعد از ایشان آمدند وصفت آنها خود داخل اینست که میگویند ربنا اغفر لنا و

ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و شیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند و در
فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
بد یاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس ازان زود بد گوی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را گفت
خبر دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدا تعالی در حق ایشان فرموده للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا اینجا
که فرموده اولئک هم الصادقون گفتند ما ازیشان نیستیم فرمود پس شما از جماعه انصارید که در شان ایشان آمده
والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا اینجا که گفته اولئک هم المفلحون گفت ازیشان نیز نیستیم گفت گواهی
میدهم من که ازین جماعه نیز نه اید که در شان ایشان فرموده والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا الایه گفت برخیزید از پیش من خدا تعالی هیچ یکی را با شما نزدیک نسازد شما صورت
اسلام را لباس خود ساخته آید ولیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عبد الله بن مبارک گفته که خصلت
اند در هر که باشند نجات یابد صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست
دارد ابوبکر را پس تحقیق برپا داشت دین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانیده راه
را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس بتحقیق گرفت
عروه وثقی را و کسیکه نیکی کند ثنا را بر اصحاب محمد پس تحقیق بیزار شد از نفاق و کسیکه نقص کند یکی
ازیشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح هست و می ترسم که صعود نکند
برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی مر ایشان را سلیم و در حدیث
خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون قدوم آورد بمدینه از حجة الوداع برآمد منبر و خطبه خواند
و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن عمر و عن علی و عن
عثمان و عن طلحه والزبیر والسعد و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک این مثل حدیث عشره است که در وی بشارت
داده ایشان را بجنة ولیکن درین ذکر ابو عبیدة بن الجراح نیست و امیر المومنین عمر نیز در وقت شوری گفته اینها کسانی
اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم و حال آنکه وی راضی است ازیشان و فرمود یا ایها الناس
ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی واصهاری واحبابی لا یطالبنکم احد
منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید مرا در اصحاب من و اختیار من که هر
کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه ندارد مرا در ایشان
میگذارد مرا از اند او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد مرا از اند او را خدا تعالی نزدیک هست که بگیرد او را

وعذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز فرمود
کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب من می درآید بر من حوض مرا و کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی درآید بر من
حوض مرا و نمی بیند مرا مگر از دور و بیرون می آمد آنحضرت در دل شب بسوی بقیع و دعا میکرد اصحاب را
و استغفار میکرد مر ایشان را و باین امر کرد او را خدای تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات ایشان و
معادات کسی که عداوت دارد با ایشان و از کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مگر آنکه مر او را شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت
کند او را روز قیامت و سهیل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسی که توقیر نکند اصحاب او را و عزیز
ندارد اوامر او را و آورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی را پس نگذارد بروی نماز و فرمود وی بغض میداشت
عثمان را پس بغض داشت او را خدای عز و جل و کلام درین باب یعنی درباب فضل اصحاب و تفاصیل ایشان
طویل است در غایة طول در شرح مشکات خصوصاً در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع
نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم **وصل** و از جمله اعظام و اکبار آن
حضرت است صلی الله علیه وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن و معاهد و آنچه دست
شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود
چنانکه چون می نشست و فرو میگذاشت آن مویها را بزمین میرسیدند گفتند چرا دراز میداری این
مویها را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از آنجهة که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن رسیده
پس نگاه میدارم آنها را تبرکاً و در کلاه خالد بن الولید موی چند بود از مویهای شریف وی صلی الله علیه وسلم
تبرکاً و افتاد کلاه وی در بعضی جنگها پس محکم بربست کلاه را تا باز یافتند و زمانی بران کشید که چند
کس از مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه
بجهة مویهای شریف که دران بسته بود نگاه داشته ام تا ضایع نشود و در دستهای مشرکان نیفتد و برکات آن از من
مسلوب نگردد و دیده ابن عمر که نهاد دست خود را بر جای نشستگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان نهاد
دست را بروی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت شرم میدارم از خدا
که بسپرم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دران خفته بسم اسپ خود و نهاده است آنحضرت
پای مبارک خود را بران و بخشید اسپان خود را که داشت همه را بشافعی پس گفت شافعی نگاهدار برای
خود نیز اسپی پس جواب داد بمانند این جواب و حکایة کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد بود و

وصل

رحمة الله از غازیان و تیر اندازان گفت مس نمیکنم من کمان را بدست خود مگر بطهارت از آن بار که شنیده ام
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت مدینه
مقدسه ردی است بزدن سی دره و امر کرده بحبس وی و بود مر آن مرد را قدری و منزلتی در مردم و چه عجب
که زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شد در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردی است و غیر
طیب و یکی از اسمای کرامت انتمای این بلده کریمه طابه و طیبه است از جهة طهارت او از انجاس شرک
و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهة طیب رایحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که ساکنان این
بقعه شریفه از تربت و در و دیوار او روایح طیبه میبابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت
و شاید که استشمام شمه ازین معنی بشامه ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاق
نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطار گفته است **بیت** بطیب رسول الله طاب نسیمها + فما
المسک و الکافور و الصندل الرطب و اشبیلی که یکی از علمای صاحب وجد است می گوید که تربت مدینه را نفحه خاص است
که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از اعجب عجایب است و در حقیقه هیچ عجب نیست **بیت** در ان زمین
که نسیمی وزد ز طره دوست + چه جای دم زدن نافهای تاتاریست + و آمده است که جهجاه غفاری
گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر زانوی خود پس فریاد کردند بر آن
مردم پس گرفت خوره در زانوی وی پس ببرید زانو را و مرد بهمان سال و فرمود آنحضرت کسیکه بخورد سوگند
بدروغ بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر وی روضه ایست
از ریاض جنة و باقی از فضایل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت
در ان و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه **وصل** در حکم صلوة
و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و آنچه
تعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه است ان
الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه حق تعالی درین کریمه اسناد کرد
صلوة علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است
در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوة خدا بر نبی ثنای او بر وست
و تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آنرا
و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت در ان نه اصل او از معاش

آمده که صلوة از آنحضرت اوست وصلوة ملایکه استغفار و صحاح گفته صلوة الله رحمت اوست و در
روایتی نزد وی مغفرت وصلوة ملایکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت وخود کار ملایکه استغفار است مر
مومنان را قوله تعالی ویستغفرون للذین آمنوا و در باب قاعد بعد الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعای
او را ملایکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملایکه رقتی است که باعث
بر استدعاء رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیا و تعظیم که لایق آن
مکان هریک خصوصاً بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت
کرده است بدان بقول خود ورحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است
و بر سایر مومنین که فرموده است ان الله وملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم وملائکته
و ظاهر است که آنچه لایق است بجناب شریف آنحضرت اعلا واتم واکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیت
تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که حضرت رب العزة و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا می کنند او را
و لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم او
و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقاء
شریعت وی و در آخرت باجزال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر
وی صلی الله علیه وسلم ادعوا ایکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تبع و طفیل است و اختلاف
است در جواز صلوة در غیر انبیا مگر به تبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله
با امتثال امر وی تعالی و قضاء حق نبی صلی الله علیه وسلم که بر ماست و شیخ عزالدین عبدالسلام در کتاب خود
گفته که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدا عزوجل زیرا که مثل ما
نمیکند مثل او را ولیکن حقتعالی امر کرده است ما را بمکافات و شکرگذاری کسیکه احسان کند با وجه عظیم است
واعطا کرده است آنحضرت با ما و چون عاجزیم از مکافات ارشاد کرد ما را خدایتعالی چون دانست عجز ما را از
آن بدعا که در خواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه لایق بجناب
و کمال عزت و کرامت حبیب اوست نزد وی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که فایده صلوة بر آنحضرت بجمیع
مصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص طویت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت
و ساطت واحترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه وسلم که دعا کردن مر آنحضرت
و استدعای فیض و خیر و برکت او را در حقیقت دعا است مر خلق را در آن ... در ناوودا

نازل میگرداند روی آب و میرسد از وی بعض و مدادها شامل للبریة **فایده** اختلاف است در حکم صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوبست ولیکن
فی الجمله اگرچه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط می شود
بوی حرج بی تخصیص بعدد معین و بعضی گفته اند که واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده
است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه وسلم و نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست
که بسیار فرستند و غافل نگردند از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله
علیه وسلم و گفته اند که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قایل است طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از
شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه همین است احوط کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه
بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات دخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریره و حدیث رغم
انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت
عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات وجوبست و نیز فایده امر بصلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکافات احسان اوست و احسان وی صلی الله علیه وسلم مستمر و دائم است پس تاکید
شود وقتی که ذکر کرده شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه وسلم و صلوة فرستاده نشود بروی باشد مثل احاد الناس و جواب داده اند از آن
که واجب نمیگردانند آنرا بوجوهای متعدد یکی آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس
آن قول مخترع است و اگر بر عموم خود باشد لازم می شود بر مؤذن و سامع اذان نیز و لازم شود قاری را چون
بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و لازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند
بشهادت و حال آنکه اینچنین نیامده و نقل کرده نشده است و نیز درین مشقت و حرجست و خلاف وضع شریعت
مطهره سمحه است و نیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق است بوجوب و حال آنکه
قایل نشده اند بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب
صلوة هر بار که ذکر رود مخالف اجماعست که منعقد شده است پیش ازین قایل زیرا که محفوظ نیست از هیچ
اصحاب که خطاب می کردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله صلعم فرستادند و نیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمی شود
برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که ورود آنها بر سبیل مبالغه و تاکید است در حق کسی که
عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرار ذکر اسم شریف در مجلس

واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفته اند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد حکاه الزمخشری و بعضی گفته اند واجب است در دعا
و اکثر بر آنند که مستحب است و امر نیز استحباب است گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر گویند
یکبار فرض است و اکثار آن واجب و هر بار مستحب نیز صورتی دارد و لایق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب
را بمنزله واجب داند و تقصیر دران از خود راضی نباشد و تنزد اطلاع بر فواید آن عجب از طالب که غایت بذل
مجهود دران نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل و منقول است این قول از امام ابوجعفر محمد
باقر رضی الله عنه و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی و اسحاق بن راهویه است و قول عاشر
آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق
تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث
ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم در تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را واجب گوییم نه صلوة را و این
حکم را انکار کرده اند شافعیه و گفته اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلف و وارد نشده درین باب سنتی
که اتباع کرده شود مر آنرا و اجماع دارند جمله علما که پیش از و بودند بر عدم وجوب این در نماز و بعضی شافعیه نیز مثل
خطابی و غیره انکار و استبعاد این قول کرده اند ازوی و تضعیف کرده اند احادیث را که تمسک کرده کو
بعضی و این وجوه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه تعلیم کرد سور قرآنی را نیست در وی ذکر صلوة
صاحب مواهب لدنیه در توجیه مذهب شافعی احمد الله علیه و انتصار وی کلامی آورده و بیانی طویل کرده و از انچه
دیگر نقل کرده والله اعلم و بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده اند صیغهای مختلف آورده شده است
و اکثر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت است کذا سمعت من بعض المشایخ و اگر در اول گوید
و صل علینا معهم و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت
بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند ازان بوجوه اظهر آنکه شهرت
مشبه به کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ماسبق و وجوه دیگر نیز مذکور است و اکثر توجیهات
از انچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر برآنند که همین صیغه است
که در نماز می خوانند که افضل حالات است تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد که صلوة فرستم افضل صلوات و باین صیغه
بفرستد از عهده برآید و بعضی گفته اند که هرچه مشتمل باشد بر زیادت کمیت و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این
صیغه را بگوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوتیه از صلوات و ضبط آن آنچه

انچه حاصل شده ذکر کرده شده است وبالله التوفیق **وصل** از مواطن که وارد است دران صلوة
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت ومعلوم شد که آن فرض است
نزد شافعی وبعضی ائمه دیگر ونزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعاء ودر وجوب آن در تشهد اول
دو قول است اظهر منعست از جهة بنای آن بر تخفیف ودر حدیث آمده است که انحضرت صلی
الله علیه وسلم ازین تشهد انچنان نهض میخواست چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است ودر
استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قولست ودر وجوب آن در اخیر نیز دو روایت است اصح
آنست که سنت تابعه است واینهمه اقوال شافعی است ونزد حنیفه صلوة اخر در تشهد ثانی سنت
وسنت است واگر در تشهد اول سهوا بخواند سجده سهو واجب گردد از جهة تاخیر قیام وصحیح آنست که باین
مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد واقل صلوة بر انحضرت اللهم صل علی محمد واقل آن بر آل
وآله ودر کفایه باعاده علی ودر حدیث فضاله بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردیرا که دعا کرد در
نماز خود ودرود نه فرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند اورا وگفت
مراورا ومر غیر اورا وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی ودر روایتی به تحمید
وثنا بروی پستر باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا پس دعا کند بهر چه خواهد ومرویست از عمر رض گفت دعا و
صلوة معلق می ماند میان آسمان وزمین صعود نمیکند بسوی خدا چیزی ازان تا آنکه درود نفرستد بر پیغمبر صلعم
وروایت کرده شده است از علی رض مثل آن این حدیث در دعا نماز واقع شده است ودر دعا مطلق چه در نماز
وچه در غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم از اقوی آداب ارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون
خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای وثنای او بانچه اهل آنست پس ازان
درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس ازان سوال کند زیرا که بدرستی این احق واجدر است به سر در پی
در آمدن حاجت **فایده** ودرود فرستد در اول دعا واوسط وآخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده
است وابن عطا گفته که دعا را ارکان است واجنحه واسباب واوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد
واگر موافق شد اجنحه می پرد بسوی آسمان واگر موافق شد مواقیت پیروزی می یابد واگر موافق شد اسباب
زود میرسد بمقصود وارکان دعا حضور قلب است ورقت وفروتنی کردن وچشم خوابانیدن وتعلق قلب بحبل
حق وقطع از ماسوی واجنحه دعا صدق ومواقیت دعا اسحار است واسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وسلم و
در حدیث آمده دعا که در اول وآخر وی حمد وثنا شد رد کرده نمی شود ودر حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است تا

آسمان چون درود فرستاده شود برمن صعود میکند بر آسمان دادوکه صلاة بعد از دعا قنوت است وسند آن حدیث
وتعلیم آنحضرت صلعم مر ولد خود را حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم اهدنی فیمن هدیت و در آخر وی آمده
وصلی الله علی النبی محمد و این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه
وسلم خطبه جمعه وجز آن از خطیب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عز وجل شرط است در آن پس ایراد
واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این مذهب شافعی و احمد است
و از مواطن آن تعقیب اجابت موذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پس تر درود بفرستید برمن زیرا که هر که درود فرستد
برمن یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار پس تر سوال کنید برای من وسیله را الحدیث و بیاید ذکر این در باب
الاذان و در بعضی کتب نزد مرور بمسجد نیز زیادت کرده و در بعضی کتب عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است
و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است
فاطمه زهرا رضی که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد درود میفرستاد بر محمد پس تر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح
لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس تر میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک و مثل این نیز آمده است از ابی بکر بن عمرو بن حزم و ابو اسحاق بن شعبان گفته هر که در مسجد آید باید که
درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بروی و آل وی و گفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم
بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس
مراد بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچ
کس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون می درآیم من در مسجد میگویم السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب در درآمدن مسجد و برآمدن
از آن و ذکر نکرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست بخوانی فاتحه را بعد از تکبیرات
اولی و درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگوئی بعد رابعه اللهم لاتحرمنا اجره ولا تفتنا
بعده و درین حدیثی است که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بطریق شافعی خواهد بود نزد ما در نماز
جنازه قرائت فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعا است نه بطریق قرائت
و با وجود در مذهب ما درود نیز میفرستند در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره می خوانند و بر صفا و
مروه چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید مکه را طواف کنید به بیت هفت شوط و بگذرید

نزد مقام ابراهیم دو رکعت بعد از ان برآید صفا را و بایستید بروی چنانکه ببیند بیت را و تکبیر گویند میان
حمد و ثنای بر وی تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دعاء خیر برای نفس خود و بر مروه نیز هم چنین چنانکه در
رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع و تفرق برای امن از غیبت چنانکه روایت کرده
است ترمذی از ابی هریره که رسول خدا فرموده نشیند قومی در مجلسی که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی
عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که بنشینند پس
برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت برایشان اگرچه درآیند در بهشت از جهت
آنچه بینند از ثواب و نزد صباح و مسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعا که
من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل
بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو
گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و تکلم بشهادتین در غسل اعضاء وضو نیز آمده است
و عمل کاتب حروف چنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد و میخواند بعد از ادعیه که در اعضاء
وضو واقع شده و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است
که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی
بخیر یاد کند خدا تعالی به نیکی کسی را که یاد کرد مرا به نیکی و این بنا بر آن است که میگویند آواز کردن گوش
دلیلست بر آنکه کسی او را به نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا
چیزی دیگر را درود بفرستد انچه یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث
ابیموسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروه ان شاء الله
و نزد عطاس چنانکه جماعه بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بر آن و گفته که این موطنی است که منفرد است
در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد
در پهلوی ابن عمر و گفت والحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول
الله و لیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوییم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرا سخن نیست و لیکن چنانکه فرموده اند باید کرد شارع برخیزد المحلی و موطنی
خاص تعین کرده همانجا باید گفت و کرد چنانچه در قرائت قرآن در رکوع نهی کرده اند کذا فی المواهب و در شرح

تسعا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است سحنون درود فرستادن
در تعجب فایده و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم
آورده است که گفته است دو موطن که ذکر کرده نشود درو جز خدای عز و جل ذبیحه و عطاس پس مگو
در اینها بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید و نسزد که گردانیده شود صلوة علی النبی درودی سنت
و عادت گفتم من و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در آخر اذان میگویند ظاهر آنست
که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود از ابی هریره
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی
بر من روح مرا تا رد کنم سلام را بروی و در این حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی
علی عند قبری سمعته و از اشهر و اظهر مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم نزد ذکر شریف وی و شنیدن
اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی و حدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت و از مواطن
صلوة که گذشت و ثابت شده است عمل است بران و انکار نکرده آنرا هیچ یکی رسایل است و آنچه نوشته می شود بعد
از بسمله نبود در صدر اول و احداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار
زمین و بعضی ختم هم بصلوة کردند گویا ابتدای رساله و ختم آن بصلوة در حکم ابتدای دعا و انتهای او بصلوة شد و حدیثی
روایت می کنند که هر که صلوة فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار می کنند او را ملایکه مادام که اسم من در کتاب
ثابت باقیست این مواطن و مواضعست که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکورست و در رساله فاکهی که
در زیارت نبوی صلی الله علیه وسلم تصنیف کرده است زیاده برین مواضع نیز مذکور است و انها را نیز ذکر کردیم
تا نوعی از شمول و استیعاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر را از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازت
است که بعد از هر نماز فرض یا نفل سه بار درود بگوید و بالله التوفیق **فایده** و نزد قیام از منام از برای صلوة
لیل عقب وضو و همه و بعد از تهجد و در روز جمعه و شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه و روز شنبه
و یکشنبه و در هر یکی ازین ایام احادیث وارد شده و در وقت سحر و نزد دیدن کعبه زادها الله شرفا
و نزد استلام حجر اسود و در طواف و التزام و در موافقت حج و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور وی
صلی الله علیه وسلم مثل مسجد قبا و وادی بدر و جبل احد و مساجد نبویه و جز آن و نزد ذبح و شراء و نزد کتابت
وصیت و ارادت سفر و رکوب راحله و نزول منزل و نزد برآمدن بازار و در آمدن در وی و نزد طنین

شغل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و نزد درآمدن خانه و برآمدن از خانه و نزد دل حاجت
و نزد خوف و احتیاج و نزد گریختن داه و غلام بلکه گم شدن هر چیز و نزد غم و شدت و رفع طاعون
و خوف غرق و نزد خواب کردن پای و نزد خوردن ترب تا بوی بد نیارد و حدیثی درین باب نیز می آید
و نزد خوردن آب از ظرف و نزد نهیق حمار و شهور درودی استعاذ است از شیطان و درود نیز
بخوانند تا دفع شر و جلب خیر هر دو واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات
برادر مسلمان با مصافحه و در اجتماع که برای خدا و از شعایر اسلام بود و نزد ختم قران و در دعاء حفظ قران
و نزد افتتاح کلام غیر منهی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرائت حدیث اولاً
و آخراً و نزد استحسان چیزی و بعضی علما در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد
مشاهده امری محترم **فایده** و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی مکروه داشته
افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند
و سلام نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال با امتثال امر ندارد
کذا فی المواهب و نقل کرده شده است از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایب
و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود بو
سلام علیک و السلام علیک و هر چه که متعارف اهل روزگار شده است راضی نباشد که بسیار مستقبح و مستنبع
است **تنبیه** صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است خصوصاً در روز جمعه و شب جمعه که از
ایام اسبوع است و در وی امر باکثار آن واقع شده است و بوصول آن بجناب نبوت و قبول از آنحضرت
بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة و بسیار فرستید
درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهرا و الیوم الازهر لیلة
الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و روز جمعه است و احادیث درین باب
بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده می شود بر آنحضرت اگرچه صلوة امت بروی همیشه معروض
میگردد و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را بآنجناب میرسانند و لیکن
درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق
آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت
در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت

وسلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناطق در انست و صاحب مواهب
از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة
بروی در وی مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است
امت را در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی صلی الله علیه وسلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل می شود
ایشانرا در روز جمعه حاصل می شود حور و قصور و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت دین روز حاصل
می شود و نام وی در آخرت یوم المزید است که در روز وی نعمت حق زیاده می شود بر اهل جنت و بدیدار مولی
تعالی و تقدس مشرف می شوند چنانکه در باب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و
روز مزید است در آخرت و روزی است که جمع شده است در وی خلق عالم و اسعاف می کند خدای تعالی در وی
مطالب و حوایج ایشان را و رد نمی کند سایل را و قبول میکند دعا را و اینهمه حاصل نشده ایشان را و نتوانستندی
از انکه بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر دست وی پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای قلیلی
از حق وی صلی الله علیه وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بروی درین روز و شب والله اعلم **وصل** در بیان
فضایل و فواید ثمرات صلواة علی النبی صلی الله علیه وسلم و اما فضایل و فواید و نتایج و ثمرات صلوة خارج
از حد حصر و بیان است و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الهی
تعالی شانه و موافقت وی و ملایکه وی عز شانه که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه
وسلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و چه بالاتر و عظیم تر از انکه حضرت عزت
جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و دراینجا اشکال می آرند که چون روا باشد که صلوة بر آن
حضرت یکی باشد و بر مصلی ده و جوابش آن است که واحد که در حدیث واقع شده است فعل بنده است
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاء عمل خود یکی بده بباید و از ینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم یکی باشد صلوة میفرستد بر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و سلام
دعا کرد و گفت خداوندا من عاجزم در اتیان این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لایق است
بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد بر وی لایق است به کمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسبت
به عزت در جت حبیب وی نزد وی و هذا ظاهر و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کاملتر باشد بصد هزار
درجه از ده درود که بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر است
بصد هزار فلس و از ابو طلحه آمده است که گفت برآمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی و حالی انکه دیده می شد

وصل
در بیان فواید صلوة علی النبی

می شود اثر سرور و در بشره مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پرنور تابان تر است
سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت آیا راضی نمی گرداند ترا یا محمد که پروردگار تو می گوید صلوة نفرستد بر تو
هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد
و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدای تعالی بروی گویا مقصود از نجا بیان مطلق واقع شده و در
حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود کسیکه صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدای تعالی بروی
که صلوة فرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی صلوة میفرستد بروی خدا و فرشتگان او
صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که منحصر در هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعفت
بسیار است بهفتصد بلکه از ان هم بیشتر آمده است بر اندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخیر میان
قلت و کثرت نوعی از تهدید است زیرا که تخیر بعد از اعلام بوجود خیر در مخیر به متضمن تحذیر است
از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من میخواهم
که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار گردانم برای تو از دعائی که میکنم برای خود فرمود هرچه میخواهی
گفتم ربع فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده
کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم
بگردانم برای تو تمام دعا خود را فرمود اذا یکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسیکه صلوة فرستد
بر من یک صلوة صلاة فرستد حق تعالی بروی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند گرداند او را ده درجه
حط ده خطیه و رفع ده درجه مخصوص جزای عمل صلوة و مزیت و فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است
و در انجا حط و رفع نیست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل
المقرب و فی روایة المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است از روی
فرستادن صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و شرور روز قیامت
بیشترین شماست در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر
صلی الله علیه و سلم کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کشنده مر آتش را و سلام بروی فاضل
تر است از عتق رقاب در اینجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة است
ظاهر آنست که هرچه از کمیت و کیفیت و مبالغه و تکثیر مشتمل است بر آن صلوة وی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بهایج چه بروی فیض و شود از حضرت رب العزت و نوعیله لایق ل ست
ما لا یخفی و با نجمله صلوة بر انحضرت صلی الله علیه وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمامه ابواب خیرات و سعادات
است و اهل سلوک را در آمدن از ین باب موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشایخ فرموده اند
وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت و ترقیت کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریقی موصلست مر
ورا و همین صلوة و توجه بدان حضرت ترتیب او با حسن آداب نبویه و تهذیب او باشرف اخلاق محمدیه خواهد
و ترقیت او با علا ذروه کمال و ایصال او بمحل اسنی از حضرت کبریا متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه
الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند
بعضی مشایخ بقرارت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم و میفرمودند بقرارت
قل هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و
فرستنده صلوة بر پیغمبر خدا صلعم به بیند اورا در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی
الشیخ احمد بن موسی المشروع و بعضی متاخرین مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم فرموده اند طریق
تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد متصرف التزام ظاهر شریعت است
با دامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن
پیدا شود که بدان راه بیماید و فیض و اعانات و امداد از ان حضرت بیواسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده اند
صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگرچه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه
شاذلیه که بتحقیق از شعب طریقه قادریه است استفاضه انوار از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت
و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ اجل و اکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه
و نفعنا ببرکاته و برکات علومه میفرمود باید دریافت که در حین خواندن صلوة در کدام بحار فضل و رحمت خوض و
غوض مینماید اللهم که گفتند در دریای رحمت الهی در آمدند و میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت
گویا خدای تعالی را بتمام اسماء الهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
خوض نمود و به علی آله و اصحابه در بحار فضایل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد خوض و غوض درین بحار ناشنا
محروم و مایوس آمدن چه صورت دارد و قتیکه این فقیر را به سفر مدینه مشرفه وداع کردند فرمودند باید که درین سفر
بعد از ادای فرایض عبادتی بالاتر از صلوة بر انحضرت صلی الله علیه وسلم نیست و چون از تعیین عدد پرسیده شد
فرمودند اینجا عدد معین نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ وی مصبوغ گردید و از غیر آن وقت

میفرمودند که طالب را باید که هر روز از صلوة ورد معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود باقل آن چنانکه بعد از
نمازی بصد بار بخوانند و کمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکرده اند و در وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد
و از مطالب سنیه و فواید عظیمه آنکه صلوة و سلام امت میرسد بحضرت وی صلی الله علیه وسلم روایت کرده است
ابوهریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلام نمیفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدایتعالی بر من
روح مرا تا آنکه رد می کنم بروی سلام او را و جواب سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه درود میفرستد بر من نزد قبر من میشنوم و کسیکه درود میفرستد بر من از
دور رسانیده می شود بمن یعنی ملایکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستی که
مر خدایتعالی را فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میرسانند مرا از امت من سلام را و در بعضی روایات آمده که نام
او را و نام پدر او را نیز می برند و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین
دهلوی سلام علیک و بقرئک السلام شعر لک البشارة فاخلع ما علیک + ذکرت تمّ علی ما فیک من عوج +
بیت جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر باز گو + در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود + و از اعظم
استحضار محاسن نبویه است در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه وسلم در عین که لازم کثرت
صلوتست بصفت توجه حضور شعر لو شق عن قلبی تری وسطه + ذکرک فی سطر و التوحید فی سطر + و از
فواید آن معادل اعتاق رقاب و عشرین غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی
صلی الله علیه وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و لحوق و اتصال بآنحضرت
بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولی جمیع امور در آن روز بر شدت و کفایت
جمیع مهمات و قضای تمامه حوایج و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از فوات فرایض نیز
و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه وسلم و تفریج کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع
و اظهار برائت متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملایکه وی عز و علا و تزکیه
و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغ بال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد
و اولاد اولاد تا طبقه رابعه صلی الله علیه وسلم **فایده** و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی
از مهالک دنیا و مضایق روزگار و تذکر منسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتسام بخل و جفا و از دعای
بر رغم انف و تطییب مجلس و غشیان رحمت و توقیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آن حال بر آفات و مرور و
نجات از آن در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوة و حصول تحیت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه و ترحیب ایشان ارواح او و کتابت
صلوة وی با قلام ذهب بر قراطیس فضه و دعا ایشان مراو را بزیادت خیر و استغفار ... و اعظم فواید
و اتم رغایب حصول شرف رد سلام که سنت مستمره بلکه فرض مقرر است و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای
خیر و سلام از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار دست دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات
است **بیت** بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب ٭ که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو ٭ بیشتر از سلام
کردن بروی سلام از جانب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده بعد از
سلام کردن برو سلام تام مشرف گرداند **فایده** از فواید صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم باز داشتن ملکین
است از نوشتن گناهان تا سه روز و منع اغتیاب مردم مر مصلی را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز
قیامت و گرانی ترازوی بر اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح
دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن وی شکر نعمت
وی عز و علا و معرفت حق و نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است اینهمه را فاکهی رحمة الله علیه در رساله
آداب زیارت که در جذب القلوب از آنجا نقل کرده شده و از آنجا درین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فواید
زواید نیز مذکور است که وقت بدان اتساع نیاورد یکی از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی
محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین فیروز آبادی باسانیدی که او راست روایت می کند در اینجا ثبت می گردد
بامید آنکه طالبی آنرا ورد خود سازد می آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای وقت و ایمه
عصر خود بود آمد ابوبکر بجهة اکرام وی بر پای ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران
گفتند که یا سیدی این را بشبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون می خوانند گفت من نکردم
مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و سلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدیدن او بایستاد و او را
در کنار گرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این بشبلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیه می خواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الایة و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة
متعارف مجالس هو الیه اهل حرمین است زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد ازین این آیه را نیز می خوانند ان الله و ملائکته یصلون
الایة بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم **وصل** شک نیست که بر اندازه منافع
و فواید صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مدح و ثواب فاعل آنکه وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز
ثابت خواهد بود زیرا که عملی که فضیلت و ثواب آن عالی تر ... ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب آن شدید و قوی تر

وصل در ذم ترک فرستادن صلوة صلی الله علیه و سلم

ودر حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ان البخیل ودر روایتی
البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علی پس باید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال وصرف آن خستی
کند ولیکن بخیل سخت تر وکامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی ودرود نفرستد بر من وبا آنکه از صرف وقت واستعمال
زبان در محبت من وشکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر ووافر تر از صرف مال وافضل از عتق رقاب است وآسان تر
از آن است واز امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما وعلی ابائهما العظام واولادهما الکرام امام محمد باقر
آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی ودرود نفرستاد بر من پس بتحقیق
گم کرد راه بهشت را ودر حدیث ابی هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کسیکه فراموش کرد صلوة
بر من فراموش کرد طریق جنت را واز قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم وقتیکه ذکر کرده شوم من نزد
مردی ودرود نفرستد بر من پس بتحقیق جفا کرد بر من واز جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نشستند قومی
مجلسی را پس متفرق شوند ودرود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز آنست که گویا متفرق شدند از مجلسی
که گنده تر است از مردار واز ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشینند قومی مجلسی را که درود نفرستند
در وی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت برایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت یعنی
اگرچه بحکم ایمان واعمال صالحه در بهشت در آیند وثواب آن دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوات بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند ودر حدیث دیگر ذکر الحمد و
الصلوة علی النبی هر دو واقع شده ودر حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و
درود نفرستاد بر من وخوار باد مردی که در آمد بروی رمضان وگذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی
در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است وموسم مغفرت است
وخوار باد مردی که دریافته پدر ومادر یا یکی از آن دو پیری را در دنیا ودر نیاورد او را بهشت یعنی باید پدر ومادر
را خدمت کند وراضی دارد ایشان را خصوصا در کبر سن تا متوجب دخول جنت گردد ودر حدیث دیگر آمده
است که آنحضرت بر آمد بر بالاء منبر وگفت آمین باز بر آمد گفت آمین معاذ بن جبل رض گفت یا رسول الله آمینها
گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل آمد وگفت یا محمد هر که نام برده شود تو نزد وی
ودرود نفرستد بر تو وبمیرد در آید در آتش ودور می اندازد او را خدای تعالی از درگاه قرب ورحمت خود پس
بگو آمین گفتم من آمین همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را وقبول کرده نشد از وی وکسیکه نیکی
نکرد بمادر وپدر خود وآمده است که هر که در مجلسی بنشیند ودرود گوید آمرزیده شود هرچه واقع شود از

درا ... بالعلیه ... نیز ... مراد بذرا ... ت ... در ... شریف وی بردن است

و شاملتر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال سیئه وی صلی الله علیه وسلم اگرچه بتصریح نام شریف وی مذکور نگردد
علما موضوع مسئله ذکر اسم شریف را ساختند بنا بر ظاهر و بالله التوفیق **وصل** اختلاف کرده اند در
غیر سید المرسلین وی صلی الله علیه وسلم و سایر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم می شود از کلام
قوم است جمع بر آنند که جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در شفا می گوید که روایت کرده شده از
رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در مواهب میگوید که ثابت شده
این روایت از ابن عباس در روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس
نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه وسلم و سند این صحیح است و حکایت کرده
است از امام مالک نیز که گفت جایز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا جز محمد صلی الله علیه
وسلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک نه اینست بلکه وی رحمة الله علیه
در مبسوط گفته است مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نیز سزد و نمی سزد ما را که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه امر
کرده شده ایم بدان و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت صلی الله
آمده که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و بر غیر ایشان جایز
نیست و از ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة
علی احد الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که
رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و در اثبات
این تحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تز
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان در وقتیکه می آوردند صدقات را نزد وی
صلعم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث
است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت می فرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در حدیثی
حضرت تعلیم صلوة کرده است و علی آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است
که وی صلوة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است این را مالک در موطا
و ... ازانس روایت ... ده که گفت ... ما را ... غایب بودند

وصل در اختلاف در صلوة بر غیر آنحضرت

منک علی فلان صلوة قوم ابرار الذین یقومون باللیل ویصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین
علما گفته و در مواهب میگوید جمهور علما بران رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جایز نیست
افراد غیر انبیا بصلوة بلکه این چیزیست که مخصوص اند بدان انبیا گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته
نشود ابوبکر صلی الله علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه بتنزیه و
تقدیس پس گفته نشود قال محمد عزوجل اگرچه عزیز و جلیل است و همچنین واجب است تخصیص نبی و سایر انبیا بصلوة
وسلام و شریک گردانیده نشود با ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه
شعار و لهذا جایز نیست مثلا در آل ابی اوفی و غیروی که شعار ساخته بود مر ایشانرا و هرجا که ذکر ایشان بود صلوة
فرستاده شود و ذکر کرده شود ما سوای انبیا را از ائمه و غیرهم بغفران و رضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفر لنا ولا
خواننا الذین سبقونا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه
پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ائمه خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشانرا با پیغمبر صلی
الله علیه وسلم و واجب است اجتناب از طریقه ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت
است نه بر طریق استبداد و اصالت و لا کلام فیه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعاء مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مخالف مر دعاء مر ناس را و همچنین
کلام در سلام و شیخ ابومحمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوات است پس استعمال کرده نشود
در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده شود بدان و گفته شود سلام علیکم و علیکم السلام و گفته
است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اسلم و اقرب است باحتیاط و رعایت ادب بجناب نبوت
و در مواهب لدنیه می گوید که بسیار اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام در آن حرام است یا
مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب اذکار
و گفته صحیح آنست که مکروه است کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم تنبیه معلوم شد که بتحقیق
در صدر اول نبود بلکه مومنان مامور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بحکم آنحضرت که صلوا علی
الانبیا قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی بر انبیا دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالف افتاده بر آل
و سلام میفرستند اصالة و الا بر وجه تبعیت جایز است بی خلاف و در کتب قدیم سلام نسبت
که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده می شود والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا
شده اما دیدیار عترت رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه

و در طریقهٔ صوفیه می نویسند قدس الله سره العزیز یا قدس سره بتفاوتی که درین باب و عبارت هست و بعضی قدس
روحه و بعضی کلمهٔ صلی الله علیه وسلم می نویسند و این بقاعدهٔ مشهورهٔ نحویه که در اعاده جار است موافق نیست و بعضی در
صلوة بر انبیا علی نبینا و علیهم زیاده می کنند تا صلوة بر ایشان بتبعیت و طفیل واقع می شود و در اکثر متعارف
در دیار عرب و هرکه در حکم ایشان است در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم
نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و فقط صلی الله علیه وسلم در غایت
ایجاز و سلاست واقع شده است **باب دهم** در انواع عبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شک نیست که مقصود از
باب دہم
آفرینش عالم عبادت است بقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست بقرب و وصول
بحق عبادت است چنانکه میفرماید ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی ولقد نعلم
انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین
موت است از جهة بودن وی امر متیقن بسبب زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم به عبادت
آنست که چون مشتغل شد انسان بعبادات منکشف می گردد بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این
انکشاف گشت دنیا بالکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر شد سبک و آسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس
متوحش نشود بفقدان و منتشی نگردد بوجدان آن پس زایل گردد حزن و غم و نیز و چون نازل شد
بر بنده مکاره و گریخت از آن بسوی طاعت مولی گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواه بدهی
تو مرا خیرات یا بیفکنی در مکروهات پس فراموش می گردد مکروه و فراخ می گردد بان سینه و قال الله تعالی فاعبده
واصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد
از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده مسافر است بسوی
درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیات است محتاجست به توشه راه که عبارت است
از عبادت و مستغنی نیست از آن و هرچند وی اقرب عبادت وی اعظم و افزون شخصی در مجلس جنید
حرفی می گفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف
کرده اند علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی از شرایع که پیش از وی
بود جمهور بر آنند که متعبد نبود بچیزی از آن بلکه عبادت نمی کرد بهرچه انداخته شد در دل وی از عبادات و حکم می کرد
بعقل او بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که بذکر
بود و اگر بهر دو باشد نیز محتمل است که نورانیت ذکر فکر صاف می شود و در می یافت علوم و حقایق او والله اعلم

چنانکه مولانا در مثنوی گفته است **مثنوی** اینهمه گفتیم و باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ٭ ذکر آرد فکر را در اهتزاز ٭ ذکر را خورشید این افسرده ساز ٭ و بالجمله ذکر
اعلی است که بواسطهٔ اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد می گردد و در فکر تعلق به نفس است و معلوماتی که در ضمن
مودعست و تربیت آن بروح مخصوص بحصول حاصل میگردد و بعضی علما قایلند که عمل بشرایع انبیا خصوصاً شریعت
ابراهیم علیه السلام می کرد و حجت می آرند که آنحضرت ماموراست در قران با قتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت

قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم
پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهدیهم ایمان بالله و توحید و
اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع
دران از جهة اختلاف دران و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد برانکه
آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است
پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب
و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و درینجا نکته ایست که متوهم می گردد که چون آنحضرت مقتدی
و متبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود و دفع این توهم می کنند بآنکه چون مقتدی
متبع بهمه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم و بالله التوفیق صاحب مواهب
مقصد عبادات را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم
صلوة سیوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و دروی
چند وصل است **وصل اول** در وضو و سواک و مقدار آب وضو و وضو و وضات بمعنی حسن و نظافت است
و وضو بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت آمده اند گاهی بمعنی مصدر
گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب او
بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیه و این آیه در سوره مایده است
که مدنیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در ابتدا و حی نماز
و وضو را آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش عهد
کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده
است اتفاق اهل تفسیر را برانکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز در مکه
آنحضرت نماز نگذارد هرگز مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم

شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر
است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد
و این منافات ندارد بآنکه وضو پیش ازان باشد ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر بآنکه
گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود نه واجب لیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جایز باشد
و این خلاف اجماعست و ممکنست که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و انتم
محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید
بوجود حدث گشت و لیکن در نسخ احکام سوره مایده سخن است فقد ورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای
هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است مسلم از بریده رفع روایت کرده که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز
بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی
برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و بخاری و ابوداود و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده
اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت
کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمیشد و ازینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص
حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد
هر نماز و نهاده شد ازوی وضو مگر از حدث و اما مسواک مشتق است از سوک یعنی مالیدن و مالیدن دهن
و سواک بالکسر چوبی که بدان مال مسواک مثل و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود
اگر نمی بود خوف مشقت برامت امر میکردم و واجب می گردانیدم برایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود
مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب رضای حق است تعالی و تقدس و فرمود نیامد مرا جبرئیل
هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که لازم گیرم پیش دهن خود را و در روایتی لثه را و لثه
بکسر لام و ثاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک
است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لیکن در صحت این حدیث سخن است و خصایص ثابت نمی شود مگر بدلیل
صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عایشه آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که بر من فرض اند و برای شما
سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شدم

من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریحست در عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب
واقع شده باشد اما بر مت اجماعست که واجب نیست بلکه سنتی است موکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد
شافعی و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون برخاست از خواب شب
می مالید و پاکیزه می کرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد مسواک برای وضو نماز است
و وضو نزد برخاستن از خواب برای نماز شب سنتی علیحده است و برای قرائت قران و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد
و نزد تغیر فم خواه تغیر رایحه یا تغیر لون اسنان و نزد درآمدن در منزل در حدیث عایشه آمده که چون می درآمد آنحضرت
در خانه نخست کاریکه میکرد مسواک می کرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز می کرد کذا قیل و آنحضرت مبالغه می کرد در استیاک
چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت می کردند مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع بضم همزه و فتح
آن و عین مهمله گویا قی میکند و در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابو داود
اه اه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و
امر نیز فرمود بدان و بانگشت کفایتست خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است
و شافعیه که برای هر نماز می کنند بیشتر همین جامه می کنند و ابو نعیم و بیهقی آورده که استیاک می کرد آنحضرت بعرض
یعنی عرض دندان و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند از جهة حدیث
کان تعجبه التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهة
حدیث عایشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هرچه بود از
اذی رواه ابو داود باسناد صحیح و بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد بتیمن در مسواک آنست که ابتدا بجانب راست
کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست
راست نقل باید فتدبر و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله اذی است چنانکه امتخاط و مانند آن پس بیسری
باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است این
تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و متعارف استیاک بدست راست است و دست چپ که
متعین است برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بی وساطت آلتی چنانکه در امتخاط و مانند
آن و کراهیت استیاک در مسجد بر تقدیریکه چیزیکه خارج میکرد از دهن قدری بیندازد نعم اگر استیاک
بدست بود این کلام جاریست در این و اگر بچوب و مانند آن بود استحباب ابتدا بجانب یمین بحال

نموده است ... بر تقدیر ... بالجمله ازین کلام معلوم می شود که اختیار بعضی بر استیاک بدست چپ است والله اعلم
مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که غسل بیک صاع کردی که پنج مد است و وضو بیک
مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تعسر
نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه فطر در بیان آن تقصیری نرفته است و
گفته اند که مراد از احادیث تعیین تحدید نیست بلکه تقریب است چنانکه اگر اکثر یا اقل ازان وقوع یابد نیز جائز است
و اصل آنست که بر قدر کفایت بکار برده شود و اسراف کند بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تقلیل آب وضو و از ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را نیز منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار
ریختن آب و میفرموده است من کسانیکه پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب
اسراف نمایند و میفرمود وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را در وضو هراس آب دهد و وسواس
اندازد پس از وسواس بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بان بود که التفات نکردن و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و
در پی آن خاطر نروند و برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نامقبول است
و ناپذیرای درگاه حق نه برزعم او بگوید که تو برو از دست من که زیاده برین نمی آید و مولای من کریمست تعالی و تقدس یمن
قدر چیز بر فضل و رحمت او واسعست و همچنین در نماز دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس در نقصان و اخیال و اختلال
از جهت شیطان و بیماریها استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت موثر است کما جاء فی الآثار و
در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سعد
بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی ماهذا السرف
یا سعد گفت سعد و هل فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد
فرمود آنحضرت صلعم نعم وان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف می باشد اگرچه باشی بر جوی روان
و این مبالغه است در منع و تحذیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی از
این باب احساس فرموده تا برای دفع آن اینمبالغه نموده و در مسایل فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی
بود در ریختن آب اسراف نیست چه هر قدر آب ریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و
در حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثر
پاک هم نیست پس او را در جائی دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد
و در نهر جاری که غساله هم در روی افکند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه فرمود که در آنجا نیز

تجاوز از حد مناسب بود و گفته اند که اگر دلیل بسیار بر تحقق این اسراف در آب باشد اسراف در عمر و تضییع وقت
باقیست و نزدیک بانیست آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یا نی اگر در آنکه آب
در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم وصل
گاه بودی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعضاء وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم امت که این قدر کافیست
واقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن درست بود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به
روایت ابوداود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه
وسلم پس وضو کرد مرة مرة و گاه بعضی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده
است و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی
حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضوست و
احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار
آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم
در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سه سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و
گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبدالله بن زید بن
عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس
طلبید اناءی را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پس در آورد
دست خود را در اناء و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس در آورد
دست خود را در اناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را دو
دو بار و مسح کرد بسر خود با قبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا
و نسائی و ترمذی نیز همچنین آمده که در شستن پای عدد مذکور نشد و در روایتی از نسائی آمده که شست
هر دو پای خود را دو بار و در بعضی احادیث غسل اعضاء مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهرش در یکبار
خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت ماند و هیچ حدیثی
در صفت وضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نهی کرد از زیاده

وفرمود وسیله زیاده نسبت بر ... نقصان کردید ... کرد ... مشکل است ... ذم است از ثالث وجواب میگویند که این امر نسبی است واسارت متعلق بنقص وظلم بزیادت ودر روایت نقص نیست وهمین قدر است که هرکه زیاده کرد برین بدکرد وتعدی نمود وظلم کرد واین صحیح تر است وابن خزیمه در صحیح خود روایت کرده ودر ذکر نقصان سخن کرده وراوی آنرا تخطیه کرده زیراکه ظاهر وی ذم نقص است از ... انجنین است وبعضی گفته اند که درکلام تقدیر است ومراد من نقص من واحدة است ودر بعضی روایات آمده است من نقص من واحدة اوزاد علی ثلاث فقد اخطاء وازامام شافعی نقل کرده که گفت دوست که زیاده کند متوضی بر سه بار واگر زیاده کرد مکروه نمیدانم آنرا وگفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم آنرا والا هم آنست نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه وحکایت کرده است دارمی از قومی از شافعیه که زیادت بر ... می گرداند وضورا چنانکه زیاده رکعت در نماز واین قیاس فاسد است ومنقول است ازامام احمد که فرمود جایز نیست زیادت بر ثلث وابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه اثم گردد وشمنی از فتاوی ظهیریه می آرد که هرکه ... اکتفا کرد اثم می گردد ونزد بعضی از جهة ترک سنت مشهوره ونزد بعضی اثم نگردد از جهة اتیان مامور به وصحت حدیث وارده دران وامام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضل است ودو بار کفایت دارد اگر باسباغ واکمال بود نیز کفایه است وی گوید که قول امام ابوحنیفه این است وآنحضرت صلی الله ... مضمضه واستنشاق گاه بیک غرفه کردی وگاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضائی که از ... نیمه در مضمضه بکار داشتی ونیمه در استنشاق در سه صورت همچنین وصل فرمودی وجمع میان مضمضه واستنشاق مذهب شافعی است وآن بر صور متعدده متصورات وصحیح همین است که بیک غرفه مضمضه کند واستنشاق دیگر مضمضه کند واستنشاق همچنین سه بار کند وصاحب سفر السعادت می گوید که در هیچ حدیث صحیح ... بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دوبار یا سه بار آب جدید کرده باشد وارد نیست انتهی وما عبارات احادیث را تحلیل یافتیم در اکثر احادیث انجنین واقع شده است که بگرفت هردو کف دست آب پستر واستنشاق کرد پستر از وی شست پستر دو دست تا آخر وتعیین این عبارت بسیار است در دلالت بر وصل مضمضه واستنشاق کند اگرچه قطعی نیست ودر بعضی هر دو دست شست پستر مضمضه پستر ... کرد پستر روی شست واین فصلیت چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر از ظهور آن است در وصل ودر مشکات روایتی از بخاری ومسلم آورده که مضمضه واستنشاق کرد سه بار بسه غرفه ... دو وجه است فصلة ووصلة ... در ... احادیث ... ده که

کرد و نه سبب مشهور از امام شافعی این است بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابو حنیفه رح فصلست میان مضمضه
و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هرکدام عضوی علیحده است پس وظیفه غسل هریک باشد
جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصلست بموافقت وی مر قیاس را چنانکه
قاعده مقرر است در اصول فقه نه تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شمنی
آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه و ثقات تابعین است از پدر از جد روایة میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار
پس استنشاق کرد سه بار و گرفت هربار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهة اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه
مجهول است و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول میگوید
که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشانست و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب است و شمنی در شرح
نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از کبار محدثین و در درجه مشایخ
امام احمد بن حنبل است گفته جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت است و در سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت
محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی
و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود و ابن
سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح هکذا پس ثابت
شد که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة
الله علیه نیز جایز است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق به
آبهای جدید نیز روا بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه و استنشاق بکف واحد جایز بود
و اگر جدا جدا کنند محبوبتر است نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکرد
و مضمضه و استنشاق سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آن حضرت صلی الله علیه
وسلم استنشاق بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس
اختلاف است در قدر واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود
بر وی مسح اگرچه یکموی و در روایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجب است
و نزد امام ابی حنیفه ربع راس و مسح تمام سر سنت است و دلایل این مذاهب مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادت
در استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بدست
مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم و

مسح تمام سر سنت است و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا

پستر و کند پس هر دو دست را تا باز آرد بهمان جا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر مذهب امام اعظم یکبار

است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار باب جدید بدعت است و امام شافعی

گوید مسح تمام سر سه بار با آبهای جدید سنت است و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث

مسح بار واحد در هدایه گفته که آن مشروع است و مرویست از امام ابی حنیفه در بعضی شروح هدایه گفته

که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد و مروی از آنحضرت

صلی الله علیه و سلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة

واحده نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از احادیث این است و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و

این باین معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر برد باز از موخر بمقدم آورد و نیز این احادیث

موسوم بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکیک بار و دو

دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی رح تثلیث مسح باین دلیل است و قیاس

مسح بر غسل و جوابش آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتمل است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح

آمده بیان کرده تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف است پس قیاس وی مسح

بر غسل که مبنی بر مبالغه در اکمال و اسباغ است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری

گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما همبرین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب

میدارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحده

است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر

ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان این را نقل

کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول در روایتی

از حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده

شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بجهة مخالفت احادیث صحیح حجت نیست

نزد اهل علم انتهی و ترمذی از دلیل ابن حجر آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هر چه از پیغمبر

آمده اگر بصحت رسیده محمولست بر تکرار آب واحد نه آب جدید کما قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش

کردی ظاهر او باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون گوش و از برای مسح درون انگشتان در

سوراخ گوش در آوردی و مسح گوش بآب جدید است نزد ائمه ثلاثه و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد به
بقیه آب سر در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده و در بعضی تصریح بآب جدید و ظاهر سیاق آنها
در بودن اوست بآب سر و اما انچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول است
بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله روایت مسح اذنین
بآب سر در اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطرق کثیر آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما غسل
رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد و اما بقید تنقیه و تنظیف و لهذا بعضی قایل نیستند بتثلیث غسل در آن
کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده و
در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهرا در هر وقتی بطریقی واقع
شده و الله اعلم در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و ارجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابوحنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون
وضوی کردی می گرفت کفی از آب می در آورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد لحیه خود را و میفرمود بهذا امرنی
ربی و کیفیت تخلیل اینست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث
آنست که بآب جدید بود و بعضی گفته اند که بآب وجه است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد
است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نیز در ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آن حضرت
صلی الله علیه و سلم چون وضوی کردی میمالید عارضین خود را پستر می آورد انگشتان خود را در لحیه
از تحت آن و اما تخلیل انگشتان دست و پای گاه گاه کردی کذا فی السفر السعادت و آن نزد امام ابوحنیفه
و امام شافعی سنت است و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بخلاف در اصابع یدین و در روایتی
است که اشهر سنت است و بروایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص
اصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و تخلیل
اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خدمت باصاغر مناسبتر است و کیفیتش آنست که تخلیل
بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را
بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت برین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته
اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذهب حنفی از ا

از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود کہ ہر کہ مسح کند بر قفا ہمراہ سر نگاہ داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بروایتی دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار بعضی شافعیه ہمین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن حجر نیز آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت ابوداود و انه صلی الله علیه و سلم مسح الرقبة مع الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در ہدایه آنرا در سنن و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیح درین باب آمده و دران دلیل است بر جواز استعانت مرد بغیر خود در ریختن آب بر دست بی کراہیت و احضار آب بطریق اولی خواہد بود ولیکن ازینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید و اگر بعضی مردم در وقت پای شستن ایا میکنند و دیگر را نمیگذارند که بشویند اصلی ندارد مگر قصد ایشان رعایت ادبست که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را در پاکی نمود که بدان اعضا بعد از وضو پاک کند و بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است **فایده** و حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بود مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که میچید بدان آب را بعد از وضو اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این ہر دو حدیث در جامع ترمذی مذکورند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اہل علم از صحابه و تابعین و غیرہم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته اند و بگذارند تا بیحیای خود خشک شود که موجب نورانیت و ثقل میزان اعمالست و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زہری و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نبود کراہیت ندارد و در بعضی از شروح مشکات از ازہار نقل کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه ہم نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروہست و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از ان بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف اینقدر است که بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل ہر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی علما از غسل اعضا وضو یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو لقوله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابو داود والحاکم عن ابی هریرة و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید کشاده شود بر روی هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته می شود این در کاغذ پاره و مهر کرده می شود بر آن و کشاده نشود مگر در روز قیامت اما خواندن سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است در سنن الهدی برای آن اثر ضعف نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم **فایده** شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده نبشته است ترک اسراف در آب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و ترک استعانت از غیر و مسح موضع استنجا بخرقه و استیفاء آب وضو بنفس خود مبادرت به ستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که بروی نام خدای عز اسمه یا نام پیغمبر صلعم در حالت استنجا و بودن انا از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ و اگر انائی باشد که اغتراف میکنند از وی بجانب دست راست بنهند و نهادن و نهادن دست بر دسته وقت شستن نه بر سر انا و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضوی و حلیا نچه نهادن برزدن آب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن آنها خصوصا در شتا و تجاوز کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا متیقن گردد شسته شدن آنها و اطالت غره و تحجیل و بعد خواندن

سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و شربت بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جایز است و گذاردن دو رکعت بعد از وضو و پر کردن انائی برای استعداد نماز آینده و نگاهداشتن جامها از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ نزد استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضا وضو ساختن باب گرم کرده در آفتاب و اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک دارد در وی و اگر اول بار باشد است والا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث از کتب سته و غیرها بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی

و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک و شبهه بدان راه نیست و بعضی
از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف همه قایلند بدان مگر از امام
مالک بروایتی نقل کنند که قایل نیست بدان برای مقیم و روایات صحیحه از وی مصرح اند بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه
دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین است مقتضای آنچه در مدونه است و باین جزم کرده است
ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه نفس خودش است اما فتوی بر جواز
بود مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی و ظاهر مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نمی کردند و
اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم حصول مشقت درینحال نه آنکه معتقد جواز آن نبودند و الله اعلم و از امام ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا ندیدم در روی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد
فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت می کنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه و سلم و در روایتی فرمود
چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعاً و موقوفاً و اما آنکه بعضی قرارت جر را در و ارجلکم حمل بر مسح کرده اند
و قرارت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین مغیا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفت
که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسح کرده بر خفین و در بدایه میگوید که اخبار
در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هرکه آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی می گوید می ترسم کفر را
برآنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که
و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یکشبانروز فرمود و مدت
سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لفظ حدیث اینست

جعل رسول الله صلی الله علیه و سلم المسح علی الخفین ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر و یوما و لیلة للمقیم و مسح بر
موزه کشیدن یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده و ابو داود در سنن خود از مرتضی
علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود که اگر کار رو بار دین برای حکم عقل بودی پایان پای
اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که مسح کرد بر ظاهر خف و صاحب
سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیره بن شعبه در حدیث
ابی داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک
پس مسح کرد اعلای خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع

شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز
واقع شده و نزد امام ابوحنیفه مسح بر ظاهر خف است و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی
و امام مالک بر ظاهر خف فرض است و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است
یا غسل قوی بر آنند که غسل افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اخذ بعزیمت افضل
است از عمل برخصت پس اگر پای از موزه برآرد و بشوید افضل بود و بران ماجور گردد و مختار صاحب هدایه
نیز همین است و جمعی میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر آنرا از خوارج و
روافض و نزد جماعه اگر پایها مکشوف باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل
هردو مشروع و برابرند و هیچکدام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت
را در مسح خفین و غسل رجلین تکلیفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی
و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت احسن
اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه وسلم **وصل در تیمم** تیمم ثابت است بکتاب
سنت و اجماع و از خصایص این امت است و آنحضرت بر هر زمین که نماز خواستی گذاردی خواه سنگ و خواه
خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک
و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بر خاک و ریگ درست نبود و مذهب ابوحنیفه آنست که تیمم
جایز است بر خاک و ریگ و سنگ و هرچه از جنس ارض است و مراد بجنس ارض آن بود که بآتش
گداخته نشود و خاکستر نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی ندارد نزد امام درست است و در حدیث
ابی امامه ارض واقع شده و در حدیث حذیفه تربت و تراب تیمم نزد ما حکم وضو دارد و بیک تیمم چند نماز
توان کرد چنانکه بوضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست برای
دفع حرج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادة می گوید که در تسبیح حدیث صحیح نیافتم که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدای شرعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد
عائشه گم شده بود و آنحضرت مردم را به طلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و
قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عائشه که حبس کرده و
نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت
اسید بن حضیر چه عجب است بر مسلمانان برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عائشه نیامد ترا

شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه پندارید مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و گشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی
آن عقد را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز پوشیده در کیفیت تیمم اختلاف
است که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدنست بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست تا مرفقین و این
مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری
و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و بعضی برانند که تیمم یکبار دست زدنست بر زمین و بر روی
و بر دو کف دست مالیدن و در بعضی روایات بتقدیم ذکر وجه بر کفین بواو و در بعضی بثم و در بعضی بتقدیم کفین بر وجه
بثم و این مذهب مشهور از امام احمد است قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب وی اولست و منقول از مکحول و اوزاعی
و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقولست از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ ابن حجر
در صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از اثبات احادیث مذهب اول تضعیف می نمایند و حق آنست
که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام درین مقام بسیار است در شرح
سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است **وصل** در غسل آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در بیان غسل آنحضرت صلعم

غسل بفتح شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر سرشوی چون گل خطمی و مانند آن و اغتسال غسل
آوردن غسول بفتح آب غسل مغتسل کذلک و جای غسل مغسل بکسر سین جای مرده شستن غساله بالضم
آب دست در وی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول شسته این معانی لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال
در شرع غسل جمیع اعضای و اجرای آب بران و اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد
اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین است و نقل کرده شده است از مالک و مزنی که از اصحاب شافعی است وجوب
آن و اجتماع کرده اند بر عدم وجوب غسل میان دو جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست
و ظاهریه واجب داشته اند از جهت حدیث اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءً رواه مسلم
و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو بمعنی لغوی و گفته که مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی طواف
می کرد بر زنان خود بغسل واحد و گاهی می کرد جدا جدا و فرمود که این ازکی و اطیب و اطهر و از عائشه رض آمده
چون جنب می بود آنحضرت و می خواست که بخواب رود وضو میکرد وضوء نماز و بخواب میرفت رواه البخاری
و حضرت شیخ می فرمودند که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد و خواهد که بخواب رود وضو سازد
بطهارت خواب رفته باشد انتهی و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه روایت کرده اند
والله اعلم و ابتدا می کردی صلی الله علیه وآله وسلم بوضو پیش از غسل و در مسح کردن سر در وضو دو روایت آمده و

و افضل آنست که وضو را کامل کند چنانچه در غیر حالت غسل می کرد و نزد مالکیه مسح نکند در وضوء غسل و غسل راس کافیست و در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز در روایت آمد اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل تنظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر نظافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضو می در آورد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد بآن بیخهای مو را پس از آن میریخت سه غرفه آب بهر دو دست پس از آن میریخت آب بر تمام بدن و مراد بموی موی سر است چنانچه از حدیث نیز معلوم می شود و بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهة آنکه اصول الشعر مطلق واقع شده است یا بقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه ملبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب با وصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهة احتمال لمس ذکر در غسل اعضاء رعایت مذهب شافعی احتیاطاً وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را جامه داد که بدان بچیند آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت جامه را و از ینجا لازم نمی آید کراهیت نشف شاید که عدم اخذ بجهة دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا چرکین بود یا تواضع کرد بعضی گفته اند مکروه است در صیف و مباحست در شتا و افشاندن آب بدست مکروه نیست و تمام این مبحث در باب وضو گذشت نوع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در آن وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور و یافت مقصود و فوز بمطلوب است مشتق از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر نگرد و در حالت سرور و خوشحالی که در جای بود و نظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سرد است و سرد شدن چشم لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و لهذا ولد را قرة العین خوانند و گفته اند که الصلوة معراج المؤمن مراد بمؤمن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و سلم و هر مومن را نیز بطفیل و تبعیت وی بر قدر ایمان بهره ازین مقام حاصل است و در شرعیت التحیات اشارتی و دلالتی بحصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه در گاه قرب و عزت حق سبحانه متوجه و مشغول اند و بر پروردگار تعالی جمع کرده است مر مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است مر تمام

ملائکہ چہ مرویست که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و ازان باز که پیدا کرده است ایشان را سر
بر نمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام و قرارت و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات
و عبودیات انچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و محبت و استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرارت
و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خضوع و خشوع که هر یک ازان عبادتیست تنها و چه جای
جمعیت و باین جمعیت نماز مشابه و از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم که جامع جمیع شیونات و تمامه برکات
و کمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی
و تقدس حبیب بحبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة و فرمود وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها
و در قول یتعالی واصطبر علیها اشارت است بانکه در نماز تکلیفی است نفوس بشری را که شاق است
بران زیرا که می آید در اوقات لذات و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی ازیشان بیرون
آمدن ازان همه و قیام در حضرت وی و فراغ از ماسوی ویتعالی ولهذا فرمود واستعینوا بالصبر والصلوة
و گردانیدن صبر و صلوة را مقترن اشارت است بانکه صلوة محتاجست بانواع صبر صبر بر ملازمت و مراقبت
اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات و آداب و صبر بر منع قلوب در وی از غفلات و التفاتات
وازینجه فرمود وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین و فرضیت نماز در شب معراجست که نخست پنجاه حکم
شده بود بعد ازان از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من
در تعین اوقات صلوة خمسه تعین اوقات صلوة بعد از رجوع آنسرور است از معراج در مواهب از محمد
بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبی که اسرا کرده شد امد
او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که
پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد ازوی به بیان آنحضرت بر هر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر دو روز پیاپی
پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه و امامت کرد جبرئیل در روز نخست
در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس ازان امامت کرد و گذارد عصر را وقتی
که سایه شخص مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد عشا را هنگامیکه غروب
کرد شفق و گذارد صبح را در وقتیکه بشگافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت
بلوغ ظل شی مثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین را و گذارد مغرب را در وقت
غروب آفتاب اینجا هر دو روز بیک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک راویست

در تعین اوقات صلوة خمسه

وگذارده فجر را در وقتیکه منتشر شود و در روایتی در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد این وقت انبیاست
که پیش از تو بوده‌اند و وقت نماز مابین این دو وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و مبادرت
بدان نزد آمدن وقت و عدم تکاسل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست اما این در غیر آن نماز خواهد بود
که تاخیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تیمم ثواب بود
و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نمازها در اول نقطه چنانکه متعارف است میان
ایشان افضل می‌دارند و سنت می‌شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن کردن و ابراد ظهر
صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضی
از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است و زوال خود اول وقت است نعم توقیت
ظهر به بلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذهب امامین است و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابو حنیفه
نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی نگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این
نیز معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بجدی وارد است که اصلا
قابل تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست
و نماز عصر را تا وقتیکه آفتاب بلند و روشن تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلین باشد
و آن احادیث که تمسک کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بر آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه به سوی رخت و جای باش خود که در منتهای
آبادانی مدینه داشت و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفا بودن وی از تغیر و زردی
و میگویند که این در وقت رسیدن سایه بمثلین نمی‌باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث
دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت
رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالا افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی
عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست در این حدیث مبالغه بقدری بیشتر از حدیث سابق
بکار رفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی میرفت بجایی که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار
میرفت یا پیاده و تیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود یا ضعیف بر هر تقدیر سه چهار میل در سه چهار
گهری بی تکلیف می‌توان رفت نه چنانکه مذهب ایشانست که در ربع نهار میگذارند و سایه مثلین می‌باشد
و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز نحر کرده می‌شد شتر و ده پاره

بیشند و پخته می شد و بخوردیم گوشت را که پخته شده پیش از غروب آفتاب پس این حدیث قوی از تعجیل مفهوم می شود که نزدیک
مذهب ایشان است و شاید که در بعضی احیان بجهت تعلیم و تقریر کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از
جهت وقوع آن در بعضی مواضع که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته
رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسیکه مشاهده کند از طباخان ماهر در کار طبخ با روسا خود در سفرها مستبعد نمیدارد این معنی را یعنی جماعه کثیر باشند
که چندی نحر کنند و پاره کنند و جمع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کاری
بر خود می گیرد چوشانیدن یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که در نیم قدر از وقت از دست نیاید و
تمسک بقوله سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم جوابش آنست که مسارعت بروجهی باید که موافق حق باشد
و در جائی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و
مبالغه در آن وارد شده است و علماء مذهب ما می گویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافلست از جهة کراهیت تنفل بعد
از عصر و تکثیر نوافل افضلست از ابطار در اول وقت کذا قال الصغانی فی المرطبین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر
عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد
بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میگذارد نماز عصر را در حالیکه آفتاب سفید و پاک بود مقصود وی
رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نماز عصر را در حالیکه آفتاب زنده است بی ذکر رجوع برجل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل که بود در
بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث
و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را جهت آن عصر گفته که اعتصار کرده میشود
یعنی فشرده می شود در روی وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلائل
تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که سه اجیر گرفت یکی را درهم
اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کند دوم را نیز یک درهم از پیشین تا نماز دیگر سیوم را دو درم از نماز
دیگر تا شام چون وقت دادن اجوره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر که از بامداد
تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر و اجرت
بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست بهر که خواهم دهم شما را چیست پس فرمود

ذکر اذان

اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال
حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها کمتر و ازینجا معلوم شد که زمان فاصل میان بامداد و پیشین از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان
میان دیگر و شام است و از آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر ربک بکرة و اصیلا
که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند استیناسی بمقصود می توان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات
و تعجیل و تاخیر در آن در شرح صحیح مشکات زیاده برین واقع شده است و درین کتاب برهمین قدر اقتصار کرده شد
والله اعلم **تنبیه** سابقا در حدیث امامت جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا در دادند بصلوة جامعة و این پیش از شرعیت
اذان در مدینه بود در سنه اولی از هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه و مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند
در تعیین وقتی که فراهم آیند در وی برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصاری برای نماز میزنند و بعضی
گفتند مثل قرن یهود و بعضی گفتند آتشی باید سوخت در جای بلند و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبدالله بن زید
عبد ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی ناقوس است
عبدالله بن زید گفت ای بنده خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت میخوانیم مردم را
نزد وی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر کیفیت مخصوص و
همچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله
برو و القا کن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلندتر و نرم تر و شیرین تر است و چون شنید عمر اذان بلال
را دویده آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند آنچه نموده شد عبدالله بن زید
فرمود آنحضرت فلله الحمد پس اگر چنین است مر خدا راست حمد بر توافق این دو رویت یا بر رویت تو که از
پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صوابی و بعضی آورده اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی در وسیط
گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که هفت ازان انصار بودند و در بعضی روایات آمده که چون
عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمود قد سبقک بذلک الوحی و در خبر است از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای
حق بود فرشته از آنجا برآمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت
بخدایی که ترا بحق فرستاد من نزدیکترین خلقم بدرگاه عزت ندیدم من این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام
جز درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده جلال آواز آمد که راست گفت بنده من
انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنیده اما حکم

این [illegible] را در اذان برای نماز [illegible] بود آنحضرت در [illegible] اذان نماز می کرد تا مدینه آمد و درین باب
کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت او
باشد والله اعلم و اختلاف است علما را که آنحضرت به نفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده
که حضرت روزی در سفری بود و وی و صحابه همه سوار و بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن بجهت
بود تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن ایجاد امر کرد نسبت
بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل
که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل
است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارت است که امام ابو حنیفه مباشرت می کرد اذان و
اقامت را به نفس خود و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود می کرد و احسن آنست که موذن
و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیر
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مباشرت نمی کرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفته
است در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که موذن می خواند را
بجد الیس کسیکه باشد درجه او اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در بعضی احیا
اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری و چون وقت زوال
گفت و اقامت کرد و گذارد نماز ظهر این کلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و
است که معلوم است و قول وی مراد اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز نادر است و ظاهر آنست که
وقوع آن از امام ابی حنیفه دایم نبود و آنچه منقول است همین در نماز مغرب است که احیانا واقع شده و در
آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخته این که در انجا خواهد بود و چه صورت
که این امام اجل همیشه یا اکثر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل می کرده باشد
که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه
وسلم [illegible] [illegible] نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی
اما در قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قامت الصلوة فوت می شود و لهذا اختلاف کرده اند
بلکه بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و تصحیح کرده است این قول
و شمس الائمه [illegible] و بصحت رسیده است [illegible]
[illegible]

میگفتم من کذا فی فتح الباری واگر قصه اذان گفتن آنحضرت که مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان و
اقامت بیکس است اگر الزام محمول بر بیان جواز ندارند وگفته اند که از شارع فعل مکروه برای بیان اصل جواز جایز است
والله اعلم **وصل** در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنماز می‌ایستاد
فرمودی الله اکبر پیش از تکبیر نیت بزبان ولفظ مروی نیست ومحدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت
است ومکروه است ونکرده است ان را آنحضرت ونه هیچ یکی از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم ودر مواهب از ابن القیم
نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح ونه ضعیف ونه مسند
ونه مرسل ونه از هیچ یکی از صحابه واستحباب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین ونه ایمه اربعه انتهی. فقها اختلاف
دارند در تلفظ به نیت بعضی برانند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن وبعضی می‌گویند مستحب است زیرا که
آن عون است بر استحضار نیت قلبی موجب جمع است میان عبادت لسانی وقلبی واز قواعد شرع وضرورت عقل
معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم واکمل بود واین سخن در مقابل نیت وقیاس بر تلبیه وتسبیحات رکوع و
سجود فاسد است وقیاس در مقابل نص است کما لایخفی وبا تکبیر هر دو دست برداشتن در اکثر احادیث آمده چنین
واقع شده ومذهب ابی یوسف ومختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی وقاضیخان این است وگویند
که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد او را ودر بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده ومذهب
امام ابی حنیفه وامام محمد رحمهما الله این است وعامه مشایخ برین اند ودر هدایه این را اصح گفته ومیگویند که در رفع
یدین نفی کبریا است از غیر حق جل جلاله ودر تکبیر اثبات کبریا مر او را سبحانه ونفی بر اثبات مقدم بود چنانکه
در لا اله الا الله ودر شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده وآن تقدیم تکبیر است بر رفع وحدیثی
از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد وجایز است که همه آن فعل
آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم ودستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شدی وگاهی تا بدوشها
اول مذهب ابو حنیفه است ومروی است از احمد بن حنبل وتمسک ایشان بحدیث وایل بن حجر است
که مسلم وابو داود روایت کرده اند وثانی مذهب شافعی ومالک واز احمد نیز روایت است وآن نیز در احادیث
واقع شده ودر حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست را
بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی وزیر ناف نزد امام ابی حنیفه وبعض اصحاب شافعی
کذا فی المواهب ودر هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته ومذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته ودر

و وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسعت نزد علما یعنی هرچه کند جائز است بعد ازین بخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الخ در آن و شافعیه انرا کلا او بعضاً در نماز فرض و نفل همه میخوانند و نزد حنفیه آنها مخصوص نوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه هردو آمده و مراد به ثنا سبحانک اللهم است و توجه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش ازان و این نیز روایت از ابی یوسف و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی وجهت خوانند موافق سنة نیست و در اسناد سبحانک اللهم سخنی است و طبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مخرج حیث در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ کرده بدان عبد الله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان و احتیار کرده است او را ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اهله علماء حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرهم و بحقیقه طعن که ترمذی کرده در اسناد دیت که خود آورده نه در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ایمه این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قراءة قران مسنون است چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری و عطاء وجوب آن نیز آمده است بجهة ظاهر امر که فرمود و اذا قرات القران فاستعذ بالله و اختلاف است هم میان فقها و هم میان قرّا افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین میخواند و میفرمود همچنین خوانانید مرا جبریل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد بلفظ قران بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة محکم علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره ولیکن در اول صلوة فقط بخواند پس وی افتتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قرائت است و هر رکعت مستقل است در قراءت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علما در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافت و آنکه خواندن بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلافست در جهر و اسرار آن و از آنها که قائلند باسرار تسمیه

بیان سبحانک اللهم

بعد از دعای استفتاح استعاذه

ابوحنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست
از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدم از ایشان که جهر میکردند
بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک
جهر تسمیه از کتب ستّه روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما از بعضی صحابه روایات
آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تخصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه میکردند بجهته بیان سنت بود و اما
بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز
ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل و صاحب سفر السعادة میگوید که آنحضرت
در بعضی اوقات بسم الله بجهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا می کرد و ترمذی در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک
جهر بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان
و علی از ایشان اند و غیر ایشان و انهائی که بعد از ایشان اند از تابعین و باین قایل است سفیان ثوری و عبد الله
بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و گوید آنرا در نفس خود آهسته و باب
ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی حدیث می آرد از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند بدان چندی از صحابه
که ابوهریره و ابن عمر و ابن الزبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن
عباس صحیح است بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث
اشمل احادیث است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن
عبد العزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح
نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تحدیث
نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی
که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده درین باب اکثر و اصح
و ارجحند چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی مردم که جهر ارجح است و مذهب
امیر المومنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم شد که مذهب ایشان و مذهب خلفاء
ثلثه ترک جهر است بعد از آن فاتحه میخواند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان
نیز بموافقت آمین گفتندی و در جهر بتامین در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است

مذهب ملک خلاف نه است و مذهب امام ابو حنیفه اخفا است مع ترمذی حدیث رفع صو
ین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که اکثر
از صحابه و تابعین بر این است انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایة کرده اند که اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسمله و
سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایة آورده که گفت بودند
و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین و شیخ ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر بر
رفته هر دو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است و بدانکه در بعضی روایات مد صوته آمده
هر مره نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوتست بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی آمده
یرتج بها المسجد رتج بمعنی جنبیدن و لرزیدن و آمین بمد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جایز است
و مد الف را با تشدید میم نزد بعضی خطاست و مفسد نماز نیست زیرا که کلام قرآن است در قول وی سبحانه آمین
البیت الحرام اگرچه نه باین معنی است و نزد بعضی خطا نیست و اگر خطا هم باشد معنی دارد و
قاصدین الاجابة کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صوفی نیز باین
معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی است بعد از فاتحه سوره خواند
و در نماز صبح قراءت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم
تخفیف در قراءت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده
رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و مداومت
غریب دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و
ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیر است که از لازم دانند و غیر آن را مکروه
بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت ترک قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم که ابتی ندارد و
اند بخواند غیر اینها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جایز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده اند که
قراءت اینها در صبح یوم الجمعة بشرطی که احیانا غیر اینها را بخوانند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جایز نیست و
الهمام گفته که تحقیق نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است انتهی و ظاهر آنست که نبود
مداومت بدان از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادة کل
آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم ذلک الله اعلم و در نماز جمعه سوره
خواندی و گاه ... اهم را ... و غاشیه خواندی و قراءت سوره جمعه در

نیز آمده است سیوطی سوره منافقون نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرچه خواستی خواندی از سورهای طویل یا قصیر در نماز که باشد میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما وانچه مشهور و معمول است و اکثر ائمه فقه برانند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم همبرین نهج بوده اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لابد انچه عمر نویسد جز موافق سنت نباشد وانچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست والله اعلم وانحضرت صلی الله علیه وسلم چون از قرات فارغ شدی تکبیر گفتی و برکوع رفتی واین تکبیر در حالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر برانند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و همچنین چون سر برمیداشت از رکوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هربار که سر فرود می آورد و برمیداشت واین تکبیر با رفع یدین هست نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع واین اختلاف عجیبی است میان حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعاده گفته که این حدیث از کثرت روات بتواتر مانده است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مبشره روایت کرده اند آنرا و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما روا دارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم چون افتتاح می کرد برمیداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دوشهای را و چون برکوع میرفت و برمیداشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع من السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح الحدیث کرده اشارتی برجحان این جانب نموده است و دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس گزارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست را مگر برای تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و با وی قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه است و امام محمد در موطای خود از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت

آن است که تکبیر گوید و در بعض صور رفع ایما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود و این قول ابی حنیفه است و
در روایات کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است
بعد در روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدارید
دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر
افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکات الآثار طحاوی
نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی
و اسود روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود
با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد
آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از علقمه از عبد الله آورده
که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر بر نداشتند دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و در
نهایة شرح هدایه می گوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت
دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر اینچنین مکن این چیزی است که کرد آنرا رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوایل بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول
خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نبود
از آنکه گوییم رفع و عدم رفع هر دو بود باختلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین ابن الهمام
گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است پس
دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد پس مشمول نسخ بود خصوصاً که ثابت شده آنچه معارض اوست ثبوتی
که نامردود است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که
معهود است در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوب است در نماز باجماع روایت کرده
ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی از وائل بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت
دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نمازی را مگر همان روز یادی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و حدیث
حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی بر نمیداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد

اثر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعبد الله عالم است بشرایع اسلام وحدود دین متفق است احوال نبی را صلی الله علیه
وسلم وملازم است او را در سفر وحضر وگذارد نماز را با آنحضرت ما لا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد
از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل انتهی یعنی یا ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم
ودر شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است نعلیک به ودر رکوع هر دو کف دست را بر زانو
سخت کردی ودر انگشتان تفریج کردی وگفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع وضم در حال سجود
وبحال خود گذاشتن بضم وتفریج در حال احرام وتشهد وآرنجهای از پهلوی دور کردی وپشت را راست کردی وسر را
برابر راست داشتی نه فروتر ونه برداشته وسه بار گفتی سبحان ربی العظیم واین ادنی است وگفته اند ادنی کمال است
واگر زیاده بر سه گوید افضلست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه وگفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته
وبعضی تا مفضی بخوف سهو بود وبعضی تا قریب بقدر قیام واین جمله در منفرد بود وامام را رعایت جانب مقتدیان
لازم است که در ایشان پیری وناتوانی بود واز انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که
مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز واندازه کردیم در رکوع وسجود
او را بده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده می گفت وسجود هم برین موازنه کردی وچون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین
نهادی بعد از ان دستها را نهادی بعد از ان پیشانی وبینی وپیش بعضی بینی پیشتر از پیشانی نهد کذا قربست ومذهب
ابو حنیفه وشافعی واحمد همین است که زانوها پیشتر نهد ومذهب مالک واوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین واز امام
احمد نیز روایتی آمده وسجده بهفت عضو کردی روی ویدین ورکبتین وقدمین ودر جبهه وانف هر دو کردی ودر اکتفا
بجبهه تنها وانف اقوال است نزد حنفیه ومختار هر دو است ورفع قدمین فاسد میشود نماز ودر رفع یک قدم مکروه
کذا فی شرح ابن الهمام ودر سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین شریفین وبازوها را
وشکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن درگذشتی ودر سجده سر مبارک میان دو کف داشتی
وقومه وجلسه نیز بر اندازه رکوع وسجود بودی وگاهی آنقدر کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش کرده
در صحیحین آمده که قیام در رکوع واعتدال وسجده وجلسه قریب برابری بود واین محمول است برآنکه چون قیام طویل
بودی رکوع وقومه وسجده وجلسه هم طویل بودی وچون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام
بودی اینچنین تاویل کرده اند حدیث را واین باعتبار غالب معتاد است والا در بعضی احیان چنانکه در صلوة خسوف
وکسوف واحیانا در نماز تهجد رکوع وسجود وقومه وجلسه برابری بود با قیام واحادیث در باب اطمینان واعتدال در رکوع
وسجود وقومه وجلسه بسیار وارد شده وادنی آن است که استخوان صلب راست گردد فرمود آنحضرت صلی

الله علیه وسلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چه باشد فرمود آنکه تمام
نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ
شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی اگر میری تو بر
حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد
احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین هم فرض
است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام
محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است و واجب شود بنسیان آن سجده و بتخریج
جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است و بعضی مالکیه نیز برین اند. و ایشان می گویند حقیقت رکوع انحنا است
و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت متعلق
بادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص ناتمام گردد و فاعل آن آثم و شمنی از
این مذهب نقل می کند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود لازم گردد بروی اعادت و در شرح
الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت می ترسم که جایز نباشد و از سرخسی آمده که هر
ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است و واقع از فرض ثانی
و این تقاضای کند عدم سقوط را بادل و این لازم ترک رکن است نه واجب انتهی این در تعدیل و اطمینان رکوع
و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال برکنی از رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب
نباشد چه انتقال از ان بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم
بی رفع و بروایتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست و متمسک ایمه
آنحضرت است که دایم و مستمر درین باب بر یک نهج و بر یک قرار بود و انحدیث بخاری و مسلم و غیرهما
ابو هریره آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس
آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پستر آمد در حضرت سلام کرد و آنحضرت رد
فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود
اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدایی که فرستاد ترا بحق من
دیگر پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام
و قرات در فرمود ... تا قرار گیری در او پستر بردار سر خود را تا ایستی برابر

وامام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر این مرد باعاده صلوة بجهة آن بود تا نماز بروجه کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهة بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آینه نگذاشتی او را که مکرر اینچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایة ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیه وی نماز و وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا فرمودی لم تصل و بطل مثلا والله اعلم **تنبیه** بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها از انحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت سجود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا دو نوع است دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب متضمن سوال و طلب است و بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوبست و ماثور درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند و حقیقه جامعیت آنست که در نوافل بصریح دعا نیز متمسک گردد و در فرایض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعضی احادیث نیز تخصیص بنوافل و بصلوة لیل معلوم می گردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام و غیر معتد داشته و عجب است که با وجود ورود احادیث صحیحه در عمل انحضرت بان اطلاق حرام کنند و معلوم نمی شود که در مطلق الصلوة حرام داشته فرایض و نوافل و این بغایت بعید است یا مخصوص بفرایض داشته و این نیز بر تقدیری است که خبر دادم شود بنوافل آمده و در فرایض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی و این را جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا حمل بر سنت کرده اند چنانکه مذهب شافعی است که میگوید سنة آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از ان برخیزد و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند این نشستن از جهة عذر و حاجت بود که سن عالی شده بود مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است و ایشان می گویند که سنة نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث روایة کرده اند که دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین بر نمی خاست و شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بر میداشت سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی

و ثالثه بر نجاست هم چنانکه بودندی الگه بنشیند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت
کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند
از مالک بن الحویرث که حرمت و در نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجب است تقدیم آن و ابو داود از ابن عمر آورده
که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون
برخاست اعتماد می کرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت
کبر و ضعف و هم برین اند جمهور ائمه و بدانکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن
اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض پس جلسه استراحت سنت نزد امام ابوحنیفه و امام احمد آنست که بر دو دست را
بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابی داود از وائل بن حجر آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و سلم که برخاست بر رکبتین و اعتماد می کرد بر فخذین و هم ابو داود از ابن عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست وقتی برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین
میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بران جایز است **وصل** و چون در تشهد
اصل
نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی در قول امام ابوحنیفه هیئت و نزد
امام شافعی همچنین است در قعده اولی و این را افتراش گویند و ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هرگاه تشهد
که بعد از ان تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند
صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پای از جانب یمین با الصاق
آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه
گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا و نزد امام احمد در
نمازی که دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و مهیای حرکت است و حرکت و
قیام از هیئت افتراش آسانتر است و بعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند
که در حدیث مسلم از عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد هیئت نشستن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم انچنین بودی بی تقیید تشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل الاعمال
احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده
در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه دران چه در طریقه تورک مشقت

کم بود و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن در
اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة چون تشهد
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه عقد پنجاه
و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و طرف ابهام نزد اسفل
مسبحه بجانب کف دست نهد همچنین تفسیر کرده علماء شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر است
که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی
و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک
قبض جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه و تحریک آن و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر هست و آن وضع انمله
وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت
تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بردارد
و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نکند تا موهم بجهت نشود و باید دانست که عقد اصابع یمنی
برکیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب
احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین
است مذهب اهل حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابوحنیفه
و صاحبینه نیز همین است و متقدمین علماء حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است
و ما اگر احادیث را تمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود مذکور اند سخن از علمای مذهب بیاریم تا
سودمند افتد و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بآن و
حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشارت می کرد
و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد مصلی در تشهد
پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشائخ در وی و در روایت
پس اگر چگونه کند نزد اشارت محکی از فقیه ابوجعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت
کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که در محیط
گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی
است از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق است روایات از اصحاب ما جمیعاً در بودن

اشارت سنت واز کوفیان ومدنیان همچنین آمده وکثیر است اخبار وآثار دران لاجرم عمل بان اوسے
باشد انتهی وشارح وقایه گفته که عقد واشارت از اصحاب ما آمده انتهی وخالی از غرابتی نیست آنچه
در هدایه درباب بسط اصابع ونفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وایل بن حجر وحال آنکه در کتب
احادیث ابوداود ونسائی ودارمی وابویعلی وعبدالرزاق بروایات متعدده از وایل اشارت ما تحلیق ابهام
ووسطی روایت کرده اند وشیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده وروایات
فقهیه از مذهب حنفی با اختلافی که درانهاست ذکر کرده واحادیث صحیحه آورده جانب عقد واشارت را ترجیح
ساخته است وآن رساله را در شرح مشکات وشرح سفر السعادت ترجمه کرده ایم وبالله التوفیق ودر خطاب
السلام علیک ایها النبی دو سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن به بشر در نماز منهی عنه است ومفسد اوست وجواب
داده اند که از خصایص اوست صلی الله علیه وسلم ودر حقیقه این دعائی است در نماز اگرچه بصیغه خطابست وچون در
اصل که قصه معراج است همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد وباین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که می گویند
چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای سیاق لفظ غیبت است چنانکه گویند التحیات لله
والصلوة والسلام علی النبی والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا
آمده تعلیم کرده مر صحابه را وصاحب مواهب لدنیه بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح
باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول در حریم حرم عزت الهی تبارک وتعالی پس روشن
گشت دیده بصیرت ایشان وآگاه شدند ودریافتند که آن بواسطه نبی الرحمه وبرکت متابعه اوست پس
حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بروی گفتند السلام علیک ایها النبی ورحمه الله وبرکاته انتهی
وبعضی از ارباب تحقیق گفته اند که این خطاب باعتبار سریان حقیقه محمدی است در ذرایر موجودات وحضور او
در باطن عبد وانکشاف این حال است در وقت صلوة که افضل حالات واقرب مقامات بنده است وکرمانی
در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور وحیات آن سرور بود صلی الله علیه وسلم وصحابه بعد از آن
همچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی ورحمه الله وبرکاته ودر بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله واشهد انی رسول الله رافعی که از ائمه مذهب شافعیه
است این گفته ولیکن روایت آن تصریح نشده نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه گاهی میفرمودے
اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری درباب معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که در سفری توشهای
قوم سبک گشت وبیری شد پس آنحضرت دعا کرد برکت چنانکه تمامه لشکر پر کردند ظرفهارا از آن واین در

غزوه تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله و در
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علینا وعلی عباد الله الصالحین تنبیه است مرامت را که نصیبی از صلاح داشته باشند تا
به تسلیم آنحضرت و تمامه خلایق در صلوات مشرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و ازینجا لازم می آید که در
حیا نماکه حق خداست عزوجل حق مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد در حقوق تمامه مومنین از انها
که گذشته اند و انها که بیایند تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ع کلام در
وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی وسنیت آن نزد حنفیه سابقاً در محل خود گذشت و نزد
طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهل ابن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست نماز کسی را که درود
نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه گذارد
نمازی که صلوة نفرستد دروی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی ع در صیغه صلوة روایات متعدده
آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید
مجید و بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشایخ
و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده و اگر این را هم گوید بهتر و در بعضی روایات وارحم وترحم کما رحمت
و ترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه و صیدلانی از شافعیه انکار کرده صحت آنرا و از قبیل بدعت داشته
و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوجی پس زیاده کردن بران استدراک است بروی
صلی الله علیه وسلم و در مواهب از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که مکروه است زیرا که موهم نقص است
به رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت کرده می شود بسبب وی و جزم کرده است ابن عبدالبر که از مشاهیر
محدثین است و گفته که روا نیست مر هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وسلم که بگوید رحمة الله زیرا که آن
آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم علی یا من دعا لی اگرچه معنی صلوة رحمة است ولیکن مخصوص گردانیده
است بآن لفظ تعظیما پس عدول کرده نشود از آن بلفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده و
قرطبی گفته صحیح همین است از جهت ورود احادیث بدان خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وحق
آنست که انکار مر خصوص این لفظ را است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا می کرد و مشهور درینجا این دعا است که از
عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من
فتنة المحیا وفتنة الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم می کرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم می کرد سوره از قرآن را و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم آنرا در نماز خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفرلی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان تشهد و تسلیم اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که در هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام بخوانده باشد و در جمله این ادعیه و امثال آن که در آن طلب مغفرت ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنه دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور و معصوم است که طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم امت است یا سؤال برای امت است و معنی آنست که اعوذ بک یعنی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی اوست تعالی و تقدس بر این نهج است حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان نیست از دیگران چه گوید همیشه استعاذه می کنند و استغفار می نمایند تصور عظمت الهی و هیبت درگاه لاابالی عز و علا بر این میدارد یا چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیرات میدارند و گناه نام می کنند حقیقة سید رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم تر از همه معصومان است و هرچه هست آلوده و نالوده همه را بوی بخشیده اند و آمرزیده از پیش میگوید و میکند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه وسلم مامور است باستغفار قوله تعالی و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و استغفار کار تمامه عارفان انبیا و اولیا از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر عرفی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقة نیز تصور توان کرد

بیت دیدم که خاطرش ز من آزار میکشد + کردم از و قبول گناه نبوده را + آزار خاطر در اینجا کنایه از توهم دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجود ک ذنبک کنایه از آن است و غفر معنی ستر است و از عارفان کسی گفته است **بیت** از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او + این بود ساعت بساعت سر استغفارشان + کنایت از فنا فی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد بر این صورت واقع است و تا بیرود دراز تر می گردد اللهم اغفرلی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تشهد سلام میداد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه وسلم میفرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مخاطب بوی ملائکه و قوم را اعلام داشت

واین یکے از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین است که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از شهود
انوار دو نوکه نماز است اول نظر بر اہل این جانب می افتد و دو سلام دادن را تدا بر آنحضرت بود صلی
الله علیه وسلم که پانزده نفر از اکابر صحابه و عظمای ایشان این را روایت کرده اند و ہمین است مذہب ابی حنیفه و شافعی و ائمه
دیگر الا امام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزد وی یکسلام است مقابل وجه و حدیثی که درین باب روایت کرده است صحیح
نیست و اگر احیاناً بود در نماز شب می بود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک سلام
میداد و برابر بیدار کردن ما و گفته اند که این حدیث معلل است و اگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر
نمیداد و از آن ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایقاظ اہل
بیت بودی و از اینجا ظاہر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که جهر
بتسلیم واحد می کرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته می گفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که
ابتدا بسلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمین و یسار که بدان نیز رفع صوت کردے و در
باب یکسلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محدثین و از شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی
مخیر است اگر خواہد یکسلام گوید و اگر خواہد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی خصوصاً
در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال است با پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات نباشد
و مکروه نبود کذا فی النهایة و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا بیرون آید
از مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه
چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق یعنی تحویل سینه و اگر تحویل سینه
کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت لحظه
میکرد رسول خدا در نماز یمیناً و شمالاً و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت
تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل
و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب که می نگری آن کسی
نیست بهتر از من که بسوی او می نگرے روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز ہمچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما این مقدار
ثابت شده است که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی
می کرد و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بدان گذاشته بود نظر می کرد و التفات بجا

شغب می نمودند این قضیه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد
که نماز فجر است چنانکه در جامع الاصول مفهوم می گردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احراس سلامت
و جمعیت ایشان است پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن شخص
برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عمر رضی الله عنه آمده که می گفت انی لاجهز
جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی الصلوة و در ترجمه این
قول ابن عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز می گذارد و بعد از سلام
بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس مکروه پنداشتم که شب
در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات گرفته اند و گفته اند که خواطر جبلت انسانست و از اینجا
معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی
نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی آنحضرت طفلی در نماز بوی متعلق شدی
و او را بر داشتی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دوش مبارک نهادی و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما
بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی
و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عایشه بیامدی و در بسته بودی چند گام نهادی و در را
بکشودی و در خانه بجانب قبله بود و امثال این چیزی چند در احادیث آمده است و علما را در صورت عمل کثیر
اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود به دو دست عمل کثیر است و مراد باین آنست که بجریان عادت آن
عمل جز به دو دست نیاید اگر در بعض صورت قضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص و تسرول و آنچه
محتاج بیکدست است و اگر اتفاقاً به دو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل از غیر
مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد و مختار بعضی آنست که فعل
متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه و سلم سلام کردی با شارت
دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست انگشتری چنانکه پشت دست بالای بودی و گاهی در اشارت انگشتان
بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده و گاهی بسر مبارک ایما کردی هم در رد سلام و هم
در غیر آن و ما در اشارت بر اس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع شده
کان یرد اشارة این را اگر بر اشارت بر اس مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر می شود که مراد همان اشارت بید است بعضی از شراح اشارت بر اس ذکر کرده اند

بی ایراد حدیث و لا بد حدیثی درین باب یافته باشند و الله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عایشه آمده که نماز
میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مردم گروهی استاده بودند یکی ازین میان پرسید که این چه حال است پس
اشارت کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت
بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر
گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک
خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکباری ام سلمه رضی الله عنها جاریه را بران حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقه
حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجانب
تا صبر می کند پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین است بسبب اجتماع
وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اوایل اسلام رد سلام در نماز کردی پس از ان منسوخ شد و در روایت
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلام
حال نماز و رد می کرد بر ما و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه و سلم و رد نکرد بر ما سلام را گفتیم
یا رسول الله بودیم که سلام می کردیم بر تو و رد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی
روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر و تعالی نکند و بعد از
فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی می بود همچو
آواز دیگ مسین یعنی گریه می کرد و درونش می جوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی می بود مثل آواز
آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر با آواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز بود پس اگر
بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رغبت و
رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از
پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن
طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی
و بی حاجت نه و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر یا حاجت آنست
که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب ازان نداشته باشد و باعث طبع یا علت مرض بود ...
از روغ باشد و اگر برای تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست اگر مقتدی تنحنح کند تا بدایت و تنبیه کند امام ...
او را مصلی تا بداند مردگری را که هر چه نماز است ... می گردد نماز را کذا ذکر الشمنی و ... گفته

آنست که بوی حرف پیدا گردد و در ہدایہ ہمچنین است و در نماز چشم مبارک کشاده داشتی و فسر ونگر فتی در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت عایشه پرده رنگین و منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت که این پرده را دور کن که ہمیشه تصاویر این پرده عارض می شود در نماز مراد بتصاویر نقوش است یا این پیش از حرمت تصاویر بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدان آنست که متاعی در جانب خانه نهاد که بدان پوشیده بود والا از ستر جدار به ثیاب نہی واقع شده است کذا قال الابہری فی شرح المشکات و در مجمع البحار گفته که مثل حجله عروس بر پا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه علمدار پوشیده و در نماز با علمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند و فرمود این را برابی جہم صحابی که جامه را بپیش کش آورده بود برده کلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فرود تر آورد و در حقیقه از برای تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی این ہم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و مستمر نبودی و ازینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلایل تمام است اما ظاہر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که اصلاً نمی بست والله اعلم و فقہا را اختلاف است در کراہیت تغمیض عین و نزد ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب اقرب است نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاه داشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نہی صریح از تغمیض عین والله اعلم **وصل** در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد صلوة می خواند روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه می گفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این ہر دو حدیث را مسلم و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ می کرد در جای خود اندکی و گمان می بردیم ما که این درنگ کردن برای آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند

ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد ازان بر میگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال می نمود بر اصحاب بوجه شریف خود و دعای می خواند و ذکری می کرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قران و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هرچه خوانده شود کلاً او بعضاً باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همین نسق بود نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی است که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که چیزی ازان در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکر ندب و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم نباید والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهور اند و سخنی و نکته دران مذکور است درینجا ذکر کرده می شوند اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار چیست گفت می فرمود استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استبعاد کنند و گویند که استغفار بعد از نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مهدویه گویند نقل می کنند که میگویند هر که بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده کافی است در استحباب استغفار و خود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان گفتی اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در اوراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند حیّنا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام و در روایات صحیح نیامده مگر همین قدر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد در هر دو موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار فتح

است یعنی اول و نفی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین
ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سائر انواع ذکر وارد در عقب سلام و گفته الله بعد
از وی اللهم انت السلام بعد از لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی الحنفیة
فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را باعلاء صوت می گفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع
انواع اخفاست در ذکر و دعا تمام امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم بود و اگر در
جائی دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست است بلکه مستحسن باشد
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت است و مراد بمعوذات
یا سوره معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است بمذهب اقل الجمع
اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل دارند که در وی برائت است
از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل شامل معوذتین
و امثال آن نیز دارند مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز و جل
انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الایة یا مراد بکلمات معوذه است
و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل
عظیم دارد و حدیث فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم
اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و فرمود والله من دوست می دارم ترا ای معاذ پس ترک
مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز و این حدیث معروفست میان علما و مسلسل است بقول انی لاحبک و این
فقیر نیز از طریق بعضی از علما حرمین بدین مشرف شده است و یکی از وردهای مشهور که بعد از نماز صبح
و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه تکلم کند و در روایت پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کند
پایها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محو
سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهورترین اوراد بعد از فرائض ذکر معقبات است بکسر قاف و تشدید
آن که نام این کلماتست که پی یکدیگر می آیند سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
و الله اکبر سی و سه بار تمام صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت
دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست
و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله بیست و پنج بار و این روایت در جامع الاصول از نسائی در مشکاة

از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار
و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی با وی می گوید آیا امر کرد شما را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت
اگر هر کدام را بیست و پنج بار گویید تهلیل را داخل این ها سازید بهتر باشد چون صباح شد آن انصاری بحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب خود را عرض داشت فرمود همچنین کنید که آن مرد می گوید و چون بامر رسول الله صلی
الله علیه وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر
صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار می شود و بعضی از علما
گفته اند که این روایت بنا بر تفسیر بعضی از روات است حدیث ابی هریره که تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر کل
صلوة ثلاثا و ثلثین و این تفسیر وهم است چه مراد آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر صحیح
علیه گشته است و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که از بعد نماز گوید آمرزیده شود گناهان
اگرچه باشند مانند کف دریا و نیز آمده است که ابو هریره گفت که آمدند فقراء مهاجرین بحضرت رسول
الله صلی الله علیه وسلم و گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا
و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز می کنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق
کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر کنید شما آن را هیچکس را آن
نصیب نبود که شما راست تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند
و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آن را شنیدند و بدان عمل
کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث
فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون
فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید و اندوهگین نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت
درروید و این حدیث جزو حدیثی است که در مشکات از ابی داود و از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و شکیبایی
است که فقرا دارند و بحساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت
و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقراء مهاجرین است چنانکه در
حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این ورد مذکور وقت خواب
رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به بنت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آموخته

در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالی که می طلبید از آن
حضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها از آس آسیا گردانیدن و شستن
و آب کشیدن شخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و چون
آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده
بود پس رفت آنحضرت بخانهٔ فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود نزد ما
نیست و چون از جایی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس ازان فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر طریق
می گذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از
خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگویی او را سی و سه بار و تکبیر میگویی سی
بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی ازانها لا علی التعیین سی و چهار
و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد ازان علی فاطمه
این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از انگاه که این از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشد و
در لیلهٔ صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوی لا اله الا الله
لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده
چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خواند آیة الکرسی است چنانکه در سنن نسائی
طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند
چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده
بر وی ازین جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة
ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد او ان و
تا نماز آینده و این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه
حدیث امیر المؤمنین علی را چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت بر چوب
این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی سپر
موت برای دخول جنة که بغیر ازوی بجنة نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود
او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد آن او یند رواه البیهقی
شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امرا ... امر ... که فرمود مسند ابات

الله لا اله الا هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب
مذکور شده معروف است **تنبیه** بدانکه احادیث در باب شیار متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه ادعیه مذکوره
آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال به نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه مراد عدم فصل
است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت بحد
کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ از نماز هرچه بر وجه مذکور بخواند عقیب او و در بر او است مانند آنکه اشتغال
بسنة راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا هم محل نظر است
و ظاهر آنست که نگردد خصوصاً بر قول کسیکه سنة می دارد وصل سنة را بفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنة
بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی
ادعیه و اذکار در ادبار صلوات تقاضا نمی کند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنة بی اشتغال بانچه
از توابع نماز نیست کفایة میکند و درین اختلاف است علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی
گفته که قیام بسنة متصل بفرض مسنون است و درین میان مشغول بسنن و نوافل نباید شد و این
قول مخالف حدیثی است که در نهی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از یکی
رمثه که گفت استاد مروی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تکبیره اولی را تا متصل بگذارد
سنة را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیراکه هلاک نگشتند اهل کتاب
مگر ازانکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس بکار
فصل است به بعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند به بعضی اذکار و ادعیه مختصر و ادعیه و اذکار دیگر
که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکاری که مواظبت می کنند آن
در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فرض
و سنة و این منافات ندارد با اولویت مذکوره زیراکه مشهور درین عبارت اولویت خلاف او است و در
خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد آنها سنن است مکروه است او را مکث
قاعدا و باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا بستر آید
و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست
که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا بر دو یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر مقابل وی مسبوقی
نباشد و همه برابر است در سنة و لیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام

و آنکه وارد شده است که تعقیب کند برای سنة مغرب منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بجد است در تعجیل این ذکر بعد از سنة بخوانند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آیة الکرسی در سنة مغرب بخوانند مخالف سنة است که خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است

وصل

در بیان سجده سهو بدانکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اقوال در انچه متعلق است باخبار و ابلاغ جایز نیست باتفاق اما در افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق جواز اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است در باب تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک باید ولیکن این نکته با ضمیمه دریافت سعادت اقتدا تمام می شود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراموشی داده می شوم من تا سنة گردانم انچه در حیز و جزای آن شروع گردد و صاحب سفر السعادة گفته که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهو فرمود در نماز در جمع عمر و غیر از ین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نشست برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پس تر سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین سلام داد و سخن گفت بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد درین حدیث سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و درین حدیث دو اشکال است یکی آنکه این اخبار است برخلاف واقع و اجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و اختلاف در افعال است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوة یا اتمام صلوة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد این است که در اعتقاد من همچنین است نه در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این نیز صادق است فافهم و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و اتیان بمنافی بطریق سهو مفسد نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نمی گردد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از ان بود و بعضی می گویند که این گفت گو همه با یا بود نه بقول و این بحث در غایة بعد است و نیز گویند که این قضیه قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنز الدقائق مسمی بالبحر الرائق گفته که جواب از ین

ازین اشکال نیافتم و مذهب امام احمد آنست که کلام عمداً و سهواً مفسد است مگر کلام امام برای مصلحت نماز
کند چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را و بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است پس تمام کند و این نیز از تکلم ذی
الیدین است و بعضی صحابه جواب نمی شود و کلام در حدیث ذوالیدین بسیار است شیخ ابن حجر در شرح بخاری استیفای
آن کرده است سوم مرد نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت باقی بود چون از مسجد بیرون آمد طلحة بن عبید الله
رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی ثم بگذارد و سلام داد
و بازگشت و در حدیث ذکر سجده مسکوت عنه است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده
سهو واجب نیست بلکه سنة است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنة است و در شرح ابن الهمام از بعضی
حنفیه نقل کرده است که گفته سنة است نزد عامه اصحاب ما والله اعلم چهارم نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه
گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند تو پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را
و سلام داد در بعضی روایات اختصار کرده و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و به حجره
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند به مسجد بازگشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد درین پنج موضع سجده سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را که غیر این مواضع
خمس اند بران قیاس کرده اند داود ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بعمل
ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج
موضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده و در غیر این مواضع اگر سهو کند سجده نکند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی مواضع
سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش
از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب یا با دعای نسخ و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از سلام میکند
بترجیح آنحدیث بر ما عدای آن و در کتب سته از عبدالله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از سلام با حدیثی که روایت کرد ابوداود و ابن ماجه و احمد و عبدالرزاق از ثوبان که فرمود
صلی الله علیه وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته
خصوصاً نزد تعارض فعلین با لقیاس چنانکه مناسب آن است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که
سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهوی از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی
و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم

اجمعین است اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق که در تردد افتد در ... بد چند ... بوده
و بهیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع
نمیداشتند والبته آنچه واقع و نفس الامر است باد ایش میدادند و در صورت شک تردد و تحیر است و ما را
و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و پیغمبر فرمود که آن از شیطان ا
چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان
تلبیس و تخلیط میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم شک در نماز هرگز واقع نشده ولیکن برای تعلیم حکم آن مر امت را پیغمبر فرمود که اگر
در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند
این تردد و قرار دهد در نیصورت بر آن که سه گذارده است چه گذاردن سه یقین است اگر چهار
گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند و هر جا
دارد بر آن نهد خواه با قل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یکجانب نیفتد بنا بر یقین کند و
حکم برین امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است به بنا بر اقل و ندانستند که بنا بر ظن
اصلی مقرر است در شرع که درین حدیث آن را طی کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین
آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا اورده الشمنی
از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد وهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد ما یفرغ و
گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آ
افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه ظن
بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطای گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید اگر چنین نکند دی
از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرج تمام است و امام
مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد
شرح مشکات تحقیق این کرده شده است فقد بر **وصل** در سجده تلاوت اختلاف کرده اند

حکم سجده تلاوت ایمه برانند که واجب است و امام مالک و شافعی برانند که سنت است و فعل آن
از ترک اوست و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و در غیر آن و وجوب
آیات و احادیث است که در ... ترک آن ... وا... شده و تاکید

وصل

ونیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه در نماز
جنازه ولیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قایل شدیم وتمسک ایمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت سوره والنجم
را نزد آنحضرت خواندند وسجده نکرد وجوابش آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت
دیگر کرده باشد ونیز تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهة بیان جواز تاخیر یا این مخصوص
بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم وطهارت شرطست در سجده تلاوت واز هیچکس خلافی دران
منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز می کرد وهیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت
وی نرفته الا الشعبی وبیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت وجمع
کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است واول نزد
ضرورت ونیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت واشارتی بسجده می کرد بغیر جهة قبله بی وضو ومیگذشت
وبعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع یعنی اگر اتفاقاً بی قصد آیه سجده
بگوشش کسی رسید سجده واجب نگردد وبعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم
امام دارد نسبت بسامع واین را از امام مالک نیز روایت کرده اند وبعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است
که قاری قصد قرارت کند نه بر قصد قصه وحکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند ومذهب ما ومذهب جمهور ایمه
آنست که واجب است بر قاری وبر سامع مطلقاً بشرایط صلوة وهو المختار ونزد ما پیش از سجده وبعد از سجده تکبیر
گویند وهر دو مندوبست نه واجب مروی از ابن مسعود همچنین است ونزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نیست وهمچنین
اگر بایستد وبسجده رود اولی وافضل باشد وتسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که
نماز افضل احوال وارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل وارفع باشد اگر سجده تلاوت در نماز افتد بی شک
این تسبیح که مخصوص است نزد حنفیه دعا در سجده نماز نمی کنند اولی خواهد بود وآنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتی سجد وجهی
للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته ودر حدیث ترمذی وابی داود ونسائی آمده که می گفت این
را در سجود قرآن در شب وگفت هذا حدیث حسن صحیح وبعضی گفته اند این دعا بخوانند رب انی ظلمت نفسی و
اغفرلی ونیز نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ودر قرآن این را از ساجدان حکایه کرده که نزد عادت
سجده میکنند وانچنین میگویند وباشد که در سجده این دعا خواندی وفرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب
لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود وترمذی از ابن عباس آورده که
مردی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده وگفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز می گزاردم چون

سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیه سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوره نجم که در آخر آیه سجده دارد و سجده کردند با وی صلی الله علیه وسلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین مجلس حاضر بودند بطریق تکریر و تاکید یا هر که بروی زمین باز آدمیان و پریان بود والله اعلم و گفته اند که سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهة امتثال امر الهی تعالی بود بسجود و شکرگذاری نعم عظیمه وی سبحانه که معدود شد در اول سوره و سجده مسلمانان بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهة استماع اسماء الهیه ایشان لات و عزی که درین سوره مذکور شد یا از جهة ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شانه و سطوع انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم چنانکه تاب و طاقت اختیار ایشان باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت این قدر بس است و آن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفتند و درینجا قصه ایست از وضع زنادقه و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولعند بذکر غرایب و اعاجیب قصص آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد ذکر اسماء لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی آن کلمه بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه صوت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجده مشرکان ازینجهة بود گفتند اکنون محمد مدح الهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق یکی است این بتان شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل و موضوع است و مراین آیه را تفسیر دیگر است که نیست درو ذکر این قصه والله اعلم **وصل** در سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام ولا اصل لها فی الشرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است

وصل

دیگر سجده تلاوت است و دران خلافی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام الشرین آنست
که این نیز مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلافست نزد امام شافعی سنت
است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد
و نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز
است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بودی مودی بتکلیف ما لا یطاق باشد و گویند
مراد به سجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از ان بسجده کرده اند یا منسوخست و لیکن
آنها که قایل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند
اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی از خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فعل این سجده ماثور است قول به نسخ درست نباشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی
روایات فقهیه رخصتی در ان واقع شده مختار کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن
ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی که خوشحال میساخت
بر روی می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر کردن مر او را عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح
روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد بر آن قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی
همدان و عبد الرحمان بن عوف رضی الله عنه روایت می کند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید
که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طول کرد چنانکه بیننده گمان برد
که مگر روح پاکش بر آسمان رفت و از بدن انسلاخ پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت
ناقص الخلقت را دید سجده شکر کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روز بدر سر ابو جهل
لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود مات فرعون هذا الامة و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت
گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون
کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام است و یکی از ان
سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کرد پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه
منطوق قران عظیم است و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الایة

و این قصه دور و دراز است و از احسن قصص است در شرح سفر السعادة از آن ذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجده شکر کرد و قصه وی مشهور است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ذو الثدیه را که از رؤسای
خوارج در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه وی و حال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر مذکور است چیزی از آن نیز در شرح
سفر السعادة و شرح مشکات ذکر کرده شده است **وصل** در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم است
و سیوطی بفتح میم نیز گفته و از زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرات سبعه بضم میم است و سکون از شواذ است
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم را و با موحده می خواندند و جمعه اسم اسلامی است بجهت اجتماع ناس در وی برای
نماز کذا قیل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم او است در جاهلیت و هم از جاهلیت تغییر داده اند بجمعه بجهت اجتماع آفرینش
در وی یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغییر دادند **فایده** و نامهای قدیم هفته
این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی داشت و در اسلام بفضایل
و خصایص امتیازی دیگر یافت در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما
مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را از روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا
کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را بروز جمعه به آنکه امر کرد مر ایشان را بعبادت
کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت شکر و نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و ابا آوردند و اختیار
کردند یهود در بدل وی شنبه را و تعلل نمودند باینکه روز انتهای آفرینش است و روز فراغ صانعست از شغل آفرینش
پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفتند نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای
آفرینش است پس این روز سزاوارتر است به تعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و اکثر برآنند که فرض نگردانید بر ایشان
روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند
یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و بهمین قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز دو معنی
گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد برایشان جمعه و امر کرده شدند بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا و هدایت نمود و گمراه نگردانید ایشان را بابا و تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را
بدریافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی
در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان
بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری بود از شکر نعمتها خارج از ذات
و ظاهر در اینجا معنی اول است بلکه مذهب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در صحیح بخاری گفت که جمع کشتند

گفتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول قرآن بران و گفتند
چون یهود و نصاری را روزیست که در وی جمع می شوند در هر هفته برای عبادت ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم
در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس یوم عروبه را که نام قدیم
روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه با این خصوصیات که در نماز جمعه است نبود بعد از نازل شدن قرآن
و اینقدر در مقصود کافیست فتدبر و در حدیث اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین
ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم می شود که افاضل ایام بسیارند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن
و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلافست علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی
گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوعست و روز عرفه افضل ایام سنه و این سخن محصلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف
دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه
در شب جمعه در آمده و در ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث
دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شدند در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و
در آورده شد در بهشت در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرد آدم در روز
جمعه و درین روز برپا شود قیامت و در وست نفخه و در وست صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع
دارد درین روز با آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام از بهشت و آمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست که حصر آن از دایره
امکان بیرونست و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است به نعیم
جنت و ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصایص و فضایل یوم الجمعة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است
که هرچه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلافست بر دو
قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود
است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی می گویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته
شد ابو هریره فرمود دروغ گفت هر که آن را گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه قول دوم آنست
صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان درین وقت نیز باقی است و درینجا نیز دو قول واقع شده
جمعی میگویند که این ساعت را درین وقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشر
آخر و اکثر بر آنند که متعین است دیگر اینجا اقوال متعدده زیاده بر سی قول آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح
صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و ترجیح

دو وقت آن بیان کرده و دران تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعادة آنرا نقل کرده ایم و ارجح اقوال دو
قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز اختلاف
است علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده آن تقویه و تائید
نموده و صاحب سفر السعادة گفت که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن
عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و ازان مجلس برخاستند و کسی از ایشان
اختلاف نکردند دران که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را
در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبردار کند او را با آخر ساعت و چون خبر می کرد مشغول می شد وی رضی الله عنها بر عادت
روایتی وقت غروب آمده والله اعلم دیگر از جمله خصایص آنکه درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روز بمقام
اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه دروی نمازی است که اعظم فروض اسلام است و تهاون دران موجب ختم بر قلوب
و نوشتن از جمله منافقان است و غسل دروی سنة موکده است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمل
ثیاب دروی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر مسجد یعنی خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز نزد جمعی از علماء
صلوة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ دران وقت می افروزند الا روز جمعه و ازان است که
بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب می شوند از جهة ظهور آثار رحمت دروی
و این روز مختار است از برای تضرع مر عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون مزیت شهر رمضان است
بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عیدی است مر مسلمان را — ن افضلها
که در هر هفته مکرر می شود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله من یوم الاضحی
و یوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله نماز و روزه بیابد و این روز مکفر سیاقت و آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسند بجهة علمی که حق تعالی بخشیده است ایشانرا بوقوع
قیامت دران الا جن و انس که پرده بر روی دل ایشان فرو هشته از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و ارواح موتی
نزدیک می شوند درین روز بقبور خویش و زایران را می شناسند شناختنی زیادت بر سایر ایام و در بعضی
روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز
مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همین است و روزه داشتن روز جمعه علی الانفراد
پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ما ست و روز عید صوم مکروه است و روایت هست از امام ابو حنیفه

مالک رحمه الله علیه مکروه نیست واین روز مخصوص است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر بطریق وجوب
در خطبه و خطبه در عید سنة است و وارد شده است که اجتماع می کنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن النعمان فی
کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علمای
برای این وجوه گفته اند که ناتمام است وظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارت است بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول
بطاعت و عبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشند چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه
و شب آن بامن از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی
در القاب از ابن عمر و از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از
عذاب قبر و بیاید روز قیامت حال آنکه بر وی مهر شهیدان است و نیز وارد شده است که آزاد کرده می شوند روز جمعه
ششصد هزار کس و ششصد هزار کس در شب جمعه و در روایتی تمام مردم و می نشینند ملایکه با صحف روز جمعه
بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون بیرون آید امام برای خطبه برمیدارند
صحیفها را و می درآیند در مسجد و مضاعف می گردد درین روز حسنات و دو رکعت نماز در روز جمعه
فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حق تعالی
تبارک و تعالی برانگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند می برانگیزد روز جمعه را روشن و
تابان مر اهل جمعه را و روشنائی می کند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای
ایشان در صفا و سفیدی مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوض میکنند
در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس و بر سر نمی زنند چشم از تعجب و
حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس مگر موذنان و برای
خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهت بیع نزد اذان و استحباب شرا بعد از نماز آن نیز از
خصایص جمعه است و قرات سوره الم السجده و سوره هل اتی الانسان در نماز فجر و خواندن سوره
جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سوره الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد در نماز مغرب وی و خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز عشا وی نیز مسنون
است و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه مکروه میدارند تعیین سوره
را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرموده که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهة صحت

احادیث وارده در آن گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل و بجران باقی و عدم جواز جز آن
است عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین ظاهر آنست
که عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز دایمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف
اوست در نوافل واگر بود اکثری بوده باشد پس طریقه حنیفه آنکه اگر بخوانند گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث
والمذهب والله اعلم و فضایل خواندن سوره کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بخواند سوره کهف در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلند
آسمان و در روایتی آمده که روشن شود نور تا بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرد بین الجمعتین
یعنی صغایر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوب است ولیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صغایر والله
اعلم **وصل** وبالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد وصل
در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت
دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر می شوند نماز جمعه حاصل می گردد از انوار شهود عظمت و جلال حق تعالی
و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است
امام شافعی وایمه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست آیینه
سفید که در وی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آیینه سفید در وی نکته سیاه گفت این آیینه
مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته ساعتی است که در روز جمعه
ابهام را امتیاز وی از سایر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود و لهذا برای
کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم
یوم المزید چه معنی دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی
درجات جنت است وادی کشاده را که طول و عرض آنرا جز خدا کس نداند در وی تلهاست از مشک
که سرهای آن از غایت بلندی باسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم بفرستد
پروردگار تعالی آنقدر که می خواهد از فرشتگان خود در گرد آن وادی منبرهاست از نور که بر آن نشستگاه
پیغمبران است و گرد کرده شده است آن منابر نور بمنبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بر آن نشستگاه شهیدان
و صدیقان در پس این منابر از نوری نشینند پس بفرستد حق تعالی آن مشک را در جامهای
وی بروها و مویها پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام که راست کردم با شما وعده خود را

کرده آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه بخواهید بدهم شما را گویند پروردگارا میخواهیم از تو رضای ترا پس
بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمی گردانیدم شما را در سرای خود یعنی بهشت
بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد من است مزید در هر چیز چه نعمتهای
مرتبه درجات فضل من بی نهایة و بی اندازه است و امروز روز مزید است پس اتفاق کنند همه بر یک
سخن که یا رب بنما مراد چه کریم خود را که نظر کنیم بآن و ببینیم از آن بچشم سر عیانا نهایة مقاصد و منتهای مطالب
این است که بالاتر ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوال نه در وقت سوال ارنی انظر الیک این بود
موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بقصد
تلطف و مهربانی خود بر سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سوال و امول وقت
است هر که پیش از وقت طلبد و بیش از قسمت خواهد محروم باز گردد و سحاب الخیر له مطر فاذا جاء الابان
یجی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از
نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نمی رفت قضای وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت
که جای فنا و زوال نیست هر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بدیدار مشرف شدند
و بنور جمال وی منور گشتند گفته می شود مر ایشان را اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف
و مهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت
و تاب ایشان است بروند و زمانی بحال خود بیایند و بیاسایند و در پرده های صفات که محال و مرایای
آن نعیم جنة است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند مشهود در پرده صورت کلی است تعالی
در کیفیت شهود است پس باز می گردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان
را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بر آن از حسن جمال و نورانیت در بهشت چه آن جمال صفات
است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان
برین زنان و این زنان برین مردان نمی توانند یکدیگر را دید و نموده نمی شوند بر یکدیگر از جهة آنچه پوشیده
است ایشان را نور ذات حق تعالی است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود در ماقف
بگذرد و فرو نشیند آن نور و برود غلبه آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بر آن بودند
یکدیگر ببینند و بشناسند می گویند مر ایشان را زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما از پیش
ما بر صورتی و هیئتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و هیئت یعنی این حسن و جمال بیش

از حق نداشتند از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال با جهتیکه تجلی کرده پروردگار تعالی و تقدس
بر ما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی و راستی الله تعالی سوگند
بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن نموده وی جل جلاله ایشان را از
عظمت و جلال خود آنچه خواسته است و فرمود این است معنی نظر کردن بذات اقدس وی و نگویند که اینجا ظاهر میشود
که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات وی تعالی و تقدس نه ذات و عظمت و جلال صفات
و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کردند نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت
و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید که حقیقةً و عرفاً توان گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن
مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه بچشم مثلا عقلا میگویند آنچه
مرئی است از جسم ضوء و شکل و لون است نه کنه حقیقة جسم اینها همه صفات جسم است و با وجود آن در عرف
میگویند جسم را دید و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم
ایشان پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده ساکت باید شد تفتیش
بس است والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این جا که همیشه در هر جمعه باشد مومنان را
دو چند و زیاده آنچه در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از جهت آنچه میدهد ایشان را پروردگار
ایشان از خیر و برکت و مخصوص میکردند با چنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند
این را و فرمود وی تعالی بخواهید و هر چه خواهید شما را بدهیم لاجرم همیشه حال بر همین منوال باشد فهذا المعنی الیوم
المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون

فصل

چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای خطبه بر منبر تشریف برآمدی بلال شروع در اذان کردی پیش دست شریف
آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت
بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان فوق مکانی نام وی زوراء است
بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره است و در بعضی روایات آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا
کرده لیکن مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است و آنچه در زمان عمر بود اعلام
بود بلفظ نودی و این اذان را ثانی گفته اند باعتبار حدوث و اول باعتبار وجود و ثالث نیز خوانده
اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة مراد اذان و اقامت است
و در صحیح آمده است که عدد اذان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر در جمعه یکی بود

بعضی همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است بر منبر از جهة اصالت و وجود وی در زمان آنحضرت پس
مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین است ولیکن علما اصح آنرا داشته اند که معتبر
اذان اول است که متحدث گشته اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام است
بوی حاصل می شود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و التزام انصات
و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی
الله علیه وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام
و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد و که پیدا کرد پس باید که سنته هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خوانند
بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه از بعضی علما دیده شده است و در بعضی کتب واقع شده است
که اذان اول از محدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین
اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زوراء امر کرده بود هشام بن عبد الملک آن را بمسجد نقل کرده والله
اعلم و بهر تقدیر آنچه خلفاء راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت
بران کرده باشند معنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المومنین
عمر در جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم بر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان
رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد فقد برو آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چون خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهة مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران و گردیدی
چشمان مبارکش سرخ شدی بجهة شروع و تجلی لوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و
انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وسلم منذر جیش است که میگوید صبحکم و مساکم
و منذر جیش آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را از لشکری که برایشان تاختن می آرد و اعلام
میکند که در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند و بعد
میفرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل محدثة
بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار و کلمه
اما بعد بعد حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری
گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله
عنه تخریج کرده که داود علیه السلام و سند حدیث غیر مرفوع است آمده که فصل الخطاب که داود را داده اند و فرموده اند

الحکمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب بن لوی
وقیل سحبان بن وائل وقیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه واثبت است و جمع کرده شده است میان این
اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی است و در باقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی و شمشیر
و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب بخواند تکیه بر قوس سیف می کرد و در جمعه بر عصا و در
بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهه ورود سنة
و بعضی گفته اند که در هر بلده که فتح وی بالغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه
در مدینه مطهره بعصا ولهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است
و حنفیه بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما بیّنا فی موضعه ان شاء الله تعالی و صاحب سفر السعادة گفته
است که این معنی بر تکیه کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اتکا
کردی نه عصا و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا
در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه وسلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نماز وی
میانه و خطبه وی میانه و فرمودی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی نشان فقه وی و دانشوری اوست و معنی
کوتاه کرده وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آنحضرت که مصدر جوامع الکلم و مظهر غرائب
حکم است مرد باید که بطاعت و عبادت کوشد و بتهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصداق لم تقولون
ما لا تفعلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم امت بود و آنرا تعلیم قولی نیز موکد
ساخت و نزد امام ابوحنیفه مقدار الحمد لله و یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی است
و زیادت بران سنة او مستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است و مراد بدان خطبه
است و ذکر الله برین قدر صادق است و نیز امیر المومنین عثمان رضی الله عنه کلمه الحمد لله گفت و بسته شد و کفایت
کرد بدان دلیل آنست کذا فی الهدایة و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب
حدیث مگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی روی
سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی و اگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی
یا سائلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سائل را جواب دادی آنگاه خطبه را تمام
کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و برداشت ایشان را
و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین و اسلام پس فرود آمد از منبر و نشست بر کرسی و تعلیم کرد [illegible]

خبر خطبه

باز بمنبر بر آمد و خطبه را تمام کردی و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمع دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق
و تحریص کردی بعضی بدادن چیزی لوی از ثوب و دراهم و جز آن و مانا که علما اینها را از خصایص آنحضرت
داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی
یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف شده است در بیرون
آمدن جمعه و عید در حرمین و غیرهما که با جماعه کثیر یا علمها بوضع غریب بر آیند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هرگز طرقوا والیک نبودی و صاحب سفر السعادة میگوید و طیلسان و طرحه و جامه سیاه و امثال
این ملابس معتاد نبودی ولیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود دو طرف آنرا میان بر دو کتف خود در روز
جمعه لبس سود استحباب است و نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بانصات
یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال و مثال وی مثل
حماری است که بر میدارد کتابها را تعریض است بمذهب یهود که این آیه نازل در شان ایشان است
و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم می کردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت می کند در برداشتن
کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هرکه بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش
باش پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست
داد و هرکه لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الصراح
لغو بیهوده گفتن و این انصات واجب است نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و مذهب امام
مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه
گفته که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب
انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی مکروه داشته اند و
بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع
کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر
کلام کنند باکی نیست زیرا که اینوقت استماع نیست بخلاف نماز که امتدادی دارد و شاید که قطع آن
نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است و الا قضای فائته در وقت خطبه درست بودی

و نیز اختلاف است در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه بامر معروف باشد و تسبیح و تهلیل بود و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و جوابش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن است در هر وقت بخلاف خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد نزد عطسه نیز در دل گوید و در رد منکرات اشارت بچشم و دست کرده شود و هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده منتهی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره میخواند

وصل بیان نماز تهجد

وصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم هجود بمعنی نوم و تهجد ترک نوم چنانکه تاثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی اقامت است به نماز تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن می بود اختلاف است در آنکه قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فروض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زایده دارند که معنی اصل لغت نفل است یعنی فریضه زایده علی الفرایض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص بآنحضرت است نگفتی چه نفل و تطوع مخصوص بآنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجاتست چه تطوع در حق وی صلی الله علیه و سلم که مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران محافظت نمودی و اگر گاهی به سبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بدله آن بگذاردی و این نیز بعضا بر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و سلم و چندان ایستادی که پایهای مبارک وی ورم کردی ... و در حدیث عایشه آمده که بشکافت قدمهای وی و بعضی مفسرین در تفسیر قوله سبحانه ... فتاب علیکم الآیه گفته اند که قیام لیل واجب است به تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان آن پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم تا یکسال ... از آن منسوخ گشت بدین آیه و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم هست یا مخصوص است بامت و وجوب

باقی است بر آنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج دوگانه
و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر و وتر در مذهب ما سه رکعت است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت
پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام احمد پرسیدند که مرد وتر چه گونه گزارد گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت
است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدهد بر دو رکعت و اگر سلام نه دهد و وتر سه رکعت کند امیدوارم که زیان
نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة ایتار سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدی که اگر
زیاده تر بر ایتار یک رکعت نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود والله اعلم و ایتار یک رکعت که میکنند باین طریق می کنند
که دو رکعت پیش از وی می گذارند و سلام می دهند و در ایتار سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث نهی از بترا واقع
شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که
نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد
با دو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت
فجر از آن و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده با وتر و گاهی
بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آنرا فضیلتی ثابت شده و صلوة نهار نیز با
مغرب وتر شده و وارد شده است که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت در آن
دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل عمران و نسا و مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود
و قومه نیز باندازه آن دراز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک آیه را تکرار کرد و آیه اینست ان تعذبهم فانهم
عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر از دوگانه سابق کردی و در آخر عمر
شریف نشسته گذارده است و چون نشسته می گذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته می گذارد
و چون پاره از قرائت ماندی برخاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز
همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله
عنها که گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه و سلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بود وی و حفاظ در حدیث طعن کرده اند بعضی
در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابوحنیفه هیئت جلوس در نفل هیئت جلوس تشهد است و در یک
روایتی احتباء و تربع نیز آمده و روایت است از ابی یوسف احتباء و از محمد تربع و جلوس تشهد افضل است باتفاق

وچون میگذارد نشسته می خواند سوره را و ترتیل می کرد آنرا تا آنکه درازتر می شد و سجده درازتر از آن و درین
دلالت است برآنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد قرات و رکوع و سجود و سائر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آرد جبر
تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند چنانکه بعضی نادانان از اصحاب ورد میکنند چنانکه بشتابی گذارند که هیچیکی
ارکان را بجای نیارند و خواهند که عددی را که در اوراد خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افتتاح می کرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل می کرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات
روایات متعدده واقع شده متعدد مخیر است در مواظبت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات
مختلفه و اینطریق ادخل و انسب بسلوک طریقه اتباع و آن طرق در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة
و شرح آن مسطور و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتر را گاه در اول شب می گذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر
شب می گذارد و در جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت
وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بترسد که در
آخر شب نتواند برخاست باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امیدوار د که برخیزد در آخر شب پس
بدرستی نماز آخر شب مشهود و محضور است و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که گذاردن
وتر در آخر شب بسی مقام رفیع است در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر
اخذ هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجمله بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن
به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح
هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس از آن بتهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهة این حدیث
و از جهة آنکه که اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد نشده در شرع و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وتر دو رکعت سبک می گذارد و می خواند در آن اذا زلزلت الارض و قل یا ایها
الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نیز نمی کنم از آن و گفته اند
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی
گفته اند که این دو رکعت وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای
قیام لیل میکرد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح

سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سیوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی مروی و ماثور نه و میگویند که در بعضی روایات قنوت آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سیوم بآواز بلند و کشش حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة و الروح **وصل** آنحضرت بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتندی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع می نمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم می شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده و نیز عائشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن می کرد و الا بیرون می آمد برای نماز و گفته حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم و من بعدهم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد ضروری بود که از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت لی الی حاجة کلمنی ناظر در آن است و اگر فرضا سخن نه از جنس ذکر و ضروری بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست مگر بجهة کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند یکباری در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر را مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما بکراهیة آن قایل و آن را بدعت می شمرند و این هر دو قول بعید است اما فرضیة بجهة عدم ذکر اضطجاع در بعضی احادیث اما بدعت بجهة ثبوت آن بحدیث صحیح و جماعه علما طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین است و میفرمایند که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهة آنست که عادت شریف اضطجاع برین وجه بود که او دخل است در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش مبین شده است **وصل** اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار آنرا شب برات

بسیار می‌خواند ثابت شده است بحدیث عائشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد سجده را
تا آنکه گمان بردم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم
انگشت او را پس بجنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عائشه یا گفت یا حمیرا آیا گمان
بردی که پیغمبر خدا خیانت کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض
کرده شد روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود یا در می‌یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا
داناتر است بدان فرمود این شب شب نصف شعبان است خدا تعالی می‌نگرد بر بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت
غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر می‌شود درین شب تمام شب می‌بود
پس می‌آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت می‌کند مر رحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و نمی‌آمرزد اهل حقد
و کینه را که بناحق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عائشه در حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت بر من
و بایستاد و زود برگشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر
بجانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا می‌کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عائشه که حیف
بکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می‌آمرزد اکثر از عدد شعر
غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده است که آمرزیده می‌شوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و
عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته می‌شود در وی ارزاق و آجال و نوشته می‌شوند حجاج و احادیث در
فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است بعد لیلة القدر و در حدیث آمده است که گشاده
می‌شود درهای رحمت در چهار شب شب عید اضحی و شب عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان
یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام مثل خالد بن معدان و لقمان
بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت و می‌پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و
سرمه می‌کشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و می‌گفتند رسیده است
با ایشان در باب آن آثار اسرائیلیه ولیکن علمای حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان دران و این اجتماع در مساجد
را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام است تنها نماز گذاردن را مکروه نمیدارد و از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عائشه آمده که گفت بود
شب نصف شعبان [illegible] آنحضرت نزد من چون میانه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت

مرا انچه میگرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را وجستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی ونیافتم
او را دران وبرگشتم بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین ومیگوید سجد لک خیالی وسوادی
وامن بک فؤادی فهذه یدی وما جنیت بها علی یا عظیم ترجی لکل عظیم اغفر الذنوب العظیم سجد
وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره پس برداشت سر خود را پستر باز رفت بسجده وگفت اعوذ
برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من عقابک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی وحق له ان یسجد پستر برداشت سر مبارک خود را
وفرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیاً لا فاجراً ولا شقیاً پس برگشت از نماز ودرآمد با من در جامه
خواب ودید مرا که بلند وتنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من
از حقیقه حال خود پس مسح کردن گرفت بهردو دست خود زانوهای مرا وگفت وای مرا این دو زانو را که چه
مشقت کشیدند وبراه خطار فتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند درو حق تعالی
باسمان پایان ومی امرزد بندگان خود را مگر مشرک ومشاحن را ودراورادنامه مشایخ درین شب
صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد ونزد محدثین بصحت نرسیده است شیخ امام ابو الحسن
بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بگذارد
چهارده رکعت در شب نصف شعبان وخواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتاب وچهارده بار قل هو الله احد
وچهارده بار قل اعوذ برب الفلق وچهارده بار قل اعوذ برب الناس ویکبار آیة الکرسی وخواند بعد ازان آیه لقد جاءکم
رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هرکه بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور
وصیام بیست سال مقبول وچون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته
ویکسال آینده ونزد محدثان درین حدیث سخن است واز بیهقی آورده اند که گفت بان می ماند این حدیث مرفوع
باشد والله اعلم وانچه متعارف شده است در دیارها از سوختن چراغان وامثال آن همه نامشروع است ومشابه
بدوالی هندوان کنند ورسم مجوس است واما قیام لیل در رمضان که انرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام
بیاید ان شاء الله تعالی وتحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود ویازده رکعت که
دایم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردد **وصل** دربیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو وضحوة وضحیه بروزن عشیه
ارتفاع نهار وضحی فوق اوست ومعنی شعاع آفتاب نیز آمده وضحا بفتح ومد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان
بدانکه متعارف میان مردم در اوایل نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب بلند

بیان صلوة ضحی

شدن وی یکدو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع آسمان تا انتصاف
نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت
آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گزارد نماز ضحی را و گفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت
بود و شیخ اجل علی متقی در مرتب جمع الجوامع سیوطی که از جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا
نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدای تعالی تا طلوع کند آفتاب
و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره تامه تامه تامه و برای صلوة ضحی جدا و بصحت رسیده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است
و ظاهر آنست که این یکوقت است و یک نماز که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف
نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از ینجا گمان برند که مگر اینجا دو وقت و دو نماز اند
و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده
و بعضی اینجانب را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز دیگر است که آنرا نماز چاشت می گویند نه در نماز اولی که آنرا
نماز اشراق می نامند چه این را بعضی از سنن موکده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی
روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر کدام
ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد شده است در نماز
چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی
رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی
داشت حق سبحانه از آن تسبیح در دین محمد صلی الله علیه وسلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است
که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نمازیست که محافظت می کردند ابراهیم
و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین حفظه الله بفضله المتین که
چون عنایت الهی که در تیسیر عبادت عموم مسلمین بملاحظه حوایج و شواغل ایشان ظهور نموده است بدو وقت

تا بین فجر و ظهر ترخیصی و تخفیفی فرموده است بندگان خاص خود را حق تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و وی تعالی بندب و استحباب ایشان را نه بوجوب و افتراض ترخیص و
تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما مذهب و مشایخ است
زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم است که پوشیده شده است از نافی
چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی از علما بکراهیت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن
بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء راشدین پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعت بر بدعت
بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارده شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق
عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالث است گفت گفتم مر ابن عمر را می گذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم می گذارد
آنرا عمر گفت لا گفتم می گذارد ابوبکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم
که می گذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از ابوبکره ثقفی که از کبار صحابه است
مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة ما صلاها رسول الله صلی الله
علیه و سلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین برآینه شما میگذارید نمازی را که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا
و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز ضحی را
و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذاردم آنرا و بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم برآینه ترک
می کرد عمل را و حال آنکه دوست می داشت که بکند آنرا از جهة ترس آنکه فرض کرده نشود بر ما و لازم نگردد بر ما و قیس
بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبد الله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت
میگذارد و مسروق میگوید که می خواندیم ما قرآن را پیش ابن مسعود پس نشسته می ماندیم ما بر جای خود بعد از
برخاستن ابن مسعود بعد از آن می ایستادیم و می گذاردیم نماز چاشت را پس رسید این قصه ما بابن مسعود پس گفت
تکلیف می کنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است ایشان را خدا و اگر هستند البته و ناچار شما گذارندگان
این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد روایت کرده شده است که گفت در آمدم من و عروة بن الزبیر
مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم ابن عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجره عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز
ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن نیکو بدعتی
است و پیدا نکرده اند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز ضحی این اخبار و آثار است که در نفی صلوة ضحی آورده اند و
غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت

میکرد بر صلوة ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص فرموده و ترغیب نموده از جهت مخافت آنکه برایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر در خروج از عهده آن در مانند چنانکه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها و لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جای که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله وارد شده مراد ما دام علیها باشد تحمل ناگزاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید او را مدت یکسال دیدن نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادت ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخباری که از مردم در گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع است و لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرایض کنند بدعت است چه سنت در نوافل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گزاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ خبر و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید در درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز نفی این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز چاشت می گذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفر باز آمدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گذارد نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک می کرد آنرا تا آنکه میگفتیم نخواهد گزارد آنرا هرگز چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و تطوعات همچنین بود و احوال سادات از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض پس میگذاردند آنرا گاهی و ترک می کردند گاهی و طریقه علمای سلف در اقامت نوافل

نوافل بعبادات خصوصاً صلوة وصوم همچنین بود تا مانع از اشتغال بعلم وخیرات وصفات دیگر نگردد
بخلاف عباد ونساک درزمان متاخر که تعلق وتقید ایشان بدان بجدی است که بعضی ازیشان که در نسبت
علم ومعرفت قصوری دارند بسیار از خیرات ومبرات را که مهم تر ومقصود تر است ازان ترک کنند
هذا لیس بشی وبالله التوفیق وصاحب سفر السعاده گفته که صواب آنست که استدامت بران نیز مستحب
نیست واجتماع برای ان درمساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند وازعایشه مروی است
که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر ومادر من ترک نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت وسرور که از
زنده شدن مادر وپدر حاصل شود بلذت وسروری که درنماز می یابم هرگز نرسد **تنبیه** عدد رکعات
درین صلوة مختلف آمده وآن بحسب اختلاف ایام واحوال بسبب نشاط وکسل یا اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود
وبیشتر علما اختیار چهار کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است واحادیث اعداد دیگر بعضی صحیح وبعضی
ضعیف والله اعلم، قرات این نماز در اوراد مشایخ والشمس وضحاها والليل اذا يغشى والضحى والم
نشرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز
ماثور است ودر حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده **وصل** در نماز عید بدانکه روز عید را
عید ازان گویند که وی عود می کند ومکرر می آید در وقتش واین وجه عام است بر موسم دیگر نیز صادق
می آید ازین جهة بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند وگفته که عود میکند بفرح وسرور وموجب فرح وسرور در
عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است ودر عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف که عمده ارکان اوست
حکم تمامی دارد وجمعه که عید هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس بشکرانه تمامی همه ارکان اسلام
عیدی که باعث اجتماع وفرح وسرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند وشکرانه طاعت وعید آن بحکم لئن شکرتم
لازیدنکم هم بطاعت وعبادت ساختند اما زکوة چون ادای آن از وقتی معین واتفاق اجتماعی نبود است لهذا
تمامی آنرا عیدی مناسب همان فرح وسروری که فقرا را بوصول آن حصولی می پذیرد کفایت است وبعضی
گفته اند که عید بجهة تفاول بعود وی گفتند یعنی بقا باد وسال دیگر برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله
گفتند که قفول در لغت رجوع وبازگشتن بود که با تفاول است بانکه برود وبسلامت بازگردد ودر بعضی
حواشی هدایه نوشته اند که عید ازان گویند که پروردگار تعالی در روی وعده کرده است بندگان را بفرح
وسرور وفضل وکرم خویش برین وجه وارد می شود که اشتقاق عید از وعد بعید است چه این حروف است
وآن شال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب وجبذ وعادت شریعت آن بود که نماز عید را در مصلی

گذاردی و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که فاصله
تا از آنجانب درآید میان و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل است بر آنکه
بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باوجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد پس در جای های دیگر بطریق اولی بود
همبرین است عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در مسجد میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد
چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار بیش نبود و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در
مسجد گذارند و بصحرا بیرون نمی روند الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مخافت از شرف و برکت
حضور انجا نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت است با بادانی این بلده شریفه بخلاف
زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام مذکور
که سنت آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است
گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه نیز که پوشیدی
از برای اظهار عزت اسلام و شعار آن و حله صفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد
مثل ابریشمی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد
در یمن بسیار بود برد یمانی که گویند این است و تجمل و تزین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشروع
و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما افطار کردی
و عدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که مفید
تقویت بصر است که صوم مضعف آنست و حلوا موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی و اگر کسی چیزی شیرین
در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا گفته اند که افطار
بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرمود ان الله
وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا
نخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز بگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر است که چون وجوب
فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الهی و اگر نه مجرد
امتثال مقصود بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید در

در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
بمصلی بوده صدقه برآورده و اکل کرده بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن
بعد از نماز است ذبح کرده و صدقه داده بعد از آن بخورده و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث
آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غسل میکرد یوم
الفطر و یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنند روز عید و محدثان حکم کرده اند به ضعف هر دو حدیث و ما غیر
این دو حدیث درین کتب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر
که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل می کرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت
مبالغت وی رضی الله عنه در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح است کذا قالوا
و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمامه راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف
امام ابو حنیفه است اما اگر سرا گوید مانعی نیست و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که
مستحب است بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی نیز گفته که رسیده است ما را از
زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز
عید اضحی زودتر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده
است و مهمی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع
استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة و در
فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف است و مختار در مذهب حنیفه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از
قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه
آمده ما اخذ با قل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف معهود در شرعست پس اخذ با قل اولی
باشد کذا فی الهدایة و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد
از اکثرین المصلت از گل که خانه وی در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز

... ت بی برخاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب نسبت به نفاق دارند بر روایت ... کا
... نیز اینچنین پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وی نیز اینچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است
عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود
وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور
آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن
عفان نیز کرده بود و در اوائل نماز گزاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم نماز نمی توانند رسید
نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی است که مروان بجهت آن تقدیم
میکرد علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب ناسزا
نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لایق آن بودند می کرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید صحیح
آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً
میکرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از
زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام
میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند مکروه است و خواهرزاده گفته که حسن است در زمان ما
و مروی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از همان راه که بعیدگاه
رفتی بهم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی و علمای برای آن وجوه و نکات پیدا کرده اند که بعضی
ازان یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود
خلایق را درک آن تنگ است و وصول بران متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مراورا بقاع و بعضی
و اماکن مختلف متکثره و اهل آن از جن و انس و ملایکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف
و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت تشرف برد سلام بر آنحضرت بر هر دو طایفه که مفید دعا
بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله علیه وسلم بر هر دو راه و اهل آنها شامل
شود و هر دو در مزیت فضل و برکت مرور و حضور شریف مشارک و مساوی باشد و یا آنکه فوایح روایح طیب
آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و استرشاد و صدقه و سرور بمشاهده
جمال جهان افروز وی و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار
ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر و نفاق را مشاهده عزت اسلام و رفعت اهل

و دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گرداند و بکثرت عزت لشکر اسلام در دلهای
ایشان رعب اندازد و بترساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه
واقع می شد بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست
که قبله مدینه مطهره جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از اینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود
و منزل شریف در وقت وقوف بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بعد رجعت بر جهت
شمال واقع میشد انکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل است ساقط است چه ظاهر است
که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار
یمین ابتدا ثابت است و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود
نایستند و درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها
بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر باآنکه مواظبت و اعتیاد
بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید فتامل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات
و صله ارحام کردی و یا آنکه از جهت تخفیف ازدحام و هجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق
کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقرا و سایلان نبودی
رجوع کردی تا نهر و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده و لیس الامر کما قال
و بعضی گفته اند که باین تغیر طریق تفاؤل میگرفت بر تغیر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب
و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفایی نیست یا آنکه شاید راهی
که بدان متوجه مصلی شدی دورتر و درازتر بود از آن راه که رجوع بدان می کرد پس خواستی که تکثیر اجر کند
بتکثیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی
که در اینجا قصد عبادت نبود و درین وجه سخن کرده اند باآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است
چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه
و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن
که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بود و مبنای این وجوه همه بر احتمال است و ابن ابی
حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا
من ابواب متفرقة کرد این را از جهت حذر از اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید

و بعد ازان در شرح سفر السعادة کرده ام چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بود تعرض بدان واقع نشد **وصل** در استسقای آنحضرت صلی الله علیه وسلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف
نکرده است هیچ یکی از علما در سنت صلوة در استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده
و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت است در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت
و احادیثی که نیست دران ذکر صلوة بعضی ازان محمول است بر نسیان راوی و بعضی ازان در خطبه جمعه بود
که جدا از وی نماز جمعه هست پس اکتفا کرده شد بدان و اگر اصلا نگذارد پس آن برای بیان جواز استسقا
بود بدعا و خلافی نیست در اصل جواز و احادیث مثبته مقدم است بقاعده مقرره تقدیم قول مثبت بر نافی
اینست کلام شافعیه و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست و همین دعا و استغفار است
بموجب قول حق سبحانه و استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث دو وجوه است
که گویند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات
خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و نیز سنت
آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل ان جز
یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش
نبود و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت
یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام بآنکه در نماز استسقا نمازی نیست
آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست و الا اگر هرکدام تنها تنها نمازی بکنند
و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار باین وجه برپا دارند درست است و حسن است و بالجمله
احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین
خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس اخذ کرد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار
است و تجویز کرد نیز نماز و اثبات ننمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذاً بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبین
و ائمه ثلثه رحمهم الله علیهم در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام
ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در دعا استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد
سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک درگذشتی و گفته اند که واقعه هرچند صغیر و مسئله

و مطلب قوی تر بر داشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و اشارت کرد بپشت هر دو دست شریف بجانب آسمان یعنی بر داشتن دستها
از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس
آنچه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که هرگاه چون برای مطلب
و سوال چیزی از جنس نعمت باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای
دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهة اشارت باطفای نایرهٔ غضب و فتنه و بلا نسبت
کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته است که نیز تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل
ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب ردا تفاؤل است برای تغیر حال و تبدیل
امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امری است که کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفته
شد که اینچنین بکن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی
در خارج نه بقصد و اختیار این کس واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چند بار بود یکبار یکی قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه وسلم بود و آمد و آنحضرت روز جمعه در
خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک المال و جاع العیال فادع لنا پس دست برداشت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا پس برخاست ابر مثل کوهها و بارید تا جمعه دیگر پس آمد
همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال پس برداشت دستهای مبارک را
و بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا و لا علینا اللهم علی الآکام و الظراب و بطون
الاودیه و بهر سوی که اشارت می کرد می کشاده ابر از آن سو و در روایتی پس بکشاده ابر از مدینه و می بارید گرد
برگرد او و نمی بارید در وی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید
بمنبر بر آمد و خطبه خواند و اینقدر از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی
و نحن الفقراء انزل علینا الغیث و اجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در
نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرات بجهر کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح
اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتیک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید و جمعه میخواند پس
پیدا کرد خدا تعالی ابری را با رعد و برق و سخت بارید تا آنکه بمسجد روان شد سیلها و چون

دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی
کل شیء قدیر و ان عبده و رسوله این همان حدیث است که متمسک ایمه است در استسقا چنانکه گذشت
بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول
خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو ما را پیش پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار
تو فرمود آنحضرت ویلکم همه شفاعت پروردگار کند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو
العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین میان ایستاده
بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری
که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر بر آمد و دستها
بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد
خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و از دعای
آن روز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار بار دیگر در مدینه
مکانی است که انرا احجار الزیت می خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک
برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذراند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان
بی آب ماندند و تشنگی بر همه غالب کرده حال خود را بران حضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود
بودند با مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه بر آمد و هر چشمه جدا بجانب هرکدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان
شد چنانکه در نص قران مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وسلم فرمود که همچنین سخن گفتند نومید مشوید
شاید که حق تعالی شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را
تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم سیول گران ممتلی گشت اینچند بار است که استسقای
آنحضرت دران مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون
قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی
آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند
در وی و خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در هوا آسمان چیزی را مثل دخان پس ابو سفیان

آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصلهٔ ارحام و این قوم تو اند هلاک می شوند بخوان خدا را و درخواه از وی
باران پس دعا کرد و بارید و رفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم
تاتی السماء بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر قریش
از روز انداختن این اشقیا بود در شکنبه شتر بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وسلم و آله وصحبه ولعن الله
علی الکافرین والمنافقین و از اینجا معلوم می گردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده ابوطالب
بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وابیض یستسقی الغمام بوجهه والا سایر وجوه استسقا که مذکور
شدند در مدینه بودند و ابوطالب دران وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب اشارت است بانچه واقع
شده بود در زمن عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت دران زمان صغیر بود و پوشیده نماند
که قول ابیطالب یستسقی الغمام بوجهه وقوع استسقا را نمی طلبد یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه
وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آب را این آب دادن حق تعالی است خلق را بدعای
حبیب خود از آسمان و آب دادن زمین معجزه آنحضرت جدا است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وسلم
به تصرف الهی جل جلاله وعم نواله زمین و آسمان را شامل است بلکه تمامه بشر را طعامها دنیا و آخرت و
ارزاق حسی و روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است مصرع آخرای در صلب
ابیه پرورده تست + بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر گل همه پرورده تست
و انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره نظم ما ارسل الرحمن او یرسل + من رحمة یصعد او ینزل
فی ملکوت الله او ملکه + من کل ما یختص او یشمل + الا وطه المصطفی عبده + نبیه المختار المرسل واسطة فیها و
اصل لها یعلم هذا کل من یعقل وصل در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف
در شمس است و در روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر
و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شد درین باب و مخبر اند از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف
شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکات بر خسوف قمر حمل کرده و خزامری که در حدیث
ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث
عائشة رضی الله عنها فادعوا الله وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین دو حدیث
معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را ادا گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاده
بر قدر معهود کرد و قرات مقدار سوره بقره خواند در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع

کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز می‌کرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا چهار
مرتبه می‌کرد و نزد شافعی این نماز بدو رکوع و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب
فرادی بیک رکوع و بی خطبه بوجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق است بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال
اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء و صبیان که موقف ایشان صف پسین است
و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد
رکوع که در اینها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی
پنج پس لازم است که گذارده شود بروجهی که معهود و موافق است مر روات الاطلاق را چنانکه فرمود
فاذا کان کذلک فصلوا و بجهة همین اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است بجهة کثرت
ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد
آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است
که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر
در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست و معهود بود در میان
مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که
شمس و قمر دو آیة اند از آیات الهی که دلالت می‌کنند بر کمال قدرت الهی و ضیا او و دلالت می‌کنند خسوف
و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باریتعالی و موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک ساعت
بان نورانیت و بهجت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادر است و تعالی والعیاذ بالله که نور علم و
ایمان از آدمیان کشف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا
یا در دهم ربیع الاول بود و درین رد است قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی‌شود مگر در
سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این
سه روز محال است این سخن باطل است والله علی کل شیء قدیر وصل در صلوة الخوف صلوة
خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة
و آیة واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و اکثر برانند که در قصر رباعی است بدو
رکعت و بعضی آنرا بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است ترک بعضی افعال و کیفیات چنانکه
در سفر قصر است در عدد و کمیت و بعضی شامل بر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد

وصل در صلوة الخوف

از حنیفه و مزنی از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوتست بجهة احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ظاهر مفهوم کریمه و اذا کنت فیهم همین است و مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل آنست و قید اذا کنت فیهم اتفاقی است بار او کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در کریمه و خذ من اموالهم صدقة الایة ثابتست و از گزاردن نماز خوف باین کیفیات غایة تاکید و محافظت است بر نماز که بهیچ وجه عذر در ان گنجایش ندارد و نماز خوف از انحضرت صلی الله علیه و سلم بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده بر وقف مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدو و هر یکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از ان وجوه وجهی است که در کتب ستة با جمعها از ابن عمر مروی شده است و اگر بما نزا ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه بانحضرت و روی آورد طایفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم با ان طایفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پستر بر گشتند این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگزارده بودند و آمدند آن گروه پس رکوع کرد انحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد دو سجده پستر سلام داد انحضرت و ایستادند هر یکی ازین دو طایفه و بگذارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که با آن حضرت نگزارده بود و این ترجمه لفظ بخاری است و در بواقی کتب ستة نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قران و در روایت ابن عمر تصریح بانکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت بجهة آنست ولیکن مذهب حنفی عام تر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خسوف جایز است و لهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهة عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد والله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث تبعد دطرق در روایات صحیحه مذکور است و چون غرض بتفصیل ان چندان متعلق نبود و وجود نماز خسوف باین وجوه درین آخر زمان نهایت نادر خواهد بود بر همین قدر اقتصار افتاد و این برین قدر است که بجمال

اقامت صلوة باین نهج صورت پذیر گردد. اگر خوف زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد بگذارند بر وجه که توانند
پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شده
و اگر مشغله جنگ بحدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم حبسونا عن صلوة العصر ملاء الله بیوتهم و قبورهم نارا دعاست بعقاب این سبحان الله
در غزوه احد چه مشتبها و شد تا بآنحضرت رسید صلی الله علیه وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن
روی مبارک و در آن دعا نکرد برایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفون چه آنجا در حق حاضر شریف بود
و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم
کار تمام میکردیم ایشان را و گفتند که ایشان را نمازی است که محبوب تر است برایشان از اموال و اولاد و آن
نماز عصر است در آن وقت برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بآنحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز
خوف صلی الله علیه وسلم **وصل** در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در
وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور
می کردد دو مسئله است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار گانی را دو رکعت گذارد متفق علیه است میان علما است و هیچکس را
خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشهد
اول نشست جایز می افتد و اگر نشست نماز فاسد است و مذهب مالک نیز همین است و نزد شافعی مخیر است
و چهار گذاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد
و حدیثی که مروی است از ام المومنین عائشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد و صیام صحت نه
پیوسته و هیچکس از صحابه عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم
حج چهار گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عائشه نیز همین است و عادت شریف بود که در سفر
بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنة گذارده باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر
دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنة بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در
سفر نماز سنة را میگذاردند اما ابن عمر نگذاردی اگرچه در بعضی روایات گذاردن از وی آمده و نیز آمده
که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن روایتیه است اما تطوع غیر راتبه خلاف
نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی
بایما و وتر نیز بگذاردی و تنفل بر پشت مرکب یا بار جایز است بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت

وصل
عبادت سفر

تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل و لای بود پس درآمد وقت
نماز پس اذان گفت و تکبیر آورد و بر سر راحله پیش رفت و با اصحاب نماز گذارد باشارت و گردانید سجود را پست تر
از رکوع و این یکی از تواضع است و گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت و بعضی گویند مراد بان
امر باذان است و در بعضی روایات بصریح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن و اما جمع صورتش آنست که چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان
ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل درآمدی در یجا گاهی نماز ظهر بگذاردی و سوار
شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت جمع واقع نشدی و در بعضی اوقات
ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگذاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب و عشا همچنین بود
یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه درآمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در
وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از رحیل درآمدی مغرب و عشا هر دو را
جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده در بعضی احادیث مطلق
و در بعضی مقید بحالة سیر و در بعضی بجد در سیر یعنی بتعجیل در سیر و از ینجاست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع
بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند
که جمع در سفر عادت دایمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مرویست
و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز
بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالة سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید
که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول
ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر
نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبایر شمرده اند امام محمد رحمه الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده
است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین
الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست از کبایر می آرد
که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است
و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرانی ثابت شده اند بخاری و مسلم

مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر و در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل از انحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه انچه بدان تعبیر نموده اند واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در دوی نیز بر روز می کردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام استمرار ندارد کما حققه فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که ایا جمع می کرد عبد الله در شئی از صلوات در سفر مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است ولهذا بسیاری از ائمه بدان قایل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمعست نه در حقیقه و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع سفر تصویر می کنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش آمده است فتدبر و اگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر در وقت و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلایلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده ابو داود از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت می کرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک شد که تاریک شود پس نزول می کرد و می گذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس بر میگذارد عشا را و ارتحال می کرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر رضی الله عنهما که وی می گذارد مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود و از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوه گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون میخواست تعجیل می آورد او را امری کرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند در جمع بطریقی که مذهب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات عدم جمع در وقت مراد

واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر جیا
کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از
مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای جواز بود والله اعلم تنبیه بگذشت
در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند
و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قایل است شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست
شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی است و از ابن عباس سے آرد گفت من جمع بین الصلوتین
من غیر عذر فقد اتی باباً من ابواب الکبیرة و عمل برین نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر
و عرفه انتهی **وصل** در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است
از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای عیادت روزی
معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نباید کرد
چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک
عیادت روز شنبه مخالف سنة است و گفته است که این بدعتی است که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد
ازان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که بادشاهی بیمار شد و آن طبیب را الزام ملازمت خود کرد
و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عیادت آن نوع
که در دین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک
بیمار است پس بادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت درد چشم نیز
عیادت کردی و امام احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است و درین حدیث رد است بر کسیکه
قایل است که عیادت از رمد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که
سه چیز است که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بمیت احسان کردی بطوری که ویرا در قبر و قیامت نافع بودی و احسان کردی با قارب
و اهل وی بتعزیت و اطعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه نماز کردی و امر بخشوع
بعد ازان همراه شده بدفن رسانیدی و با اصحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی و تثبیت او بکلمه ایمان
و جواب سوال منکر و نکیر در خواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و سلام و دعا که موجب حصول روح و راحت

وصل
در نماز جنازه

و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و مدتی عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و در موت
است رفتی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و تجهیز و تکفین
کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقیع کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است بران اختصار کردند
که چون شخصی وفات کردی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی
از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی بروی نماز کردندی و در نادر اوقات اگر شب
بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز می کردند و دفن می کردند پس آنحضرت میرفت
و بر قبر او نماز می کرد و در اوایل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه
و چیزی گذاشته که بآن قضای دین وی بکنند یا نه اگر گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود می گرفت
دین او را نماز می کرد و الا میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر یار خود و خود نمی کرد و چون فتح کرد خدای تعالی
بروی صلی الله علیه وسلم بلاد و توسعه کرد در اموال می گذارد و نمی پرسید از دین میفرمود که هر که مالی گذاشت
از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر
گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع می کنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار همبرین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع تکبیرات
مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی
است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه
الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و به و سلام از نماز بیرون آمدی و اینمذهب امام ابو حنیفه و شافعی است
و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یکسلام میداد و از اصحاب دیگر انچنین آمده و دست را در هر
تکبیر برداشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت
و از امام مالک سه روایة است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در باقی و مذهب امام ابو حنیفه
همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی انچنین بود
و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعاده گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده
والله اعلم و قراءة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قراءة در نماز جنازه از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم به ثبوت نرسیده و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس

آمده واز وی رضی الله عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قراءة فاتحة الکتاب و سوره جهراً
از وی ماثور شده و گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانکه تصریح باین معنی نیز در حدیث
آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف آنست و از طحاوی
نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا
بوده نه بر وجه قرات و از کلام شمنی ظاهر می شود که مراد وی اگر بنیت ثنا بخوانند نزد ما نیز جایز است و از کلام
فتح الباری چنان مفهوم می شود که قایلین بقرات فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب ولیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد نسبت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته
که نزد ابو حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز میت میخواند
اینست اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد
و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و ابدله دارا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا
خیرا من زوجه و ادخله الجنة و اعذه من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی
از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای
او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بران جنازه خواند
آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا و میتنا
و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شاهدنا و غائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته
منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلنا بعده و در روایتی و لا تفتنا بعده و در بعضی
روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه
الموطا عن ابی هریره و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا و ذخرا و اجعله لنا
شافعا و مشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز کردی یکبار بعد از یکشبانروز
کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد و در حدیث اینچنین واقع شده است و بعضی میگویند که جایز
است تا منفسخ نشده میت و آنرا تقدیر به سه روز کرده اند و نزد بعضی تا متفرق نشده و این تا یکماه بیشتر
احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصایص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
دارند بدلالت الحدیث که فرمود قبور مملو است ظلمت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است
و بعضی گفته اند که نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده

و ترمذی و ابو داود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم ما با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم جماعه از سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت
دواب و در روایتی مر ابی داود را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد
آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و تا جنازه را فرو نهادندی نه نشستی و فرمود اذا اتبعتم
الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده میشد و نیز اختلاف است که
مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه مشی است خلف جنازه و مذهب
اوزاعی نیز همین است زیرا که این ادخل است در تفکر و ایقاظ و ثوری و طایفه دیگر گویند هر دو برابر است
و مالک و شافعی و احمد رحمهما الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعا اند و شفیع مقدم
میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابو بکر و عمر پیش جنازه میرفتند
و منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود و ماشی
هر طور که خواهد مشی کند پس پیش و یمین و یسار و آنحضرت بر هر جانی نماز نگذاردی اما صحیح شده که نجاشی
که در حبشه مرد نماز گذارد و گفت بصحابه برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد و
نماز بگذارد با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر معویه لیثی نیز بگذارد در وقتی که غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه
پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین را بگذاری بر وی
نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی خود را و بر انداخت هر درخت و تل که در میان بود و
برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را و آورد نزد آنحضرت پس بگذارد
آنحضرت نماز بروی و دو صف از ملایکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت
که بچه دریافت وی با جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی آنرا در آمد و رفت
و نشست و خاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سنت است
و ابو حنیفه و مالک با لقا منع می کنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی
نماز نگذارده اند بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که تجویز مخصوص بروزی
است که مرده است در آن روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که قایل اند بمنع مطلقا از قصه
نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده
یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول بطریق طی ارض یعنی نماز نگذارده بروی و وی دیده و مردم دیگر ندیدند چنانچه

شد که نماز کننده بر جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند در نصوص خود جایز است باتفاق و این نیز آنچنان باشد چنانکه
در قصه معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این منتقض است بقصه معویه لیثی
و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه که در غزوه موته شهید
گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل سخت نکردی و بالای
گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه کذا فی سفر السعادة و در مطالب المومنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علمای مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
یابند در ان و نشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح شرح مصابیح و گفته است که دیدم بخارا
قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از مشاهیر فقهاست
انتهی و رخصت کرده اند بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و شافعی رحمة الله علیه
نیز همبرین است و نهی کرد از پی سپر کردن قبور و نشستن بران و آمده است که آنحضرت مردی دید که
درمیان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو الهیاج
آورده اند که گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بران حضرت رسول خدا گفت
برو مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم
باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پایمال کرده نشود و آنرا دست
نسود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبیه نیز بزمین برابر است و مسنم و سنگریزهای سرخ
بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بروی سنگریزهای و در حدیث صحیح آمده است
که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران
برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بمالید و بر در حمله کرد و برداشته بر سر قبر او نهاد و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت
کرد زنان را که بزیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز
داخل اند که منع از جهة قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه
در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود و نماز کردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز
مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را زیارت می کرد از برای دعا و ترحم و استغفار
و در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت مامور شد که بزیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند

و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت که برای این [illegible] بود
بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی دران راه یابد مستحب و مسنون است و در روایات آمده که آنحضرت
فرمود که هرکه زیارت والدین خود کند یا یکی ازان در هر روز جمعه آمرزیده شود مراد او و نوشته شود با بعد استغفار
و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را به بینید بگوئید السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبور
که در مدینه مطهره بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور
یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و معوذتین
و فاتحه و یس و تبارک الملک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نبود که برای میت جمع شود و قرآن ختم خوانند
و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیه اهل میت و جمع و تسلیه
و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیم و ارتکاب تکلفات دیگر
و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است و حد تعزیه تا سه روز است و بعد ازان
مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیه میت حاضر سه روز است و تعزیت
غایب یکروز و تعزیت جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفة و در قران خواندن بر سر قبر اختلافی است
مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام
در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهیت است والله
اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانیکه بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث
مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز است نه دیگران را از اقربای میت و همسایهای او
و میفرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت مانع است و ایشان را فرصت
طعام پختن و تهیه آن نبود چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابیطالب بمردم خانه شریف فرمود بپزید
برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است ازان و مع الخلاف است در
خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول اند بتجهیز و دفن میت جایز است **وصل** در سنن رواتب
مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر فرایض که آنحضرت صلی الله علیه سلم در روز و شب بطریق وظیفه
میگذارد و عامه از موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در روایت ذکر می کنند و حال آنکه
آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کرده اند پس با مواظبت را حمل

وصل
نماز سنن رواتب

حمل بر دوام از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در روایت معنی دوام معتبر است و ماخوذ است از راتوب که بمعنی دوام و ثبوت است اما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همبرین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انها که بعد از ویاند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام ابی حنیفه از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر پس با آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی روایات آمده است یا گاهی چنان میگذارد و گاهی چنین پس حکایت کرد عایشه و ابن عمر آنچه دیدند و بر دو حدیث صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت میگذارد و میگفت که گشاده می شود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این نمازی مستقل بود ورای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال آنرا در خانه می گذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت می گذارد و می گفت این هشت رکعت برابری می کنند هشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده می شود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف شب است و باین جهت مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی نه عکس و از امیر المومنین عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده می شود بمانند آن از سحر و هیچ شی نیست مگر آنکه سجده می کنند پروردگار را دران ساعت پس برخواند این آیه را تتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الایة و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و کسیکه بگذارد آنها بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی و این دو رکعت هرگز از وی فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بوفود و یا قسمت مال پس قضا

گرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح آمده است
که همیشه می گذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت
در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و می گذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عزوجل
و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آن راتبه عصر بود پس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که
میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و می داشت صوم وصال و نهی میکرد
از آن و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانه شریف می گذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب
میداشت تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مرویست
که کسیکه محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام کرداند او را خدا تعالی بر آتش
دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف می کنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا با نهاست
و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد به تسلیمه واحده یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر
بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و عدد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیراکه مفاد حدیث همین
ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق با بودن راتبه از آنها انتهی گفت بنده مسکین عفا الله عنه
ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از عشا و عمل مشایخ بران است بیک سلام
والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که گفت می گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش
از عصر دو رکعت رواه ابوداود و نیز مرویست از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم می گذارد پیش از
عصر چهار رکعت فصل می کرد میان آنها به تسلیم بر ملائکه مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مومنین
رواه الترمذی و روایتیست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد
پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابوداود و در روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود و از جهة اختلاف
این روایات است که مذهب حنفی تخیر است میان چهار و دو و جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول
فقه تحقیق آن نموده اند و اما راتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که
گفت احصا نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرائت می کرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین
قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کردی در قرائت از ابن عباس
آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد

رواه ابو داود و راتبه عشا نیز دو رکعت است بعد از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت
عشا را هرگز پس در آمد و بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابو داود و این مانند گزاردن چهار
رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش می شود و در حدیث مسلم آمده که گفت عائشه می گذارد آنحضرت عشا را با مردم
پس می در آمد خانه مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نیامده است
و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادة
میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوب‌ترین نماز
مرد بعد از مکتوبه نمازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در مسجد هیچ وقت در
مسجد نگذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی
این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزی نیست از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که
عاصی میگردد از جهت مخالفت امر فعل امر که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد و لیکن اول
افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت زود در جای خود
و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین
و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم و سنت بامداد بجای بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نیست
که در سفر هیچ سنت راتبه گزارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی
فجر واجب است چنانکه و تر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو
معروف شده و نشسته گزاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد
از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل
سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی **تنبیه** در عامه ناس متعارف شده است که بعد از سنت آخر
ظهر و سنت مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمی شود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از نماز آمده
است و بعد سلام نیز آمده پس این دو رکعت با دو رکعت چهار می گردد اما در مغرب شش رکعت نیز آمده در بعضی روایات
با سنت و در بعضی بی سنت پس کانه چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز جا
از غرایب است همچنین عادت مردم نشسته است فتدبر **نوع سیم زکوة** زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی
و طهارت و پاکی است زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای یطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب
حولی که زیاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نمای مال و طیب

نوع سیم زکوة

وطهارت وی بعد از آن صاحب مال وطهارت وی از خبث ذنوب است وبعضی زکوة از تزکیه بمعنی شهادت
میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکند وشهادت میدهد بصحت ایمان وی وزکوة را صدقه نیز میگویند که وی
دلیل است بر صدق صاحب وی در صحت دعوی ایمان وواضح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است
در سنه ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی وعادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زکوة وصدقات
دیگر مثل عشر ومانند آن مراعات فقرا بود چنانکه وصیت کردی وترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان
را بدیانت وامانت ورغبت بی محنت ومشقت ومن اذای وایجاب انثی در ابل که منفعت در وی بیشتر
از ذکور است نیز ازین بابست ومراعات اصحاب اموال نیز فرمود تا عمال بر ایشان ظلم وتعدی
وتجاوز از حد نکنند واز اموال جیاد انتخاب ننمایند وزیاده بر قدر فرض از هدایا وضیافات
نستانند وشرط نمار چولان که ناظر در یسر ورفق است ازین جهت است واز رعایت وحکمت و
عدالت اوست صلی الله علیه وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر واحتیاج مردم
بآن فراوان تر است ودوران آن اکثر است واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر گردد وگرفتن میسر شود
دفع حاجت گردد یکصنف زروع وثمار چنانکه جو وخرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی
تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسپند صنف سیوم زر وسیم که قوام ومعاش عالمیان باعتبار
تقویم اشیا بدان است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب وظروف وفرش وسایر
اقمشه وامتعه ودر جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرموده ودر زروع وثمار در وقت حصاد ودر ورود آن
وکمال آن که وقت حاصل شدن غله است ودرین نیز رعایت غایة عدل است هم در جانب اصحاب اموال که
بعد از گذشتن سال حصول منفعت مال ونمای آن باختلاف نرخ وقیمت که تبدیل وتغیر آن در سال غالب
بلکه متیقن است ودر وقت حصول غله وثمار بحصاد وکمال آن آسان تر است وهم در غایة جانب فقرا تا مبادا
تا تاخیر حصاد بادای زکوة تاخیر وامهال راه یابد ومتغیر گردد وهم از رعایت عدالت آنکه بحسب سعی صاحب مال
در تحصیل مال وسهولت ومشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مالیکه بی مشقت وتکلف بدست
آید همچو مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید وبر گذشتن سال موقوف نگردانید وانچه از اموال
در تحصیل آن مشقتی وکلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زروع وثمار که بآب باران حاصل گردد عشر
واجب گردانید واگر بزیادت تکلف ومشقت محتاج بود چنانکه زروع وثمار که بدولاب یا بگاو وشتر یا خریدن
آبی حاصل گردد نصف عشر واجب کرد وانچه محتاج است بعمل وتعب دایم از ارتکاب مشقت وسفرها در

بجا رود ورفتن ببلاد اکناف عالم جهل یک فرمود ولابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علام ربع

بدان احاطه نتواند کرد و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود

و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع اید و نصاب بر چیزی ان بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد تمام شود و اثری

[بیان نصاب زکوة] خاص و حکمتی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد رسد زکوة واجب

گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب

دیار ما پنجاه و دو نیم تولچه باشد و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار پنج وسق

گفته اند که هشتصد من شرعی است و وسق شصت صاع و در گوسپند چهل و در گاو سی و در شتر پنج

و اصل در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وسلم و عمل خلفای راشدین

بعد از وی بآن کتاب و اجماع امت بران بعد از ان و این مقادیر و اعداد منتهی بعلم شارع و وحی اسمانی است

و تمام مسایل باب و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است و هرگاه کسی زکوة بحضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وسلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرمود خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل

علیهم و مراد بصلوة معنی دعاست و اگر هم بلفظ صلوه بود ادق و انسب باشد بلفظ منصوص چنانکه فرمود اللهم

صل علی ال ابی اوفی و از ینجاست که در بعضی احادیث واقع شده است که فرمود اللهم صل علی عمرو بن العاص که وی

صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد

و فرمود عاید در صدقه حکم سگی دارد که میخورد قی خود را و این کراهیت بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع

و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات

علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر در ان مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشوند جایز

است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از ان

نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف گونه است و صحیح جواز است و کراهت

[بیان صدقه فطر] است مگر نزد انحصار علاج دران بقول طبیب حاذق و ذلک متعسر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده

شده است و صدقه فطر واجب است بر هر مسلمانان مرد یا زن ازاد یا بنده خورد یا بزرگ و وجوب بر بنده و

صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقه فطر در مذهب مالک نصاب فاضل از حاجت

و مسکن و خادم بودن شرط است و صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیری اباد اند سلطانه

که سیری و سی و شش سیر شاهی است و دو سیر و ثلث پادشاهی شود و صاع از وجود و چندان باید و افضل آنکه
صدقهٔ فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهد و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم همین بود و تقدیم از روز
عید نیز جایز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و نزد بعضی جایز است بیک روز و دو روز و
بعضی گفته اند که در عشر اخیر رمضان تقدیم نماید و در جواز تاخیر نیز اقوال است **وصل** این بیان صدقه

وصل بیان صدقهٔ تطوع

واجب بود اما صدقهٔ تطوع اگرچه امر ایجابی بدان نکردی و بر ترک وعید نفرمودی اما او را عنایت دوست
داشتی و بدان چندان شاد شدی که بخلا بستیدن آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی
آنرا بسیار شمردی و هیچکس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر در نعت وی
صلی الله علیه وسلم گفته است شعر ما قال لا قط الا فی تشهده * لولا التشهد کانت لاءه نعم + و
درینجا تفصیل و تحقیق است که در باب اخلاق شریف گذشته است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع نمودی
و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی و دینی که بر کسی داشتی در گذشتی و
گاهی کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی کالائی بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی
زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام
فرمودی و بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه وسلم بودی
صفت احسان و کرم بروی غالب گشتی و اگر بخیل شحیح حال مبارک او را مشاهده کردی صفت جود و سخاوت
در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت و سماحت و کرم بی تعلقی بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فایق بود
و مثل نداشت و از جهت وی دایما منشرح الصدر و مسرور القلب طیب النفس شادان دل بودی چه همه انقباض
و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیلهٔ وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پدید آید و شرح
صدر از صفات و خواص عظیمهٔ آنحضرت است که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر
بعضی از کمل اولیا را بر قدر اتباع وی صلی الله علیه وسلم نوع چهارم صوم صوم عبارت است از باز داشتن
نفس از طعام و شراب و جماع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیع باز دارند
و در بعضی احادیث آمده که پنج چیز نقص میکند صوم را کذب و غیبت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر به غیبت
روزه شکند کدام یکی را از ما روزه سالم و باقی میماند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة جمهور بر آنند
که صلوة افضل است از جهت حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه
آمده که گفت آمدم بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر صوم

صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود غالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم است که مناسب
بحال صایم بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزا
میدهم بوی و در روایة دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم بران کنایست
از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن برای
من است و من جزای میدهم براین چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را براین
و بی وساطت ملایکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادت برای اوست تعالی شانه
مقصود ازین زیادت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم در غیر حق تعالی و هیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار اموال و قصد وی
از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزه ریا را که شرک اصغر است راه نیست یعنی بمجرد فعل
و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در آن قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صایم را حظی نیست چنانکه در حدیث صحیح
بخاری آمده است که ترک می کند بنده طعام و شراب و شهوت خود را از جهة من پس ازان فرمود الصیام لی
و انا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات و اشارت است
بکف تمام اعضا و جوارح از مناهی بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات ربوبیت است
و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بجود و بالجمله
عبادت صیام را شانی عظیم است میان عبادات خصوصا صوم رمضان را که فرض است و بود آنحضرت کریم
ترین و جواد ترین خلق دایما خصوصا در رمضان که سخاوت و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بود
و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف گشتی و بذکر و نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع
ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون ایام عظیم است و منبع برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی
و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانه آن نیز بانواع عبادات و قربات اکثر و اوفر کردی و چون جود
حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سید کاینات که مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات
حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام میکرد و می بود نزد
ملاقات جبرئیل در خیر و بر تیزتر از باد و وان که میرسد و شامل می کرد همه را و عرض می کرد بر جبرئیل قرآن را
و می خواند بر وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهمدیگر می خوانند و اینهمه تنبیه است برانکه آدمی را باید که در ایام شریفه
و مواسم خیر و خصوصا صحبت صلحا در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر مجدتر و ساعی تر باشد و بالله التوفیق

و بود فرضیت صوم رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در نه رمضان روزه داشته و بود ابتدا از نزول
قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی بآسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف
ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب
سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردے
بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در سحور تاخیر کردی و صحابه را برین تعجیل و تاخیر ترغیب نمودے
و منع کردی از وصال و افطار بخرمای چند کردی و اگر خرما نبودی دمی چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور المومن التمر
و در وقت افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت
العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستحب است و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن
و بجواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران را نیز مخیر
میکرد میان افطار و روزه و علما را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ایمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد
افطار اولی است و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز کردی
و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در نهار رمضان حجامت کردے
و مسواک کردی در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتحال در رمضان حدیثی صحیح نشده
مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست و روزه نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر افطار نخواهد کرد
و گاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی و
در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام دهر نهی فرمودی و در حق صایم دهر فرموده لا
صام و لا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز است
نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشورا را
البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و در روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی
و صاحب سفر السعادة گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند چیزی نیست و در سته شوال فرمود که صیام این
شش روز با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف می فرمود و در عشر اخیر مگر در یک
رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و
یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد از عشر که شب قدر درین عشر است دیگر اعتکاف در آن

ز بیت بعضه

عشر موظبت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه میزدند در مسجد شریف و گاهی سریری نیز می نهادند در ان
فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل
روز مروی نشده و در هر سال یکبار قران را بجبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر
این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی **وصل** آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از ان
بجهة رحمت و شفقت و کراهیت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله
چون تو وصال میکنی ما را از ان چرا منع می کنی با آنکه همیشه را بمتابعت خود میخوانی فرمود لست کاحدکم نیستم من مانند
یکی از شما و در روایتی فرموده ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی بدرستی من شب میکنم نزد پروردگار
خود که پرورنده و تربیت کننده منست یطعمنی ویسقینی می خوراند و می نوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا
خوراننده و نوشاننده هست که میخوراند و می نوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است یکی آنکه مراد طعام
و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بهشت طعام و شراب از بهشت می آمد که میخورد و
می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب
بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت
از بهشت از پیش پروردگار آید موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس ثواب است نه از قبیل اعمال
و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد
و افاضه می نماید چیزی که قائم مقام طعام و شراب می گردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی عروض فتور
و شما را این حالت نیست و مختار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی است که از ذوق و لذت مناجات
و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریف و روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم وارد و نازل می گشت
و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی می گردید
در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از ان نیاید چه جای محبت
حقیقی و مسرت معنوی است والله اعلم بحقیقة الحال **فرع** اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است مر کسی را که قادر است بر انکه
صوم دوام و مروی است از عبدالله بن الزبیر که وی وصل می کرد تا پانزده روز و از ابراهیم تیمی که از تابعین است
آمده است که در چهل روز یک انگور یا حبه انه می خورد و پس در عوارف آورده است که بعضی بوده اند ... و ریاضت

طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یکروز پیدا کرده و آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی
وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهة رحمت و شفقت و تخفیف بود نه برای تحریم
چنانکه اشارتی بآن در صدر حدیث کرده شد و اکثر برآنند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله
برینند و امام شافعی رحمه الله تصریح کرده است بکراهیت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهة تحریمی است یا تنزیهی و اول
صحیح است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد
بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال کند کو بکند آنرا تا سحر و این
در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بر تقدیری است که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل قربت
نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و جمهور برآنند که حرام است
بر غیر وی صلی الله علیه و سلم از جهة عموم نهی در قول وی صلی الله علیه و سلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد
به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهة رحمت بود و از اهل سلوک انهایی که مولع اند بریاضت نفس و گداختن وی افطار میکنند
بکف آبی تا از حقیقة وصال برآید والله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرع شریف قصد
بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو لغة است و در کریمه لله حج البیت هر دو قرات آمده و عمره در لغت
بمعنی زیادت آید و عمره زیادت است بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در عمره تعمیر و تعظیم است مر مسجد
حرام را و موجب عمارت بنای بیت و وداد است و در شرع اسم است مر افعال مخصوصه را که احرام و طواف و
سعی است جز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج و نسبت عمره بحج بنسبت نماز نفل است بفرض و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام گویند که بمردم تعلیم احکام نمود و فرمود
شاید که در سال آینده مرا در نیابید و ایشان را به سفر آخرت وداع کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که ملاقی شوید
پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید بعد از من گمراه و در روایتی نگردید کفار
که بزنند بعضی از شما گردن بعضی را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار شما را و فرمود خداوندا
تو گواه باش و باید که رساند این را حاضر بغایب و بسا کسی که رسانیده شود بسوی او احفظ و اعلم باشد
از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را
و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا در آئید
بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه
و بعضی بیشتر از آن گفته و تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم

از هجرت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال به تجهیز اسباب سفر مشغول شد ولیکن رفتن
وی صلی الله علیه و سلم درین سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام تعلیم و فود که ورود می نمودند
بر وی پس ابوبکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریفه فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرات
سوره برات بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او مامور گفت بل مامور
و تخصیص علی مرتضی بقرات سوره برات آن بود که در وی نقض عهد مشرکان است و عقد عهد و نقض آن بر مرد
مرد یا اهل بیت وی میباشد و اما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال
ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بر یک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع
بجنگ برآمدند و از درآمدن مکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر الهی با ایشان مصالحه
کرده از احرام برآمد و بمدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده باید و عمره بجا آورد دوم عمره که سال
هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز بمدینه عود فرمود
سیوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بر یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنایم حنین
شبا شب آمده و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد
و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقة
عمره نبود زیرا که بمکه در نیامد و از همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت و لیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر ببلاد و قری
در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طوایف ملحق شدند
و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد
همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس
در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و
ابوداود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت
کردم مگر ظالم را که البته او را از جهة مظلوم بگیرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
بهشت دهی و ظالم را بخشی در آن وقت جواب آن دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد
اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله
پدر و مادر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی بهمه خندان باد ترا خدا تعالی فرمود عدو خدا ابلیس چون دید

که اجابت کرد حق تعالی دعا را مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و وای و ویلا فریاد کرد و بگریخت ابلیس لعین
آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر
حقوق العباد نیز می شود و طبرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق وی و بیهقی نیز گفته
ازانی داود و ابن ماجه آورده و گفت این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و
یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز ما دون شرک است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد
خلاف است و فضل خدا اوسع است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج و لم یرفث و لم یفسق
خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که
ساقط می گردد ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمی گردد پس کسیکه بر دست نمازی یا کفارتی و مانند آن از
حقوق الله تعالی ساقط نمی گردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوات است پس اثم تاخیر
ساقط می گردد بحج پس حج ساقط می گرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج
ساقط می گرداند چیزی را که واجب است بر وی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود اگر او را قتل کرده شود و ساقط
نمی گردد حق آدمی بحج اجماعا انچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست و الله اعلم
و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی
بود و در حدیث ابی داود آمده که نزدیک آورده شد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه و سلم انها را پس
نزدیک می شدند و ازدحام می نمودند و سعی می کردند و هر یک از انها خود را نزدیک آنحضرت می آورد تا اول وی را نحر
او را پیشتر نحر کند و امیر المومنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا تمام صد شتر کرد وی رضی الله
تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده
که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نساء خود و در روایتی نحر کرد از عایشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن
عبدالله نام داشت و اشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد مویها را بر اصحاب بر یکی را
یکتاره موی یا دو تاره موی نصیب رسید و مویهای جانب چپ را همه با بوطلحه انصاری داد و ناخنهای
مبارک را تقلیم کرد و آنها را نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و مکرر فرمود
اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس ایشان فرمود و المقصرین و چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباس و اولاد
وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبدالمطلب که این عمل صالح است
اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدی و از چاه آب بر کشیدمی با شما و بر سقایت

کردی از جهة فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این کار کنم بعد از من سنت گردد و برابر من مردم همه بانکار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود و پس ایشان یک دلو بروی صلی الله علیه وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهة کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو است چنانکه در باب عادات شریف بیاید و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهة بسیاری آب اوست و زمزم و زمازم مار کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود چون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد و از آنجا چشمه پیدا شد و آب را گرد کرد تا پیش از آنکه منشکر کنند پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا جای گزید و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا بنا شستند تا آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وسلم چون حقتعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل و بروایتی پیش از ان و بعد از وی ابو طالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبحی که بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی است که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه سنة است نزد امام مالک و شافعی و احمد رحمهما الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنة نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از ان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از ان بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود همچنین رسیده است با انتهی بدانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ببیند ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی و ناخن خود تا آن زمان که تضحیه کند و بعضی از علما مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی برانکه بر طریق کراهة است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی آورده که گفت بودیم ما در حمام نزدیک روز اضحی پس طلا کردند بعضی نوره زدند جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون

اضحیه

کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این سخن را گفت ما ان اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و
داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و سلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون بینند
الحدیث پوشیده نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم می شود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه التزام باس
محرمان نیز پس قول صاحب سفر السعاده که گفت در موی و ناخن خود چیزی دور نکنند و از بن شعر صورت محرمان
باشد محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قرارت اما ذکر گفت عائشه
رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ذکر می کرد خدای تعالی را در جمیع احیان و اوقات و همیشه ذکر حق کردی
هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر
بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و
وعید و ترغیب و ترهیب اینهمه ذکر حق بود و در حالت خاموشی هم دل وی همگی با حق بود و دل و زبان
وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن و رفتن و خوردن و آشامیدن و در آمدن و بر آمدن
سفر و اقامت و رکوب و قدوم و سائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل
نسیان که بمعنی فراموشی است بهرگونه که یاد کند خواه بدل یا بزبان و در هر فعل و هر شان ذکر بود لا بد اگر زبان
با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر
نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع ذکر آن بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار
نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده نه مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس چگونه نه
باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم اعتبار آن باطل است و قیاس عقود شرعیه
که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهة نص شارع برآن و اذکار و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام
لیل تا وقت رفتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع و اطوار خواندی در کتب احادیث مذکور و
مسطور است و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمامه مقاصد و مطالب حاجات است هیچ حاجت بادعیه و اذکار
دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب در آن و تحریص بر آن آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حصر
شمار وارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه و سلم الدعا
مخ العبادة و قول وی من لم یسئل الله یغضب علیه و وجه دعا توجه و اخلاص که بعدی از نتیجه عبادت است تا آنجا
آورده و حمد و شکر است مر پروردگار را و اثبات کمال او و احتیاج و عجز خود و توحید و [illegible]
و تضرع و تذلل و استغفار و استغاثه و این معنی همه خاصه عبادت و زبده آن [illegible]

کالدعا مخ العبادة و امام ابوالقاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل است یا سکوت
و رضا بعضی بر آنند که دعا افضل است زیرا که دعا در حد ذات خود عبادت است و اتیان بعبادت و قیام بدان افضل و اولی
بود از ترک آن بیشتر وی حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بحظ و خواهشی خود نرسد نقصانی
ندارد زیرا که بنده بدانچه حق ربوبیت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد حصل
ابو حازم اعرج گفته رحمه الله علیه محرومی از دعا نزد من صعب تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه گفته که من نمی ترسم از محرومی اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست
و طایفه گویند که سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بسابقه و اختیار مولی اولی است و بعضی ازین
قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب و سوال نکشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند
و در آن مستغرق و بدانچه جاری گردد از تصاریف اقدار راضی و بتحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان
شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم
عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد نه بقصد نیل حظوظ و حصول مقصود و نزد تاخیر اجابت تسخط نورزد و متهم نکند
بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری می گوید رحمه الله علیه که اوقات مختلف است در
بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب تمت هم در آن باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد
و ادب در آن بود و شناسائی این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر
از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر
غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهة بودن وی عبادت اگر غالب معرفت و حال است سکوت
و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیب است یا مر حق تعالی را حق است دعا در آنجا که نفس را حظی و نصیبی
است سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه
بزبان بطلبد حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه
مدح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و جود و عطا این نیز در معنی دعا است زیرا که مدح
و ثنا در حضرت کریم تعرض بدعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی بمجرد رضا و تسلیم است
و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکوت نیز حال است فافهم و آن
حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است را شرایط و آداب که مذکور اند در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق مقال

وجد و جهد و عدم استعجال و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر وی صلعم و صحابه و آل وی علی الدوام

اداب دعا رفع یدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و این روایت دلالت دارد بر تفریق یدین و بسط آنها نه بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد هر دو کف خود را و می گردانید بطون آنها را مقابل وجه در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستهای را تا دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند که هر چند واقعه صعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا محاذی سر تا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد مر جماعه را که همه بموقف اجابت رسید و هم دعوات وی صلی الله علیه وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب که دعا کرد و لوی و من میخواهم پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت مر امت خود را در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که دعا شده است مر پیغمبر را و مر بسیاری از پیغمبرا صلی الله علیه وسلم از دعوات بجابه و ظاهر این حدیث اینست پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد باجابت دران دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدا و ماعدای آن دعا از دعوات ایشان بر جا جابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل ایشان یکی است و مر ایشان راست دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که مر هر پیغمبر را دعا عام مستجاب در حق امت وی یا بالاک ایشان یا بنجات و اما دعاهای خاصه بعضی مستجاب است و یا مراد آنست که هر یک را یک دعائی است خواه در حق امت چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کرمانی در شرح بخاری سوال کرد ایا جایز است که مستجاب نگردد پیغمبر و جواب داد یک دعا مستجاب است و باقی در مشیة خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفته این خوش نمی آید که دروی بشاعتی است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مستجاب است و بقول نبی لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت لعزو اکرم است نزد پروردگار خود و وی اجابت نکند بان و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی مگر مصلحت تمام باشد دران چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم در امت خود را یکی آنکه فرو نکند و دیگر آنکه هلاک نکند ایشان را بقحط سیوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت کرد دو دعا اول را از ثلث و احتمال دارد که مراد ... باشد که گفته شد مراد ... دعا نکند نه منع از اجابت معاذ

اگرچه این معنی غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم
وی بود بالتماس مادر او ام سلیم که او را آورده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر
او را و بود انس ده ساله وقتیکه هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمدینه طیبه هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت
را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده و اطل حیاته و اغفر له و در روایتی و ادخله الجنة
پس تجاوز کرد عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل آنچه گفته است نود و نه سال و بود بستان او از نخیل
و کرم که میوه می داد در هر سال دو بار و روایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه
می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فایح می گردید از وی رایحه مشک و رجال این حدیث ثقات اند
تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد او از صد و روایة است از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرده دختر من امینه بضم
همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد صلبی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت
انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد و طول حیات و امید دارم رابع را که دخول جنة است
ان شاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود
در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هفتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم نزد
کسی را و بود ارمد پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدرد نیامد و فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد
پس نیافت وی رضی الله عنه نه حر را و نه برد را و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم علی را بقضا یمن و گفت وی رضی الله
عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله
عنه اللهم اهد قلبه و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابو داود
و غیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه
و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابو طالب عم رسول صلی الله علیه و سلم و گفت
ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت می کنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود آنحضرت
اللهم اشف عمی پس برخاست ابو طالب گوما بند از پا گشاده شد و گفت ابو طالب ای برادرزاده من هر آینه
پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه می خواهی میکند هر چه میگوئی فرمود و تو ای عم من اگر اطاعت کنی و فرمان بر
پروردگار را میدهد ترا نیز هر چه می خواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم علمه
الحکمة و علمه التأویل رواه البیهقی و ابو نعیم و در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر
علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن بدرجه علیا و محل اقصی و گفت مر نابغه جعدی را بر یک بیتی که خوش آمد

زید داد ارجعد ل ..
آنحضرت را از وی میداند خدای تعالی دندانهای ترا پس بدنشت بز . زید داد ارجعد
سال و هفتاد یکی دندان از وی بود بهتر و ابدارتر و زیباترین مردم در دندان و در روایتی اینچنین آمده که
مراد و را دندانی نیست بجای آن دندانی دیگر و تو شاید انحضرت را عمرو بن اخطب ابی در قدح قواریر
دید عمر و روی موی را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم
صاحب جمالی گردان او را و خوبی ده او را پس دید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در لحیه و راس وی
ظاهر العلاقه و مناسبت انکه موی از آب که انحضرت می خورد بر آورد و حسنی و جمالی و جوانی برای وی
و از جمال اگر جوانی و سواد لحیه مراد می دارند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سخنی ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه
صلی الله علیه وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
وی بعد از انکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله
سیاه گشت موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و ازینجا معلوم می شود که کافران و بیگانگان
از نعمت و برکت وی محروم نبودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم می شود که خدمت
را تاثیری است در افاضه خیر و برکت و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد.
و اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا بتجمل باین معنی مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاد و توان
حسن و جمال ظاهر داشته باشد دعا بر زیادت کرد و الله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه
بر وی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دویده
روی مبارک وی زرد از جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست شریف
زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را بالا آمد
بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از ان هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائینی و
دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نمیخرید وی هیچ چیزی را مگر آنکه سود
دران و دعا کرد عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال پس رسید حال او و
گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من سنگی را امید میداشتم که در زیر وی زر و نقره یابم
بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه می خوردند پوستها را و مردارها را و قصه دعای انحضرت
بر عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است و خورد نزد آنحضرت مردی

خدمت از سکان

امر کرد که بدست راست بخورد گفت نمیتوانم فرمود هرگز نتوانی پس هرگز نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد ازان و یکبار نماز می کرد آنحضرت بجانب نخله پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه قطع کند بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشسته آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس می برگردد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین این چیزهاست که ذکر کرده اند علما ازین همه قطرات است از بحر معجزات وی و بادی امثال اوست و اجابت دعا حاصل است مر اتباعان پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت فکیف به صلی الله علیه وسلم و حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار می کرد ساعت بساعت در روایة ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم المعبود انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه درانست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما می شمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس پیش ازانکه برخیزد که می گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز و بمیرد پیش ازانکه شام کند در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش ازانکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند یا این استغفار برای امت می کرد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی و بتحقیق پرده افکنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و بیان مراد ازان اکثر بر آنند که این غین پرده رقیق لطیف است که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و تمام مهام دین و ملت و دعوات خلق و بیان احکام شریعت فرقتی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می نشست و بعد ازان لطیف باشتغال نماز و ذکر و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از ظلمات

اما استغفار

سید الاستغفار

این حالت و عروض فترت استغفار میکرد حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند که آنحضرت را هر
لمحه مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را هر دم تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
در سر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن بر طرف میشد توقف در مقام اول بعد
از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در انجا مانده بودم و این را از تقصیرات خود می پنداشت
قال بعض الصوفیه هذا غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ الوقت شیخ شهاب
الدین سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دایم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی و انجذاب
بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب می شد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب
اسرع و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب حرم عزت از مصاحبت و مرافقت روح
قلب جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه هیئت عنصری می گشت پس حکمت بالغه الهی مر رحمت و عاطفت نامتناهی کی برای
تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش می کرد و زود در این غین فرو هشتن پرده سبب ابطای حرکت
قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نپذیرد و آنحضرت بجهة کمال شوق و انجذاب
آن عالم را از ابطای حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند
و اعتذار میخواهد و اصمعی را که از علمای علم لغة است پرسیدند حقیقه این غین چیست و مراد آن چه گفت
ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله و غین وی می پرسید می گفتم انچه میدانستم اما در قلب رسول خدا و صفات
و احوال وی دم نتوان زد و مرا از همه این سخن اصمعی خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آن
جز خدا کسی نداند و قریب تر نماید و هر کسی هر چه گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است
هر که از مقام خبر دهد و از حقیقه حال کشف کند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله و
اما صفت قراءت آنحضرت صلی الله علیه و سلم قراءت مرتله مفسره بود حرفا بعد حرف و مد می کرد نزد حروف
مد و وقف می کرد بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف
می کرد بعد از ان میگفت مالک یوم الدین و وقف می کرد رواه الترمذی و این وقف سنت می گویند و اهل صناعت
قراءة را قاعده است در وقف که بحسب تمامی کلام و عدم تعلق او بما بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم
وقف را بنام و حسن کافی و چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل می کرد آنحضرت سوره را تا آنکه دراز
می شد از سوره دراز تر از ان و نبود هیچ کسی خوشتر آواز و خوشتر قراءت تر از وی صلی الله علیه و سلم و تغنی می کرد
آنحضرت بقراءت خود و رفع می کرد صوت را بان جلیا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قراءت سوره فتح

وحکایت کرده است عبدالله بن مغفل ترجیع اورا آآآ سه بار ذکره البخاری وظاهر آنست که این ترجیع بفعل
آنحضرت واختیار وی بود صلی الله علیه وسلم نه بطریق اضطرار وجنبش ناقه چنانکه بعضی مردم گمان برده اند
واگر بسبب جنبش ناقه بودی عبدالله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد وباختیار نمی کرد تا مردم اقتدا کنند بآن
ترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد ونمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است ودر حدیث صحیح آمده است که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم المعوذ زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآن را بآوازهای خود و فرمود لیس منا من لم
یتغن بالقرآن وفرمود گوش نمی نهد واستماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیز را همچو گوش نهادن واستماع کردن وی مر پیغمبر
را که تغنی میکند بقرآن یعنی می خواند قرآن را وجهر میکند بدان وگفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
لکل شیء حلیة وحلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیز را پیرایه ایست وپیرایه قرآن خوش آوازی است وآمده است
که گوش نهاده بود آنحضرت شبی قرائت ابوموسی اشعری را که بغایت خوش آواز وخوشخوان بود ودر شان او
فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود وچون روز شد خبر داد آنحضرت اورا بآن حال گفت ابوموسی آه اگر میدانستم
من توی شنوی یا رسول الله تحسین وتزیین میکردم آنرا بیشتر ازین واختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی
بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگرچه لازم آید افراط در مد واشباع حرکات ومانند آن واگرچه بقوانین
موسیقی باشد وبعضی مطلق منع کنند وحق که مرکز دایره انصاف است آنست که تطریب وتغنی بر دو
وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت وسماحت کند بدان بی تکلف وتمرین وتعلیم بلکه چون گذاشته
شود با طبعش بیارد آن تطریب وتلحین را واین جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزیین وتحسین چنانکه
گفت ابوموسی رضی الله عنه که اگر من میدانستم که تو می شنوی زیادت می کردم تزیین وتحسین را وکسیکه هیجان میکند
اورا طرب وحزن وشوق ومالک نمی شود نفس خود را وصبر نمی تواند کرد از تطریب وتحزین وتزیین صوت در قرائت
لیس مرای مطبوع است نه متطبع ومتکلف است نه متکلف واین است مراد بصوت عرب ولحن عرب واین قسم
از تغنی است که می کردند آنرا صحابه وی شنیدند آنرا واین تغنی محمود است که متاثر می کرد بدان تالی وسامع
ووجه ثانی آنکه بضاعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان حاصل نمی شود مگر بتکلف
وتصنع وتمرین چنانکه آموخته می شود بانواع الحان موسیقیه بسیط ومرکبه بر ایقاعات مخصوصه وآوازه مجزوه
که حاصل نمی شود مگر بتعلیم وتکلف واینست که مکروه داشتند آنرا سلف وانکار کردند قرائت باین وجه و
که علم است اورا باحوال سلف میداند قطعا که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که بتکلیف کرده می شود
بآن بر ایقاعات وحرکات موزونه معدوده محدوده وایشان پرهیزگارترند که بخوانند قرآن را باین

طریق و تجویز نکنند آنرا بلکه می خوانند بتحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است مرکوز در طبایع و نهی
نکرده است از آن شارع بلکه اشاره کرده است بآن خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از
استماع حق سبحانه بسوی آن فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه
از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بآن و نویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب
اللدنیه حکایت آورده اند که چون میخواست داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را برایشان گرسنه
می شد تا هفت روز نمی خورد و نمی نوشید و نمی آمد زنان را پس امر میکرد سلیمان را که ندا در دهد در کرانها
و گوشها و پشتها و کوهها و رودها که داود می نشیند فلان روز و تکلم می کند بعد از آن بیرون می آورده میشد
برای وی منبر به سوی صحرا پس می نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و
وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع می کردند ذکر را پس شروع می کرد داود در ثنا
بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع می کرد در
نوحه کردن بر گناهکاران پس می مردند طایفه از ایشان پس چون گرم می شد موت بخلق و کثرت می گشت و
می گفت مر او را سلیمان یا نبی الله کثرت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی
می افتاد داود و بیهوش میگشت برداشته میشد به سوی خانه و ندا می کرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی
و دوستی بود با داود و بجوید او را و بیرون آرد پس می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و
پسران و برادران خود و برمیداشتند و میبردند بشهر و چون بهوش می آمد داود بعد از آن می پرسید از سلیمان
و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مرد یا نبی الله فلان و فلان و می شمرد نامهای ایشان را پس
دست بر سر میزد و نوحه میکرد داود و می گفت آیا خشم می کردی تو خدایا بر داود که نمرد همراه آنها که مردند
از خوف تو با شوق تو پس بود داب داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خدا عز و جل
و گمان نبرند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت اما غنا و مزمار پس پس است حال ابو موسی
که گفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود و اما
مردن از خوف و شوق در جواب از آن دو طریقست یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت
را مقاومت میکند با حوالی که وارد می گردد بر آن و نگاه میدارد حیات را و فانی نمی گرداند قوت جسمانی
را بلکه پیدا می گرداند قوت روحانیه تائیدات الهیه را و از جهت فرط قوت این امت و تمکین می برابر است
حال سماع موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطراد یقین چنانکه فرموده اند و

انقطار ما از دوت معینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر واخص خواص آن بوده اند وایشان افضل
بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مر غیر ایشان را و نبودان مگر از جهت
تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان واما نوحه داود
علیه السلام بر نامردن واعتذار وی علیه السلام ازان از تواضع وشفقت اوست برامت تا از انحطاط رتبه
وی از احاد امت و با وجود این قوت الهیه وتمکین دران اشارت کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در وقتیکه
دید مردی را که می گرید نزد استماع قران وزعقه وصعقه میکند ازان غم گفت وی رضی الله عنه همچنین
بودیم ما ولیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع حال وحال آنکه مرتبه وی
محفوظ و منزلت وی مرفوع است وآورده اند که شنید روزی سهیل تستری قران را از کسی که میخواند
آنرا او لرزید بر خود و بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال
گفتند اگر ضعف اینست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند وازجا نجنبانند مستقیم
مانند طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف وشوق قدیما وحدیثا در مجلس سماع
قران مردند وبه ذوق وشوق از عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسماء آن جماعت کتابی
تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جماعه از انها که در مجلس سماع جان دادند مذکورند وصل
وچون سخن در تغنی بقران افتاد اگر تجلی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین مسئله اختلاف
بسیار آمده قدیما وحدیثا قولا وفعلا بعضی باباحت متوقف ومتردد مانده وگفته که این کار کنیم ونه انکار
کنیم وبدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه وبقول وی تعالی
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع
است که متفق علیه است حقانیت او ومخالف نیست دروی دو کس از اهل ایمان واین سماع مستجلب رحمت است
از پروردگار کریم واختلاف در سماع اشعار وقصاید است بالحان مطربه موسیقیه ودرینجا است کثرت اقوال
وتباین احوال بعضی آنرا منکر باشند وبه فسق وفجور ملحق دارند وبعضی بدان مولع واز راه حق واضح شمارند ودو طایفه
در طرفین تفریط وافراط اند انتهی وبالجمله درینجا سه طریقه است یکی مذهب فقها است وایشان انکار میکنند
اشد انکار وسلوک می کنند مسلک تعصب وعناد والحاق می کنند فعل آنرا بذنوب وکبایر واعتقاد آنرا
بکفر وزندقه والحاد واین افراط است وخروجیست از طریقه اعتدال وانصاف ونمی باید بران جرات
کرد خصوصا در موضع خلاف نعم نقل کرده شده است از علماء مذهب برانچه دلالت دارد بر حرمت

وکراهیت دوم طریقه محدثین است وایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هرچه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه واحل لکم الطیبات وبعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن بدلیل قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل در اشیا که خطر است یا اباحت سیوم طریقه سادهٔ صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و افعال متذبذب آمده وبعضی اجتناب کرده وبعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ولع و شوق و سکر محبت و صفح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و اثارت کوامن بواطن و این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در حیوانات و بلاد و صبیان پس متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب با رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق متزلزل و منقشع بغلبه وجد و غرام وبعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید است که می گذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان وراء هر روایت و تحقیق کرده اند این طایفه شرائط و آداب آنرا و کفایت میکند طالب منبع را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر آداب و اعتنا والله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده می شود برای تنشیط قلوب و تحاول اثقال و حمل اثقال و قطع مفاوز در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل حدا و نصب در کتابی و مثل غنای نسا برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه مندوبست که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع دوم غنائی است که انتحال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیقه که تهییج میکنند نفس را و تطریب میکنند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهما الله قول بکراهت است

واطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی
در عوارف گفته که امام ابوحنیفه میکردانید غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از عامر
شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و فاکهی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان ابن عیینه که وی
پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی است که ازین گوش درآمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند
این اشارت است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و
طایفه باباحت رفته و اطلاق کرده قول خود را ان و تفصیل نکرده میان رجال و نساء و امردان و تسویه کرده
میان آن و لیکن بشرط امن فتنه و وقوع دران و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر در رجال و نساء و گفته
اند قایلان باباحت که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی
از عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب
زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات
که کفایتست دران و بی شک معلوم گردد که ایمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بودند دران اما عبدالله بن جعفر
رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا هر که امعان کرده است
درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبدالبر در استیعاب گفته نمیدید وی بغنا باسی و بود امیرالمومنین
دران زمان عم وی علی بن ابی طالب و میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده
بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه
و بشنواند او را و کفارت دهد از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را ازان و گفته اند که بودند مر عبدالله
بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است
وزده میشد بوی مثل در ورع می شنید غنا را و مستلذ میشد بسماع آن و همچنین سالم بن عبدالله بن عمر و قاضی شریح
می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از جاریه که
تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبدالملک بن جریج که از علما و حفاظ و فقهاء عباد که اجماع است بر عدالت
و جلالت وی که میشنید غنا را و میدانست الحان را و ابراهیم بن سعد مردی بود امام عصر خود در فقه و روایت
و نمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا و فتوی داد در مجلس رشید تحلیل غنا و پرسیده شد از وی
از احوال مالک پس گفت خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یربوع و با قوم دف بود و عودها که تغنی می کردند
لعب مینمودند بدان و بود با مالک دفی مربع که میزد آنرا و تغنی می نمود والله اعلم حکایت کرده از صاحب تذکره که پرسیده شد

امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند هر دو نیست غنا از کبایر و نه از اسود صغایر و نقل کرده اند که
ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب برمیخاست و تغنی می کرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او را
پس پرسید از اهل وی چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود دوش عسس گرفت
و در زندان کرد او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید
و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآمد از زندان هر که را عمر نام بود و گفت امام بنزد که باز گرداند
میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه بغنای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی
نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد
شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه
گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه رفت بولیمه که در وی غنا بود و تمام
آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابویوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه جابر و انس
را و حکایت کرده شده است از امام ابویوسف که بابا که حاضر میشد مجلس رشید را و می بود در وی
غنا پس میشنید وی می گریست و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را در بلاد خود که منکر
آنرا و نمی شنیدند آنرا و گفت منکر نمی شود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل کرده استاذ و
و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابومنصور و قفال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنائی که مقترن است بنوعی منکر چنانکه [illegible]
والفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب وی نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات
وی را نه دیدم او را نصی تحریم وی و استاد ابومنصور بغدادی گفته که مذهب وی اباحت سماع است
بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا
بعضی اصدقای خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند بسبب
آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابومنصور بغدادی از یونس بن عبدالاعلی که شافعی استصحاب کرد
مرا بسوی مجلس که در وی قینه بود که تغنی می کرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی این را
گفتم نه گفت اگر راست می گوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حس
است و ناخوش آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم می شود که دلیلی شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی در تاثیر تغنی در طبایع بجلس را بسوی [illegible]

که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند
که تواند که مراد بمکروه اینجا شده که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است
دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست **فایده** در وی و گفته که حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت
دارد بر تغلیظ بر غنائی که مقترن است بفحش یا منکری تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات
غنا است و بالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریحست در اباحت و نیست نص
در تحریم و اما امام احمد بن حنبل پس صحیح شده است روایت است که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش
که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس قرعانی که میگفت شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت
بودم من که دوست می داشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم ابن جناده
را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جناده در تغنی پس
شنیدم آواز پای را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن در زیر بغل
او است و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و
این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول است از وی مخالف این محمول است بر غنای موصوف
بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر
ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه می داشتی آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال می کنند
با وی منکر را و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را و درست می شد پشت او در سماع بعد
از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه
عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده
است این قول را از حنابله ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعت
از ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مفصلات خود و مر او را رساله است درین باب و
تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسنادی
که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه
اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که

از چون مبنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس آنکه سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در او صاف است و ذکر کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی رخصت می کردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از اعاظم علما حدیث است که می آمدیم ما یوسف ماجشون را پس تحدیث می کرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت می کنند ایمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت می کردی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را وقتیکه تغنی کند تا استعاذه کند بان نظم قوافی را و نگرد در فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الایمه السرخسی و استدلال کرده است بران بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که می کرد انار در خانه خود و نمی کرد آنرا بطریق تلهی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا حمل می کند حدیث انس را بر انشید اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب بدایع از حنفیه بچیزی که ذکر کرده است شمس الایمه و تعلیل کرده است بانکه سماع غنا نرم می گرداند دل را و صاحب ذخیره از حنیفه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحه و اختیار کرده است آنرا از علما متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که تحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی و بعضی ذکر کرده اند ایشان در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت می کند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم نمی کنند در مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان می شوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما جماعه صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم

وصل بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرد دلایل هر مذهب را و ترجیح کرد مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت

وصل

دکراته و اطناب کرد در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرد آنرا بکتاب و سنت و اجماع و قیاس وجه قیاس
آنکه چون ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اشارت میکند
حزن و شوق و استجلاب می نماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات و زهد
در دنیا و رغبت در آخرت و مثمر مزید محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
نیز جایز باشد و بعضی قیاس بر حدا و نصب و تشید اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق نیز قیاس
کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهة غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابله
نص لازم آید و قایلان باباحت می گویند که نصی که در آنجانب ورود یافته است و اگر یافته بصحت
نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیها ست
جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را صلاح وقت در آن نماید
که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند و احتیاط
و تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن
در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما و فقها و عرفا در آن جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و سر رشته انصاف را نگذارد **بیت** صحبت عافیتست گرچه خوش افتاد ای دل + جانب عشق
عزیز است فرو مگذارش + و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصا
آنهایی که سالک طریقه دیانت و نصحت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و بر دو طایفه باید که عنان
طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهد که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم
بالله التوفیق و منه العصمة و همچنین صاحب [illegible] استماع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب
ائمه اربعه حرمت مزامیر است و با وجود آن از بعضی علما مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی جواز آنها
نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق
حرام داشته و بعضی فرق کرده در جلاجل دار و غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن [illegible]
مستحب داشته و در شبابه که بمعنی نی است نیز اختلافها ذکر کرده دیگر از مزامیر عود است که از [illegible] گویند
و تارها دارد که آنها را زیر و بم گویند و در رود نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف [illegible]
اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و رفته اند طایفه [illegible] بجواز [illegible]
کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر و حکایت کرده شده است که در امر [illegible]

عمر برعبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را میزد عود پس بعث عبد الله بن جعفر . بن
می مینی درین باسی گفت لا باس لهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبد الله بن الزبیر و معویه بن ابی سفیان
عمرو بن العاص حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه ا
و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است حیلیلی از عبد العزیز بن ماجشون که
رخصت می کرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است از ابراهیم
سعد که در آمد بر رشید و گفت ارید العود پس گفت رشید عود المجمر ام عود المزمر قال لا بل عود المزمر پس
رشید عود را و بنواخت ابراهیم بن سعد و فتوی وی و اباحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی
مکه معظمه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الحجی که خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس در آمد و بودند آنجا قومی
میزدند عود را و تغنی می کردند چون دیدند عطا را که در آمد باز ماندند از ان پس گفت نمی نشینم تا عود
می کردند پس نشست و تغنی کرد و صاحب امتاع بین عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بران قیاس
کرده و بالجمله وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده
گفته اختلاف است از میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه برانند که صغیره
این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شد و العهدة علیه و غرض از نقل جز آن نیست که اگر احیاناً
چیزی از ان نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل نمایند و ستر عیوب نزاع
قوم شیوه خود سازند و عامه را انگیزانند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علما
ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاهدا
با دنی میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب فتاد زیرا که آن
جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذهان حاجت بنقل ندارد و نیت همان است که گفته

شعر عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو + نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند + اللهم

وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از
تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد لوی متوجه شد چنا
از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن می گردد در مشکات آورده است که
مسعود انصار... رضی الله عنه که او را بدری نیز گویند یا سبب آنکه فرود آمده بود در چاه بدر

مسکن وی بر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا می کردند مردی دیگر که حاضر
بود شنیدن ایشان غنا را بر وی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله تماهای دو یار پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر می خواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو
و اگر نه برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی در آن
باتفاق مباحست بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی در تحریک
و موافق بود و با وی تودد و تحبب می نمود زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت بروی
و گفت بمعاویه حال او اینست توجه معتقدی بوی روز دیگر عبد الله بخانه معاویه آمده و نماز بسیار گذارد و تعبد
بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر که چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقه حال و منشا اختلاف
آن می نماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان قدیم کار و بار بقیدان و الاهان و فاسقان و
شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام این
که محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی است و نهی کنم از شرب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهو است و ذکر وی
در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور در رفع و ازاله این منکرات چون آن رسم و عادت
نماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در ان افتادند و از ان محظوظ گشتند بی ملابست
بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان و نشان
بی قیدی است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری بانجانب کشد اجتناب نمودند
و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر این ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد
و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از ش
تقریر آنکه دایره صحت باصطلاح این طایفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم
آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد
نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال این حال قضیه ظروف و اوانی است که آنها را حنتم و مزفت
و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن می کردند و شراب در ان می خوردند و چون
شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر در ان چند گاه حرام ساختند
از برای محو و تتمیم آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند منع و نهی از ان اوانی نیز نماند و با وجود آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند

استعمال آن اوانی و قومی تجویز کما ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی
بمقتضی عادت شریف قدیم که اینصورت نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی
نظر بمعنی و حقیقه حال انداختند که اگر بملابست فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح
والله اعلم و علمه احکم بعد از این عصبی و تشددی در میان آمد هم مانعان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقا
منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم مباحان بر رغم آنها آنرا طاعت صرف و عبادت
محض گرفتند و تمام اوقات را مشمول آن و مشغول بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند و بر دو طایفه
فرقه میان اهل دنیا بر کردند و سررشته انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دادند
طریقه ادب که حقیقه آن نگاه داشت حد هر چیزی است نگاه نداشتند و یک منشا اختلاف آنست که جمعی نظر بر
تاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتادند و از جا رفتند و قومی با جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمده بر جای خود ایستادند
و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار اوست
روح انسانی منزه است از آن که محل ورود معانی است و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما اینجا کسی را
میرسد که بگوید نغمه تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جاری اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانی است سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن
آنست که بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن
را از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یک تن
از این هردو حال خارج از دایره امکان است مگر کسی که مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الهی باشد
فایده صاحب امتاع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرد غنا عربی را پس گفته است
ابو هلال عسکری که اکثر اهل علم برانند که نام وی طویس است و آنچنان بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا
میکردند آنرا فرس و روم و تغنی میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا العربی و نخست
تغنی کرد طویس و طویس را مشوم گویند یعنی نامبارک از جهة آنکه ولادت او در روز وفات آن حضرت بود
صلی الله علیه و سلم و فطام او در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزوج کرد
در قتل عثمان رضی الله عنه و زاییده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل
این غنا موسیقی در عرب انواع غنا و حسن صوت بود مثل نصب و نشید و حدا و رکبانی و این اقسام
همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در آن و برین اقسام حمل میکنند نه بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بحرمت

انچه منقولست از صحابه و تابعین و غیر ہم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاہر میگردد نعم از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر وغیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا ہمه یکی است و راجع بصوت حسن است و تفاوتی نیست نعم در قرات قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی تمطیط و تغیر لیبا است اینهمه گفته شد ولیکن در تغنی و استماع آن از حیثیت اتباع سید رسل صلی الله علیه وسلم و اقتدای اصحاب او اتباع آنحضرت ابطریق تقرب و تعبد بران اجتماع می کرده باشند خلجان باقیست جواب آنست که محل و مقام آنحضرت متعالی است دیگران را او ضاع و مشارب مختلف افتاده بعضی جانب تورع و اتقا غالب آمده و احتیاط در امن گرفته و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را به بحال خود باید گذاشت فربکم اعلم بمن ہو اهدی سبیلا. الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و صلی الله وسلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین ہداة طریق الحق و محی علوم الدین

باب یازدهم در عبادات شریفه در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام ابنیه و صدور حرکات و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست لیکن اهل عبادات از آن بر قدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت آن منهمک نباشند و آمده است که سیری در زمان شریف نبوده و گفته اند که شبع بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت کرده است آنرا نووی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود پر نکرد این آدم وعائی را از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب وی را و اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که گر می شنید بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صایم و رقیق و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرق وی دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه دران است حقیقه عدد نیست مومن چون مشغول باحراز اسباب عبادتست و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادتست تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمی خورد و کافر چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفار شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست و لیکن باید دانست که تن پروری

در هر سوم و هر کافر بیست تواند مومنی بسیار خوار باشد یا بجرای عادت یا بجهة عارضی که عارض است
مر طبیعت اورا یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کم خوار بود از جهة ضعف معده و از جهة مراعات
صحت برای اطبا یا برای ریاضت برروش راهبان و گفته اند که هر که بسیار است تفکر وی
قلیل است مطعم وی و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او کثیر است مطعم وی و سخت است دل
و نیز گفته اند در نمی آید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف
است خواب او و کسی که خفیف است خواب و بر گذشت در عمر وی و کسی که گران است خواب او بی برکت است
عمر وی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اهل تشبع در دنیا اهل جوع اند
در آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسیری هرگز و بود آنحضرت
در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خواهانی نمی کرد اگر می خورانیدند می خورد و هر چه می خورانیدند قبول می نمود
و هر چه می نوشانیدند می نوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی سیری محمولست بر سیری کرده که گاهی
منهی می گردد و تحریم بر اندازه انچه مترتب می گردد بران از مفسده و باطل نه شبع نسبی معتاد فی الجملة
دلیل این سخن انچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبه ابی بکر و عمر از جوع و رفتن به
بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون پر شدند و سیر گشتند
الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز شبع است وانچه در کراهة آن آمده محمول است
بر مداومت انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبه
و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه وسلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از
دنیا انتهی و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی نبود و اگر
کمتر ازان بود یا مراد آنست که تا سه روز گرسنگی می گذشت و در هیچ روزی روی سیری نمید
ظاهر آنست که مراد معنی ثانی است والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که می گذرانید آنحضرت و
وی شبها پیاپی که نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان گرمان جو رواه الترمذی وصححه و در حدیث
مسلم آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه نبود در یکی ازین دو روز تمر و در حدیث عایشه
گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یکروز از دو طعام اگر سیر
نمیشد از نان جو و اگر سیر میشد از نان جو سیر نمیشد از تمر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضر
صلی الله علیه و فرمود بخدا سوگند شام نکرد در آل محمد یکصاع از طعام و نبود ... ت را

حسن نگفت آنحضرت این سخن از برای کم پنداشتن مرزوق خدا را و لیکن خواست که اقتدا کنند بوی
امت وی و از عایشه آمده رضی الله عنها که خورش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از دنیا سه چیز
طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمایل از نعمان بن
بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم را و دقل ردی ترین
تمر که مخلوط باشد از اجناس مختلطه که خوراک فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث می کردیم
یکماه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه می گذشت ما را برین حالت
و میفرستادند بعضی همسایه ها از انصار شیرها و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام
من در راه خدا یعنی بلا و محنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشد هیچ یکی و
تحقیق می گذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که می پوشید آنرا بغل بلال
یعنی اندک چیزی که در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهة کمی رواه الترمذی وصححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب
که میخوردند برگهای درختان را تا آنکه مجروح میشد کلههای ایشان و ندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان تنک را
و نان میده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب لدنیه گوید بسیار تتبع کردم تا بدانم که قرصهای
خوراک آنحضرت خورد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده
بتصغیر ارغفه که موجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود
نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و اصحاب او را
رضی الله عنهم که مذکور شد دایمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهة احتیاج و افلاس و نایافت بود بلکه گاهی
بجهة جود و ایثار بود و گاهی بجهة کراهیت شبع و کراهة اکل و اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود در وقتیکه
بمکه بودند و چون هجرت کردند و بمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و
باتین و مزارع و بودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم
و بذل می کردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را با دادن مال پس آورد
ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیای صحابه را بتجهیز جیش عسرت
پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که برمیداشت مر ازواج عیال خود را
قوت یکسال و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و نحر کرد و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در
یکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در هوازن و چنین از بعیر و شاة و نقود بیرون از حیطه قیاس

17333

چه ... تفاصیل این احوال در موا... ش... بد و اختیار داخضرت فقر را ... ن حصول توسع و بسط چنا...
از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطحا مکه ز...

یارب سیر شوم شکر میگویم ترا و گرسنه می مانم ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول و جبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک که بترسید از ان فرمود یا جبرئیل چیست این صوتها ایا گرفیا قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح خزاین ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را و بگردانم آنها از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام پروردگار تو که با وجود آن قدر مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی و اگر خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار یا رسول الله آنرا که چندگاه از دولت تو بیاسایم پس ایما کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و علما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزهد ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از حلیمی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وصف کرده نشود بانچه پیش مردم از صفات ضعفه و مساکین است و گفته شود که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده است صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقها اندلس فتوی دادند بقتل و صلب شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را یتیم و گفت زهد وی ضروری بود نه بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت می خورد انتهی و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند چرانید وی گفت اگر پدر من گوسفندی چرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی بتعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خود اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگویند که آنحضرت گوسفند چرانیده است رواست و از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که می گفت که نبود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه و سلم ... حال فقرا بلکه

کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در قول وی صلی الله علیه وسلم که
است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکنتی که چیزی در نیابد و ندارد آنچه واقع شود موقع
کفایت وی و تشدید می کرد انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف این را انتهی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول
آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است فتدبر والله اعلم فائده
در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است
و صحابه نیز از وی روایت کرده شده است از ابن جبیر که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد
بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمة ناعمة در دنیا که جایعه و عاریه باشد روز قیامت
و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال آنکه وی اهانت کننده است او را
و بسا خوار دارنده نفس را که تواضع کننده و وی اکرام کننده است او را رواه ابن ابی الدنیا و از انس از ابی
طلحه آمده که گفت شکایت کردیم ما بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم جوع را و کشادیم یک یک از ما از شکم خود سنگی
پس کشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی
شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که
ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر وشد من سغب
احشاءه وطوی تحت الحجارة کشحا مترف الادم + و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع و گفته است که این حدیث باطل است و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرمود یطعمنی ربی ویسقینی و گفته که پروردگار تعالی میخورانید وی و می نوشانید حبیب خود را وقتیکه وصال میکرد
پس چون محتاج گردد ببستن حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند و تاثیر ندارد بستن سنگ از گرسنگی و گفته است
ابن حبان که لفظ حجر است برای معنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت ضعف کمر
محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند
بعض الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده است و چون پر می شود بطعام مشغول می گردد
و آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب می کند حرارت رطوبات جسم را و می سوزد و میخورد
آنرا پس متالم و متاذی می گردد انسان از آن حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد بر معده احشا
و پوست پست می گردد و آتش معده بقدری و کم می گردد الم و تسکین می یابد و تالم آن حضرت
بجوع برای تحصیل و تضعیف اجر است با حفظ قوت و نضارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه اهل تنعم

و ترفه دارند و این یک معجزه ایست از معجزات که نضارت و حسن لون اهل دنیا به تناول اطعمهٔ لذیذه و شبیهه و
به استعمال لباسهای ناعمه و فراشهای لینه و امثال آن میباشد و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب
خشن و فراش بلاس درشت بود و حسن و جمال و نضارت و لطافت و نهایة الجمال صلی الله علیه وسلم و علی
آله علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و بعضی گفته اند که عرب را و خصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون خالی
می بود اجواف ایشان از غذا و میرفت شکمهای ایشان می بستند بران سنگ برای تسکین و تخفیف الم
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بست تا بدانند دیگاه مانند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استیثار
و استبداد کرده باشد بان و اظهار کند اینحال را و صاحب مواهب می گوید که صواب آنست که کردن آنحضرت
آنرا باختیار و طلب ثواب بود نه برای مجرد اعلام و اظهار حال و الله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین
که قول ابن حبان که اطعام و سقی می کرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
دفع جوع و الم مدخول است بانکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهة بودن حالة ذوق و شوق و دایمی
نباشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتها ست و معاملتی خاص است
با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمیگنجد نعم در اسانید آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر است
و الله اعلم **وصل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای وصل
آن در طلب نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمی کرد و بجهة عدم سلوک راه تکلف و بقصد توسیع مر امت
و سد راه رهبانیت تناول می کرد از انچه عادت اهل بدر بود و هر چه حاضر می آید از لحوم و فواکه و جز و تمر و
مانند آن و نیز میگویند تخصیص الطعام مخصوص مضر است بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود پس بخورد
حلوا و عسل و دوست می داشت آنها را رواه البخاری و الترمذی و حلوا بقصر و مد بر طعام شیرین که
خورده شود و خطابی گفت که حلوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد دران صنعت پس عسل را حلوا
نگویند و گاهی اطلاق کرده می شود بر فاکهه نیز و نبود محبت آنحضرت مر آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل
و انزاع نفس به سوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی می نمود و می خورد از ان
قدری صالح از اینجا معلوم میشد و خیال می کردند که دوست می دارد آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه
لغت نقل کرده که حلوائی که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن خرما
که خمیر ساخته شده بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که با وی شتر بود آرد و در
روایتی آرد میده و روغن و عسل پس آورد پاره از ان نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و

ونهاده بر آتش وپخت حلوا فرمود بصحابه بخوریداین را این چیزیست که نامند از اهل فارس خبیص ونیز وارد شده
است که دوست میداشت آنحضرت شکر را وتصدق می کردبدان وطحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شد آن
حضرت عرس مردی را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام وشکر پس باز داشتند قوم دستهای
خود را ازجهة ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از
غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نمیکنم ازان پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را وتجاذب می کردند قوم
او را واحتجاج کرده است طحاوی باین حدیث برانکه نثار ر غیر مکروه است چنانکه رفته است باین امام ابو حنیفه
وحکم کرد بانحدیث براحادیث صحیح که وارد اند در نهی از نهبه ولیکن بیهقی اینحدیث را ثابت نمی گرداند وتشنیع
کرده بدان بر طحاوی در قایل شدن بغارت گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که بتحقیق وارد
شده است امر بغارت درضحایا درحج این نیز حجه است پس بر قول امام ابو حنیفه وخورده است آن
حضرت صلی الله علیه وسلم لحم شاة را وخوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه درحدیث آمده است که آنحضرت
قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را وظاهر آنست که ازان خود هم خورده باشد والله اعلم ودر مدح لحم
احادیث متعدده وارد شده اللحم سید الطعام اهل الجنة ودر روایتی آمده سید الطعام اهل الدنیا والآخرة
روایت کرده است اینحدیث را ابن ماجه وابن ابی الدنیا وسند وی ضعیف است ومراو را شواهد است از
حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده سید طعام دنیا لحم است بعد ازوی برنج اخرجه
ابو نعیم فی الطب النبوی واکل وی زیاده می کند هفتاد قوت را قاله الزهری کذا فی المواهب وهم از
رضی الله عنه مرویست که خوردن لحم تصفیه میکند لون را وحسن میگرداند خلق را وکسیکه ترک کند آنرا چهل
شب بد می گردد خلق او وکذا فی المواهب وهم چنان که در استدامت ترک وی درین مدت این خاصیت
واقع شده در استدامت اکل وی در بیمدت در قساوت قلب وسختی طبع نیز اثری وارد شده است
ونیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم بود وسفر مود که خوردن
لحم زیاده میکند سمع را ووی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت
هر روز هر آینه میکند آنرا ومنقول است از امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را وآمده است که گوشت
ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت وهم ازینجهة زهر کرد یهودیه درو وازعایشه رضی الله عنها آمده که محبت ذراع
نزد آنحضرت ازانجهت بود که نمییافت لحم را ونمیخورد آنرا مگر گاه گاه ولحم ذراع زود تر پخته میشد پس شتابی می کرد
به تناول آن ودر حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر وبعضی گفته اند که محبت لحم ذراع

از جهة دوری بعداست از موضع نجاست و مؤید این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت
کلیتین یعنی گردها را از جهة قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهش می کرد لحم را یعنی بدندان میخورد از استخوان نهش بشین معجمه و بمهله نیز آمده و
بعضی گویند معجمه بدندان تمام خوردن و بمهله بسر دندان و لحم بکارد بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده
است که برید آنحضرت گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای
نماز پس انداخت از دست کارد را که می برید بدان و برخاست بر نماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که
آن هاضم تر و گوارتر است و ابوداود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این
حدیث را شاهدی است از حدیث صفوان بن امیه اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده
نه تصریح بنهی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است آنحضرت
بریان را در روایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی
بعد از ان برخاست برای نماز و وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت
شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخوراندم از ان
گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند و خورده است آنحضرت
جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است
آنحضرت لحم حمار وحشی را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر
و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را رواه مسلم و ائمه را در خوردن آن تفصیل
است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیر آن و در مذهب ما جایز نیست
جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای گوشت
و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عائشه علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و
ابوداود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثرید از خبز و ثرید از
حیس و حیس انگبین طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان ترکرده شده بروغن و مسکه و خورده است
نان نیز و در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع داشته اند طبرانی در اوسط از حذیفه

الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گردانید پشت مرا برای
قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و او ست که وضع کرده است این حدیث را و خورد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر طعامی پخته میشد می جست آنرا از جوانب
کاسه و میخورد از جهة دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست می دارم کدو را
رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چغندر که نام تره مشهور است و روایت کرده است
ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلمی که خادمه
آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز از برای ما طعامی که خوش می داشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعام مهنا لذیذ و مشتهی میخورید کجا خوش
خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو آرد کرد و انداخت آنرا در
دیگ و ریخت بروی پاره از زیت و فلفل و حوایج دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت اینست طعامی
که خوش می داشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رغبت می خورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی
الله علیه وسلم خزیره را بفتح خاء معجمه و کسر زای و یای بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته می شود از آرد
بدرستیکه عصیده لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته بریده شود لحم و ریزه کرده می شود خرد
و ریخته می شود بروی آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است
و بعضی گفته اند شوربایی که صاف کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره بالحم و از نخاله است
و با جای ازین عتبان گفته که آمد بر من آنحضرت و ابوبکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشتیم
من ایشان را بر خزیره که ساختیم برای ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقط را بفتح همزه
و کسر قاف و آنرا بفارسی پنیر گویند شیری که بیرون آورده شده است از وی مسکه و بسته گردیده است و ترش
شده و سخت گشته انداخته می شود در طعامها و اشتها و خورده است رطب و تمر و بسر رطب بضم را و فتح طا
خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین غوره خرما یعنی خرما نیم پخته یقال ارطب البسر و یقال اول ما یبدو من
النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه
ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندوی آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را
بجیم و ذال معجمه مفتوحتین که جمار آنرا گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی است که از درون درخت

خرما می برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی پنیر از ابن عمر رضی الله عنهما آورده
که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرد و برید آنرا رواه ابو داود و در جبن
وی بعضی فقها را سخن است و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع شده بتقدیم
طا بر با در روایتی الطبیخ او البطیخ بالشک و طبیخ لغة است در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب
الحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله علیه وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و دران کتابی ساخته اند
و محدثان بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است
که چگونه می خورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی
ازین میخورد و گاهی ازان و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع می کرد میان رطب و خربز
واین احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهاد و می خورد یا گاهی ازین میخورد و گاهی ازان و خربز بکسر خای
معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن ماجه
آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه می کرد مرا برای فربهی من و استعمال می کرد دران نادر آرد مرا
بران حضرت صلی الله علیه وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی
تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث
برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بود به برودت بطیخ و تعدیل این بان
بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده انه صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر
حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه و بعضی
گفته اند که مراد از بطیخ که برطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب
کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند
که بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی است اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که تعلیل
جمع رطب بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بان چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع
مذکور اتفاقی بود و شاید که آن بطیخ حلاوت نه داشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین
گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم انهماک در استلذاذ بود و در خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز
همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و تمر حار رطب پس ادام ساختن تمر خبز شعیر را برای کسر برودت
شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر بشعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم بحقیقة الحال و میخورد

آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام در دیار متعارف است و در بازارها نیز بفروشند تمری است بر دهن وی مسکه نهاده و غالب با رطب است که دسومت مسکه عفونت ازای برد و میخورد آنحضرت نان را با نانخورش هرچه میسر میشد گاهی بگوشت و گاهی بطبیخ و گاهی بتمر و آمده است نهاد تمر را بر پاره نان از شعیر و گفت این نانخورش اینست و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از انچه خفیف است مؤنت آن و عزیز نیست وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثناست بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مراد از نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آیا نانخورشی نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین دو نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی می بود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلوب و خوش کردن دلهای ایشان است نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید و این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهائی که منتفع می شود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهة ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیفتر و دورترین مردم است از صحت و قوت پس هر که بخورد آنرا در وقتش بروجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف که فرق آن بدست و انداختن آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرص آمده بصاد مهمله بدل طاء و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصل نخورده و امت را از آن نهی هم نکرده و فرمود هر که بخورد

باید که در مسجد نه درآید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر این و روایت کرده است ابوداود از عایشه رضی الله عنها
که آخر طعامی که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهراً این را برای اثبات و تاکید جواز خورده باشند
بود و امامت کرده شد بوی آن و کراهت در خام اوست و در آنچه بوی آید و در آن هست که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در ابتدا هجرت در خانه ابوایوب انصاری بود طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن از این
بقول رایحه داری بود خود نمی خورد و بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ از آن و نووی
گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند
که حرام بود بر وی و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لا در جواب قول صحابه احرام هی و کسی که قایل است بحرمت می گویند معنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم
و صاحب مواهب گفته که واجب است در محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه وسلم در ترک ثوم و بصل
و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آن را زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت
دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدقا قال رحمه الله
و گاهی که نظر بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد بحکم ان الله تعالی
کما یحب ان یوتی عزایمه ارتکاب آن واقع می شود آن چیزی دیگر است عفا الله و در بعضی روایات آمده
یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه در جایی دور افتاده بودند و گرسنه شدند
بمردی دادند تا آب بر بستان مردی راندی خرما و کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خورد
و کراث بعلی رضی الله عنه داد کذا ذکر فی تاریخ المدینة ۞ فصل ۞ بود آنحضرت صلی الله علیه — اکل آنحضرت ع م
بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمایل زیرا که اکل بیک انگشت و دو
متکبران است و نیز لذت نمی یابد بدان آکل و سیر نمیگردانند و اگر بعد از زمان طویل از اکل بهجه خالی از شره
و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پنج انگشت خورده
است میان این حدیث متقدم که در اکل سه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از
انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه
استغفار میکند مر لاحس خود را در تعلیل لعق واقع شده که دریافته نمی شود که برکت در کدام جزو
نیست و در لعق که در آرد اصابع در دهان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن شفت کافی است و در بعضی
لیسانند انگشتان را بعضه اطفال و خادمان را و لعق اصابه داشته اند مکروه است و نه

شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده ودر بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص وجذام وصرف
کرده میشود از اولاد وی حمق و عافیت داده شود در ایشان و دیلمی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است
از آبای خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنچه ساقط شده از مائده برآیند اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده
شود از وی فقر و اتباع درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آنرا مستقذر دارند و اگر بحقیقه نگرند هیچ جای
استقذار نیست اجزای همان طعام است که خورده است بمساس اصابع ولعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصاً
وقتیکه شنود که فعل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وبحقیقه هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است بآن
سرور لازم می آید بروی چیزی عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت
آدمی مضمضه میکند و می درآرد اصبع خود را در دهن خود و دلک میکند دندانها را و باطن فم را و هیچکس آنرا استقذار
نمیکند و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی خورد متکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند بنده
و میخورم چنانکه میخورند بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث
است در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد است برای اکل بنحو تربع و مانند آن از ان
جلساتی که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استدعا
میکند کثرت اکل را و استکبار میکند ازان و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت
خواهد برخاست بطریق اقعا و گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی
کلام القاضی و مراد باقعا آنست که بچسپاند الیتین خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و نشیند با
بر نشیب خود و اینست که منهی عنه است در نماز و صاحب مواهب می گوید که حکایت کرده است همین معنی را که
تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را بدان در اکمال از خطابی که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان است
وگفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند اتکا را میل با حد الجانبین و گفته است
خطابی گمان می برند عامه که متکی بمعنی خورنده بریکجانب خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطائی که در تحت
اوست انتهی و اتکا را بمیل بریکجانب نیز تفسیر کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند
که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضی
احادیث نهی ازین صریحاً نیز آمده است و ابن اثیر در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را بمیل بر احد
الشقین تاویل کرده است آنرا بر مذهب طب و ابن قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری
الطبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده و می پیچد معده را و مستحکم نمی شود فتح

وی مرغذا او نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمیرسد غذا به سوی وی بسهولت و اما اعتماد بر شی
پس آن جلوس جایز است که منافی طریقه عبودیت است و ازین جهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آکل کما
یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم نفی اکل متکئا از خصائص حضرت نبوی است صلی الله علیه وسلم و حق آنست
که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر است و الضرورات تبیح المحظورات
و صاحب سفر السعادت گفته که اتکا بر سه نوع است و همه این هیأت را که ذکر کرده شد عد کرده است و صاحب
مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت اتکا یا بودن او خلاف اولی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست
که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و نشیند بر پای چپ و ذکر کرده است
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و تادب و گفته که این
هیئت انفع و افضل هیأت اکل است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است
خدای تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه می کرد و افضل
آنست که گوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر گوید بسم الله کفایت می کند و حاصل می شود سنت و در آخر طعام
حمد میگفت خدای عز و جل را و صیغهای حمد متعدد و ماثور است و بس است این مقدار که گوید الحمد لله الذی اطعمنا
و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت
و اقنیت و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر می کرد بدان و فرمود یا غلام
سم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک و حمل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از
جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که می خورد بشمال خود پس فرمود
کل بیمینک گفت آن مرد لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشت دست را بجانب دهن خود و بعضی
استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل مما یلیک و خوردن از ما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن
واجب است و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنهی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکند مگر
ما یلی خود را و اگر الوان متعدد است مثل فواکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت می کنند و آن حدیث
ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تتبع می کرد دبا را از حوالی
قصعه و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی از آن بر تقدیری است که مصاحب راضی نباشد و آنحضرت
کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و الله اعلم و آنحضرت
می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر

که نزدیک گردانیده شد بآنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب نیاریم ترا که وضو کنی فرمود من مامور نیستم بوضو مگر
وقتیکه بایستم برای نماز مراد اینجا وضوء شرعیست ودران حدیث دست شستن است که وضوء لغوی است
بمعنی نظافت ونمیخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرم را روایتیست از ابی هریره که نزد آن حضرت
طعامی آوردند در صحیفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدایتعالی نه فرموده است ما را بخوردن آتش
ودر حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را وطعام گرم را ومیفرمود بخورید طعام
سرد را که در وی برکت است ونیست در طعام گرم برکت واز اسما آمده که چون آورده میشد نزد وی
طعام گرم میپوشیدانرا تا آنکه میرفت جوش او ومیگفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است
برکت وی وبود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از خشب مضبب بحدید وگفت انس نوشانیده ام آنحضرت
را باین قدح آب ونبیذ وعسل وجز آن همه مشروبات را ونزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت [illegible] دیدم
قدح آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نزد انس وخوردم در وی آب ودرا یافته بود دلو وی شکستگی پس سلسل
کرده بود اورا انس بفضه وآن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون وضاد معجمه خالص از چوب واز چیز
وگفته اند که از شجر اثل بود ولون او مایل بصفرت بود وگفت ابن سیرین بود دروی حلقه از آهن پس
خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت اورا ازان ابوطلحه وگفت تغیر نده
چیزی را که ساخته است انرا رسول خدا واز امام ابوعبدالله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را ببصره
وخوردم در وی آب وخریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم کذا فی المواهب ونخورد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برخوان هرگز ونخورد نان تنک ولیکن خورد بر سفره وآن از چرم یا برگ بود والان متعارف
در حرمین از برگ خرما است ودر مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که هرکه خواهد حفظ
صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام وخواب نکند عقب آن که مضر است ونماز گذاردن بعد
از اکل آسان میگرداند هضم را **وصل** واما شرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بتحقیق دست می[illegible]
آب شیرین سرد را ومی آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله وسکون قاف [illegible]
است که میان وی ومدینه دو روزه راه است سی وشش میل واستعذاب آب منافی زهد نیست وداخل ترفه مذموم
نی وچگونه باشد چنین حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه وسلم وزیاده بران از تطییب آن بمشک
وبگلاب داخل ترفه وتنعم است واز امام مالک کراهت آن منقول است که اسراف است ونیست در شرب
آب شور فضیلت وسرد را نیز همین حکم دارد ومنقول است از یکی از اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر ک

من سرد کرده بخوراب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آن مرد را چه گوئی که آب
برد و بارنهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بران و برنداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواستم که
برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آن مرد صاحب حال است متابعت او را است نباید و گفته اند
مراد ازان مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج می کرد و وقت صباح
ازان نوش جان میفرمود و چون ساعتی چند بران میگذشت و جوعی پیدا میشد تناول می کرد چیزی ازان آنچه
حاضر می بود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه
نیابند بآن مگر فاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و می شوید خمل معده را و جلا میدهد
لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم می گرداند معده را باعتدال و میکشاید سدها را و آب سرد رطب
بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه واقع شده
است که آنحضرت دوست می داشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است
یا نقیع تمر و زبیب و نبیذ است و در وی نفع عظیم است در ازدیاد قوت و روش ساختن نقیع و نبیذ
آنست که تمر یا زبیب را کوفته و در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدو روز نگاه دارند
تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا کرد نبیذ است و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یکروز دو روز بایستد
نبیذ و این حلال است و وضو بوی جایز است در مذهب حنفی و اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر
کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست می داشت لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند
از طعام و شراب و کار هردو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و زدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود و زدنا منه
و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سه چیز اند که اگر یکی بدهد رد نباید کرد لبن و وساده و دهن
و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف ازان است و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی
آمیخته با آب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس میشکست گرمی شیر به
سردی آب و تواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق تر می آمده باشد و این مسکین را نیز
حال برین منوال است ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود مراد او و در روایتی
آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب می گردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی علیه المعبود
اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار و اگر نه کرع بکنم یعنی آب از جدول بخورم

که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب گرده است در مشک کهنه پس رفت در عریش
پس ریخت آب در قدح و دوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را ولیکن
باید دانست که کرع آب از جوی خوردن بدهن است چنانکه چارپایها خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد
بکرع اینجا آب بدست خوردن است نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقه کرع مناسب بعلو مقام و رفعت
درجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از بی تکلیفهای آن سرور و شاید که در خوردن
باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بر علم حدیث
اطلاع داشت رحمه الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرع کرد و آب خورد
در آن وقت بر حقیقه حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل
از آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفسد است و تا طعام با نهضام نیارد آب
نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که
آب نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس
آمده رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیث علی
رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را
و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب
قایما مکروه است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مر شارع را کردن فعل مکروه
برای بیان جواز که واجب است بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول است بر ندب و استحباب
پس هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهة این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمدا و در
حدیث تخصیص نسیان برای اشارت است بآنکه ترک اولی و افضل عمدا از مومن چون واقع شود
کذا قالوا و مالکیه برانند که لا باس بالشرب قایما و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت
دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که می خورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از
عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عمر بن حمزه الجمحی
که از ائمه حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما مخصوص
آب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی متصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود

و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا نهی
و حمل برین وجه محض احتمالی است که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و صواب
آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعدا و اولی
و افضل شرب قاعدا است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر می شود که نهی از شرب قائما مبنی بر قواعد طبیه است که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان رعایت می کرد و بدان ارشاد می نمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان
نکند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقا موقوف بر ابی هریره است و
حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آب را گفت مرد
برای چه قی کنم گفت ابو هریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب
خورد با تو کسیکه بدتر از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که می خورد آب را به سه دم و می فرمود که این
سیراب سازنده تر و گواراتر و شفا بخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا می کرد و دم میزد و از دم
زدن در قدح نهی می کرد و چون نزدیک می کرد آوند را بدهن نفیس تسمیه میکرد و چون جدا می کرد حمد میفرمود و میکرد این
سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم بعد از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکند آب را مکیدنی و درکشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم می شود که
بول کوزه بمبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضی می کنند ممنوع است زیرا که مص بلب می باشد و لیکن چه اداشتر
و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص نیست و آنحضرت مکرر عرض می کرد طعام را بر مهمانان خود یکباری
نوشانید شخصی را شیر و بارها میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است
ترا بحق که دیگر جای نمانده است رواه البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی از اول
نمیخورد و در آخر موافقت می کرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون نهاده شود مایده پس باید که برنخیزد
مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل می گرداند همنشین خود را
و شاید که باقی مانده باشد مر او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی می برد و کسی
در دنبال می افتاد اعلام می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میزبان را و می گفت این شخص تابع شده است
ما را اگر خواهی برگردد الحدیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان آمده است و جائز است

ومقتضای این حدیث آنست که صاحبخانه را اعلام کند و استجازت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام بخورد نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعای می کرد برای ایشان و می گفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم **وصل** نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هر چه میسر می یافت می پوشید و تنگ نمی گرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس خالی و نه خسیس رخیص و تکلف نمی کرد و هر چه موجود و میسر میشد می پوشید و اقتصار می کرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کساء و رداء و ازار درشت می بود و پشمینه می پوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کساء ملبد پیوند کرده شده که می پوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده می پوشم چنانکه بندگان می پوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا و ارسال می نمودند بقصد استمالت خاطر ایشان می پوشید زود می کشید از بدن شریف و می بخشید و بر مردم قسمت می کرد و نزد انصاف نظر بعلو همت مباهات در ملابس و تزین بدان از خصال اهل شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساست محمود تفاوت و لطافت ثوب است و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عزوجل تفاوت ثوب و رضا بیسیر است و آنحضرت مکروه می داشت جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بر مردی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه بد هیئت فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی است و تکلف و مبالغه در تزئین نیز خوش نمیداشت در سفر السعاده می گوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزئین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقیید و تکلف محمود است در هر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ایشان بذاذت هیئت ثیاب بود و احادیث در مدح آن و ترغیب در آن نیز وارد یافته و آمده است که البذاذة من الایمان و در باب تجمل و تحسین هیئت و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست که عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله نظیف یحب النظافة ملی الرصحابه میگوید

که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود بر من جامه دون آیا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است
مرا خدای تعالی از نعمتها و اموال از شتران و گوسفندان و غیره فرمود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی
جامهای هم مناسب حال غنا بپوش و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا
مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید پریشان و ژولیده موی را فرمود چیزی
نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامهاست چرکین و ریمگین فرمود
نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بدان جامه خود را و آمده است که خدا دوست می دارد که ببیند اثر نعمت
را بر بنده خود پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس
التقوی اشارت بآنست قال الله تعالی یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی
ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق
آراسته و جوارح بزیور طاعت و نظافت پیراسته از نجاست امر بتطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور
مکروهه و ختان و تقلیم اظفار و حلق عانه که وارد شده است بدان سنة و آنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیاء
سابق و مدار کار درین باب بر نیت است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفاست و رعونت و کبر و فخر دنیا و اظهار
جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر فقرا و کسوت قلوب ایشان میکند مذموم و مستقبح است چنانچه
در شان منافقان آمده است و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی
صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله
لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال حال و
تنفیذ امر دین باشد ممدوح و چندین از علما و عباد لباس حسن و جامه نفیس می پوشیدند و نیت ایشان درین
صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل می نمود و برای جمع و اعیاد نیز جامها جدا میداشت و گفته اند که این نظیر
لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلا و کبر و فخر دران است که متضمن اعلای
کلمة الله و نصر دین و غیظ اعدا دین است و بعضی برای لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار غنا و ثروت
کنند و فقرا و سایلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز میرود اگر
بجهت بخل و خست یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کند مذموم و اگر بجهة زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و زینت
آن و کفایت و ایثار بود محمود و اما از نیت مجرد قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی
المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمامه اقسام سخن در فضیلت و استحباب

و نزهت ثوبست نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک نیست که سیرت
سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته و پیراسته
میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بسنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید بانچه نقل
میکند از بعضی مشایخ عرفا کلامی جامع و مفید و فاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان
بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و مطمئن بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار
حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از انچه محتاج
اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از انچه رغبت کرده اند ایشان در ان شکرگذاری این نعمت
گوارا و دولت هنی و چون گذشت برین حال زمان دراز و راه یافت قساوت بنیان این معنی و درک این تحقیق
و راه یافت غفلت از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر
گشت انچه طریقه ترک دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه که
میرود از پی ایشان و سلوک میکند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیئت را و دانستند این را موافقت
سلف نه مخالفت ایشان نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهربینان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد استاد
ابو الحسن شاذلی که مقتدا و رئیس سلسله شاذلیه است مرکسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بر وی
جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا این هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر خدا
را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود و افعال این
دایر بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به نیت است اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان
کنم **وصل** بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار بزرگ و گران که از ان بر سر مبارک باری
بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع
بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار بیست و چهار
انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی
نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم است در هر زمانی اما اعتبار آن درینجا نیز تجویز می توان نمود [illegible]
و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده می شود در ان و انکه در حدیث دیگر آمده است که [illegible]
حاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با غذیه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در ان [illegible]
بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و افراس و مرکب را نیز در نبی صلی الله علیه و سلم اسمایی بود چنانکه [illegible]

و در تحت عمامه قلنسوه می بود لاطیه یعنی لیست بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم فرق میان ما و مشرکان عمایم بر قلانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه ما عمایم بر قلانس میپوشیم و ایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد معنی اول است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان مقر است والله اعلم و چون عمامه می بست سدل می کرد رواه الترمذی فی الشمایل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم و قد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی بتحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این را سته عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تعمم تدویری کرد و می گردانید پیچ دستار را بر سر مبارک و میخلانید یکطرف عمامه را و رها می کرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر منبر و بروی عمامه سودا که رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکه را و بود بروی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دایم نبود کذا فی المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و می گویند که در دخول مکه کرمها سامان جنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول باآنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض باآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد در آوردن مغفر از سر عمامه سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند آنحضرت و بروی عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و ابن عربی گفته که این اولی و اظهر است در جمع از اول تمام این قصه در غزوه فتح مکه بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بر بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد پیش دو دست من و پس پشت من و آمده است که ملایکه روز بدر و حنین بنصر مومنان آمدند عمامه باین هیئت بسته بودند و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب یمین بخلانند و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری است که آن سنت موکده است و اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بند دست و دراز تر از این مانع می کرد و از سرعت حرکت و بطش و کوته تر از این نگاه نمیدارد دست را از حر و برد و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و سلم معانی و حکم است که واقعست بر طریق اعتدال و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و ردا و ازار وی صلی الله علیه و سلم تا نصف ساقین و نمیگذشت از شتالنگ

و گویا انصاف بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقة نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و طبرانی از ابن عمر آورده
که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که مس کند
زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری هر چیزی که پایان تر از شتالنگ است از ازار در
نار است و این حکم برای مردان است و زنان را جائز است اسبال و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این
را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه می شود پایهای
ایشان فرمود ارخا کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این است حکم ازار و ذیل قمیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین
کشیدن ذیل مر زنان را جائز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل است قمیص را و ردا و عمامه
را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسبال در ازار و قمیص و
عمامه است و هر که بکشد از ان چیزی بطریق رعونت و کبر الحدیث و لیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهة کثرت
وجود اسبال در ان و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده و لیکن وجود معنی جر در عمامه خفائی دارد و مراد بآن اطالت
عذبه است از حد محدود و تطویل اکمام چنانکه معتاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب مواهب
از ابن قیم نقل می کند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند اخراج و عمایم مثل ابراج که حادث شده است
و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنة است و از جنس
خیلا است و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست نزد ذوی البصیرت که آستینهای دراز که درین زمانها
متعارف شده از روی اسراف و اضاعت مال است که منهی عنه است و لیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی
و گشته است مر هر قومی را شعاری که شناخته می شوند بدان و هر چه ازان بطریق خیلا است شک نیست در تحریم آن و آنچه
بطریق عادت است تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است در ثوب و نقل کرده است قاضی
عیاض کراهت هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد است در لباس از طول و سعت انتهی و درین اقوال
که از علما نقل کرده شد تصریح است بحرمت و کراهت این طول و سعت و لیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد و تعارف
اشارت است که نه جواز و عذر ازان می کند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شده است
که میگویند این طریق لباس عرف و شعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت می شود
اما سخن دران است که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنة است والله اعلم و بر تقدیر هر چه
واقع شده است از حرمت و کراهت اما اسبال و تطویل ازار و جر آن مقید بقصد خیلا و تکبر و تزین است و اگر نه
بآن قصد باشد چنانکه دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق

رضی الله عنه عادت . شریف چنین نشسته بود که ازار وی فرو می هشت و در صورت اسبال می نشست
چون ازان نهی واقع شد بحضرت اظهار کرد که حال ازار من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو ازانها
نیستی که در شان تو خیلا راه داشته باشد و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است بمعنی ته بند است واما ازار
که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا پوشیده
یا نه پس بعضی علما جزم کرده اند که نپوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت
آمدم من با او روزی همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم
در سوق وزانی که وزن می کرد درهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بکش و راجح بکش پس گفت وزان این کلمه
نشنیده ام من از هیچ کس گفت ابوهریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جهید بسوی دست رسول خدا می خواهد که ببوسد آنرا پس
کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این را عاجم بملوک خود می کنند من ملک نیستم بلکه مردی
از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سراویل را گفت ابوهریره خواستم که من بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع
سزاوار تر است برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان
گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم می پوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که امر کرده شده
من مامورم بستر و نمی یابم چیزی را ساتر تر از وی روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف
ولیکن خریدن آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هدایه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن
بود روایت کرده شده است که می پوشید آنحضرت سراویل را و می پوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی و بود
محبوبترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن
پیراهن را دوستتر میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و آستین و بود قمیص
او را تکمها و تحقیق علما محدثین و متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف
و سنت قمیص اینست وانچه متعارف اهل دیار ماوراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر دو طرف گردن
در عرف عرب متعارف زنان است و تکمها مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح انجاست
حکایت یاد دارم که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن وی بر روش اهل هند بود نشسته
بودم که یکی از علماء عرب پیش ما می گردد و می آید و میرود و بجانب آن یار هند نگاه می کند عرض کرده شد که بسینه ما
چه می بیند و چه می جویند گفت این مرد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم در آمده است روایت از
معویه بن قرة از پدرش که گفت آمدم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در رهطی از مزینه تا متابعت کنم آنحضرت

را و بود تکمهای پیراهن وی کشاده پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة
را رواه الترمذی سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از زر داشت و توهم
کرده کسیکه نیست نزد وی علم نسبت خلاف آن انتهی و بود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار
ذراع و عرض وی دو ذراع و شبر و از ابن عمر آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بر وی ازار بود
که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت ارخای میکرد ازار را از پیش تا بر پشت قدم و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که ازار می بست زیر ناف خود و پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی
الله عنه که ازار می بست فوق سره و مروی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی
ما و نمود ما را عایشه رضی الله عنها ردا و ازار را درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم درین دو جامه و از ابن صیقه و گفت اسما بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد عایشه که چون فوت کرد او را گرفتم ما می شوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورد و
جبه بر کتفین و پشت افگند پس دستها بشست و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ می پوشید و روایت
کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت و می پوشید حبره را بکسر حاء مهمله و
فتح موحده نوعی است از برود که در وی حمرة است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم در شب ماهتاب و بر وی حله حمرا بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود
آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وسلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را و در روایتی
چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ذی لمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا
و لمه بکسر لام و تشدید میم موی که در جمه بضم جیم و تشدید میم که الماام میکند و فرود می آید تا دوش و تحقیق آن
در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می پوشید
برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که
استر باشد و احمر آنکه بخطهای سرخ بافته اند چنانکه در یمن در یا ما الا یجه میباشد و این از برود یمنیه است
مشهور باین اسم بجهة اشتمال بر خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است پس آن
و در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار
است پس مپوش آنرا و از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بر من

جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است از ازاری من اهلیه من فرمود بسوز از او اشتباه یافته
بعضی مردم را از حدیث که لبس احمر جایز نباشد این خطاست مراد باحمر اینجا همان است که مخلوط باحمر دارد و همچنین
اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بود بر وی دو برد اخضر
و در حدیث عطاء بن ابی لیلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که طواف می کرد مضطبع
به برد اخضر مراد بردی است که در وی خطهای سبز است اگرچه درینجا حمل بر صرف نیز احتمال دارد اما متعارف
دیار عرب همان معنی است هم چنین اصفر هم یعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز یعنی جامه قریشی
فهمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است اختلاف
کرده اند علما در ثیاب معصفر پس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته
است که باین قایل است امام شافعی و ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل
است و در روایتی تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است در محافل و اسواق و جمعی گفته
اند که مکروه است کراهة تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشیده حله حمرا
و جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در
مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهة تحریمی و جایز است بآن نماز با کراهة و شیخ قاسم حنفی
که یکی از ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهة لبس احمر از جهة لون است معصفر باشد یا غیر
معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و گفته که نهی کرده است شافعی
مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس
معصفر مگر از جهة آنکه نیافتم هیچ کسی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه
که آنحضرت نهی کرد مرا نمی گویم نهی کرد شما را و میگوید بیهقی که تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند
بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را پس تر گفت اگر میرسید
شافعی را این احادیث هر آینه قایل میشد بآن پس تر ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی
که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی
تبعیت کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را بهر حال مزعفر است و امر میکنیم او را که اگر
مزعفر کرده باشد بشوید آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو
منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رنگ کرده است بصفرت و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای
خود را بزعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را رواهما الدمیاطی و نزد ابو داود در این لفظ آمده که رنگ می کرد
پوشش و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ می کرد عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید
بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند احادیث نهی را یا منسوخ اند والله
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست می داشت جامه سفید را و می پوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب
جامه سفید است باید که بپوشد آنرا زندهای شما و تکفین کنند در آن مردهای خود را و گاهی گلیم سیاه نیز می پوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بروی مرط موی سیاه مرط بکسر
میم و سکون را کسا از خز یا صوف ازار ساخته می شود بوی و در ذکر عمامه شریف گذشت که دخل النبی
صلی الله علیه وسلم مکه یوم الفتح و علیه عمامه سوداء و لبس اسود مستحب است و مذهب حنفی نیز همین است
و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلیس که عبارت است از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن طرفین آن
بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه اصحاب
وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذکر کرد دجال را فرمود پیروی
می آیند با وی هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان
طیالسه پس گفت چه عجب مشابه اند ایشان یهود خیبر و در حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه
بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آن
حضرت بخانه ابو بکر آمده و در آن روز متقنع از جهة ضرورة اخفا کرد تا نشناسد کسی ورا تا آنکه تقنع عادت
آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خطا ست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری کرد
قناع را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث
انس بلفظ کان یکثر التقنع پس این حدیث و جز آن رد می کند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن
حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که و نه نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا پس
نیز مردود است بحدیثی که روایت کرده است از حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در روی پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این مرد در آن روز بر هدی خواهد بود پس ایستادم من تا ببینم

که آن مرد کیست ناگاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز می کرد و متقنع بود برأس خود و ابن سعد از سلیمان بن المغیره آورده
که دیدم حسن را رضی الله عنه که می پوشید طیلسان را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان اندقی را و
آنکه ذکر کرده است ابن قیم از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که
طیلسان از شعار یهود باشد و تحقیق بر طرف گشته باشد درین ازمنه پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عز الدین
بن عبد السلام گفته که سنتی که از اشعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال ضرورت است
او کما قال و گفته اند که انکار انس بجهة الوان طیلسان بود که زرد بودند ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه و از کبار
مشایخ و صلحا منقولست که تطلس میکردند و فی بهجة الاسرار و کان الشیخ عبد القادر یتطلس و غالبا انکار این
قیم از او مبالغه در آن بجهة آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب
گرفتار بودند تاب الله علیهم والله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم الطیب و الطف ناس پیدا بود
نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و سلم که چرکین نمیگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد
در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن وی صلی الله علیه و سلم کذا جاء فی الحدیث و لیکن مشکل
می شود این بحدیثی که روایت کرده است احمد در مسند و ترمذی در شمایل از عایشه رضی الله عنها در وقتیکه
پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه می بود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفلی ثوبه و یحلب
شاته و یخصف نعله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می جست از جامه شپش را و می دوشید شاة خود را و
میدوخت نعل خود را و گفته اند که شاید که شپش در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد نی آنکه از بدن
لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک و
بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت فلی است یعنی در جامه خود نگاه می کرد و می جست آنرا و
پاک می کرد تا آنکه مردم شپش می جویند و در ذهن این مسکین همین معنی می نشیند و قرار می یابد والله اعلم بحقیقة الحال
علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که شپش ایذا نمی کرد او را تعظیما و تکریما له صلی الله علیه و سلم و این
عبارت ظاهر در نفی ایذای شپش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود **وصل** و از جمله
لباس شریف آنحضرت خاتم بود که می پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابو بکر و عمر و بعد از وی
در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بئر اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا

و در حدیث ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون
تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که
هر چند خاتم را در آن چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا در آن خاتم سری بود که
انتظام کار خلافت و ملک و ملت بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور
بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم
نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدا آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرو نه نشست
و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پوشید خاتم فضه را که نگین وی حبشی بود و در معنی
حبشی اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه میباشد که آن از جزع
و بعضی بر آنند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده
که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار پس انداخت
فرمود مر او را که بساز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بر یک مثقال و نیز آمد
مردی که بروی خاتم شبه بود بفتح معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس است که آنرا
بهندی زبان پیتل گویند ساخته می شود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت مذهب در رنگ پس فرمود
چه شد مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت انمرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون
فاء و وی بمعنی شبه است و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیح
ت تجالط وانبه نقص فس مود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم
بلکه مراد شیء قلیل حقیر است و در سنن ابوداود باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی
الله علیه و سلم از حدید بود که بحیده شده بود بر وی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی
مده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده
ت صلی الله علیه و سلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس بر آمد آنحضرت صلی الله
منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و بعضی علما
همه اربعا اکثر علما روا انکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب است و بخاری در تاریخ
نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که
را یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نمیداری بآن تست بردار آنرا گفت

نمیدارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت ازان و ... و داشت انرا و اما خاتم ... رضی
آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تختم نکنید بعقیق و بهمین معنی سزاوارتر است بزینت و در روایتی آمده
تختم کنید بعقیق پس بدرستی که آن نفی می کند فقر را و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها که ساخته شد برای حضرت
فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسی که تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده
ثابت نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیرالمومنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده
فرمود صلی الله علیه وسلم تختم بیاقوت اصفر منع می کند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما فص
در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از
فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی
و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در و
محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه سطر
بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب بود که سطر
فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعض شیوخ که اسم جلاله سطر اعلی بود و
تحت در رسول و وسط تصریح نمی یابم من بدان در هیچ حدیثی بلکه روایة اسمعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب و اما تختم اکثر اخبار
و آثار بر آنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب می گوید که جایز است تختم در یمین و
و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نص امام احمد است در روایت صالح
از وی که تختم در یسار احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که می پوشید در یسار و همچنین
و شافعی ظاهرا مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده
آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد بخنصر از ید یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده
تختم در یسار می کرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده ا
تختم در یمین را و این قول ابن عباس و عبدالله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند
بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین می پوشید و گاهی در یسار و بعضی گفته اند تختم در یسار آخر الامرین است
یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت آنها سخن است ذکر نه اکله صاحب المواهب و در
آمده که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکر شی و یاد داشت آن تا فراموش نگردد

دو خاتم یا زیاده کراهة است خصوصا که از فضه باشد صاحب مواهب می گوید که از عبارت کراهة ظاهر شود
که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بکراهیت و بعضی
مکروه داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی مکروه دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهة آن ساخت که خاست مکاتیب
نوعیا بملوک و امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشد پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند
و نمی خوانند کتابی را که بخاتم بود پس ریخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل
کرده است لبس خاتم را مطلقا و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم ساخت اما نپوشید
و بعضی گویند چند روز پوشید بعد از ان بینداخت والله اعلم و اما لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موزه را و مسح کردن بران بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد برانها
و از مغیره بن شعبه آورده و دحیه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را **وصل** و اما نعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نعل چیزی را گویند که بپوشند بان قدم را اگر پوشیده شود بآن شتالنگ موزه است و الا
نعل است در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو قبال و قبال زمام نعل و آن دوال است
که میباشد در میان دو انگشت و ترمذی در شمایل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که دو تو بود شراک آنها
از ابو هریره مرفوعا آمده که گفت وقتیکه نعل پوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کنید بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال
الحدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از مشی در نعل واحد و وجهش آنکه این وضع نامطبوع
است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند و سبب جد وث بعض امراض می کرد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه خود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند و راه قریب باشد
و در یکجانب یکپای احتمال تلوث باشد پس مشابه کرده و پوشید بهمان جانب را و احتمال دارد که برای بیان اصلاح از باشد
خصوصا درین طور صورتی و در مواهب از ابو داود و ترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل
پوشیدن و بعضی از علمای تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان کرده
و در مواهب تجربه ان برای دفع وجع بنهادن آن تمثال بر موضع وجع و حصول امان از بغی بغاة و غلبه
و حرز از شیطان مارد و شر حاسد و تیسر طلق بزاه ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان فضایل آن
انشا نموده اند **وصل** و اما فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت

وصل
نعلین آنحضرت

وصل
[illegible]

فراش رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خواب می کرد بران چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گرفته
روایه کرده است بیهقی از حدیث عایشه که گفت درآمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی
الله علیه وسلم قطیفه دو ته کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس درآمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه درآمد
بر من پس دید فراش ترا پس فرستاد این فراش را فرمود باز گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان
می گرداند با من خدای تعالی کوههای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از عجز و فقر و تنگدستی میکنم بلکه
باختیار میکنم بمحبت مولی خود و طلب رضا وی تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث
ابن عباس آورده که درآمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده
حصیر در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین
فرمود آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد
در روز گرم تابستان پس قیلوله کرد ساعتی در سایه درختی بستر برداشت وگذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده
رضی الله عنهما که گفت درآمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام است و خفته است
بر حصیری که تاثیر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله
گفتم یا رسول الله کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر بخسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله
ایشان را دنیاست و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل و زیاده
تر ازین واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی چیز دیگر و حصیر تاثیر
کرده بود در پهلوی وی و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار خانه آویخت پس ریخت
هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چکنم که نگریم کسری
و قیصر در ثمار و انهار بر تخت زر و فرش دیبا و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حالی فرمود
یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد مر ایشان را دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعضی او
بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پوست محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب
داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و ما قومی ایم که در نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت
کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد برای وی فراشی می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین
وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است

با اقتباس آن و استدامت بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث
امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع وغیر آن ولیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکثیر و
غلبه شهوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را مضر تر بود و قوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اکثر و اوفر
بود ناس ابن سعد از طاوس و مجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت
چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم
مرفوعا آمده که یکمرد از اهل جنت را داده می شود قوت صد مرد در اکل و شرب و جماع و شهوات و از صفوان
بن سلیم مرفوعا آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم از آن دیگ پس داده شدم قوت چهل مرد را
در جماع و در بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و
گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این کسی است که بیشتر است نساء وی اشارت
میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و خواص اصحاب اوید گفت بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام امت باشد
و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر و تمادح و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است
و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وسلم مباشر این کار بود و زیاده از وظیفه نکاح
که احرار راست که ربع نساست او را مباح شده و از عائشه مروی است که نرفت آنحضرت از عالم حلال نشد
او را از زنها هر چه خواهد و محبوب گردانیده شد بسوی وی نساء فرمود اصبر عن الطعام والشراب
و لا اصبر عنهن و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم
بچهار خصلت سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت
دال است از کمال انسانیت خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه که ابو الملة و امام الحنفا است ساره که اجمل
عالمیان است زوجه او بود و هاجره سریه او شد و از برای صحبت هاجره هر روز از شام بر براق می آمد از جهت کثرت شغف
و قلت صبر از وی و بود نزد داود علیه السلام نود و نه زن پس دوست شد زن دیگر را تا صد تمام شد و سلیمان
بن داود علیهما السلام طواف می کرد بر نود و نه زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد
و بود وی علیه السلام و در بود مر او را سیصد زوجه و هزار سریه کذا فی المواهب و ازینجا توهم نکنند
فضیلت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم زیرا که مر آنحضرت را فضایل است که سایر فضایل
در ضمن آن مجموع و مستور است و دیگر قوت آنحضرت از جماع کفایه بود مر او را از این و سلیمان علیه السلام نبی

ملک بود و داده شد مرا و را علی که داده نشد مر کسی را که بعد اوست و این کثرت نساء مر او را نیز از جملهٔ آن ملک
بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وسلم نیز
داخل معجزه است که میگشت بر تمامه نساء خود در یکشب و ایشان یازده بودند و در روایتی نه و توفیق داده شده
است میان این دو روایة که اول نه بودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام و مواصلت در آن و شدت
جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدان بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول
و مشروب در حق آنحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لون وی و لمعان وجه
که در عادت باستعمال اطعمهٔ لذیذه شبیهه ملائمه لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل می شود از معجزات
بود و از عالم ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام بحکم صلاح وقت و حکم الهی عدم النکاح و تقلیل الازواج نیز بوده اند
اما در اینها که بکثرت ایشان در مبالغه در آن بودند بنظر نقص نباید نگریست حاشا لله عیاذا عن ذلک بلکه
باعتبار وجود این فضیلت و کمال افضل و اکمل باید دانست از دیگران و بعضی از متقشفه زهاد که صفت جهل
و رهبانیت در ایشان ثابت است در حسن اعتقاد و معقولیت این امر در مانده اند و آنرا محض از لذات حسیه
دانسته و ندانسته که درینجا اسرار و فواید و منافع مندرج است که در غیر آن نیست فعل سید انبیا صلوات الله علیه
و علیهم در حسن لطافت و وجود کثرت ازدواج در دلیل آن کافی است و فواید و منافع نکاح و جماع بسیار
است عمده آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است و قضاء حاجت و
نیل لذت ذوقی مباشرت تمتع بنعمت و این منفعة است که در جنت می باشد از جهت عدم تناسل و
احتقان منی و وجود مضار در وی و از منافع آن غض بصر و دفع احتقان منی باستفراغ از آن و حفظ
صحت و دفع مضار که حاصل می گردد از آن چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت زنا و مرض
و از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر ایذا و رنج خلقی ایشانست و این فایده در باب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اشد و اتم و اکمل عبادت است که متضمن این چنین اجر جزیست و در مذهب حنفی مطلق تزوج افضل
از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترغیب کرده است امت را در نکاح و فرمود تزوج کنید زن زاینده
دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت و مباهات می کنم بشما امتهارا در قیامت و منقول است از عمر بن
الخطاب رضی الله عنه که گفت که من جماع می کنم زنان را با وجود عدم میل من بایشان بامید آنکه بیرون آرد
خدای تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله علیه وسلم امتهارا روز قیامت و آنحضرت
ارشاد کرد کسی را که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که می شکند قوت باه و ماده آنرا لیس ظاهر شد

نکاح اعظم است در اجر و ثواب از صیام زیرا که امر به صیام بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح تنها است
پس مقصود از نکاح تناسل باشد برای تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبهه فرموده آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا رهبانیة فی الاسلام و مراد به رهبانیه ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی رهبانیه مشروع گردیدی
در دین ما که خیر ادیان است و یکی از فواید تکثیر ازدواج که مخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد مگر ازواج و بعضی
از ازواج آنحضرت بودند که گشته شده بود پدر و عم و زوج وی چنانکه صفیه بود که پدرش حیی دشمن رسول خدا و در آن و
غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت سیرت وی صلی الله علیه وسلم طبع بشریه
اقتضای کردی میل ایشان را با باء و قرابت پس در کثرت وجود نساء در کثرت ایشان بیان معجز است
اکمل بود ظاهراً و باطناً صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه اجمعین **تنبیه** حدیث حبب الی من دنیاکم
مشهور بر زبانها اینچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و صاحب کشاف
از کتب فقها این چنین واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که نساء از دنیا نیست
محققین محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصار آن در ان معلوم گردیده که لفظ ثلث نیست پس اشکال
ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق این معنی بشرح
حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکات کرده شده است فلینظره **وصل** در نوم آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نوم آنحضرت بقدر اعتدال بودی نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمی کرد نفس را از قدر
محتاج الیه و از اینجاست که در احادیث واقع شده است که نمی خواست کسیکه ببیند وی را صلی الله علیه وسلم
نائم مگر آنکه می دید در ان و نمی خواست که ببیند در نماز مگر آنکه می دید در ان یعنی در قیام هم بودی و در نیام هم
بودی چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات در شب گاهی بخواب رفتی بعد از ان برخاستی و
ذکر کردی باز بخواب رفتی هکذا چند بار بخفتی و برخاستی و درین صورت نیز درست می آید که هر که خواستی در خواب
و هر که خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی در جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست
و در صورت تعریس ایستاده کردی ذراع را و نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری در جانب
و در سر نوم بجانب یمین گفته اند که مشهور است در آن اینست که قلب معلق است در جانب
چون در جانب چپ بخسپد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون
بخسپد دل در قلق میباشد و مستغرق نگردد نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن

و طلب مستقر دمیل وی بران و کثرت نوم و ثقل وی داخل است در هضم طعام و گوارایی وی
ولیکن نوم بر یمین اعون است بر قیام پس و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب
صنوبری اند چنانکه اطبا نوم بجانب یسر میکنند و انبیا که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا
خواب بجانب یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب می گوید که درین سخن
چیزی است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب نمی کرد قلب وی خواه نوم برجانب یمین باشد یا یسر
و این حکم ثابت است مر او را دایما و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن
تعلیل او بحب تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وسلم بوده فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شی
الحدیث یا بقصد تعلیم و ارشاد امت که دل ایشان می خسپد انتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و هشیاری دل
در صورت خواب بر دست است اشد و اقوی باشد بجهة قلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون
بر دست چپ واقع شود کمتر و سست تر گردد بجهة مزاحمت طبیعت از جهة مدخلیت حکم طبیعت در نفس شریف
آنحضرت در بعضی اشیا و در بعضی احیان پس بیداری در هر دو صورت حاصل است و در یکصورت بیشتر
و ظاهر مقصود قوم همین باشد نعم ظاهر عبارت ایشان ناظر و موهم دران است والله اعلم و حدیث تنام
عینای ولا ینام قلبی صحیح است روایة کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بآن
حضرت ایا بخواب میروی یا رسول الله پیش ازان که وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنام عینی ولا ینام
قلبی و صاحب مواهب لدنیه می گوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنست که قلب چون قوی
باشد در وی حیات خواب نمیرد او را وقتیکه خواب کند بدن و بود این حالة پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هر کسی را
که زنده گردانیده است حق تعالی او را بمحبت خود و اتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیبه ازان و نقل
کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف و حقایق بود که گفت
عینی تنام ولیکن قلبی والله لا ینام وکیف ینام عاشق مستهام ناظراً الی وجه الحبیب شاخص علی الدوام
انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب و عدم منام قلب که صاحب مواهب آنرا لازم و ثمره
و نتیجه حیات داشته است مر بعضی اولیا را بمقدار محبت الهی جل جلاله و متابعت حبیب وی سخن نخواهد بود
اگرچه دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی الله علیه وسلم و ذکر این عبارت و مقال
بر مگران می آید و اگر باشد هم ترتیب احکام ان از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از
خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شنیده شده است که بعضی از جمله صوفیه در قریب این زمان دعوی

بیدار ولی میکردند و از خواب برمیخواستند و نماز می کردند بی آنکه وضو کنند و ادعای فقاهت هم درین مسئله
می نمودند که علة مشترک است که مصحح قیاس است و این از جهل است و شرط قیاس عدم اختصاص حکم است
بمنصوص علیه و بالله التوفیق ماند آنکه در حدیث لاینام قلبی و حدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیلة التعریس
در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار کرد آنحضرت لشکر را اشکال آورده که چرا طلوع
آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب ادراک
نمیکند از محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه لذت والم و مانند آن آنچه متعلق است بعین و ادراک
طلوع و غروب کار چشم است و وی خود نایم است اگرچه قلب یقظان بود یکی بیدار باشد و چشم بسته بود
و فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دو حالتی است حالتی است
که قلب وی نایم نیست و این اغلب است و حالتی است که نایم می گردد دل وی و این نادر است و تعدد نوم از
صلوة درین حالة بود گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم
نوم قلب حالة دایمی است و ثابت بوده در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین واقعست و بعضی هنوز اشکال
باقی دارند و گویند که اگرچه ادراک طلوع فجر بعین است که قلب ادراک آن نکند ولیکن می باید که دریابد مرور وقت
طویل را زیرا که از ابتدای طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نمی ماند مگر بر کسیکه مستغرق
نوم است و در فتح الباری گفته که این استبعاد مردود است بآنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی
الله وسلم دران وقت مستغرق بوده باشد بوحی و لازم نمی آید ازین وصف او بنوم چنانکه در اوقات
دیگر در یقظه مستغرق می گشت در حالة لقای وی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع
زیرا که آن اوقعست در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالة صرف یقظه که چشم
نیز بیدار بود سهو واقع می شده باشد درین یقظه که سخن دران است چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه
رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم می کرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما
نمیدانیم که در چه حال و مقام وی است صلی الله علیه وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی
نه از جهة آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف از حالتی بحالتی دیگر بود مثل آن بلکه بلند تر ازان تا سنت
شود برای ما کذا نقل صاحب المواهب من القاضی ابوبکر العربی المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند
این ابتلای بجهة تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر رب تعالی و این سخن
نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثق و تاکید و اهتمام بود بامتثال امر الهی.

و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا ینام آنست که مخفی نمی ماند بر من حالت
[illegible] مستغرق نمی شوم در نوم که دریابم وجود حدث را و اگر این قایل تخصیص کرده فقط
[illegible] حالت [illegible] و این بعید است زیرا که [illegible] آنحضرت ینام عینای ولا ینام قلبی جواب
است از قول عایشه که گفت بخواب می روی [illegible] سوال [illegible] از آنکه وتر کنی و این [illegible] است که تعلق ندارد
با مقاصد طهارت بلکه متعلق است [illegible] باید که حمل کرده شود تیقظ او بر تعلق قلب بذکر و عبادت
حدیث صدق حال شریف است [illegible] تعالی [illegible] در بعضی روایات آمده است که فرمود من
می شوم آنچه می گوید شما را حکایت پس جواب حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم وبالله التوفیق و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نهی می کرد از نوم بر روی افتاده که [illegible] در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت
بر مردی [illegible] که [illegible] بر روی خود [illegible] زد او را بپای مبارک خود و فرمود برخیز و بنشین که این نوم جهنمیان
و [illegible] گفته اند که [illegible] نوم بر پشت است و نوم بر روی ازوی رد [illegible] گفته که فرمی
میکند [illegible] است از [illegible] نجوم [illegible] احیاء العلوم می گوید که خفتن بر چهار وجه است
خفتن بر ظهر [illegible] که نظر می کنند در آسمان و کواکب و فکر می کنند در آیات آن و خفتن بر یمین برای
متعبدان و برخیزندگان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم طعام و خفتن بر روی
برای [illegible] بجهت [illegible] و خواب می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی بر فرش و گاهی بر
نطع و گاهی بر پلاس و گاهی بر [illegible] و بود فرش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه گذشت این
[illegible] عادات شریف که [illegible] تعلق باکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواهب لدنیه
نقل کرده شد [illegible] در این ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة
و شرح مشکات و غیر آن مذکور است در اینجا کفایت بان کرده شد فقط تمت بالخیر

الحمد لله که اول جلد مدارج النبوة

3986

چهارم ذیقعده سنه ۱۲۶۹

[illegible]

PERSIAN RE[illegible] [illegible] Ref. Libr